



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# معارف

تجلی گاہ اعتقاد و اخلاق و عمل

سید محمد ضیاء آبادی

معاد، تجلی گاه اعتقاد و اخلاق و عمل

\*\*\*

# فهرست مطالب:

- مقدمه مؤلف ..... ۱۴
- مقدمه ناشر ..... ۱۶
- فصل اول: ضرورت اعتقاد به خدا و قیامت (معاد جسمانی)..... ۱۹**
- اعتقاد به معاد جسمانی ..... ۲۱
- تاریخ زندگی انسان در سه روز ..... ۲۱
- سزای آخرت فراموشی ..... ۲۳
- برتری درجات آخرت طلبان ..... ۲۵
- ناکام مُردن بسیاری از انسان ها ..... ۲۶
- غفلت از مُنعم تاکی؟! ..... ۲۸
- اعتقاد به معاد جسمانی از مسلمات دین ..... ۳۰
- اعتقاد به معاد از نگاه قرآن ..... ۳۰
- عقلانی بودن اعتقاد به عالم پس از مرگ ..... ۳۲
- فصل دوم: ناتوانی ما از درک عوالم پس از مرگ ..... ۳۵**
- ناممکن بودن درک قیامت ..... ۳۷
- دشواری درک حقایق عالم آخرت ..... ۳۷
- اعتقاد به وجوب وقوع معاد ..... ۳۹

|    |   |
|----|---|
| ۴۰ | بیان مثالی برای تفهیم مطلب  |
| ۴۰ | ناممکن بودن درک قیامت   |
| ۴۲ | نارسایی عقل از درک پاداش و کیفر   |
| ۴۴ | درک حقیقت «قیامت»   |
| ۴۹ | <b>فصل سوم: حقیقت روح انسان از نگاه قرآن</b>                              |
| ۵۱ | <b>حقیقت روح انسان</b>  |
| ۵۱ | تفاوت روح با بدن انسان  |
| ۵۴ | حقیقت روح از نگاه قرآن  |
| ۵۷ | استقلال روح انسان   |
| ۶۵ | آیات مربوط به عالم «برزخ» دلیلی روشن بر «بقای روح»                        |
| ۷۰ | بقاء و احاطه ی ارواح کامله، بعد از مرگ                                    |
| ۷۳ | حیات واقعی در عالم آخرت   |
| ۷۷ | <b>فصل چهارم: مرگ و حقیقت آن</b>  |
| ۷۹ | <b>حقیقت مرگ</b>  |
| ۷۹ | منظور قرآن از مرگ   |
| ۸۳ | مرگ یا «قیامت صغری»!  |
| ۸۷ | مجهول بودن حقیقت «مرگ»  |
| ۹۱ | توصیف حالت «مرگ» به بیان امام امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> |
| ۹۵ | «مرگ» از نظر امام حسین <small>علیه السلام</small>                         |
| ۹۶ | تفاوت مرگ مؤمن با مرگ کافر  |
| ۹۶ | «مرگ»، شستشوی جان از آلودگی ها  |

- فصل پنجم: رابطه مرگ و حیات ..... ۱۰۱
- با هم بودن مرگ و حیات ..... ۱۰۳
- دنیا مقدمه آخرت ..... ۱۰۳
- با هم بودن مرگ و حیات ..... ۱۰۸
- فصل ششم: حالت احتضار ..... ۱۱۱
- حالات خاص محتضر ..... ۱۱۳
- احتضار از نگاه قرآن ..... ۱۱۳
- شدائد حالات انسان به هنگام «مرگ» ..... ۱۱۸
- وصف حال انسان به هنگام احتضار ..... ۱۲۰
- حضور رسول خدا ﷺ و امامان علیهم السلام در کنار محتضر ..... ۱۲۱
- چگونگی حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضر ..... ۱۲۸
- ملاقات با امیرمؤمنان علی علیه السلام به هنگام احتضار ..... ۱۳۰
- جلوه‌های گوناگون از وجودی واحد ..... ۱۳۲
- خوش‌ترین حال شیعه مؤمن در لحظات احتضار ..... ۱۳۳
- فصل هفتم: عالم برزخ و حیات برزخی ..... ۱۳۵
- حیات برزخی از نگاه قرآن ..... ۱۳۷
- توضیحی کوتاه درباره قالب مثالی ..... ۱۳۷
- طی شش منزل برای رسیدن به مقصد ..... ۱۴۰
- پاسخ به يك سؤال ..... ۱۴۲
- سلام بر اموات، در قرآن کریم ..... ۱۴۵

- ۱۴۷ ..... حیات انسان در عالم برزخ با قالب مثالی
- ۱۴۸ ..... نورانیت و ظلمت اعمال همراه با انسان‌ها
- ۱۵۲ ..... تجسم اعمال بد و نیک
- ۱۵۵ ..... اجر بیشتر به دنبال زحمت افزونتر
- ۱۵۶ ..... اثبات وجود عالم برزخ
- ۱۵۹ ..... پایه‌های اعتقادی ما
- ۱۶۱ ..... فصل هشتم: تجسم اعمال
- ۱۶۳ ..... تجسم اعمال از نگاه قرآن کریم
- ۱۶۳ ..... چگونگی مجازات اخروی
- ۱۶۴ ..... تفاوت کیفر دنیا با کیفر آخرت
- ۱۶۷ ..... تجسم عمل از نگاه قرآن
- ۱۶۹ ..... آیات دیگری از قرآن در «تجسم عمل»
- ۱۷۳ ..... ظهور عذاب از درون جان تبه‌کاران
- ۱۷۵ ..... دستگاه ضبط و پرورش «عمل» در عالم خلقت
- ۱۷۷ ..... تعبیر جالب قرآن درباره عمل انسان
- ۱۷۸ ..... چهار فصل دوره «عمل» انسان
- ۱۸۱ ..... حشر مردگان با چهره‌ها و حالات گوناگون
- ۱۸۳ ..... حق داوری ممنوع
- ۱۸۸ ..... نمونه‌ای از روایات در «تجسم اعمال»
- ۱۹۵ ..... منافات نداشتن تجسم اعمال با بهشت و جهنم
- ۱۹۷ ..... تجسم اعمال زشت دنیوی

- تجلی هویت اخلاقی در آخرت ..... ۱۹۹
- فصل نهم: چگونگی معاد جسمانی ..... ۲۰۳**
- نحوه زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ ..... ۲۰۵
- زنده شدن پس از مردن ..... ۲۰۵
- محشور شدن با همین بدن دنیایی؟ ..... ۲۰۶
- داستان حضرت عَزِيزٌ عَلَيْهِ السَّلَام ..... ۲۱۱
- آسان بودن زنده شدن مردگان ..... ۲۱۳
- اصل معاد عقلی، کیفیت آن نقلی ..... ۲۱۶
- جمع‌آوری استخوان‌های بدن انسان ..... ۲۱۶
- چگونگی مسأله زنده شدن پس از مرگ ..... ۲۲۰
- منشأ پیدایش شبهه حیات پس از مرگ ..... ۲۲۱
- قدرت خدای سبحان با تجدید خلقت «بنان» ..... ۲۲۹
- اعتراف يك دانشمند آلمانی به «اعجاز» قرآن مجید! ..... ۲۳۲
- توجه به چگونگی آفرینش نخستین ..... ۲۳۳
- منطق قرآن ملاک تأیید یا تکذیب ..... ۲۳۶
- انعطاف علما به خاطر افزایش فهم مردم ..... ۲۳۸
- ضرورت رعایت احتیاط در تطبیق معارف قرآن با مستندات علمی ..... ۲۴۰
- موافقت قرآن با مسأله بقای ماده ..... ۲۴۱
- راهیابی دانش بشری به گوشه‌ای از حقایق قرآن ..... ۲۴۳
- اشاره‌ای به شبهات در امر معاد ..... ۲۴۴

|     |   |
|-----|---|
| ۲۴۹ | فصل دهم: بهشت و جهنم                    |
| ۲۵۱ | نمایش جلوه‌های بهشت و جهنم در قرآن کریم |
| ۲۵۱ | وقوع نفخ صور                            |
| ۲۵۳ | وقوع چهار نفخ در روز قیامت              |
| ۲۵۴ | ناتوانی از درك حقیقت نفخ صور            |
| ۲۵۶ | قطعی بودن وقوع نفخ صور                  |
| ۲۵۸ | مقصد نهایی، جهنم یا بهشت؟               |
| ۲۶۰ | اراده قرآن، بهستی شدن انسان             |
| ۲۶۲ | شرط ورود به بهشت                        |
| ۲۶۵ | خسارت جبران ناپذیر                      |
| ۲۶۸ | توجه به سه روز حساس                     |
| ۲۷۲ | شرط اساسی بهشت رفتن                     |
| ۲۷۵ | جهنم در انتظار جباران گردنکش            |
| ۲۷۸ | جهنم، مولود زندگی آتش بار دنیا!         |
| ۲۸۰ | معیار بهستی و جهنمی شدن از دیدگاه قرآن  |
| ۲۸۳ | نمایش جلوه‌های بهشت و جهنم در قرآن      |
| ۲۸۵ | بهشت و بهشتیان                          |
| ۲۸۷ | سلام مخصوص خداوند، به بهشتیان           |
| ۲۹۰ | جهنم و جهنمیان                          |
| ۲۹۵ | آرای مختلف در آفرینش بهشت و جهنم        |
| ۳۰۱ | ثبت و ضبط اعمال                         |
| ۳۰۳ | ریزترین اعمال، محفوظ نزد خداوند متعال   |

- کیفیت دادگاه عالم آخرت ..... ۳۰۳
- مراحل شهادت در روز قیامت ..... ۳۰۵
- منظور از اخبار زمین ..... ۳۰۸
- شهادت اعضای بدن ..... ۳۰۹
- شاهدان گوناگون بر اعمال انسان ..... ۳۱۱
- نمایش اعمال روزانه ما در روز قیامت ..... ۳۱۳
- حسرت و اندوه بی پایان ..... ۳۱۴
- حسرت يك لحظه زنده بودن ..... ۳۱۵
- ضبط کنندگان «عمل» کیانند؟ ..... ۳۱۶
- خصوصیات نامه عمل ..... ۳۱۹
- سایه عمل بر سر انسان ..... ۳۲۱
- شهادت اعضاء و جوارح انسان، بر «عمل» ..... ۳۲۸
- کیفیت شهادت اعضای بدن در روز قیامت ..... ۳۳۱
- تجسم اعمال دنیایی انسان، در روز قیامت ..... ۳۳۲
- شهادت خدا، فوق تمام شهادت‌ها ..... ۳۳۸
- چگونگی گزارش اعمال ما به محضر امامان معصوم علیهم‌السلام ..... ۳۴۰
- آشکار شدن باطن‌ها در روز قیامت ..... ۳۴۳
- گوشه‌ای از حالات و عذاب دوزخیان ..... ۳۴۴
- انواع عقوبت و عذاب دوزخیان ..... ۳۴۶
- توصیف حالات جهنمیان از لسان امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ..... ۳۶۲
- عقوبات جهنم در مناجات امام سجاد علیه‌السلام ..... ۳۶۴
- هراس بزرگان از عذاب سوزان قیامت ..... ۳۶۶

- ۳۶۷..... پاسخ به دو شبهه در خصوص کیفیت مجازات
- ۳۷۰..... مثالی برای تفهیم مطلب
- ۳۷۱..... ضرورت انطباق با قانون عالم هستی
- ۳۷۵..... نفرت گناهکاران از لذت‌های حرام
- ۳۷۶..... تناسب بین کیفر و گناه
- ۳۸۱..... سبب خلود در آتش
- ۳۸۲..... چهرهٔ اخروی اعمال بد انسان!
- ۳۸۸..... مدت عذاب به میزان شدت و ضعف عصیان
- ۳۹۰..... تفاوت معنای خلود
- ۳۹۲..... آیا دوستان پیامبر و علی علیه السلام به جهنم می‌روند؟

## فصل یازدهم: راه‌های اثبات معاد ..... ۳۹۵

- ۳۹۷..... اثبات معاد از نگاه قرآن
- ۳۹۷..... اثبات مسألهٔ معاد از راه تفکر
- ۳۹۹..... سه واقعیت مهم در اثبات معاد
- ۴۰۳..... یادآوری قدرت خدا در امر معاد
- ۴۰۷..... تنها قرآن، گویای حقایق عالم پس از مرگ
- ۴۱۰..... «قیامت» از نظر قرآن بطور اجمال
- ۴۱۱..... نمونه‌ای از آیات قرآن در حتمیت بعث قیامت
- ۴۱۲..... اثبات قطعیت رستاخیز از چهار طریق
- ۴۱۷..... عشق به «خلود»، مکنون در فطرت انسان
- ۴۲۰..... احساس غربت انسان در این دنیا

۴۲۱..... ناتوانی «دنیا» از جوابگویی به «ابدیت خواهی» انسان

۴۲۸..... مساوی بودن «مُطیع» و «مُتخلف» خلاف عدل است

۴۳۴..... ناسازگاری با ناموس «تکامل»

۴۳۷..... ناموس «تکامل» در منطق قرآن

۴۴۳..... تأمل در آینده انسان

۴۴۶..... چرا بعضی منکر قیامتند؟

۴۴۷..... علت اصلی انکار «قیامت» از نظر قرآن

۴۴۹..... وقت وقوع قیامت؟

۴۵۱..... از نشانه‌های وقوع قیامت

۴۵۵..... فصل دوازدهم: تأثیر باور به قیامت

۴۵۷..... تأثیر تربیتی اعتقاد به قیامت

۴۵۷..... تأکید فراوان قرآن به توحید و معاد

۴۶۰..... تأثیر پاداش اخروی در تحریک انسان

۴۶۱..... تأثیر اعتقاد به «قیامت» در زندگی بشر

## بیت

مقدمه مؤلف محترم:

ضمن عرض شکر و سپاس عاجزانه به ساحت اقدس حضرت ایزد مٔان عزّ شأنه و جلّ جلاله که توفیق درک و فهم گوشه‌ای از حقایق مربوط به اصل اعتقادی معاد را به این بنده فقیر حقیر سراپا تقصیر خویش عنایت فرموده و در جلسات متعدد طی سالهای چند به مناسبت‌های مختلف به گونه سخنرانی و ضبط در نوار آن مطالب مورد بحث قرار گرفته است. الحال از برادران بسیار عزیز گرامیم در دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء صمیمانه تقدیر و تشکر توأم با تکریم می‌نمایم که جدّاً با تحمّل زحمات فراوان آن سخنان را پس از پیاده کردن از نوار و بازبینی و احیاناً بازنویسی خود اینجانب به جمع و تنظیم آن پرداخته و به صورت این کتاب تحت عنوان (معاد، تجلّی گاه اعتقاد و اخلاق و عمل) در دسترس علاقمندان به معارف و حقایق دینی قرار داده‌اند. ولذا این بنده حقیر نیز با تشکر از بذل الطاف و عنایات آن برادران عزیز محترم مزید توفیقاتشان را توأم با صحت و سلامت و عافیت در نشر معارف دینی از خداوند متعال خواهانم.

سید محمد ضیاء آبادی

۱۵ ماه صفر ۱۴۳۹ - ۱۳ آبان ماه ۱۳۹۶

بسم الله

ضمن عرض کترونیس ای جزینہ بہ حبیب اللہ علیہ السلام  
ایزینان عقیقتاً نہ وصل جلد کہ کوفس نہ کوفس کوفس  
از حقایق مربوطیم اصل عقایدی سعادت را به این بنده قصر  
حصیر سرای تقصیر خویش غنا نیت فرموده و در صحت  
تعدد طمی سگهان جزینہ بن سبت حقا مختلف گویند  
سختی از وضبط در نوار آن مطابقت بر سر کوفس قرار  
الحال از برادران بسید رفیق کریم در دور امور  
فرح بخش نیت در خیر انوار صمیمانه تقدیر و کرامت  
به کرامت حق تعالی که در حدیث بحال زحمت فرار از آن سخن  
پس از سادہ کردن از نوار و با زمینی و حسیان نوری  
خود نیت نسبت به جمع تنظیم آن کردیم و به صورت این کتاب  
کتب عزیز (سعادت جلی گاه عقدا و اصلاح و محفل)  
در اکثرین عمل فتنه را به مسافر و صحابین و بی قرار داده  
ولذا این بنده حصیر نیت کترونیس از نیت لطیف  
غنا آن برادران عزیز محترم فرزند کوفس آن را  
کرامت به صحت و سلامت و عاقبت در کرامت و معرفت  
خداوند تعالی خود جامع سید محمد رضا دانا

۱۵ ص ۱۴۳۹ - ۱۳ - آبان ۱۳۹۶

## مقدمه ناشر:

قال مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام:  
«رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَلِمَتْ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَإِلَى أَيْنَ»

مولای ما امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

رحمت خدای رحمان شامل حال کسی باد که بداند از کجا آمده  
است در کجا به سر می برد و سرانجام به کجا خواهد رفت.

چه قبول کنیم یا نکنیم دیر یا زود به سرایی سفر می کنیم که به تعبیر قرآن کریم در سوره زلزال همه چیز آن با معیار «ذره» محاسبه شده و به تناسب آن کیفر یا پاداش داده می شود.

طبق آیات شریفه قرآن و روایات نقل شده از حضرات معصومین علیهم السلام هیچ رفتاری، گفتاری و یا نوشتاری از بنی نوع بشر صادر نمی شود مگر اینکه همه و همه در نامه عمل او درج شده فردای قیامت برگردنش آویخته می شود. و آنان که به شایستگی از ایام عمرشان بهره برده اند، و دانسته اند که در این عاریت سرا چه وظیفه ای دارند در آن روز بسی خوشحالند و کارنامه درخشان خود را با خزّمی و شادمانی در آن روز می بینند و می خوانند و با شغف تمام، دیگران را به خواندن آن نامه افتخار آفرین دعوت می کنند. باور قلبی به وجود چنین عالمی که به تعبیر قرآن «یوم الحساب» است به نحو محسوسی در ذهن و قلب و عملکرد ما اثرگذار است و در تصمیم گیری های فردی و اجتماعی به ما جهت می دهد که آن راهی را طی کنیم و روشی را در پیش بگیریم که رضای حق تعالی در آن است و عمر و سرمایه فکری و مالی خود را در مسیری هزینه کنیم که حاصل آن سراسر سود و بهره اخروی است و اگر در حال حاضر بعضاً شاهد انواع ظلم و جنایت و خیانتیم و دروغ و تهمت و قتل و غارت خیلی عادی در زندگی ما جریان دارد سبب اصلی آن جزاین نیست که حساب و کتاب الهی را آنچنانکه باید باور نداریم و بلکه تردید داریم که روز حشری در انتظار ماست که باید پاسخگوی اعمال خود باشیم.

البته در این باره سخن گفتن اگر چه به ظاهر آسان است اما دارای لطافت‌ها و ظرافت‌هایی است که هر کسی از عهده آن بر نمی‌آید ولی با جرأت می‌توان گفت عالم مهذب و راه یافته و حکیم سخن سنج و خود ساخته، عارف به معالم قرآنی و صاحب نفس روحانی، عالم ربّانی «حضرت آیت‌الله ضیاءآبادی مدّظله العالی» با قلم شیوا و بیان بلیغ خود توانسته‌اند درباره چگونگی معاد و تأثیر باور به آن را در زندگی دنیایی با توانایی هر چه تمام‌تر مورد بررسی قرار دهند و مخاطبان خود را با حقایق تکان دهنده و تنبّه آمیزی از امر آخرت، آگاه و آشنا گردانند و با روشنگری عالمانه خود سراج منیری برای حق خواهان و راهیان راه حقیقت باشند و با عبارات لطیف و اثرگذار خود دلها را از زنگار غبارها بزدایند و آنها را مستعدّ راهیابی به حریم قرب الهی نمایند.

شایان ذکر است این کتاب که عنوان آن «معاد، تجلّی‌گاه اعتقاد و اخلاق و عمل» انتخاب شده چهارمین جلد از سلسله کتب مبانی اعتقادی است که با همکاری صمیمانه مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت «نور فاطمة الزهراء علیها السلام» به محضر عزیزان علاقه‌مند به معارف الهی تقدیم می‌گردد.

در پایان سزاوار است این نکته را یادآور شویم آنان که درد دین دارند و تحکیم پایه‌های اعتقادی مسلمانان برایشان بسیار مهم و ارزشمند است آستین همت بالا زده این مجلّدات چهار جلدی را به عنوان کتب درسی اعتقادی انتخاب نموده با ترویج و تبلیغ و تدریس آن در مجالس خصوصی و عمومی موجبات جلب رحمت الهی و گسترش معرفت و معنویت را در بین آحاد مردم که خیرآفرین درد دنیا و آخرت است فراهم سازند و ذخیره درخشانی برای یوم المعاد خود ببیند و زند. ان شاء الله

اللهم عجل لولیک الفرج

و فرامور فرهنکی

بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

تابستان ۱۳۹۶



# فصل اوّل

ضرورت  
اعتماد به خدا و قیامت  
(معاد جسمانی)



## اعتقاد به معاد جهانی

### تاریخ زندگی انسان در سه روز

از امام محمد باقر علیه السلام جمله ای نقل شده که می فرمایند:

«يَا ابْنَ الْآيَامِ الثَّلَاثِ؛<sup>۱</sup>

ای فرزند سه روز».

این سه روز، نهایت عجز و ناتوانی انسان را نشان می دهد که مبادا غرور او را

بگیرد.

الف: روز تولد:

«يَوْمَكَ الَّذِي وُلِدْتَ فِيهِ؛

روزی بر تو گذشت که ناتوان از مادر [متولد شدی]».

۱. تُحْفُ الْعُقُولِ، ص ۲۹۲.

بچه انسان از بچه هر حیوانی ناتوان تر است! حیوانی که از مادر متولد می شود، مثل گوسفند، خودش به پا می خیزد و پستان مادر را پیدا می کند. اما بچه انسان که متولد می شود، نه چشمش می بیند، نه گوشش می شنود، نه پدر می شناسد و نه مادر.  
ب: روز مرگ:

«وَيَوْمِكَ الَّذِي تَنْزِلُ فِيهِ قَبْرِكَ»؛

روز دهم آن روزی است که تورا روی تخت غسل خانه انداخته اند و از این پهلو به آن پهلو می غلتانند و سپس وارد قبرت می کنند که آن روز از روز ولادتت هم ناتوانتری!

ج: روز حساب:

«وَيَوْمِكَ الَّذِي تَخْرُجُ فِيهِ إِلَى رَبِّكَ»

ولی بدان روز سومی هم در پیش داری که آن روز از هر دو روز گذشته ات بی عرضه تر هستی و آن روزی است که تورا از قبر بر می خیزانند و به موقف حساب می آورند.  
آری، تاریخ زندگی انسان همین سه روز است که سراپا عجز و ناتوانی و بیچارگی است. بنابراین ای فرزند آدم! بکوش که روز سوم خود را با عزت و سعادت و سربلندی قرین گردانی که همین را از تو خواسته اند و برنامه کار تو را هم دقیقاً تنظیم کرده اند تا در چنین روزی سربلند و عزیز باشی. ولی متأسفانه این انسان خود باختۀ مغرور، کمترین توجهی به تاریخ زندگی اش نمی کند تا خود را بشناسد و راه سعادتش را بیماید! خدای مهربان می فرماید:

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

هر پیامبری از پیامبران خدا که به سوی آنها می آید، او را به استهزاء می گیرند.



ضرورت اعتقاد به خدا و قیامت (معاد جسمانی)

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا ۗ﴾<sup>۱</sup>

وقتی سخن از تجارت دنیا به میان می‌آید یا صدای لهو [از شیپور و تنبک] به گوششان می‌رسد، تو را [ای رسول!] رها می‌کنند [و مسجدها را خالی می‌سازند].

﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجَارَةِ ۗ﴾<sup>۲</sup>

به آنها بگو: آنچه که نزد خداست، بهتر از لهو و از تجارت است.

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ۗ﴾<sup>۳</sup>

ای افسوس بر این بندگان (غافل).

چراکه حیات موقت دنیا را بر حیات جاودانه آخرت ترجیح می‌دهند.

### سزای آخرت فراموشی

خداوند حکیم، ندامت بی‌پایان و حسرت فراوان انسان کافر را اینگونه بیان

فرموده است:

﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ

تُرَابًا ۗ﴾<sup>۴</sup>

روزی که انسان، تمام آنچه را که پیش فرستاده است،

می‌بیند و آدم کافر می‌گوید: ای کاش من خاکی بودم.

۱. سوره جمعه، آیه ۱۱.

۲. همان.

۳. سوره یس، آیه ۳۰.

۴. سوره نبا، آیه ۴۰.

در دنیا لقمه‌های چرب و شیرین حرام را، از اموال مردم می‌خورَد و لذت می‌برد ولی در عالم پس از مرگ خواهد دید همان‌ها را به صورت لقمه‌های آتش در شکم خود می‌ریزد! این قرآن است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾<sup>۱</sup>

آنان که اموال یتیمان را با ظلم و ستم می‌خورند، همانا در شکم خود، آتش می‌ریزند.

اکنون به صورت بذرو فردا محصول آن بذراست.

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای

ور حریر و قزدری، خود رسته‌ای

از تورستست ارنکوی است اربد است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

زانچه می‌بافی همه روزه بپوش

زانچه می‌کاری همه روزه بنوش

جامه‌های بهشتی را خودت در دنیا باید ببافی و بذره‌های خوراکی‌ها و نوشابه‌های بهشتی را خودت باید در دنیا بکاری و چشمه‌هایشان را بجوشانی! اثرگذاری «اعتقاد به معاد» در ساختن انسان بهشتی، بیش از سایر اعتقادات و حتی بیش از اعتقاد به توحید است. زیرا اگر امید بهشت و ترس از جهنم نبود، اکثر مردم به صرف اعتقاد به توحید، تن به انجام عبادات و پرهیز از محرمات نمی‌دادند. به این سخن بسیار بلند توجه فرمایید:



ضرورت اعتقاد به خدا و قیامت (معاد جسمانی)

«إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ  
أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛<sup>۱</sup>

خدایا! انگیزه بندگی من در پیشگاه تو، نه ترس از جهنم  
بوده است و نه طمع در بهشت! بلکه من، فقط و فقط تو را  
شایسته بندگی دیدم و بندگی ات نمودم».

آری، این سخن بسیار بلند، لقمه ای است که در هر دهانی نمی گنجد. تنها  
گویندگان این سخن - علی امیر آل اطهارش علیه السلام - می توانند این لقمه را بردارند  
و هضمش کنند. خدا هم فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا  
يَوْمَ الْحِسَابِ؛<sup>۲</sup>

آنان که از راه خدا منحرف گشته برای شان عذاب  
شدیدی خواهد بود به سبب این است که روز حساب را  
فراموش کرده اند».

### برتری درجات آخرت طلبان

خداوند سبحان در سوره اسراء می فرماید:

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَآ آخِرَةَ أَكْبَرُ  
دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا؛<sup>۳</sup>

بین چگونه در دنیا بعضی را بر بعضی برتری داده ایم، در  
آخرت نیز این تفاوت از حیث درجات و فضایل به مراتب  
بیشتر از دنیا وجود دارد».

۱. تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۵۳.

۲. سوره ص، آیه ۲۶.

۳. سوره اسراء، آیه ۲۱.

تردیدی در این نیست که چگونگی برخورداری افراد بشر از منافع مادی در دنیا به میزان سعی و تلاششان در محیط کسب و کار و فعالیتشان بستگی دارد و طبیعی است که هر چه بیشتر تلاش کنند، برخورداری اشان نیز از منافع، بیشتر خواهد شد. اعم از مسیر حلال و حرام، منتهی در آخرت، حلالش حساب و حرامش عقاب خواهد داشت. این مربوط به دنیا طلبان است اما آخرت طلبان نیز در آن سرا بر حسب سعی و تلاششان در مسیر عبادت خدا در دنیا درجاتشان و مراتب فضیلتشان با یکدیگر متفاوت خواهد بود. بیشتر از تفاوتی که در دنیا از حیث منافع مادی داشته اند.

### ناکام مُردن بسیاری از انسان‌ها

صیّاد در میان بیابان دام می‌گستراند، دانه در وسط آن می‌پاشد و در کمین می‌نشیند. برخی از پرندگان در هوا که تیزهوشند، دام را می‌شناسند و اعتنا به دانه‌های در وسط آن نمی‌کنند و از آن دور می‌شوند اما برخی دیگر که کم هوش و بی‌خبر از دام و صیّادند، حریصانه به سمت دانه‌ها فرود می‌آیند و به دام می‌افتند. ما آدمیان نیز مانند پرندگان در هوا هستیم و خداوند حکیم روی مصلحت حکیمانه‌اش این صفحه زمین را پر از دانه‌های فریبنده زیانما ساخته و در چشم انداز ما قرار داده است، حال آن دسته از ما که واقع بینان هوشمندند و از صحنه امتحانی خدا آگاهند، اعتنایی به این دانه‌های فریبنده زیانما نمی‌کنند، دل به آن جمیل جمال آفرین می‌دهند و با او نرد عشق می‌بازند. اما آن دسته دیگر که ظاهر بینان فریب خورده‌اند و می‌پندارند که هر چه هست همین چهره‌های زیبا و سفره‌های رنگین و مسکن و مرکب‌های عالی و مقام و منصب‌های اعلی و دیگر هیچ؛ از این روحریصانه به سوی آنها می‌دوند و به دام شیطان بی‌ایمان می‌افتند و محکوم به عذاب ابدی می‌گردند.



## ضرورت اعتقاد به خدا و قیامت (معاد جسمانی)

درواقع انسان برحسب فطرت و سرشت اوّلیّه اش، طالب جمال باقی و کمال نامحدود است و لذا به هر جمال و کمالی که می‌رسد، به پندار اینکه همان جمال و کمال، مطلوب فطری اوست دنبالش می‌رود، ولی می‌بیند اشباعش نکرد و حال طلب همچنان در او باقی است، او را رها می‌کند دنبال دیگری می‌رود و همچنین تا مرگش فرا می‌رسد و به مطلوب اصلی اش نرسیده ناکام می‌میرد و عاقبت نمی‌فهمد که مطلوب فطری او ذات اقدس الله ﷻ است که جمال باقی و کمال نامحدود است و غیر او هر چه که هست، جمال فانی و کمال محدود است و حال طلب نامحدود را اشباع نمی‌کند و شایسته دل بستگی نمی‌باشد و لذا حضرت خالق حکیم برای راهنمایی بندگانش فرموده است:

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَظْمِنُ الْقُلُوبُ﴾<sup>۱</sup>

توجّه! تنها [با شناخت خدا و انس و] ارتباط با خداست  
که دل‌ها آرامش می‌یابد.

همچنین فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۲</sup>

ای انسان! تو [برحسب فطرت و اقتضاء جوهر جانت] در  
حال حرکت به سوی پروردگارت می‌باشی و [او را می‌طلبی و  
سرانجام] به دیدار او خواهی رسید [و تا به او نرسیده‌ای آرام  
نخواهی شد].

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

## غفلت از مُنعم تا کی؟!

﴿وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

به هر حال باید باور کنیم که به سوی پروردگاران باز خواهیم گشت.

این جمله اشاره به حتمیت مسأله معاد و رستاخیز قیامت دارد و هشدار می‌دهد وقتی بر مرکب‌ها<sup>۲</sup> سوار می‌شوید، به یاد مرکب تابوت هم بیفتید که روزی شما سوار مرکبی خواهید شد که خودتان سوار آن نمی‌شوید؛ بلکه شما را سوار آن کرده و در خانه قبر، پیاده‌تان می‌نمایند. صاحب این عالم فرموده است: فعلاً به شما مهلتی داده‌ام، می‌خوابانم و بیدارتان می‌کنم، سوارتان می‌کنم و پیاده‌تان می‌کنم تا شاید توجهی به صاحب اختیاران بنمایید و با او در ارتباط باشید ولی شما متوجه نمی‌شوید و همچنان در حال غفلت به سر می‌برید و خیال می‌کنید خودتان می‌خواهید و خودتان بیدار می‌شوید؛ خودتان سوار می‌شوید و خودتان پیاده می‌شوید؛ ما را به کلی فراموش کرده‌اید. ولی يك شب شما را می‌خوابانم و دیگر بیدارتان نمی‌کنم تا روز محشر که از مرقد و خوابگاهتان برخیزید و وحشت زده بگویید:

﴿يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا؟﴾<sup>۳</sup>

ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟

فعلاً شما را بر مرکب‌ها سوار و پیاده‌تان می‌کنم تا روزی سوار بر تابوتتان می‌کنم که دیگر پیاده شدن از آن در اختیاران نیست.

۱. سوره زخرف، آیه ۱۴.

۲. از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: هرگاه بر مرکبی سوار می‌شوید، بخشی از این آیه را بخوانید که شکر مرکب به حساب می‌آید: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ \* وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ».

۳. سوره یس، آیه ۵۲.



در سوره اسراء می فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>۱</sup>

ما هرگز [شخصی یا قومی را] مجازات نمی کنیم مگر اینکه [قبلاً در میانشان] رسولی مبعوث می کنیم [و از طریق او وظایفشان را به آنها ابلاغ کرده و اتمام حجّت می نماییم].

اگر در دنیا هم برخی از اقوام گذشته مانند قوم نوح و عاد و ثمود و لوط را به انواع بلاها و عذاب‌ها مبتلا ساخته ایم، آن هم بعد از «بعث رسول» و «اتمام حجّت» بوده است و لذا در تمام آزمون‌ها و اعصار در میان جوامع بشری، یا انبیاء و پیامبران خدا ﷺ به عنوان «حجّت خدا» وجود داشته‌اند و مردم را به وظایف عبادی‌اشان آگاه می ساخته‌اند و یا امامان علیهم‌السلام، و در زمان غیبت آخرین امام معصوم علیهم‌السلام نیز صنف بسیار محترم علماء و حکماء بوده‌اند و هستند و از راه بیان و قلم و عمل، دین خدا را به بندگان خدا ابلاغ می کنند و آنها را با وظایفشان آشنا می سازند و اتمام حجّت می نمایند.

حاصل اینکه ما مسلمانان پیرو قرآن، در دنیا و آخرت گرفتار اعمال خودمان هستیم و هیچ سعادت و شقاوت و هیچ خیر و شرّی جز نشأت گرفته از اعمال خودمان نخواهیم داشت و نخواهیم دید.

## اعتقاد به معاد جسمانی از مسلمات دین

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

«لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ  
ظُرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»<sup>۱</sup>

اگر نبود آن عمر مقدری که خدا برای آنان [مؤمنان] مقرر فرموده که باید در دنیا بمانند؛ آنها يك چشم به هم زدن نمی‌توانند مرغ جانشان را در این قفس تن نگه دارند....».

قرآن کریم، هم نعمت‌های مادی بهشت را نشان می‌دهد و هم نعمت‌های معنوی آن را. آنان که اهل تأویلند و تمام نعمت‌های مادی بهشت را تأویل به معنوی و روحی می‌کنند، کارشان خلاف نصوص و ظواهر قرآن است. اعتقاد به معاد جسمانی، از مسلمات دین است و لازمه آن، اعتقاد به ثواب و عقاب جسمانی است؛ منتها باید توجه داشت که نعمت‌های مادی بهشتی، با نعمت‌های مادی دنیایی فرق دارند و نمی‌شود آنها را با هم مقایسه کرد. سیب، اینجا هست و آنجا هم هست؛ اما اینجا کجا و آنجا کجا؟! به فرموده قرآن حکیم:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمْرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup>

آنجا که رفتی و نگرش آنجا پی‌دا کردی، آنگاه می‌توانی از نعمت و ملوک عظیم آنجا آگاه گردی».

## اعتقاد به معاد از نگاه قرآن

حال برای این که ما در اصل اعتقاد به معاد با آیات قرآن آشنایی بیشتری پیدا کنیم، چند آیه تلاوت می‌کنیم تا بدانیم آیات قرآن، «معاد جسمانی» به

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۴.

۲. سوره انسان، آیه ۲۰.



همان معنا را که گفتیم اثبات می‌کند. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ  
نَسْوِيَ بَنَانَهُ﴾<sup>۱</sup>

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوان‌های او را جمع  
نخواهیم کرد؟ چرا! ما توانای بر این هستیم که حتی  
سرانگشتانش را هم به صورت اول درآوریم.

چنان که ملاحظه می‌فرمایید، آیه شریفه، سخن از استخوان‌ها به میان آورده  
و انسان قیامتی را مجموعه استخوان‌های خاك و پراکنده شده در زمین نشان  
می‌دهد و می‌فهماند که شما علم و قدرت نامحدود خدا را با علم و قدرت محدود  
خودتان می‌سنجید و می‌گویید، چگونه می‌شود که ذرات پراکنده استخوان‌های  
پوسیده بدن انسان - که مثلاً در آتش سوخته یا جزء بدن حیوانات دیگر شده  
است - جمع‌آوری شود؟ البته برای شما این ناممکن است چون نه «علم» به وجود  
آن ذرات در مکان‌های متعدّد دارید و نه «قدرت» جمع‌آوری آنها را.

گاهی در بعضی اذهان ساده این سؤال طرح می‌شود که عالم را خدا آفریده  
است؛ آیا خدا را چه کسی آفریده است؟ در جواب عرض می‌شود، در مورد پدیده  
و حادث و مسبوق به عدم یعنی موجودی که اول نبوده و هستی نداشته است  
و بعد هستی یافته است، درست است که سؤال کنیم: چه کسی و چه زمانی به  
او هستی داده است؟ اما موجودی که پدیده و حادث و مسبوق به عدم نیست،  
اینطور نیست که اول نبوده و بعد هستی یافته باشد؛ بلکه وجود و هستی، عین  
ذات اوست و عدم و نیستی، اصلاً به ساحت اقدس او راه ندارد؛ او از ازل بوده و  
الآن هست و برای همیشه خواهد بود. در این صورت این سؤال که چه کسی به او

۱. سوره قیامت، آیات ۳ و ۴.

هستی داده و کی داده است؟ اصلاً معنا و مفهوم صحیحی ندارد و لذا همان طور که نمی‌توانیم به کنه ذات اقدس حق عزّ و علا پی ببریم، همچنین نمی‌توانیم به کنه و حقیقت قیامت پی ببریم و موظف به این پی بردن نیز نمی‌باشیم. آنچه موظف به آن می‌باشیم، اعتقاد به وجود خدا و قیامت است که از روی فطرت و عقل و مشاهده آثار صنع و اخبار انبیاء و رسولان خدا ﷺ ایمان به وجود آفریدگار علیم قدیر و حتمیت تحقق عالم قیامت پیدا می‌کنیم. اما عالم قیامت چگونه و کی خواهد بود؟ از حیطة درك ما بیرون است. تا آن نشویم، آن را نمی‌فهمیم. «رو قیامت شو، قیامت را ببین».

### عقلانی بودن اعتقاد به عالم پس از مرگ

پس مسئله مرگ که قابل انکار نیست. اما مسئله بعث و برانگیخته شدن پس از مرگ که آدم کافر، منکر آن است؛ از اومی پرسیم: توا چه راهی یقین پیدا کردی که پس از مرگ هیچ خبری نیست؟! تو که تا به حال نمرده‌ای که بگویی: من مُردم و دیدم پس از مُردن خبری نبود. از دیگر نمرده‌ها هم که کسی نیامده بگوید: دیدم خبری نبود.

اما ما که می‌گوییم هست، علاوه بر ادله متقن عقلی که در جای خود تفصیلاً بیان شده است؛ از طریق وحی خالق و آفریدگار حکیم، پی به حقیقت عالم پس از مرگ برده‌ایم. او پیامبرانی معصوم و مصون از سهو و خطا آن هم نه یکی و ده تا و صد تا بلکه یکصد و بیست و چهار هزار تن فرستاده است و همگی خبر از عوالم پس از مرگ داده‌اند و در تداوم اخبار انبیاء و امامان معصوم ﷺ مکرراً هشدار داده‌اند و دنبال آن بزرگواران، اصناف عظیم از متفکران و اندیشمندان بشری از فلاسفه و عرفاء و متکلمین و فقهاء و... با بیانات گوناگون، سخن از معاد و حتمیت آن به میان آورده‌اند و مجموعه اینها برای هر انسانی هر چند در نهایت درجه شكّ و

## ضرورت اعتقاد به خدا و قیامت (معاد جسمانی)

دیربآوری هم باشد بطور مسلم، احتمال آور خواهد بود که شاید باشد (البته اگر روی دنده عناد و لجاج نیفتاده باشد) و همین احتمال در مطالب مهم حیاتی، انسان را به تفکر و تحقیق وا می‌دارد و ملزم به اقدام عملی می‌کند.

از باب مثال: اگر الآن که شما در این مجلس نشسته‌اید، ده نفر، یکی پس از دیگری آمدند و گفتند: ما از سر کوجه شما رد می‌شدیم، دیدیم یک خانه در کوجه شما آتش گرفته بود؛ شما احتمال می‌دهید که شاید خانه من باشد. اگر چه ده خانه دیگر هم در آن کوجه هست اما همین که احتمال خانه شما بودن به فکرتان رسید، دیگر نمی‌توانید اینجا بنشینید. فوراً برمی‌خیزید و می‌روید.

حال اگر در واقع خانه شما نبود از رفتن، ضرری نبرده‌اید اما اگر در واقع بوده و نرفته‌اید از زندگی سقوط کرده و خاک‌نشین شده‌اید. این حکم عقل است که می‌گوید: اگر چه آتش گرفتن خانه، احتمالی بیش نیست اما چون مطلب، بسیار مهم است و یک سمت آن خاک‌نشین شدن است، به این احتمال باید ترتیب اثر داد و علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

در مورد حیات پس از مرگ نیز چنین است و این همان مطلب عقلی است که حضرت امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجاء ملحد فرمود. نقل شده است: او با همفکرانش در موسم حج در گوشه‌ای از مسجد الحرام نشسته بودند و تماشای طواف حج می‌کردند و می‌خندیدند که اینها چه مردم نادانی هستند و بردور یک خانه سنگی می‌چرخند! خدمت حضرت امام صادق علیه السلام که در یک گوشه دیگر مسجد نشسته بود آمدند و گفتند: آقا! این چه کار جاهلانه‌ای است که این مردم نادان می‌کنند و دور این خانه سنگی می‌چرخند؟!

امام علیه السلام فرمود: اینها بر اساس اعتقادی که به عالم پس از مرگ دارند این کار را می‌کنند. حال اگر بعد از مرگ خبری نبود، آنها با شما یکسانند، همه مرده و پوسیده و از بین رفته‌اید و آنها هم ضرری نکرده‌اند، تنها به زعم شما عملی

بیهوده انجام داده و دور این خانه سنگی چرخیده‌اند. اما اگر پس از مرگ خبری از بهشت و جهنم و حساب و کتاب باشد (چنانکه هست) در آن موقع خوشا به حال آنها و بدآ به حال شما که چه بدبختی‌ها و سوز و گدازها خواهید داشت! حال، آیا کار عاقلانه همین است که اینها بر اساس فرضاً احتمال انجام می‌دهند یا انکاری بی‌دلیلی است که شما اظهار می‌کنید؟

﴿وَلَيْنَ فُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ؛<sup>۱</sup>

و اگر بگویی شما بطور مسلم پس از مرگ زنده می‌شوید] و به کیفر و پاداش اعمالتان می‌رسید] آنان که کفر ورزیده‌اند] و عقل خود را پشت پرده‌های تعصب برده‌اند] می‌گویند: این سحری آشکار است.﴾

در آیه بعد اشاره به این دارد که لجاج و عناد مردم کافر، منحصر به انکار عالم پس از مرگ نیست بلکه راجع به عذاب‌های دنیوی هم که بر اثر طغیان و عصیان‌شان پیش می‌آید اظهارشان همین است:

﴿وَلَيْنَ أَخْرَأْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَجْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛<sup>۲</sup>

و اگر عذاب [دنیوی] را تا زمان معدودی از آنها به تأخیر اندازیم] از روی تمسخر و استهزاء] می‌گویند: چه چیز جلو عذاب را گرفته است] پس کو آن عذابی که می‌گویند دامن بدکاران را می‌گیرد؟!﴾

۱. سوره هود، آیه ۷.

۲. همان، آیه ۸.



## فصل دوّم

ناتوانی ما  
از درک عوامل پس از مرگ





## ناممکن بودن درک قیامت

### دشواری درک حقایق عالم آخرت

ادراکات ما متناسب با وضع و نظام این عالم است، ما با ابزار ادراکی این عالم نمی‌توانیم مُدرکات آن عالم را درک کنیم، همان‌طور که وقتی در رَجَم مادر بودیم ممکن نبود که بتوانیم حقیقت این عالم دنیا را آنجا بشناسیم و معنای زمین و آسمان و آب و هوا را بفهمیم. آنجا يك و جب جا و چند قطره خون، ما را کافی بود، اما اینجا صدها هزار متر مربع زمین و برج و باروهای سربه فلک کشیده هم، برای ما تنگ است، سفره‌های رنگین و خورش‌های رنگارنگ هم سیرومان نمی‌کند.

حالا نسبت این دنیا با عالم آخرت نیز چنین است، یعنی تا در دنیا هستیم، ممکن نیست بتوانیم حقیقت عالم آخرت را آنچنان که هست بشناسیم از این عالم که به آن عالم منتقل شدیم و ابزار ادراکی آن عالم را به دست آوردیم،

آنجاست که آگاه از حقایق آن عالم می گردیم. خدا هم فرموده است:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمْرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>

وقتی بینش و نگرش آنجایی یافتی، آنگاه می بینی که چه زندگی غرق در نعمت و سلطنت بزرگی یافته ای.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم می فرماید:

«وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ  
الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ»<sup>۲</sup>

همه چیز دنیا شنیده اش بزرگتر از دیده آن است، ولی در آخرت همه چیز دیده اش، بزرگتر از شنیده اش می باشد.

چه بسا می شنویم که فلان آدم، بسیار بزرگوار و خوش فهم و خوش اخلاق است، وقتی خودش را می بینیم، متوجه می شویم آن طور که شنیده بودیم نیست، اما از حقایق عالم آخرت در دنیا هر چه بشنویم وقتی در عالم پس از مرگ به آن برسیم خواهیم دید که بسیار بزرگتر از آن است که شنیده بودیم و لذا امام علیه السلام در ادامه همان کلام می فرماید:

«فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ»

بنابراین شما در دنیا توقع نداشته باشید که حقایق عالم آخرت را آنچنان که هست در اینجا درک کنید، بلکه برای آگاهی از حقایق آن عالم باید اکتفا به شنیدن نمایید. البته آن هم بسیار روشن است که از منابع وحی الهی باید بشنوید و آنها هم جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام کس دیگری نمی باشد.



۱. سوره انسان، آیه ۲۰.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۱۳.

## اعتقاد به وجوب وقوع معاد

حال، درمسأله معاد جسمانی شبهاتی هم دربرخی از اذهان پیش می‌آید و جواب‌هایی هم داده می‌شود. حال، آن شبهاتی که پیدا شده است بجا باشد یا نابجا و جواب‌هایی هم که داده شده است رسا باشد یا نارسا، به هر حال هیچ لطمه‌ای به اصل اعتقادی ما که با دلایل و براهین متقن به دست آمده است نمی‌زند.

آنچه که ما موظف به آن هستیم، تحصیل اعتقاد به حتمیت وقوع معاد است اما ناتوانی از درک‌کنه معاد، سبب پیدایش شبهات در اذهان و نارسایی جواب‌هایی که در حل آن شبهات داده شده است می‌شود و لذا ما موظف به حل و رفع آن شبهات نمی‌باشیم و مکرر عرض شده که اعتقاد به وجود یک حقیقت، غیر از درک‌کنه آن حقیقت است!!

ما اعتقاد به وجوب وقوع معاد داریم ولی از درک‌کنه آن ناتوانیم. همان‌گونه که اعتقاد به وجود خالق عالم داریم ولی از درک‌کنه ذات اقدس او ناتوانیم و لذا به سبب نقص و ناتوانی در ادراک، هم پیدایش شبهه، طبیعی است و هم نارسایی جواب‌هایی که در دفع و رفع آن شبهه داده می‌شود، طبیعی است و در عین حال اصل اعتقاد به حتمیت معاد، مانند اصل اعتقاد به توحید بر اساس وجدان فطری و برهان عقلی و نقلی، در نهایت درجه اتقان و احکام می‌باشد.

در ظواهر آیات و روایات هم جواب‌های قاطعی راجع به این نوع از شبهات دیده نشده است. حال یا از آن جهت که دانستن آنها ضرورتی نداشته و یا از آن نظر که انسان تا در این دنیاست، توانایی درک حقایق تفصیلی معاد را ندارد.

## بیان مثالی برای تفهیم مطلب

از باب مَثَل آیا به جنین در رحم مادر که در مرحله علقه و مُضَغَه است می شود موقعیت انسان چهل ساله را از لحاظ حالات و غرایز فهماند؟ طبیعی است که ممکن نیست. در صورتی که انسان چهل ساله همان جنین در رحم مادر است که به این حد رسیده است. ما هم در دنیا نسبت به انسان قیامتی مانند جنین نسبت به انسان چهل ساله می باشیم که تا در دنیا هستیم ممکن نیست انسان قیامتی را آن چنان که هست درک کنیم و بفهمیم او را خدا چگونه پس از مردن و خاک شدن زنده می کند؟ و روح را متعلق بر آن می سازد و چگونه آکل و مأكول<sup>۱</sup> را از هم ممتاز می گرداند؟ و ارواح نامحدود انسان ها را با مواد زمینی محدود، ترکیب می کند؟ اینها را ما نمی فهمیم و لازم هم نیست که بفهمیم! اصل وجوب وقوع معاد برای ما مقطوع و مسلم است؛ ولی کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول و مبهم است و هیچ منافاتی نیست بین این که کاری وقوعش مقطوع و کیفیت وقوعش نامعلوم باشد.

## ناممکن بودن درک قیامت

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمْرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup>

برای دیدن قیامت، چشم قیامت بین لازم است تا پی به حقیقت آن برده شود. نسبت قیامت به این عالم، مانند نسبت انسان کامل به نطفه است. آیا نطفه در حال نطفه بودن، توانایی درک معنای انسان کامل را داراست که مثلاً بفهمد انسان چهل ساله چه احساسات و چه غرایزی دارد؟! طبیعی است که توانایی درک آن را ندارد؛ تا خودش مراحل تکامل را طی کند و انسان چهل ساله شود. در آن موقع است که معنای انسان چهل ساله را درک می کند.

۱. خورنده و خورده شده.

۲. سوره انسان، آیه ۲۰.

## ناتوانی ما از درک عوالم پس از مرگ

يك حَبَّةُ بَدْرُكُلٍ، بوته گُل می شود اما هنگامی که به صورت بذر و حبه است نمی تواند درك کند گُل یعنی چه؟ و لطافت و رنگ و بوی گُل چگونه است؟ تا خودش تکامل یافته و گُل شود. در آن موقع آگاه از لطایف و رنگ و بوی گل خواهد شد. حال، ما هم که در این دنیا هستیم، مانند نطفه و مانند همان بذر گُل هستیم؛ الآن هرچه به خود فشار بیاوریم که حقیقت برزخ و محشر و بهشت و جهنم را درك کنیم، ممکن نیست آن را بفهمیم. تا مراحل تکامل را طبق دستور خدا و اولیای خدا طی کنیم و متحوّل شویم و از این تنگنای عالم دنیا عبور کنیم و سرازیر قیامت درآوریم. آن روز، این حقایق را خوب می فهمیم.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمْرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾

تا در این دنیا هستیم، تمام قوا و آلات ادراکی ما مناسب مُدرکات همین دنیاست و توانایی ادراک مُدرکات عالم آخرت را ندارد. به همین جهت خداوند حکیم، علم به کنه قیامت را از علوم مختصّه خود دانسته و فرموده است:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾

[ای پیغمبر!] از تو راجع به قیامت سؤال می کنند؛ بگو علم

به قیامت تنها در نزد خداست.

عجیب این که به خود پیغمبر ﷺ نیز فرموده است، تو هم نمی دانی.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا \* فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا \* إِلَىٰ

رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾

از تو راجع به قیامت و وقت وقوعش سؤال می کنند، تو را

با یادآوری آن چه کار؟ این علم، منتهی به ذات اقدس حقّ

می شود.

۱. سوره احزاب، آیه ۶۳.

۲. سوره نازعات، آیات ۴۲ تا ۴۴.

به هر حال شما الان وضع و حالی همانند وضع نطفه را دارید، آیا نطفه می تواند درك حقیقت انسان بنماید؟ او باید وضع خود را دگرگون سازد تا به سر حدّ انسانیت برسد و آن را درك کند.

### نارسایی عقل از درك پاداش و کیفر

قرآن کریم موضوع کیفر و پاداش و یکسان نبودن مطیع و متخلف از قانون را مورد توجه قرار داده می فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ؛<sup>۱</sup> آیا مرتکبین گناهان می پندارند آنها را با مؤمنان صالح العمل یکسان قرار می دهیم که زنده بودن و مردنشان مساوی باشند؟ بدداوری می کنند!﴾.

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؛<sup>۲</sup> آیا مؤمنان صالح العمل را دریف مفسدین فی الارض و پرهیزگاران را همدوش با تبهکاران قرار بدهیم [این نشدنی است]!﴾.

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ؛<sup>۳</sup> ما ترازوهای عدل را روز قیامت به میان می آوریم؛ در نتیجه به احدی ستمی نمی شود! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی [عملی] باشد، آن را می آوریم و همین بس که ما حسابرس باشیم﴾.

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۱.

۲. سوره ص، آیه ۲۸.

۳. سوره انبیاء، آیه ۴۷.



اما راجع به اصل وقوع قیامت، چه آیات فراوان با چه عبارات قاطع و محکم آمده است! يك جا خطاب به رسول اکرم ﷺ می فرماید:

﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلٌ أَمْ وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ<sup>۱</sup>﴾

از تو خبر می گیرند که آیا قیامت حق است؟ بگو: بله، به خدایم قسم! که بطور مسلم آن حق است.

گاهی برای نشان دادن حتمیت قیامت، به خود قیامت قسم می خورد:

﴿لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>﴾

قسم به روز قیامت! که روز قیامت، حق است!

﴿لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا<sup>۳</sup>﴾

بطور حتم، شما را در روز قیامت جمع می کند و هیچ شکی در آن نیست! آیا چه کسی از خدا راستگوتر است؟

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ<sup>۴</sup>﴾

مردم کافر می پندارند هرگز [پس از مرگ] برانگیخته نخواهند شد! بگو: چرا، به خدایم سوگند! بطور حتم برانگیخته می گردید و سپس به آنچه عمل کرده اید، آگاهی داده می شوید.

۱. سوره یونس، آیه ۵۳.

۲. سوره قیامت، آیه ۱.

۳. سوره نساء، آیه ۸۷.

۴. سوره تغابن، آیه ۷۰.

حال اگر از عقل پیرسیم آن صحنه کیفر و پاداش مطیع و متخلف از قانون که ضروری حکمت است، کی تحقق خواهد یافت؟ می‌گوید: نمی‌دانم. از قرآن هم که پیرسیم او هم از تعیین آن سکوت کرده می‌گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾<sup>۱</sup>  
به تحقیق علم آن نزد خداست.

### درک حقیقت «قیامت»

اگرچه بحث و کنجکاوی در شناخت گنه «قیامت» برای انسان بحثی بسیار جالب و شیرین است و لذا همیشه و در هر زمان از راه‌های گوناگون، با حرص و ولعی تمام به فحوص درباره آن پرداخته و با بیتابی و اشتیاق فراوان جلو رفته است و انصافاً در این راه به دقائق و لطائف عالی‌ای هم برخورد نموده و با حقایقی بس لطیف و عمیق آشنا گردیده است. ولی با این وجود، آنطور که باید به مقصد نرسیده و خود را از درک آن حقیقت علیا، آنچنان که هست عاجز و ناتوان دیده است و حق مطلب نیز همین است، زیرا مرحله‌ای که نسبت به عالم و آدم به منزله «انسان کامل» نسبت به «نطفه» و مانند «میوه» نسبت به «هسته» است، چگونه ممکن می‌شود که برای انسان دنیایی با نیروهای ادراکی محدود و نارسایش که مخصوص این عالم و متناسب با مُدركات این جهان است، قابل درک و تعقل باشد؟ حاشا و کلاً.

«نطفه» در مرحله نطفه بودن، از احاطه به مرحله «انسان» و درک آن قاصر است و «هسته» نیز تا هسته است، از حقیقت «میوه» و طعم و رنگ و بوی آن بی‌خبر است. يك دانه «تخم گل» وقتی به حقیقت «گل» پی می‌برد و از خاصیت ویژه آن با خبر می‌گردد که خود، تحوّل یافته و به صورت يك شاخه

۱. سورة لقمان، آیه ۳۴.



## ناتوانی ما از درک عوالم پس از مرگ

زیبا پراز گلبرگ های خوشرننگ معطر بشکفد و خود، بوتۀ گل بشود؛ «نطفه» در آن هنگام آگاه از حقیقت معنای انسان گردیده و از خصایص جسمی و روحی آن مطلع می شود که خود، طیّ مراحل نموده و قدم به عالم اسرارآمیز انسانی بگذارد و کریمه ﴿...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...﴾<sup>۱</sup> درباره اش تحقّق خارجی یافته و خود، انسان گردد.

آری، انسان هم وقتی می تواند به حقیقت و کُنه «قیامت» آنچنان که هست واقف شود و توانای درک تمام جزئیات و خصوصیات آن گردیده و ظرف وقوع آن را که عین واقعیت آن است وجدان نماید که از این تنگنای عالم دنیا و محدوده ادراکات ناقصه اش بیرون رفته و از مرحله بی منتهای عالم «آخرت» سر برآورد و «قیامت» را با همه چیزش بالعیان ببیند و بالوجدان بیابد.

یعنی «دیدۀ قیامتی» لازم است تا «چهرۀ قیامت» را چنانکه هست ببیند و لذا از نظر قرآن، علم به «کُنه» رستاخیز و «وقت» وقوع آن، از علوم مختصّه به ذات اقدس حق ﷻ می باشد که خود فرموده است:

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قُلْ إِنَّمَا  
الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ؛<sup>۲</sup>

می گویند: این وعده [قیامت] کی خواهد بود؟ اگر راستگو هستید. بگو: همانا علم [به آن] نزد خداست.

یعنی حقیقت رستاخیز و کُنه قیامت با شرایط کنونی دنیایی که انسان ها واجد آن می باشند در خور ادراک احدی نمی باشد تا بتوانند به ظرف وقوعش که عین واقعیت آن و مساوی با فناء اشیاء است پی ببرند و آگاه از زمان تحقّقش گردند.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. سوره ملک، آیات ۲۵ و ۲۶.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجِيبُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

از تو [ای رسول ما] راجع به قیامت می پرسند که وقوع آن چه وقت است و قیامت کی برپا می شود؟ بگو: حقیقت اینکه علم آن در نزد خدای من است، ظاهر نمی سازد آن را به هنگام وقوعش مگر او، سنگین و گران است [تحقق] آن در آسمان ها و زمین. نیاید شما را مگر بطور ناگهانی [و بی خبر]. از تو سؤال می کنند درباره آن! گویی که تو عالم و آگاهی [نسبت به حقیقت و وقت وقوع آن] بگو: همانا علم آن در نزد خداست. و لکن اکثر مردم نمی دانند [که علم به کُنه و وقت قیامت از علوم مختصّه به خدا بوده و جز او کسی آگاه از آن نمی باشد].

باری، همچنان که بشر از درک حقیقت «مبدأ هستی» (جَلَّتْ عَظَمَتُهُ) عاجز و قاصر است، ولی مع الوصف از طرق گوناگون از فطرت و عقل و مشاهده آثار صنّع سراسر حکمت، ایمان و یقین محکم به «وجود» او جَلَّلًا پیدا کرده و سجده به پیشگاهش می برد و با او راز دل می گوید، همچنین آدمی از درک حقیقت «منتهای هستی» که «قیامت» و «معاد» است، عاجز و ناتوان است. ولی مع ذلك می تواند ایمان قطعی به وقوعش پیدا کرده و طبق ادلّه ای که بعداً نمونه ای از آنها ارائه خواهد شد (ان شاء الله) مؤمن و معتقد گردد که پس از مرگ، حیاتی

## ناتوانی ما از درک عوالم پس از مرگ

خواهد داشت و به کیفر و پاداش اعمال نیک و بدش خواهد رسید و لذا قرآن حکیم نیز از بحث در حقیقت «معاد» اعراض نموده و در همه جا سخن از وجود و وقوعش به میان آورده و برهان بر حتمیت آن اقامه می‌فرماید و نمونه‌هایی از وقایع سهمگین و صحنه‌های تکان دهنده آن را به بشر نشان می‌دهد تا او مراقب اعمال و اخلاق خود باشد و خود را مناسب آن روز بسازد و آماده کند که آنچه نافع به حال وی بوده و در خور ادراک او می‌باشد همین است.



## فصل سوم

حقیقت روح انسان  
از نگاه قرآن





## حقیقت روح انسان

### تفاوت روح با بدن انسان

این بدن به منزلهٔ مَرکَب و ابزار کار برای یک گوهر دیگر آسمانی است که از او تعبیر به «روح» و «جان» می‌شود. اوست که می‌گوید من فکر می‌کنم، می‌فهمم و تصمیم می‌گیرم. مطالب عالیۀ علمی را تجزیه و تحلیل می‌نمایم و اینها کار بدن نیست و کار روح است. یک شاهد روشن برفرق میان روح و بدن اینکه اگر مجالی یافته و در گوشه‌ای بنشینیم و راجع به مراحل گذشتهٔ عمر خود بیندیشیم، می‌بینیم من از همان روزاَوّل که به دبستان رفتم و هفت ساله بودم، پدرم به من چه گفت و معلّم چه گفت؟ بعد که وارد حوزه شدم با چه کسانی همدرس وهم بحث بودم و اساتیدم چه کسانی بودند؟ و...

تمام اینها را بعد از گذشتِ هشتاد سال به خاطر دارم و بدیهی است که این نیروی ضبط احوال و وقایع، ارتباط به بدن ندارد زیرا اهل فنّ و تحقیق گفته‌اند

بدن طیّ هر هشت سال یا ده سال به کلی عوض می شود و بدن نوجایگزین آن می گردد و علی الدوام این بدن در حال پاکسازی و نوسازی است. از باب مثل: من که هشتاد سال عمر کرده ام در طیّ این مدّت، ده بار بدنم تجدید بنا شده است. این بدن فعلی من همان بدن بیست سالگی ام نیست اما خودم، همانم، یعنی روح و جانم همان است که این خواطر هشتاد ساله را در خود ضبط کرده است و می تواند در گوشه ای بنشیند و همه اینها را به یاد بیاورد و گاه خوشحال و گاه غمگین شود و این خود در واقع، قرائت کتاب اعمال است که در دنیا به این صورت انجام می پذیرد و در عالم آخرت به صورت دیگری که فرموده است عیان می گردد:

﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْمَنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخِرْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا \* اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا<sup>۱</sup>﴾

و کارنامه هر انسانی را به گردنش می آویزیم و روز قیامت از درون و باطن او کتابی بیرون می آوریم آن را گشوده می بیند به او می گوئیم بخوان نوشته و کتاب خودت را که کافی است خودت حسابرس اعمال خودت باشی.﴾

منظور این بود که ابتدا باید حقیقت انسان را شناخت و سپس مسائل مربوط به ضبط اعمال را مورد بحث قرارداد و در مقابل منطق صریح آسمانی قرآن خاضع شد که تمام همّش این است که جمال باشکوه بهشت و عقبات پرسوز و گداز جهنّم را نشان آدمیان بدهد تا ترس از جهنّم و عشق به بهشت در دل ها پیدا شود و حالت خوف و رجاء در قلوب به وجود آید، در نتیجه از اعمال جهنّمیان گریزان و به اعمال بهشتیان راغب گردند و مصداق این آیه بشوند:

۱. سوره اسراء، آیه ۱۳.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>

و آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند اهل بهشتند و همیشه در آن خواهند بود.

و برای نیل به این نتیجه، قرآن کریم مثل‌ها می‌زند و از جمله می‌فرماید:

﴿أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ﴾<sup>۲</sup>

آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن نهرها جاری است؟ و برای او در آن باغ انواع میوه‌ها هست در حالی که او به سنّ پیری رسیده و فرزندانی خردسال و ناتوان دارد و او دلش به آن باغ خوش است و امیدش به همان باغ که در این سنّ پیری با آبرومندی زندگی خواهد کرد و بعد از او هم مایه رفاه و آسایش فرزندانش خواهد شد. در این شرایط ناگهان تندبادی کوبنده فرا رسد و آتشی به همراهش همه را بسوزاند و از بین ببرد.

﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۳</sup>

خدوند این چنین آیات و نشانه‌ها را برای شما تبیین می‌کند به این منظور که بیندیشید.

۱. سوره بقره، آیه ۸۲.

۲. همان، آیه ۲۶۶.

۳. همان.

اکنون که زنده و سالم هستید و نیروی کارکردن دارید این توهم در شما پیدا نشود که برای همیشه چنین خواهید بود و با حال غفلت نسبت به عالم پس از مرگ به سربرید و ناگهان ببینید که تندباد کوبنده مرگ هجوم آورد و آتشی به همراهش طومار عمر را در هم پیچید و همه را سوزاند و از بین برد. در آن لحظه که شدیداً احتیاج به حاصل باغستان هفتاد ساله عمر خود دارید و باید کاشته خود را درو کنید می بینید هیچ چیز در کار نیست و جز روحی تاریک و فقیر و تهیدست از ایمان و عمل صالح و سرشار از سیئات اعمال و رذایل اخلاق چیزی همراه ندارد.

«أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ سُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

### حقیقت روح از نگاه قرآن

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>

و از تو درباره روح می پرسند، بگو روح (از عالم بالا) و فرمان خدای من است و شما از علم جز اندکی داده نشده اید.

از آیه استفاده می شود که مشرکین قریش یا علمای یهود از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤالاتی داشته اند از جمله راجع به «روح» بوده است که خدا خطاب به آن حضرت فرموده است: از تو راجع به روح «سؤال» می کنند. یعنی می خواهند بفهمند که روح یعنی چه و حقیقت روح چیست؟ کلمه روح در قرآن در چند مورد به کار رفته و در هر موردی بر حسب قرینه، معنای خاصی از آن منظور است. مثلاً در یک جا از حضرت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به روح القدس تعبیر شده است:

﴿وَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛<sup>۱</sup>

و ما به عیسی بن مریم حجّت‌های روشن عطا کردیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم﴾.

و در آیه دیگر از همان فرشته مقرب، به «روح الامین» تعبیر شده است:

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ؛<sup>۲</sup>

قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرده است تا از بیم دهندگان باشی﴾.

گاهی هم روح بدون قید آمده است:

﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْتِنُ رَبَّهُمْ؛<sup>۳</sup>

[در شب قدر] فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان فرود می‌آیند﴾.

کلمه «روح» بعد از «ملائکه» ذکر شده و معلوم می‌شود که روح يك موجود مستقلی است غیر از ملائکه و شاید اعظم از ملائکه باشد.

در آیه دیگر که مربوط به قیامت است آمده:

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا؛<sup>۴</sup>

روز قیامت، روح و ملائکه در صف می‌ایستند] و آماده برای اطاعت فرمان خدا می‌شوند﴾.

اینجا باز هم کلمه روح قیدی ندارد؛ منتهی در سوره قدر، کلمه روح بعد از

۱. سوره بقره، آیه ۸۷.

۲. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳. سوره قدر، آیه ۴.

۴. سوره نبا، آیه ۳۸.

ملائکه و در سوره نبا قبل از ملائکه ذکر شده است.

در آیه دیگر هم «روح» به معنای «روح انسان» آمده است آنجا که درباره حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾<sup>۱</sup>

[خدا خطاب به ملائکه فرموده است] پس از اینکه من پیکر آدم را ساختم و تکمیل کردم و از روح خودم در او دمیدم، شما در مقابل او به سجده بیفتید.

پیدا است که مراد از «روحی» در این آیه «روح انسان» است و برای نشان دادن عظمت و رفعت مقام فوق العاده اش تعبیر به «روحی» یعنی «روح من» فرموده است. البته می دانیم که خدا مثل ما جسم و روح ندارد بلکه اضافه در اینجا به اصطلاح اهل ادب، اضافه تشریفی است یعنی می خواهد بگوید: این روح آنچنان شریف و بزرگ و با عظمت است تا آنجا که جا دارد که بگوییم روح من است مثل اینکه درباره کعبه فرموده است:

﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾<sup>۲</sup>

[به ابراهیم گفتم:] خانه مرا برای طواف کنندگان  
تطهیر کن.

با اینکه خدا مثل ما خانه ندارد، ولی از باب شرف بخشی به آن چهار دیواری ساخته شده از سنگ و گل، آن را به خودش نسبت داده و به عنوان «بیتی» یعنی خانه من نامیده است. حالا روح انسان را هم از باب شرف بخشی به خودش نسبت داده و «روحی» یعنی «روح من» نامیده است تا عظمت و بزرگواری

۱. سوره حجر، آیه ۲۹.

۲. سوره حج، آیه ۲۶.

## حقیقت روح انسان از نگاه قرآن

اورا به ما آدمیان اعلام نماید. حالا باید دید آیا در آیه مورد بحث، آیه ۸۵ سوره اِشْرَاء کدما معنای «روح» منظور است.

از قرائن معلوم می شود و مفسران نیز فرموده اند مراد «روح انسان» است که در پیکر آدم ابوالبشر دمیده است. مشرکین قریش یا علمای یهود از رسول اکرم ﷺ راجع به «روح انسان» سؤال کرده اند که حقیقت آن چیست؟ جواب آمده است:

﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي!﴾

بگو روح از عالم امر پروردگار من است.﴾

### استقلال روح انسان

مقصود از «استقلال روح» این است که در وجود انسان، علاوه بر قسمت بدن که متشکل از اعضاء و جوارح مشهود و محسوس می باشد، جوهری مخصوص و حقیقتی ممتاز و مستقل دیگر موجود است که هم از لحاظ ساختمان و سنخ وجود و هم از لحاظ طرز کار و عمل با بدن مغایرت دارد و این همان حقیقتی است که در قسمت نامحسوس وجود ما، منشأ پیدایش حیات و فکر و اراده و تصمیم می باشد و ما از آن تعبیر به «مَنْ» می کنیم و تمام افعال خود را به آن نسبت می دهیم که «مَنْ» فکر می کنم و می فهمم، «مَنْ» تصمیم می گیرم و سخن می گویم، «مَنْ» می بینم و می شنوم، «مَنْ» می خندم و می گریم، «مَنْ» محزون می گردم و شادان می شوم، «مَنْ» محبت می ورزم و نفرت پیدا می کنم.

البته هیچ تردیدی نیست در اینکه این حالات از فکر و اراده و تصمیم، بینایی و شنوایی، غم و شادی، محبت و نفرت، در وجود ما هست و بطور حتم از سنخ بدن هم نیست. زیرا برخلاف بدن، نه قابل ادراك با حواس ظاهری است و نه شایسته تقسیم و تجزیه شدنی با آلات و وسایل مادی است. این، يك واقعیتی

است غیر قابل انکار و مورد توافق بین تمام دانشمندان از مادّیین و الهیّین و اما آنچه که مورد اختلاف بین دو گروه از دانشمندان مادّی و روحی است این مطلب است که آیا این پدیده‌های نامحسوس و به اصطلاح «روانی» در وجود انسان، معلول ترکیب خاصّ اجزای بدن و خاصیت فعل و انفعالات مخصوص «اعصاب» و «سلول‌های مغز» می‌باشند که با پیدایش مغز و اعصاب، به وجود می‌آیند و با مرگ بدن و مختل گشتن سلسله اعصاب، محو و نابود می‌شوند. یا خیر، این همه فعالیت‌های عجیب روانی نامحسوس، پدیدآمده از یک گوهر نامحسوس دیگری است که از حیث وجود، برتر از عالم ماده و خاصیت ماده است. نه عرض و طول و عمق دارد، نه تحت شرایط زمان و مکان درمی‌آید و نه با آلات و ادوات مادّی، قابل تجزیه و تشریح می‌باشد! تنها رابطه اش با بدن، رابطه «تدبیر» و «استخدام» است در مقام «عمل».

یعنی به هنگام فعالیت و «کار»، از اعضای بدن، به صورت «ابزارکار» استفاده می‌کند، با چشم بدن می‌بیند و با گوش بدن می‌شنود، دست و پا و زبان را برای سخن گفتن و راه رفتن و انواع گوناگون «کار» استخدام می‌کند و در مقام اندیشه و تفکر نیز از ماده خاکستری رنگ «مغز» و اعصاب بهره‌برداری می‌نماید.

بنابراین، درست است که بدون سلول‌های مغز و اعصاب، انجام کار تفکر و انواع پدیده‌های روانی، امکان‌پذیر نمی‌باشد. ولی این دلیل بر آن نمی‌شود که به وجود آورنده اندیشه و تصمیم و اراده و خشم و رضا، همان سلول‌های مغز و سلسله اعصاب است! بلکه بیش از این نشان نمی‌دهد که یک نوع ارتباط قوی و مستحکم میان سلول‌های مغز و ادراکات انسان برقرار است و آن ارتباط نیز چنانکه گفتیم ارتباط «کار» است با «ابزارکار» نه ارتباط «کار» با «انجام دهنده کار».

از باب مثل، آیا فرستنده و گیرنده دستگاه «تلفن» خودش گوینده و شنونده است یا خیر، ابزار کار و وسیله است برای ایصال امواج سخن بین دو فرد انسان؟

شکّی نیست در اینکه «تلفن» وسیله و ابزار است، نه «فاعل» و انجام دهنده کارگفتن و شنیدن و در عین حال، اگر اختلالی در یکی از اجزاء آن پیدا شود، کارتبادل سخن تعطیل می‌گردد، با آنکه طرفین گفتگو که یکی مثلاً در تهران و دیگری در مشهد است، هر دوزنده و سالم و گویا و شنوا هستند اما چون ابزار کار، اختلال پیدا کرده است، آنها نیز از کار خود وا مانده‌اند.

آری، بدن و اجزای بدن از مادهٔ خاکستری رنگ مغز و اعصاب گرفته تا قسمت‌های دیگر بدن، هر چه که هست جملگی مانند همان دستگاه تلفن، وسیله و ابزار کارند. آنچه که «فاعل» کار است و اندیشنده و درک کننده و تصمیم گیرنده و اقدام‌کننده به هرگونه عمل، همانا آن «جوهر مستقل» و «مُجَرّد از ماده» و مادّیت است که از آن درلسان دانشمندان و ارباب حکمت و عرفان تعبیر می‌شود به «روح»، «نفس»، «جان»، «دل» یا «جوهر قدسی» یا «لطیفهٔ ربّانیه» و امثال این تعبیرات طبیعی است که اختلال نظم اعصاب و مرگ بدن، موجب اختلال کار اندیشه و تصمیم و اراده و دیگر فعالیت‌های انسان می‌گردد؛ اما نه از آن نظر که مرگ بدن، مرگ «فاعل» و انجام دهندهٔ کار است، بلکه از آن جهت که مرگ بدن، به معنای اختلال «ابزار کار» است و گرنه «روح» که سرچشمهٔ فعالیت‌های حیاتی انسان است و بعد از خلق بدن و پیدایش استعداد پذیرش گوهر حیات، تعلق تدبیری به بدن پیدا کرده و بدن را به استخدام خود درآورده است، برای همیشه زنده و فعّال می‌باشد و بعد از مرگ بدن نیز در عالم دیگری با ابزار مخصوص دیگری که به نام «قالب مثالی» نامیده می‌شود، شروع به کار می‌نماید.

به عنوان تشبیه، نحوهٔ ارتباط «روح» با «بدن»، نحوهٔ ارتباط راننده است با اتومبیل و ناخدا با کشتی و خلبان با هواپیما که خرابی دستگاه اتومبیل و کشتی و هواپیما، لطمه‌ای به حیات و بقای راننده و ناخدا و خلبان نمی‌زند، بلکه او مجدداً با استخدام وسیله و ابزار دیگری به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهد.

حال، این دو نظریهٔ مختلف از جانب دو گروه از دانشمندان مادی و روحی اظهار شده است و هر یک نیز در مقام اثبات مدّعی خود، تمسک به ادله و براهینی جُسته‌اند که فعلاً ما در صدد نقل استدلالات آنان نیستیم.<sup>۱</sup> بلکه مطلبی که ما اینجا به تناسب بحث خود در نظر گرفته‌ایم این است که ثابت کنیم قرآن کریم نیز ضمن بیانات عالی‌اش اشاره به «استقلال روح» و «بقای» آن پس از مرگ بدن دارد و اینک به نقل نمونه‌هایی از آیات شریفهٔ قرآن می‌پردازیم:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۲</sup>

محققاً ما انسان را از خلاصه‌ای از گل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای قرار دادیم در محلی آرام، سپس نطفه را خون بسته‌ای کردیم، پس خون بسته را مُضْغَه [همچون گوشت جویده] گردانیدیم، آنگاه مُضْغَه را استخوان‌ها ساختیم. پس استخوان‌ها را گوشت پوشانیدیم. پس از آن او را به صورت خلق دیگری ایجاد نمودیم. پس بلند مقام و دائم البرکات است خدا که بهترین آفریدگاران است.»

در این آیه، چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، نخست تحولات بدن را که از خاک آغاز گردیده و آخر الامر به صورت یک پیکر انسان کامل درمی‌آید به گونهٔ «تدریج»

۱. برای اطلاع از چگونگی استدلالات، به کتاب «اسفار» طبع قدیم، ج ۴، ص ۷۹۱ و بحار الأنوار، ج ۶، صفحات ۲۵ تا ۲۱۳ و ج ۶۱، صفحات ۶ تا ۲۸ و صفحات ۶۸ تا ۱۰۶ رجوع شود و فارسی زبان‌ها به کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» تألیف آقای مکارم، صفحات ۲۳۹ تا ۳۰۹ و کتاب «به سوی جهان ابدی» تألیف آقای زین العابدین قربانی، صفحات ۱۲۳ تا ۲۳۰ رجوع نمایند.

۲. سورهٔ مؤمنون، آیات ۱۲ تا ۱۴.



و تحوّل از حالی به حال دیگر ارائه می‌نماید و جالب اینکه هیچ طوری از اطوار گوناگون آن را با تمام اختلاف و تمایزی که با هم دارند، به عنوان «خَلْقِیْ آخِرِ وَ آفْرِنْشِیْ دِیْگَرِ» تعبیر نمی‌کند، بلکه همه را تحوّلات پی در پیِ یَکِ سَنَخِ خَلَقْتِ وَ یَکِ نَوْعِ آفْرِنْشِ وَاحِدِ تَرْسِیْمِ می‌فرماید و اگر می‌بینیم در اثنای کلام از تحوّل «نطفه» و «علقه» و «مضغه» تعبیر به «خَلَقْنَا» شده است، توجّه داریم که مقصود از این «خَلْقِ» معنای «جعل» و «تَصْییر»<sup>۱</sup> است، یعنی «گردانیدن» و تبدیل نمودن، نه آفرینش تازه و نوانجام دادن!

ولی در پایان کار که می‌خواهد به پیدایش «روح» و «نفس» انسانی که منشأ حیات و فکر و اراده و تصمیم است اشاره نماید، تعبیر را تغییر داده و آن مرحله از وجود آدمی را به عنوان «اِنْشَاءِ خَلْقِ آخِرِ» یعنی ایجاد بی سابقه یَکِ نَوْعِ «آفرینش دیگر» و خلقت تازه و نو که مغایر با نوع آفرینش پیشین است بیان می‌کند و همچنین در جای دیگر می‌فرماید:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾<sup>۲</sup>

پس چون او را [بشر خاکی را] تسویه کردم [پیکرش را  
کامل و معتدل ساختم] و از روح خود، در وی دمیدم، در آن  
صورت [شما فرشتگان] برای او به سجده بیفتید.

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که در مقام بیان کیفیت آفرینش انسان، ابتدا موضوع «تسویه» که به معنای تکمیل و تعدیل خلقت است مورد بحث واقع شده و بعد از آن مستقلاً سخن از ایجاد «روح» به میان آمده است! آن هم اولاً تعبیر به «نَفْخِ» شده که حاکی از «دفعیت» در ایجاد و «نامحسوس» بودن جوهر روح می‌باشد و ثانیاً مضاف به ضمیر متکلم (ذات اقدس حَقِّ جَلِّ شَأْنُهُ الْعَزِيزُ)

۱. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۱۲۷.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

گردیده و از این طریق یعنی تعبیر به «روحی» امتیاز گوهر عالی «روح» از بدن به سبب «تشریف» آن به شرف انتسابش به «خدای حیّ لا یَمُوت» اثبات شده است و در واقع اینگونه بیان، اشاره لطیفی است بر «استدلال» حقیقت «روح» و تجرّد آن از خصائص «ماده» که سنخ وجود و کیفیت آفرینش آن برخلاف «بدن» نه بر سبیل تدریج زمانی بوده و نه محسوس به حواسّ ظاهری است؛ بلکه ایجاد آن به گونه «دمیدن» که کنایه از «انشاء دفعی» است بوده و سنخ وجود آن، منزّه از خواصّ عمومی ماده و بدن می باشد و از همین جهت شایسته آن شده است که منسوب و مضاف به خدای «مجرّد نامحسوس» گردد و او عَزَّ وَجَلَّ بفرماید: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾: از روح خود در او دمیدم» و نیز بفرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾<sup>۱</sup>

از تو [ای پیامبر!] راجع به روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است.<sup>۲</sup>

در صورتی که «بدن» را منسوب به عالم «خاک» و «گل» دانسته و می گوید:

﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ \* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

فَقَعْوَالُهُ سَاجِدِينَ \* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾<sup>۳</sup>

...حقیقت آنکه من، بشری از گل می آفرینم. پس از آنکه از لحاظ بدن، تسویه و تعدیلش نمودم و آنگاه از جوهر شریف روح [که از شدت شرافت سنخ وجود، انتساب به من دارد و روح من<sup>۳</sup> محسوب می شود] در وی دمیدم [شما فرشتگان] برایش سجده کنید!<sup>۴</sup>

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲. سوره ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۳. اضافه در «روحی» اضافه تشریفیه است، مانند اضافه در «بیتی»، (سوره حج، آیه ۲۶) و مانند اضافه در «ناقه الله»، (سوره اعراف، آیه ۷۳).



## حقیقت روح انسان از نگاه قرآن

حال آنکه اگر راستی، حقیقت «روح» و پدیده‌های روحی، مسبب از فعل و انفعالات بدن و تراوش شده از «ماده» بود، دیگر وجه صحیحی برای ذکر مستقل آن بطور جداگانه و ممتاز از تسویه بدن به نظر نمی‌رسید، آن هم مخصوصاً با تغییر در کیفیت تعبیر **«نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»**. زیرا بنا به فرض «مادّیت روح» بسیار روشن است که آن نیز از لوازم و تبعات قهری «تسویه بدن» خواهد بود و اصلاً بدون پیدایش آن، موضوع «تسویه بدن» تحقق کامل نخواهد یافت و لذا کافی بود که گفته شود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ فَفَعَلُوا لَهُ سَاجِدِينَ» یعنی وقتی او را بطور کامل ساختم (از مادّه و خواصّ مادّه، بدن و تبعات عمومی بدن از پدیده‌های روحی و غیر آن) پس شما فرشتگان در برابر او به سجده درآیید و شاید هم مناسب‌ترین می‌شد که بفرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ بَشَرِي فَفَعَلُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ یعنی وقتی (بشر خودم) را ساختم پرایش سجده کنید! چه آنکه با فرض «مادّیت روح» منشأ اصلی برای پیدایش روح و پدیده‌های روحی «بدن» می‌باشد و بس.

آیه دیگر:

**«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ»**  
خدا، جان‌ها را به هنگام مرگشان و جان‌هایی را که نمرده‌اند در وقت خوابشان می‌گیرد، سپس روحی را که [به وقت خواب اخذ کرده و] مرگ را بروی مقدر نموده است، نگه می‌دارد و روح دیگر را [که حکم مرگش صادر نشده است] رها می‌کند [به بدنش باز می‌گرداند] تا مدّت نامزد شده [ی عمرش منقضی گردد].

۱. تذکر: در قرآن کریم، هر جا که جنبه «بدن» انسان ملحوظ است، از وی تعبیر به لفظ «بشر» شده است (مفردات راغب، لغت «بشر»).

۲. سوره زمر، آیه ۴۲.

در این آیه شریفه، سخن از «تَوَفَّى» یعنی اخذ و گرفتن جان‌ها و آنگاه «نگه داشتن» بعضی و «رها کردن» بعض دیگر به میان آمده است و نشان می‌دهد که در وجود انسان علاوه بر «بدن» چیز دیگری هم هست به نام «نَفْس» یا «روح» و جان که به هنگام «مرگ» و «خواب» به «قبض» و «اخذ» خدا در می‌آید و سپس کارها کردن یا نگه داشتن، درباره اش عملی می‌شود! وگرنه بدن که وضعش روشن است، با مردن متلاشی می‌گردد و در حال خواب هم در نقطه‌ای می‌افتد و هرگز تغییری به صورت «گرفتن» و «بازگرداندن» به او راه نمی‌یابد و لذا اصلاً تعبیراتی که در این آیه آمده است از «تَوَفَّى» و «إِمْسَاكٌ» و «إِرْسَالٌ» هیچگونه تناسبی با وضع «بدن» ندارد و قطعاً باید تعلق به يك حقیقت دیگری غیر بدن بگیرد و آن، همان جوهر عالی «روح» است که از حیث وجود مستقل از «بدن» است؛ شبیه این تعبیر در آیات دیگری نیز دیده می‌شود و از آن قبیل است این آیه شریفه:

﴿وَقَالُوا إِذَا صَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ \* قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup>

[منکرین روز قیامت] گفتند: آیا ما وقتی [مُردیم و] در لابه‌لای اجزای زمین کُمر شدیم [و نابود گردیدیم] آیا [مجدداً] ما در آفرینش تازه‌ای خواهیم درآمد؟!... بگو [ای رسول ما] فرشته مرگ که مأمور [قبض روح] شماست [روح] شما را می‌گیرد، پس از آن به سوی پروردگارتان بازگشت داده می‌شوید».

یعنی آنچه که با مردن، متلاشی گشته و در میان اجزای زمین ناپدید می شود، بدن های شماسست ولی شما که «ارواح» هستید و گوهرهای نامردنی، پس از انقطاع از بدن به قبض فرشته مرگ درمی آید و ازگم گشتن و نابود شدن محفوظ می مانید.

### آیات مربوط به عالم «برزخ» دلیلی روشن بر «بقای روح»

از جمله آیاتی که دلالت روشن بر استقلال روح و بقای آن پس از مرگ بدن دارند آیات مربوط به عالم «برزخ» است که تفسیر و توجیه آن آیات بدون ابتناء<sup>۱</sup> بر استقلال روح از بدن به راستی خالی از تکلف نمی باشد. اینک نمونه ای از آن آیات:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۲</sup>

به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مگویید که مرده اند [نابود و فانی شده اند] بلکه زنده اند، ولی شما [زنده بودن آنها را با حواس ظاهری خود] درک نمی نمایید.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۳</sup>

البته گمان مبر [ای پیغمبر ﷺ] کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده اند، در نزد پروردگار

۱. بنا گذاشتن.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۳. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱.

خویش [در مقام قرب حق] روزی داده می‌شوند، در حالی که از آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده است خوشحالند و از [حال] کسانی [از مؤمنین] که به دنبالشان هستند و هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند، شاد و خرم می‌باشند [که آنان نیز به راه اینان می‌روند] که هیچگونه ترس و اندوهی برایشان نیست. مسرور و شادمانند به نعمت و فضلی از خدا [که به وصف در نمی‌آید] و اینکه خدا اجر و پاداش مؤمنان را ضایع و تباه نمی‌سازد.

این دو آیه شریفه با وضوح تمام، دلالت بر این دارند که ارواح «شهداء» و کشته شدگان در راه خدا، پس از مرگ و انقطاع از بدن، زنده و باقی هستند و مُتَنَعَّم به نعمت‌های خاصه آن عالم و مَرزوق در نزد خدای خود می‌باشند. از طرفی هم می‌دانیم موضوع زنده بودن در برزخ پس از اینکه مسلم شد، مخصوص شهیدان راه خدا نیست، زیرا ارواح، از نظر احکام «تجرّد» و «مادّیت» در سطح مساوی هستند. یعنی اگر «روح» یک پدیده مادّی است و با مرگ بدن می‌میرد، پس در همه کس باید بمیرد و اگر جوهری است مجرد و مستقلّ و باقی، پس در همه کس چنین است و اگر می‌بینیم این دو آیه شریفه تنها از حال «شهداء» سخن می‌گویند، برای این است که بعد از وقوع «غزوه بدر» آنچه که در بین مردم «مسأله روز» شده بود و بیشتر بحث و گفتگوها پیرامون آن دور می‌زد، همانا وضع و حال «شهدای بدر» و کشته شدگان در میدان اولین غزوه اسلامی بود که مردم از یکدیگر می‌پرسیدند: آیا آنان چه شدند؟ بعد از مردن و کشته گشتن نابود شده و از بین رفتند؟ یا خیر آنچنان که رسول خدا ﷺ می‌گوید، زنده‌اند و مشمول رحمت پروردگارند؟

## حقیقت روح انسان از نگاه قرآن

آری، در این شرایط و اوضاع و احوال بود که از جانب پروردگار حکیم این آیه کریمه نازل گردید و مردم را از وضع و حال شهیدان راه خدا مطلع گردانید؛ همچنان که آیه دیگر به تناسب مورد درباره «قوم حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام» می فرماید:

﴿أَغْرُقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا؛<sup>۱</sup>

انها [در آب] غرق شدند و در آتش (دوزخ) وارد گشتند.﴾

«فاء تعقیب» و «صیغه ماضی» دلالت بر تحقق دخول در آتش به دنبال غرق

شدن در آب دارد که همان آتش برزخی است و درباره «آل فرعون» نیز می فرماید:

﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ \* النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا

وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ؛<sup>۲</sup>

...عذاب شدید به آل فرعون فرود آمد و آنها را در بر گرفت [و]

هم اکنون در عالم قبر و برزخ [صبح و شام بر آتش عرضه

می شوند و روزی که قیامت برپا شود] دستور داده خواهد

شد [که آل فرعون را در سخت ترین عذاب وارد کنید].﴾

از اینکه در آیه شریفه، «عَرَضُ بر آتش» با قید صبح و شام آمده است و می دانیم در عالم قیامت، صبح و شامی در کار نیست،<sup>۳</sup> پی می بریم عالمی که اکنون آل فرعون در آنجا به آتش عرضه می شوند غیر از عالم قیامت است و همچنین می بینیم بعد از ذکر عذاب «عَرَضُ بر آتش» در هر صبح و شام، سخن از برپا شدن قیامت و «اشدّ عذاب» به میان آمده است، می فهمیم که آل فرعون

۱. سوره نوح، آیه ۲۵.

۲. سوره غافر، آیات ۴۵ و ۴۶.

۳. اگر در بعض موارد قرآن، بهشت قیامت نیز به صورت «صبح و شام» ارائه شده است مانند این آیه: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ... وَ لَهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا»؛ (سوره مریم، آیات ۶۱ و ۶۲) باید توجه داشت که آنجا به دلالت قرینه «جَنّات عدن» حمل بر معنای مجازی یعنی «متوالی و دائم بودن» می شود و چون در آیه مورد بحث، قرینه ای نیست، لذا به همان معنای حقیقی «صبح و شام» باید حمل گردد.

در عالم پس از مرگ، محکوم به دو نوع عذاب می‌باشند، یک نوع عذاب خفیف به صورت «عرضه بر آتش» آن هم نه بطور مداوم، بلکه به هنگام صبح و وقت شام و نوع دیگر «عذاب اشد» در روز قیامت به صورت دخول و ورود در عذاب. پس آن عذاب خفیف صبح و شامی، باید در روزی غیر روز قیامت باشد و آن، همان روز «برزخ» و عالم «قبر» است. باز هم متذکر می‌شویم که هر چند این آیه درباره آل فرعون است، ولی بطور مسلم می‌دانیم که عذاب برزخی پس از ثبوت و قطعیتش، اختصاصی به این گروه معدود از تبه‌کاران و ستمگران ندارد و نیز در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ<sup>۱</sup>﴾

آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد [تضرع کنان] گوید: بار خدایا! مرا [به دنیا] برگردانید، شاید در آنچه که از خود باقی گذاشته‌ام [از مال و تمکن دنیوی] کار شایسته‌ای انجام دهم [گذشته‌ها را جبران نمایم] نه چنین است [هرگز بازگشت به دنیا نخواهد داشت] این سخنی است که وی گوینده آن است [یعنی از آن سخن، جز تلفظ به آن بهره‌ای نمی‌برد و خواستش به اجابت نمی‌رسد] و از پیش روی<sup>۲</sup> آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

اگرچه بعضی گفته‌اند: «برزخ» در این آیه به معنای «مانع» و «حاجب» از

۱. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲. کلمه «وراء» هم به معنای «فُدام: پیش رو» آمده است و هم به معنای «خَلْف: پشت سر»، (مفردات راغب) و در این آیه به معنای «فُدام» است یعنی پیش رو.

بازگشت به دنیاست، نه عالمی متوسط بین دنیا و آخرت. ولی علاوه بر اینکه جمعی از مفسرین از همین آیه کریمه، استظهار وجود عالم برزخ کرده‌اند و آن را به معنای «حیات متوسط بین دنیا و آخرت» تفسیر نموده‌اند،<sup>۱</sup> آیات دیگری که قبلاً آوردیم و روایات کثیره‌ای که از طریق شیعه و سنی رسیده و صریحاً دلالت بر وجود «عالم برزخ» و ثواب و عقاب آن دارند، برای اثبات مطلب کافی می‌باشند.<sup>۲</sup> در آیات مورد تفسیر از سوره قیامت (۲۶ تا ۳۰) نیز بنا بر معنای دوم از آیه «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» که فرشتگان رحمت و عذاب برای بالا بردن «روح مَقْبُوض از بدن» به گفتگومی پردازند، دلالت بر «استقلال روح» و مغایرت آن با بدن و بقای آن پس از مرگ کاملاً مشهود است.

به این نکته هم باید توجه داشت که قرآن کریم با اینکه به حکم ظواهر آیاتش چنانکه گذشت، «روح» را جوهری «مستقل» و «باقی» پس از مرگ نشان می‌دهد، ولی مع الوصف در مسأله «معاد» و اثبات لزوم «قیامت» تکیه بر موضوع «استقلال» روح و بقای آن ننموده است! یعنی نوع استدلال قرآن برای حتمیت معاد و بعث انسان در روز قیامت طوری است که با فرض مادی بودن روح و فنای آن با مرگ بدن نیز به قوت خود باقی است و هیچگونه تلازم بین «معاد قرآن» و «بقاء و تجرد روح انسان» نمی‌باشد. زیرا معادی که قرآن ثابت می‌کند، چیزی جز «احیای مجدد انسان دنیوی» نیست و لذا به هر نحوی که انسان در دنیا واجد روح و پدیده‌های روحی شده است (اعم از اینکه آن روح، جوهری مستقل و مجرد از بدن و یا خاصیتی از خواص ماده و از تبعات ترکیب مخصوص بدن باشد) در آخرت نیز به همین نحو اجزای پراکنده بدن مجدداً ترکیب و تنظیم

۱. تفسیر: تبیان، مجمع البیان، صافی، المیزان، نورالثقلین و برهان.

۲. برای اطلاع از روایات مربوط به عالم برزخ به بحار الأنوار، ج ۶، صفحات ۲۱۴ تا ۲۷۰ و تفسیر برهان و نورالثقلین، ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون رجوع شود.

گردیده و از نو و اجد روح و حیات انسانی خواهد شد. حال اگر در عالم دنیا دارای روحی مجرّد و مستقلّ بوده و در حین مرگ از وی جدا شده و باقی مانده است، در روز رستاخیز آن روح مجرّد و باقی مجدداً به بدن نوساخته از اجزای مُتَشَتّت تعلق می‌گیرد و عین همان انسان دنیوی می‌شود و اگر هم در دنیا فقط بدنی بوده است با خواصّ ویژه مادّی به نام پدیده‌های روحی که به وقت مرگ کلاً متلاشی گشته و هر چه بوده از بدن و خواصّ بدن نابود شده و از بین رفته است و تنها ذرات پراکنده‌ای از آن در لابه لای اجزای زمین و امواج هوا باقی مانده است، باز هم به هنگام «حشر» همان اجزاء و ذرات پراکنده را جمع و ترکیب نموده و همچنان که در دنیا بوده زنده اش می‌سازند و به تناسب اعمالش که به گونه‌ای خاصّ در دستگامی مخصوص ضبط شده و در حفظ خدا باقی است به کیفر و پاداشش می‌رسانند.

آری قرآن حکیم اگرچه اثبات «معاد» را مبتنی بر اصل تجرّد و استقلال و بقای روح نمی‌داند، ولی مع هذا چنانکه دیدیم از خلال آیات شریفه اش موضوع استقلال روح و بقای آن پس از مرگ بدن با کمال وضوح استفاده می‌شود!

### بقاء و احاطه ی ارواح کامله، بعد از مرگ

در جای خود ثابت شده است که روح انسان، بعد از مفارقت از بدن که «مرگ» نامیده می‌شود، باقی است و نیز، مسلم گردیده که ارواح کامل و نفوس مقدّس انبیاء و اولیای خدا ﷺ بعد از خلاصی از قید بدن و پیوستگی تامّ به عالم قدس ربوبی، نورانیت شان کامل تر و احاطه و اطلاعشان نسبت به این عالم، وسیع تر و تصرفات شان در این نشئه و این جهان، نافذتر می‌گردد.<sup>۱</sup>

قرآن حکیم، درباره شهیدان راه خدا می‌فرماید:

۱. چون بحث در این مطلب دنباله دار، مناسب با وضع کتاب نمی‌باشد، برای شرح و تحقیق آن به کتاب نفّس اسفار اربعة صدرالمتألّهین مراجعه فرمایید.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾<sup>۱</sup> فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛  
گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند،  
مردگانند بلکه آنان نزد خدا زنده‌اند و روزی داده می‌شوند و  
به آنچه که از فضل خدا به آنها اعطاء می‌شود، دلشادند.

و هم قرآن کریم، مایوس بودن از اصحاب قبور را از ویژگی‌های کفار برشمرده  
است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿قَدْ يَيْسُونا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَيْسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾<sup>۲</sup>  
بطور قطع [قوم یهود] از [ثواب] آخرت، مایوس شده‌اند  
آنچنان که کافران [مشرك] از اصحاب قبور  
[مدفون شدگان در دل خاک] مایوس گردیده‌اند.

شیخ مفید (رضوان الله علیه) در کتاب مقالات خود می‌نویسد:

﴿وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ عِترته ﷺ خَاصَّةً لَا تَحْقِقُ عَلَيْهِمْ  
بَعْدَ الْوَفَاةِ أَحْوَالِ شِيعَتِهِمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا بِإِغْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمْ  
ذَلِكَ حَالًا بَعْدَ حَالٍ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَ الْمُنَاجِي لَهُمْ فِي مَشَاهِدِهِمْ  
الْمُكْرَمَةِ الْعِظَامِ بِلَطِيفَةٍ مِنْ لَطَائِفِ اللَّهِ تَعَالَى بَيْنَهُمْ بِهَا مِنْ  
جُمْهُورِ الْعِبَادِ وَتَبْلُغُهُمُ الْمُنَاجَاةُ مِنْ بَعْدِ كَمَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَايَةُ؛<sup>۳</sup>  
حقیقت آنکه رسول خدا ﷺ و امامان از عترت او ﷺ، بعد  
از وفاتشان محیط بر احوال شیعه خود در دنیا می‌باشند و  
حالات شیعه، بر آن بزرگواران مخفی نمی‌ماند. سخنان کسی

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۱۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۳۰۱.

را که در مشاهد مشرفه با ایشان به راز و نیاز و مناجات آمده است، می شنوند و از گفته های دوردستان نیز با خبرند چنان که روایت در این باب آمده است.»

عبدالله بن بکیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل حدیثی نموده است که امام علیه السلام در ضمن آن حدیث، راجع به حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند:

«وَأِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ وَإِنَّهُ أَعْرَفُ بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَمَا فِي رِحَالِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ يُولِدُهُ وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَيَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ وَيَقُولُ أَيُّهَا الْبَاكِيُّ لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزِنْتَ وَإِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ؛<sup>۱</sup>

به حقیقت، او [امام حسین علیه السلام]، به زور خود می نگرد و آنان را به اسامی خودشان و اسامی پدرانشان و به اشایی که بار مرکب های خود نموده اند، می شناسد بهتر از پدری که فرزندان خود را بشناسد؛ و به گریه کنندگان خود، با نظر عنایت می نگرد و درباره آنان استغفار می نماید و از پدرش [امام علی علیه السلام] هم می خواهد تا برای آن زائر استغفار کند؛ و می گوید: ای گریه کننده! اگر بدانی خدا چه چیزی برای تو آماده کرده است، هر آینه خوشحالی و سُوروت بیش از غصه و اندوهت می گردد و درباره او نسبت به هر خطا و لغزشی استغفار می نماید.»

پس نسیم الطاف و عنایات خاصه اولیاء و مقربان درگاه خدا در حول و حوش مراقد منوره و مشاهد مکرمه شان، بیش از سایر مکانها در جریان است؛ ولذا باید



## حقیقت روح انسان از نگاه قرآن

بار سفر بست و خود را به آن مساکن برکت خدا و محال<sup>۱</sup> نزول رحمت پروردگار افکند و در معرض نسیم مغفرت قرار گرفت.

سالك راه حق بیا، نور هدی ز ما طلب

نور بصیرت از درِ عترت مصطفی طلب

هست سفینه نجات، عترت و ناخدا، خدا

دست در این سفینه زن، دامن ناخدا طلب

دم به دمم به گوش هُش، می فکنند این سُرش

معرفت از طلب کنی، از برکات ما طلب

خسته درد را بگو، هرزه مگرد کوبه کو

از در ما شفا بجو، وز دم ما دوا طلب

### حیات واقعی در عالم آخرت

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوَانُ﴾<sup>۲</sup> عالم آخرت سراپا حیات است و همه چیزش حتی تخته‌ای که بهشتیان روی آنها نشسته‌اند زنده‌اند و با انسان سخن می‌گویند. آنجا جماد و مرده و بی جان اصلاً وجود ندارد. جهنّمش هم جان دارد چنان که فرموده است:

﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا﴾<sup>۳</sup>

هنگامی که آتش شعله‌ور جهنّم از راه دور [لقمه‌های مناسب

خود از دوزخیان را] می‌بیند [چنان که هیجان می‌آید و نعره‌زنان

به سوی آنها حمله می‌برد که] صدای وحشتناک و خشم‌آلود

اورا که با نفّس زدن شدید همراه است می‌شنوند.

۱. محلها، مکان‌ها.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۳. سوره فرقان، آیه ۱۲.

این قرآن است که می‌گوید: **﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾**؛ آن روز آدمیان به پوست بدن خود می‌گویند آخر شما دیگر چرا علیه ما شهادت می‌دهید؟ آیا کم به شما خدمت کردیم؟ این همه ناز و نوازشتان دادیم، چرب و نرم‌تان کردیم و لیف و صابون‌تان زدیم، آیا سزای آن همه خدمت این بود که علیه ما حرف می‌زنید؟

**﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾**<sup>۲</sup>

...[پوست‌های بدن] جواب می‌دهند [اختیار، دست ما نیست] آن خدایی که همه چیز را به سخن درآورده است، هم او، به ما دستور سخن‌گویی داده است.

همین زمین زیر پای ما آن روز به سخن در می‌آید و گزارش‌ها می‌دهد.

**﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا... يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا﴾**<sup>۳</sup>

حاصل اینکه نظام عالم آخرت، برخلاف نظام دنیا همه چیزش حیات دارد و زنده است. این زمین زیر پا حرف می‌زند، پوست بدن انسان علاوه بر سایر اعضاء و جوارحش سخن می‌گوید. جهنّم و آتش سوزانش، بینایی دارد و طعمه خود را می‌شناسد و خشم و غضب می‌کند و نعره و فریاد می‌کشد.

از دیگر روابط دنیا و آخرت اینکه دنیا کشتگاه است و آخرت دروگاه. آنچه در دنیا با اعمال و اخلاق خود در مزرعه جان خود کشت می‌کنید، در آخرت همانها را به صورت نعمت‌های بهستی یا عذاب‌های جهنّم درو خواهید کرد.

اینک به هوش باشید که اکنون در مزرعه جان خود چه دارید بذرافشانی می‌کنید؟ در روز محصول برداری هر چه فریاد بزنید ای امان! به من مهلتی

۱. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۲. همان.

۳. سوره زلزال، آیات ۱ تا ۴.



## حقیقت روح انسان از نگاه قرآن

بدهید تا در زمین خودم شخمی بزنم و بذری بیفشانم، اعتنایی نخواهند کرد و مهلتی نخواهند داد.

ندای مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند است که می فرماید:

«عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاَعْمَلُوا وَالْأَسْنُ مُطْلَقَةٌ وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ  
الْأَعْضَاءُ لَدَنَةٌ وَالْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ وَالْمَجَالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِزْهَاقِ  
الْفُوتِ وَحُلُولِ الْمَوْتِ»<sup>۱</sup>

بندگان خدا! اکنون که زبان‌ها، باز و بدن‌ها، تندرست و اندام، فرمانبر و جای آمد و شد، فراخ و فرصت، باقی است کار کنید، در مزرعه جان خویش، بذراعمال نیک بیفشانید پیش از اینکه مرگ فرا برسد و فرصت از دست برود و خود را در عالم پس از مرگ ببینید، تهیدست از محصولات بهشتی و مبتلابه پیامدهای جهنمی.

«أَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ سُورِ أَنْفُسِنَا»

آیه ۴۸ سوره مبارکه ابراهیم تنبّه می دهد که:

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ  
الْقَهَّارِ»<sup>۲</sup>

روزی را درپیش دارید که در آن روز زمین و آسمان دگرگون می شود و نظام دیگری بوجود می آید و افراد بشر با چهره‌هایی متناسب با صورت‌های باطنی‌شان در پیشگاه خداوند واحد قهار آشکار می گردند. طشت رسوایی بدسیرتان از پشت بام فلک می افتد و صدای آن درگوش همه اهل محشر طنین انداز می شود.

باطن‌ها ظاهر و نهان‌ها، عیان می گردد: «يَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ»<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۷.

۲. سوره طارق، آیه ۹.

البته هم اکنون که در دنیا هستیم، همه چیز بر خدا آشکار و عیان است و چیزی از خدا پنهان نیست تا روز قیامت آشکار شود. اما این حقیقت در دنیا برای آدمیان روشن نشده است و اکثر مردم می‌پندارند که خدا از باطنشان آگاهی ندارد، از این جهت است که مرتکب انواع گناهان می‌شوند؛ ولی روز قیامت بر همه روشن می‌شود که خدا آگاه از باطن همه چیز و همه کس بوده است و اکنون به همه باطن‌ها جزا می‌دهد. مالک و صاحب اختیار روز جزا خداست:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ!﴾

روزی که کسی برای کسی کاری نمی‌تواند انجام بدهد، آن روز فرمان، تنها به دست خداست.

آن روز ندا می‌دهد: ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾؛ امروز پادشاهی از آن کیست؟ آنگاه خودش جواب می‌دهد: ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛<sup>۲</sup> از آن خداوند یگانه قهار است.



۱. سوره انفطار، آیه ۱۹.

۲. سوره غافر، آیه ۱۶.

## فصل چهارم

# مرک و حقیقت آن



## حقیقت مرگ

### منظور قرآن از مرگ

مسأله مرگ در قرآن، گاهی نفی و گاهی اثبات شده است، یعنی «موت» به معنای معدوم شدن، نفی شده و از نظر قرآن، مرگ به معنای معدوم شدن نیست بلکه به معنای انتقال از عالمی به عالم دیگر است. (چون چراغی است کزین خانه بدان خانه برند).

در نوشته‌ی یکی از دانشمندان دیدم که به گفتار فلاسفه که موت را «امر عدمی» می‌دانند اعتراض کرده و گفته است: قرآن «موت» را يك «امر وجودی» گرفته و «مخلوق» می‌داند.

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾<sup>۱</sup>

خداست [آن کسی که موت و حیات را خلق کرد].

۱. سوره مَلِك، آیه ۱.

آن دانشمند بر مبنای فلاسفه اعتراض کرده که چرا موت را امری عدمی گرفته‌اند؟ اما به نظر می‌رسد، این دو مطلب از هم جدا هستند. اگر فلاسفه، موت را «امر عدمی» می‌دانند، همان «موت» به معنای «نابود شدن» را می‌گویند که به حسب طبع نابود می‌شود. البته به این معنا امر عدمی است. اما آن جا که قرآن، آن را اثبات می‌کند و می‌گوید مرگ، مخلوق است به معنی انتقال و ارتقاء است و روشن است که انتقال و ارتقاء، امری وجودی و مثبت است. بنابراین آن جا که قرآن «موت» را نفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ<sup>۱</sup>﴾

[هرگز] گمان نکن آنان که در راه خدا کشته شده‌اند  
مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند.

مقصود از «موت» در این آیه شریفه به معنای معدوم شدن و نابود گشتن است اما آن جا که اثبات می‌کند و می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ<sup>۲</sup>﴾

آن خدایی که موت و حیات را آفرید.

مقصود از «موت» به معنای انتقال از عالم دنیا به عالم برزخ است. اما خود مسأله مرگ یعنی چه؟ حقیقت مرگ از دسترس ادراک بشر، خارج است. ما نمی‌فهمیم «مرگ» یعنی چه و چه حالتی است که عارض بر انسان می‌شود؟ چون ما هنوز نمرده‌ایم تا بدانیم مردن یعنی چه؟ حقیقت مرگ برای ما مبهم است همان‌گونه که حقیقت «حیات» مبهم است. اصلاً زنده بودن و حیات یعنی چه؟ ما فقط از روی آثار، تشخیص می‌دهیم که این، مرده یا آن

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره ملک، آیه ۲.



زنده است. از آثار مرگ، انقطاع تصرّف روح از بدن است. یعنی وقتی انسان مُرد، روح از بدن جدا می‌شود و به عبارت دیگر، بدن از صلاحیت ابزار کار بودن برای روح می‌افتد.

چون بدن، ابزار کار ماست، ما با این بدن کار می‌کنیم. من حرف می‌زنم ولی با زبان. می‌بینم ولی با چشم. می‌شنوم ولی با گوش. اینها ابزار کار است. ولی آن که کار انجام می‌دهد؛ اینها نیستند. آن که کار انجام می‌دهد من هستم و من غیر از این ابزار هستم. مثل نجّار با تیشه، مگر نجّار، تیشه است؟ خیر! نجّار غیر از تیشه است. نجّار با تیشه کار می‌کند؛ مادامی که تیشه سالم است با آن کار می‌کند. وقتی از صلاحیت کار افتاد آن را دور می‌اندازد ولی خودش همچنان هست و تیشه دیگری برمی‌دارد.

این بدن هم برای روح چنین است. ابزار کار است. مادامی که گوش و چشم و زبان سالم است، با آنها کار می‌کند. ولی وقتی اینها از کار افتادند، انسان معدوم نمی‌شود؛ ابزار، از کار افتاده و کُند شده است و همین طور سایر اعضای بدن... تا وقتی که قلب که خون پخش می‌کند از کار بیفتد، در این موقع باز انسان معدوم نشده بلکه این قلب که ابزار بوده از کار افتاده ولی خود انسان از کار نیفتاده و معدوم نشده است.

بطور کلی حیات یعنی زنده بودن در مقابل مرگ، حقیقتش بر ما مجهول است؛ ما نمی‌فهمیم که حیات چه معنایی دارد؟ هیچ کدام از دانشمندان عالم نیز نمی‌فهمند که حیات یعنی چه؟ زنده بودن چه نیرویی است که در وجود یک موجود زنده هست که او را زنده می‌گوییم؟ مرگ یعنی چه؟ می‌میرد یعنی چه؟ حیات و مرگ یعنی چه؟ فلان موجود زنده است؛ چه چیز دارد که زنده است و وقتی می‌میرد، چه چیز را از دست می‌دهد که می‌میرد؟ ما نمی‌فهمیم که حقیقت حیات و حقیقت مرگ چیست؟ ما حیات و مرگ را از روی آثار و خواص می‌فهمیم،

حقیقتش را نمی فهمیم. حقیقت حیات و حقیقت مرگ، بر ما مجهول است. تنها از روی آثار و خواص می فهمیم و تشخیص می دهیم که فلان موجود زنده یا مرده است؛ گیاه زنده که می گویند روح نباتی دارد، نمی فهمیم آن حیات نباتی چیست؟ روح نباتی در آن گلی که شاداب و خرم است چیست؟ این را نمی فهمیم اما اثرش را می بینیم که شاداب و خرم است و بوی خوش دارد، رشد و نمو می کند. اینها آثار حیات نباتی است. چون حیات نباتی دارد شاداب است و رشد می کند و اگر علفی خشکیده و پوسیده بینیم، می گوئیم مرده است و حیات نباتی ندارد ولی نمی فهمیم آن که زنده است چه چیز دارد و آن که مرده است چه چیز را از دست داده است؟ فقط آثارش را می بینیم؛ چون آن رشد می کند، پس زنده است و آن دیگری که رکود کرده، مرده است.

يك گوسفند هم به همین کیفیت است. اگر راه برود، می گوئیم زنده است. اما حیات حیوانی چیست؟ این که این گوسفند حیات دارد، یعنی چه؟ زنده است یعنی چه؟ ما این را نمی فهمیم؛ فقط می بینیم راه می رود، علف می خورد، صدا می کند، حساسیت و حرکت دارد، می گوئیم زنده است که اگر زنده نبود، این کارها را نمی کرد. آن طرف، گوسفندی مرده افتاده است که نه حرکتی و نه صدایی دارد، می گوئیم مرده است ولی نمی فهمیم این که زنده است چه دارد و آن که مرده است چه ندارد؟

يك انسان زنده با يك انسان مرده هیچ تفاوتی با هم از حیث اعضا و جوارح داخلی و خارجی ندارند؛ در عین حال می گوئیم، این انسانی که نفس می کشد و حرف می زند و راه می رود و رشد و نمو دارد، زنده است و آن که افتاده است، نفس نمی کشد، حرف نمی زند، راه نمی رود، مرده است؛ در نتیجه از وجود آثاری به وجود حیات می بریم و می گوئیم؛ آثار حیات در این هست پس زنده است، آثار حیات در او نیست، پس مرده است.

## مرگ یا «قیامت صغری»!

«غزالی» در یک قسمت از کلامش مقایسه ای بین «مرگ» و «قیامت» به عمل آورده و از «مرگ» تعبیر به «قیامت صغری» کرده است با استناد به این حدیث که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ!»<sup>۱</sup>

هر کس بمیرد، در واقع قیامتش برپا می‌شود.

لذا می‌گوید: تمام آنچه که در «قیامت کبری» تحقق خواهد یافت و تحولات و دگرگونی‌های جهانی و شدائد هول‌انگیز و وقایع موحش<sup>۲</sup>، شبیه و نظیر آن در موقع مرگ که قیامت صغری است برای انسان محقق می‌گردد؛ با این تفاوت که تحولات «محشر» همگانی است و مشهود عموم آدمیان است، ولی تحولات هنگام «مرگ» فردی است و تنها مشهود شخص «میت» می‌باشد و بس.

سپس توضیح می‌دهد که هر چه در عالم کون کبیرهست از زمین و آسمان، ماه و خورشید و ستارگان، دریا و کوه و درختان، نمونه‌ای از آن در ساختمان وجود انسان که «عالم صغیر» است قرار داده شده است. «زمین» این عالم کوچک، بدن او و سرش آسمان و قلبش آفتاب است؛ چشم و گوش و دیگر نیروهای درک و مشاعرش شبیه ستارگان و استخوان‌های بدن، مانند کوه‌ها و مجراهای عرق، بسان دریاها و دست‌ها و پاها و انگشتان و موهای بدن به منزله اشجار و نباتات این زمین می‌باشند و همچنین سایر اجزاء و خصوصیات آنها که نیازی به شرح مفصل آن در نشان دادن اصل غرض نمی‌بینیم.

بنابراین وقتی بر اثر هجوم «لشکر مرگ» بر «کشورتن»، تمام ارکان بدن تکان خورد و فرو ریخت، در واقع «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»<sup>۳</sup> زلزله کبری قیامت

۱. المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۱۱۲ و ج ۸، ص ۲۹۷، با اندکی تفاوت و بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۷.

۲. وحشتناک.

۳. سوره زلزله، آیه ۱.

درباره اش تحقیق می یابد و آن وحشت و دهشتی که آن روز از زلزله سرتاسری زمین، عارض وی خواهد گشت، هم اکنون بر اثر زلزله ارض بدن، بر او عارض می گردد؛ چه آنکه لطمه هرفرد از زلزله عالم، همان است که بر بدن یا مسکن خاص به او می رسد و گرنه چنانچه تمام عالم بلرزد، ولی خانه او نلرزد و از زلزله صدمه ای ندیده است، اما اگر خانه او بلرزد و هیچ جای دیگر عالم نلرزد، بدیهی است که او از زلزله آفت دیده است و هرگز سالم ماندن تمام عالم، به حال او نفعی نخواهد داشت و همچنین با از هم گسستن استخوان ها و متلاشی گشتن گوشت های بدن «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً»<sup>۱</sup> کوه ها و زمین از جا برداشته شده و در هم کوبیده گشته اند و با پوسیدن استخوان ها «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ»<sup>۲</sup> تحقیق یافته و کوه ها از جا کنده شده و خاک گردیده و بر باد رفته اند.

از کار افتادن قلب و از دست دادن وی نور حیات را، نشان دهنده این صحنه است که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»<sup>۳</sup> دگرگونی چشم و گوش و دیگر نیروهای حساسه اش مظهر این آیت است: «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»<sup>۴</sup>. جریان عرق بر بدن، نشان از «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ»<sup>۵</sup> دارد. انشقاق «معز» و شکافتگی آسمان «سر» یعنی «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ»<sup>۶</sup> و «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»<sup>۷</sup>. به هم پیچیدن و از کار ماندن پاها که مرکب انسانند، نشان دهنده این حقیقت است که: «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ»<sup>۸</sup> و سرانجام با مفارقت روح از جسد دیده می شود که: «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ \* وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ»<sup>۹</sup>

۱. سوره حاقه، آیه ۱۴.

۲. سوره مرسلات، آیه ۱۰.

۳. سوره تکویر، آیه ۱.

۴. همان، آیه ۲.

۵. سوره انفطار، آیه ۳.

۶. سوره انشقاق، آیه ۱.

۷. سوره انفطار، آیه ۱.

۸. سوره تکویر، آیه ۴.

۹. سوره انشقاق، آیات ۳ و ۴.

زمین، مُسَطَّح و هموار گردید، پست و بلندی هایش فرو ریخت و آنچه در دل داشت بیرون افکند و خالی شد.

خلاصه آنکه با پیش آمدن بلای عظیمای «مرگ» تمام وقایع هول انگیز «قیامت» در نظر انسان مجسم می‌گردد و آنچه را که باید در محشر عظیم با همگان ببینند، در موقع جان دادن برای اولین بار به تنهایی می‌بینند.

آری، در همان موقع که دیگران با بدنی سالم و فکری آرام بر روی زمینی مستقر و زیر آسمانی روشن در کنار بستروی نشسته‌اند، او مشاهده می‌کند که زمین لرزید، سقف فرود آمد، آسمان شکافت، ماه گرفت، خورشید مُنْكَسِف<sup>۱</sup> گشت، ستارگان فرو ریختند، زمین و آسمان به هم پیچید و جهان یکباره دگرگون شد.

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ\* وَخَسَفَ الْقَمَرُ\* وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ<sup>۲</sup>﴾

چون چشم‌ها از عظمت و هولناکی قیامت خیره شود و ماه

بی نور گردد و خورشید و ماه یکجا جمع شوند<sup>۳</sup>.

اگرچه این جریانات را دیگران نمی‌بینند و همه چیز برای آنان بر جای خود باقی است، اما بقای جهان برای دیگران چه نفعی به حال کسی دارد که بر اثر فرو ریختن آرکان تنش و از کار افتادن ابزار و وسایل ادراکش، از تمام مُدْرَكَات جهان بی‌خبر افتاده و همه چیز در حَقِّ او باطل گشته و از بین رفته است که آدم نابینا، شب و روز برای او یکسان است و روشنایی و تاریکی شدن خورشید در نظرش مساوی است. این، نمونه‌ای از «قیامت کبری» است که به هنگام برپا شدن «قیامت صغری» یعنی «مرگ» برای انسان نمودار می‌گردد و نسبتش با قیامت کبری و رستاخیز عمومی مانند نسبت «رَجِم مادر» است با فضای وسیع «دنیا» (البته این نسبت گیری و تشبیه نیز از باب تقریب به اذهان است).

۱. گرفتگی خورشید، تاریک شدن.

۲. سوره قیامت، آیات ۷ تا ۹.

حال ای مسکین! (که جملگی همان مسکینیم) بیندیش در این شدائد و سختی های عظیم که بر سر راه خود داری و مباش از غفلت زدگانی که نه از عروض مرض به خود می آیند و نه از سفیدی موهای صورت و سر بیدار می شوند:

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۱</sup>

ای افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر اینکه او را مسخره کردند.

به راستی که گویی مصداق این آیه روشن شده ایم:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

و قرار دادیم از پیش رویشان و از پشت سرشان حایلی بلند و تاریک را که نور هدایت را نمی بیند.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۳</sup>

و برای آنان یکسان است چه ایشان را بترسانی چه نترسانی ایمان نمی آورند.

تا اینجا قسمتی از گفتار «غزالی» بود که پس از اندک تصرفی از جانب نگارنده

و تلخیص و تنقیح آن، ترجمه شد.<sup>۴</sup>

۱. سوره یس، آیه ۳۰.

۲. همان، آیه ۹.

۳. همان، آیه ۱۰.

۴. به احیاء العلوم مراجعه کنید.



## مجهول بودن حقیقت «مرگ»

البته بشری که هنوز از حقیقت «حیات» که هم اکنون واجد آن است و در پرتو آن به تمتع و برخورداری از شئون زندگی مشغول است، اطلاع درستی در دست ندارد، طبیعی است که از حقیقت «مرگ» که هنوز به آن نرسیده و طعم آن را نچشیده است، اطلاع صحیحی نخواهد داشت. در همین «بدن» که قرن‌هاست دانشمندان بشری روی آن کار می‌کنند و با وسایل و ابزار دقیق فنی به مطالعات و موشکافی‌های عمیق علمی پرداخته و در اعماق آن فرورفته‌اند، مع الوصف به بسیاری از اسرار آن نتوانسته‌اند پی ببرند و رمز پیدایش بسیاری از امراض و راه علاج آن بر آنان مجهول مانده است.

شاهد روشن آن، پیگیری‌های مداوم دانشمندان برای تحقیقات بیشتر طبی و توسعه تأسیسات مربوط به تشریح بدن و علم وظائف الاعضا است. حال، آیا بشر با این جهل وسیعی که نسبت به دقائق اسرار بدن دارد، چگونه می‌تواند در مقام شناسایی حقیقت روح که طورش<sup>۱</sup> وراء طور بدن می‌باشد و به فرموده قرآن کریم: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾<sup>۲</sup> که نشان می‌دهد سبب آفرینش آن، سنجی دیگر است و طرز انشاء آن طریزی مخصوص، چگونه می‌تواند در این باب اظهار علم و اطلاع قاطعی بنماید؟ تا رسد به اینکه درباره مرگ که یکی از آثارش جدایی روح از بدن است تفسیری صحیح و جامع الاطراف بیاورد.

ما، يك قسمت مُعْظَمی از عمر خود را در خواب به سر می‌بریم و بسا در عالم خواب با صحنه‌ها و رؤیاهایی سُرورانگیز و یا هراس‌آور روبرو می‌شویم و احیاناً حوادثی را که هنوز واقع نشده و در آینده به وقوع خواهد پیوست در خواب می‌بینیم و سپس به همانگونه که در خواب دیده‌ایم در بیداری مشاهده می‌نماییم؛ آنگاه

۱. حالت، طرز و روش.

۲. سورة مؤمنون، آیه ۱۴.

به فکر فرو می‌رویم و با خود می‌اندیشیم که راستی حقیقت «خواب» چیست؟ و خواب دیدن یعنی چه؟ انسان چگونه می‌شود که در خواب از وقایع آینده عمرش باخبر می‌گردد و آنچه را که هنوز واقع نشده است در خواب می‌بیند؟ آیا وسیله ارتباط بین انسان خواب رفته و آن حادثه آینده چیست و کیفیت این ارتباط از چه قبیل است؟

اینها مسائلی است که نه تنها ما، بلکه متفکرترین مغزها و کاوشگران علمی نیز از دادن يك جواب قاطع و محکم بدینگونه مسائل پیچیده و مبهم می‌پرهیزند و آنچه که گفته‌اند و می‌گویند تئوری‌ها و فرضیه‌هایی است که تا به حال ارزش يك مطلب تحقیقی ثابت شده علمی را به دست نیاورده‌اند و تضادی که خود این نظریه‌ها با یکدیگر دارند دلیل روشنی است بر اینکه «چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند». تا آنجا که بنا بر نقل یکی از نویسندگان معاصر تاکنون در حدود چهارصد نظریه مختلف درباره حقیقت خواب و رؤیا ابراز شده است<sup>۱</sup> و ما برای رعایت وضع کتاب و خودداری از اطاله سخن، به نقل آن نظریه‌ها نمی‌پردازیم و خواستاران اطلاع بیشتر را به کتاب‌های نامبرده شده در پاورقی ارجاع می‌نماییم.<sup>۲</sup>

غرض این است: بشری که در مدت عمر خود دائماً با خواب و خواب دیدن سروکار دارد و مع ذلك از حقیقت آن بی‌خبر است؛ آیا او چگونه می‌تواند درباره حقیقت مرگ که به هیچ عنوان در مدت عمرش، تماس با آن نگرفته و در حومه وجود خود نشانی از آن نیافته است، نظری قاطع و صائب بدهد و یا در مقام

۱. «خواب و خوراک»، دکتر غیاث الدین جزائری، ص ۱۷، به نقل از «به سوی جهان ابدی»، ص ۱۹۱.  
 ۲. «اصول روان‌کاوی فروید»، صفحات ۱۲۴ تا ۱۴۷. «خواب دیدن و خواب کردن یا هیپنوتیزم»، مقدمه ابن خلدون، فصل ۱۲. «اسرار مرگ» کامیل فلاماریون. «عالم ارواح یا مرز جهان ناپیدا». «بشر از نظر مادی». «تفسیر المیزان»، ج ۱۱، صفحات ۲۹۵ تا ۳۰۰. «گفتار فلسفی آیه الکرسی»، صفحات ۱۵۳ تا ۱۶۴. «به سوی جهان ابدی»، صفحات ۱۹۱ تا ۲۱۳.  
 «معاد و جهان پس از مرگ»، صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۷. «خواب و خوراک»، دکتر جزائری.

نفی و اثبات وقایع بعد از مرگ، اظهار فهم و درایتی بنماید؟ ما چه می‌دانیم که با مُردن، چه حالی به ما دست می‌دهد و چه احساس و ادراکی در ما پدید می‌آید؟ درست مانند آن لحظه‌ای که از مادر متولد می‌شدیم که چند لحظه قبل از ولادت، هیچ نمی‌دانستیم ولادت یعنی چه؟ و با متولد گشتن چه می‌شویم و سر از چه عالمی درمی‌آوریم؟ و با چه اوضاع و احوال و اشخاصی روبرو می‌گردیم و روی دست چه نوع افرادی قرار می‌گیریم؟

آیا قابله‌ای مهربان و خویشاوندانی با محبت از خواهران و عزیزان به انتظار ورود ما نشسته‌اند که به محض خروج از رحم، ما را می‌گیرند و با مدارا شستشو می‌دهند و در میان لُفّافه‌ای نرم و لطیف پیچیده و در آغوش پر مهر خود می‌خوابانند؟ یا خیر، افرادی خشمگین از تَکُون و تولّد این نوزاد بینوا منتظرند که به محض خروج از رحم با خشونت و نفرتی عجیب او را در خرقه‌ای زبر و خشن بیچند و در گودالی افکنده و نابودش کنند؟

آری، انسان هم که در حال احتضار است و سرگرم جان دادن، در آن موقع هیچ نمی‌فهمد که چند لحظه بعد چه وضعی خواهد داشت؟ و چشم به چه عالمی خواهد گشود و روی دست چه کسانی قرار خواهد گرفت؟

تن چومادر، طفل جان را حامله

مرگ، درد زادن است و زلزله

جمله جان‌های گذشته منتظر

تا چگونه زاید این جان بَطَر

حضرت قابضُ الارواح علیه السلام با اعوان و انصارش، منتظر و آماده «اخذ» روح نوزاده از شکم «دنیا» هستند که به محض انقطاع از بدن، او را می‌گیرند. حال آیا وی را تحویل ملائکه رافت و رحمت می‌دهند و یا در اختیار فرشتگان غلاظ و

شَدادش می‌گذارند؟ پاسخ این سؤال را از قرآن کریم بشنوید که می‌فرماید:

﴿فَرُوحٌ وَرِجَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ \* وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ  
الْيَمِينِ \* فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ \* وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ  
الْمُكَذِبِينَ الضَّالِّينَ \* فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ \* وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ؛<sup>۱</sup>  
اگر از مقرّبان و نزدیک شدگان [به خدا] باشد [برای او]  
راحتی از هر رنج و برخورد آرامبخش و بهشت پر نعمت  
خواهد بود و اما اگر از تکذیب کنندگان [دین] و  
گمراهان باشد، پذیرایی از او و خوراکش با آب داغ و  
افکندن در آتش سوزان خواهد بود﴾.

آدمی که از معده خود بی‌خبر است، چه می‌فهمد که در معده این جهان  
عظیم هستی چه خبر است و در درون این عالم فوق‌العاده بزرگ آفرینش چه  
می‌گذرد؟! او که جز این چیزی به فکرش نمی‌رسد که این سو و آن سو بدود  
و لقمه‌هایی چرب و نرم و ترش و شیرین به دست آورده و در معده‌اش جا  
بدهد، دیگر هیچ نمی‌فهمد چگونه می‌شود که قسمتی از این لقمه‌ها تبدیل  
به خون شده و سرانجام مبدل به نور چشم و قوه سمع و فکر و هوش می‌گردد و  
رو به بخش‌های عالی اعضای بدن، بالا می‌رود؟ و قسمت دیگر آن به صورت  
قاذورات پُرگند و عَفِن درآمده و در مُستراح‌ها و مَزبَله‌ها ریخته می‌شود؟  
آری این چنین موجود بی‌خبر از رمز تحولات گوناگون غذا در داخل معده و  
روده خود، چه می‌داند و از کجا و چگونه می‌تواند بفهمد که این افراد به ظاهر  
متشابه انسانی که هر يك لقمه‌ای هستند و در دهانه «قبر» وارد می‌شوند و در  
معده «عالم برزخ» فرو می‌روند، چه می‌شود و چه تحولاتی به میان می‌آید که

۱. سوره واقعه، آیات ۸۸ تا ۹۴.

بعضی از آنها تبدیل به انسان‌های بهشتی گردیده و روبه طبقات اعلاى وجود، ارتقاء می‌یابند و به «أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ» جنان<sup>۱</sup>، مسکن می‌گزینند.

اما بعض دیگر از آنها دوزخیانی می‌شوند محروم از جمیع سعادات و لذات بی‌پایان که به «أَسْفَلِ دَرَكَاتٍ» جهنم سقوط کرده و همچون نخاله‌هایی فاقد هرگونه ارزش و احترام، به مستراح‌های پُرگند و عفونت «سَعِيرٍ» و «سَقَرٍ» ریخته می‌شوند. آیا انسان، برای پی‌بردن به اینگونه مطالب پنهان، راهی جز گفتار خدا و رسولان معصوم خدا ﷺ دارد؟ پرروشن است که خیر، راهی جز این ندارد که باید در برابر انبیاء و اولیای خدا ﷺ که به فضل خدا چشمی تیزبین و گوش‌ی تیز شنودارند و حقایق عالی‌ه‌ای را که از ما پنهان است، آن بندگان مقرب حق، با چشم و گوش دیگری می‌بینند و می‌شنوند، ناچار انسان باید در برابر آنان تسلیم و سراپا گوش باشد، تا آنچه را که آن برگزیدگان خالق و منصوبین از جانب آفریدگار جهان در اختیارش می‌گذارند دریابد و در مرکز اعتقادش بنشاند و در مجرای عمل درآورد. حال، اندکی توجه که بینایان و دانایان، در این زمینه چه گفته‌اند.

### توصیف حالت «مرگ» به بیان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَوَادِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِفْ لَنَا الْمَوْتَ فَقَالَ عَلَى الْحَيْرِ سَقَطْتُمْ هُوَ أَحَدٌ ثَلَاثَةَ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بِشَارَةٌ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ وَإِمَّا بِشَارَةٌ بِعَذَابِ الْأَبَدِ وَإِمَّا تَحْزِينٌ وَتَهْوِيلٌ وَأَمْرُهُ مِنْهُمْ لَا يَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفِرْقِ هُوَ فَأَمَّا وَلَيْتِنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا فَهُوَ الْمَبَشِّرُ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ وَأَمَّا عَدُوْنَا الْمُخَالِفُ عَلَيْنَا فَهُوَ الْمَبَشِّرُ بِعَذَابِ الْأَبَدِ وَأَمَّا الْمُنْجِمُ مِنْهُمْ لَمْ يَدْرِي مَا حَالُهُ فَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْمُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ

۱. جمع جنّت، بهشت‌ها.

لَا يَدْرِي مَا يَأْتِيهِ حَالُهُ يَأْتِيهِ الْخَبْرُ مِنْهُمْ مَخُوفًا ثُمَّ لَنْ  
يُسَوِّيَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَعْدَائِنَا لَكِنْ يُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ شِفَاعَتِنَا  
فَاعْمَلُوا وَاطِيعُوا وَلَا تَتَكَلَّبُوا وَلَا تَسْتَعْزِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ  
جَلَّ فَإِنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لَا تَلْحَقُهُ شِفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ  
ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ<sup>۱</sup>

امام جواد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرموده که به  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف  
کن، فرمود: به شخص آگاه رسیده‌اید [سؤال از شخص مطلع  
نموده‌اید]، آن [مرگ] یکی از سه چیز است که بر او [انسان]  
وارد می‌شود: یا بشارتی است به زندگی خوش و حیات سرشار  
از نعمت جاویدان و یا گزارشی است از شکنجه و عذاب بی  
پایان و یا به صورت امر مبهمی است موجب اندوه و هول  
و هراس فراوان که نمی‌داند از کدامین آن گروه‌ها خواهد  
بود؟ اما ولی ما و مطیع امر ما، پس او همان بشارت داده  
شده به زندگی خوش و نعیم ابدی است و اما دشمن ما و  
مخالف [با امر و نهی] ما، پس او همان خبر داده شده به  
عذاب جاودان است و اما آن کس که امرش مبهم است و  
نمی‌داند چه حالی خواهد داشت، پس او آن فرد باایمانی  
است که بر خود اسراف نموده [با داشتن ایمان، گناهی  
مرتکب شده و خود را آلوده ساخته است] و نمی‌داند عاقبت  
کار او چه خواهد شد؟ گزارش به صورت مبهم و ترسناک به  
وی می‌رسد. آنگاه [آنچه مسلم است اینکه] خداوند عزوجل  
هرگز او را با دشمنان ما برابر و یکسان قرار نمی‌دهد [که به

عذاب خالد و کیفر جاودان معذبش سازد] بلکه وی را به شفاعت ما از آتش بیرون می‌آورد. پس [بنابراین] کار کنید و اطاعت نمایید و اِتْکال [برایمان تنها] نداشته باشید [که بی پروای در امر معصیت باشید] و عقوبت خدا [ای عَزَّوَجَلَّ] را کوچک نشمارید، چه آنکه از گنهکاران [مؤمن] کسانی هستند که شفاعت ما به آنان نمی‌رسد مگر بعد از سیصد هزار سال معذب بودن».

این روایت، تهدید بسیار لرزاننده‌ای دارد درباره جمع کثیری که به دستاویز «تشیع» و دلگرم بودن به «شفاعت» اولیای خدا و اِتْکال به مقام ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر معصیت و تخلف از فرامین خدا و بی‌پروایی در گناه را سبک می‌شمارند و عقوبات الهی را به فرموده امام علیه السلام «استصغار» می‌نمایند و کوچک و ناچیز تلقی می‌کنند! این گروه مغرور نادان، لازم است در این گفتار امام علیه السلام با دقت بیندیشند تا خوب آگاه گردند و بدانند همان آقا و مولایی که ما چشم امید به دست گرم و شفاعت مقبوله‌اش داریم، می‌فرماید:

درست است، دوستداران من در ردیف دشمنان من نخواهند بود که دچار عذاب مخلد گردند، بلکه سرانجام مشمول شفاعت ما واقع گشته و از آتش و عذاب بیرون می‌روند، ولی مع الوصف، از نظر آلودگی‌هایی که بر اثر گناهکاری‌ها در صفحه جانشان به وجود آمده است، به نسبت‌های مختلفی که دارند از حیث عمیق و سطحی بودن آثار گناهان، استحقاق عذاب به درجات گوناگون خواهند داشت تا پس از پیدایش شایستگی خاص و تناسب لازم، بتوانند در معرض شفاعت ما قرار گیرند و لذا بعضی از آنها آنچنان جرم کدورت روح و قساوت قلبشان متراکم است که بعد از سیصد هزار سال توقف

در عذابگاه جهنم، مستحق شفاعت ما می گردند و به همین جهت است که می فرماید:

«فَاعْمَلُوا وَاطِيعُوا وَلَا تَتَكَلَّمُوا وَلَا تَسْتَضِعِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛<sup>۱</sup>

پس به امر خدا عمل کنید و مطیع فرمان او باشید و تنها به ایمان و اعتقاد به ولایت تکیه نکنید و عقوبت و مجازات خدای ﷻ را کوچک نشمارید.

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

«وَسُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهَلُوهُ قَالَ أَغْظَمُ سُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نَقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكْدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ وَأَعْظَمُ تُبُورٍ يَرِدُ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نَقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ؛<sup>۲</sup>

از امام حسن مجتبی علیه السلام سؤال شد: مرگی که [مردم]، جهل به آن دارند چیست؟ فرمود: بزرگترین سرور و خوشحالی است که بر اهل ایمان وارد می شود در وقتی که از سرای کم بهره و دشوار به زندگی پر نعمت جاودان منتقل می گردند و عظیم ترین هلاکت و بدبختی است برای کافران در آن موقعی که از بهشتشان [که دنیاست] منتقل می شوند به آتشی که نه نابود می گردد و نه پایان می پذیرد».



۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲. همان.

### «مرگ» از نظر امام حسین علیه السلام

از امام سجّاد علیه السلام منقول است که روز «عاشورا» در آن لحظات بُحرانی که کاربر حسین بن علی علیه السلام سخت شده بود، در آن موقع که دل‌ها از یاد مرگ فرو می‌ریخت و رنگ‌ها دگرگون گشته و لرزه بر بدن‌ها افتاده بود، آن حضرت علیه السلام با بعضی از همراهانش، چهره‌ای درخشان و جوارحی آرام و قلبی در کمال سکون و اطمینان داشتند که بعضی به بعض دیگر می‌گفت: بنگرید از مرگ باکی ندارد! در آن ساعت دشوار به یارانش می‌فرمود:

«صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَظْرَةٌ يَعْزُبُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ  
وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالتَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ  
يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ  
مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرُهُ هَوْلَاءِ إِلَى  
جَنَاتِهِمْ وَجِسْرُهُ هَوْلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذِبْتُ»<sup>۱</sup>

شکیبا باشید ای بزرگ‌زادگان! مرگ نیست مگر پلی که شما را از سرای شدائد و سختی‌ها عبورتان داده و به بهشت‌های پهناور و زندگی خوش و جاوید می‌رساند! پس کدام یک از شماست که نخواهد از زندان به قصر منتقل گردد؟ و نیست مرگ برای دشمنانتان مگر مانند کسی که از قصر به زندان و عذاب منتقل شود! پدرم به من خبر داد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: به راستی که دنیا، زندان مؤمن است و بهشت کافر و مرگ، پل این گروه است به سوی بهشت‌هایشان و پل آن گروه است به سوی دوزخشان! دروغ نمی‌گویم و دروغ هم به من گفته نشده است.»

۱. نَفْسُ الْمَهْمُومِ، ص ۱۵۲، نقل از معانی الاخبار.

## تفاوت مرگ مؤمن با مرگ کافر

«عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَنِ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام صِفْ لَنَا الْمَوْتَ قَالَ عليه السلام لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطَبِيبِهِ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَمُّ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَقَاعِي وَ لِدَعِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَدَّ قِيلَ فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ بِالنَّاشِيرِ وَقَرْضِ بِالمَقَارِضِ وَ رَضِخِ بِالْأَحْجَارِ وَ تَدْوِيرِ قُطْبِ الْأَرْحِيَةِ عَلَى الْأَحْدَاقِ قَالَ كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ؛<sup>۱</sup>

حضرت امام عسکری عليه السلام به نقل از پدران بزرگوارش عليهم السلام فرمود: به امام صادق عليه السلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف کن، فرمود: برای شخص باایمان، مثل خوشبوترین چیزی است که ببوید و از بوی خوشش حالتی شبه خواب بروی عارض شود و تمام درد و رنج از او برطرف گردد و برای [انسان] کافر، بسان گزیدن آفعی‌ها و نیش زدن عقرب‌ها و بلکه شدیدتر از اینهاست! گفته شد: قومی می‌گویند مرگ، شدیدتر از آزه کردن با آزه‌ها و بریدن با قیچی‌ها و کوبیدن با سنگ‌ها و چرخاندن میله‌های وسط سنگ‌های آسیاب بر چشم‌هاست! فرمود: بر بعضی از کفار و فجار چنین است.»

## «مرگ»، شستشوی جان از آلودگی‌ها

حضرت امام هادی عليه السلام به عیادت یکی از اصحابش که مریض بود تشریف فرما شد، درحالتی که او از ترس مرگ، گریه و بیتابی می‌نمود! امام عليه السلام فرمود: ای

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۲، حدیث ۶.

بنده خدا! تواز مرگ از آن جهت می ترسی که آن را نمی شناسی؛ بگو ببینم آیا تو اگر به انواع کثافات، آلوده و چرکین باشی و از هر طرف دُمَل ها و عوارض جلدی بر بدنت احاطه کرده باشند و شدیداً تورا بیازارند و بدانی که تنها راه تخلص از این نکبت ها و شدائد، دخول به حَمَّام است و شستشوی بدن، و جز این راه علاجی نیست، آیا در این صورت، دوست داری که داخل حَمَّام رفته و خود را شستشو دهی یا خیر، از دخول به حَمَّام استنکاف نموده و همچنان می خواهی در میان این نِکَبات و عُفونات افتاده و از چرک و دُمَل بنالی؟

گفت: آری یابن رسول الله! دلم می خواهد داخل حَمَّام رفته و خود را شستشو بدهم. فرمود: «فَذَلِكِ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَّامُ»؛ حال، این مرگ همان حَمَّام است و این آخرین وسیله ای است که با آن، تیرگی های گناهان از تو زائل می گردد و آلودگی های سیئات از صفحه جانت برطرف می شود. همین که تو وارد بر مرگ گردیده و در مجاورت آن قرارگیری از هر غم و اندوه و دل آزدگی نجات می یابی و به هرگونه سُرو و فرح نائل می شوی، مرد از شنیدن این سخنان امیدبخش امام علیه السلام آرام و خرم شد و از اضطراب افتاد؛ چشم بر هم نهاد و به خوشی و سهولت درگذشت.<sup>۱</sup>

خلاصه آنکه «مرگ» برای دنیا طلبان و هواپرستان که محبوبی جز «دنیا» و همی جز نیل به خواهش های نفسانی خویشتن نداشته اند، حادثه ای بس سنگین و واقعه ای فوق العاده دردآور و وحشتناک خواهد بود؛ زیرا مرگ درباره آنان

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۶، حدیث ۱۳ که نقل به معنی شد.

تذکر: البته باید توجه داشت که این مرد سعادت مند از کسانی بوده که از نظر امام علیه السلام آلودگی ها و قذارات روحی اش سطحی بوده است! همچون بیماری های جلدی که بر اثر فشار «سکرات مرگ» از صفحه جانش برطرف گردیده است. و گرنه کسانی که جرائم و گناهانشان عمیق بوده و از سنخ تضییع حقوق الناس و ارتکاب «کیابتر مویقه» است، طبق آیات و روایاتی که در دست داریم و نمونه ای از آن در گذشته ارائه شد، تنها با سکرات مرگ، اصلاح شدنی نیستند! بلکه آنان مستحق انواع عقوبت های شدید در مراحل بعدی (برزخ و محشر) می باشند تا پس از تصفیه و تطهیر، اهلیت استفاده از قانون «عفو و شفاعت» در جانشان پیدا شود!

موجب «فراق» است و آنها را از محبوبانشان جدا می‌سازد و آنچه را که يك عمر در طلبش شب و روز آرام نداشته‌اند از دستشان می‌گیرد. چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾<sup>۱</sup>

بینشان جدایی انداخته شد و بین آنچه که می‌خواهند [از  
لذات دنیا] .

بدیهی است که جدا گشتن از «محبوب» برای انسان، دردآور و سوزنده است؛ اما خدادوستان که جز «خدا» دل به چیزی نبسته‌اند و همی جز نیل به «قرب» او و تحصیل رضای او نداشته‌اند و دنیا را همچون حجابی بین خود و خدا می‌دیده‌اند، اینک که با آمدن «مرگ» آن پرده و حجاب برداشته شده و ارتباطشان با محبوبشان نزدیکتر و روشن‌تر می‌گردد، طبیعی است که در آن حال، فَرَح و سُروری بر روحشان غالب می‌شود که جداً قلم و زبان از توصیف آن ناتوان است. در آن دم به زبان حال خویشتن، مُتَرَنِّم به این مقال می‌گردند:

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم

خوشادمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چومن خوش‌الحنای است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

\*\*\*

خَرَم آن روزکز این منزل ویران بروم

راحتِ جان طلبم وز پی جانان بروم

\*\*\*

خَرَمَ آن روز که پرواز کنم تا بَر دوست

به هوای سرکوبش پرو بالی بزنم

\*\*\*

مرگ اگر مرد است گونزد من آی

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او روحی ستانم جاودان

او زمن جسمی ستاند رنگ رنگ

بدیهی است که «مرگ» برای این روشندان واقع بین، نه تنها سنگین و وحشتبار نمی باشد، بلکه حَقّاً پیک بشارت است و حامل پیام لطف از جانب حضرت محبوب و رسانندهٔ آنان به «وصال» آنچه که عُمری مشتاقانه منتظرش بوده اند از «لقاء» ربّ کریم و آرمیدن در روضهٔ رضوان خدای مهربان خود که می فرماید:

﴿وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>

...آنان در آنچه که دلشان می خواهد و نَفْسشان می طلبد [از همه گونه لذت و راحت بی پایان] مُخَلَّد و جاودان می باشند.

پس همچنان که «مرگ» برای دوستداران دنیا «یَوْمُ الْفِرَاقِ» است و اوّل سوز و گداز، برعکس برای دوستداران خدا «یَوْمُ الْوِصَالِ» است و آغاز فرح و سُرو و ورود به عالم راز و نیاز.

«ملای رومی» ضمن داستان وفات «بلال» رضی الله عنه این نشاطِ روحی هنگام مرگ را به بیانی لطیف آورده است و می گوید:

چون بلال از ضعف شد همچون هلال  
رنگ مرگ افتاد بر روی بلال  
جفت او دیدش بگفتا واحرب  
پس بلالش گفت نی نی واطرب  
تاکنون اندر حرب بودم نه زیست  
توجه دانی مرگ چه عیش است وچيست؟  
این همی گفت ورخش درعین گفت  
نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت  
تاب رو و چشم پر انوار او  
می گواهی داد بر گفتار او  
گفت جفتش الفراق ای خوش خصال!  
گفت جفت امشب غریبی می روی  
از تبار و خویش غائب می شوی  
گفت نی نی الوصال است الوصال  
می رسد خوش از غریبی در وطن  
گفت ای جان و دلم واحسرتاه  
گفت نی نی جان من وا دولتاه  
گفت آن رویت کجا بینیم ما؟  
گفت اندر حلقه خاص خدا



## فصل پنجم

# رابطہ مرگ و حیات



## با هم بودن مرگ و حیات

### دنیا مقدمهٔ آخرت

این عالم با تمام این نظامات محیرالعقول که دارد، مقدمه است برای عالم دیگری که پس از مرگ آغاز می‌شود و حال بنگرید مقدمه که این قدر بزرگ است ذی المقدمه چقدر بزرگ خواهد بود. بطور تشبیه می‌توان گفت: این عالم، حیاط بیرونی خداست که این چنین شکوهمند است، آیا حیاط اندرونی خدا چه شکوه و جلالی خواهد داشت؟ این جمال‌های فریبا و پریچهره‌های زیبا که این چنین دلربایی می‌کنند از خاک ساخته شده‌اند. آیا آن جمال‌ها که از نور ساخته شده‌اند چقدر دلربا خواهند بود؟ خداوند حکیم، ابتدا نمونه‌ای از زیبایی‌های دنیا را ذکر می‌کند:

﴿زَيْنَ اللَّيْلِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النَّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ

الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ!﴾

محبت زنان و فرزندان و گنجینه‌ها از طلا و نقره و.... در

نظر مردم جلوه داده شده است.﴾

آنگاه می فرماید:

﴿قُلْ أُوْتِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ<sup>۱</sup>﴾

بگو: آیا بهتر از اینها را به شما خبر بدهم؟ برای انسان‌های متقی در نزد پروردگارشان باغ‌هایی فراهم است که از زیر آنها نهرها جاری است.

پس عاقلانه نیست که انسان، عالم سراسر غرق در نور و سرور و بهجت را با این دنیای فانی زودگذر غرق در رنج‌ها و بیماری‌ها معاوضه کند و فانی را بچسبد و باقی را رها کند. ﴿ذَلِكَ هُوَ الْخَسِرَانُ الْمُبِينُ﴾<sup>۲</sup> و ﴿تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۳</sup> خدا برتر از این است که درباره او شرک بورزند و موجودی را شریک او قرار دهند. در سوره مبارکه حج آیه ۵ آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ؛

ای مردم! اگر شما در امر قیامت [مبعوث شدن خود] تردید دارید پس ما شما را از خاک آفریدیم، بعد از نطفه، بعد از خون بسته و...﴾

ای مردم! اگر شما شك و تردید در امر قیامت دارید که آیا ممکن است ما بعد از مرگ، باز زنده شویم و در موقف حساب اعمال گذشته خود قرار گیریم؟ اگر در امکان این امر، تردید دارید، در اطوار خلقت و مراحل آفرینش خویشتن بیندیشید که چگونه این تحولات در خلقت شما به وجود آمده است؟ ما شما را از خاک

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵.

۲. سوره حج، آیه ۱۱ {این کار (معاوضه عالم باقی با دنیای فانی) جداً ضرر و خسارت آشکار است}.

۳. سوره نحل، آیه ۳.



آفریدیم؛ ابتدا خاک بودید و سپس نطفه و علقه و مُضْغَه شُدید، ادامه آیه می فرماید:

﴿ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ؛

[پس از طّی مراحل]، شما را به صورت طفلی از مادرتان

متولّد ساختیم و به سنّ «أشدّ» رسانیدیم.»

بین سی و چهل سالگی را سنّ أشدّ می دانند که انسان در این سنّ به شدّت

قوّت جسمی و روحی می رسد:

﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا

يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا

الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ؛<sup>۱</sup>

بعضی از شما در خلال این سنین می میرند و بعضی آن قدر

عمر می کنند که به پست ترین مرحله از عمر که دوران

پیری و از پا افتادگی است، می رسند؛ آن چنان که تمام

دانستی های خود را فراموش می کنند و چیزی از آنچه

می دانستند، در یادشان نمی ماند.»

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً

ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً؛<sup>۲</sup>

«اللَّهُ» آن کسی است که شما را از ضعف و ناتوانی

ساخته و بعد از ضعف، به قوّت رسانیده و باز پس از قوّت،

به ناتوانی و پیری بازگردانیده است.»

۱. سوره حجّ، آیه ۵.

۲. سوره روم، آیه ۵۴.

﴿وَمَنْ نَعِمْرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>

هر کس را عمر طولانی بدهیم، در [ساختمان] خلقت  
واژگونش می‌کنیم آیا در این نکته تعقل نمی‌کنید.

﴿نُنَكِّسْهُ﴾ مشتق از «نکس» و «تَنَكَّيس» به معنای «واژگون ساختن» است و اینجاست، کنایه از بازگشت انسان در مرحله‌ی نهایی عمر و دوران پیری به حال و وضع طفولیت است که برآستی از دردناک‌ترین دوران‌های عمر آدمی است که تصور آن هم برای کسی که به آن مرحله از عمر نرسیده دشوار است که یک پیر نودساله همچون کودک پنج ساله‌ای از لحاظ جسم و روح بشود که به حقیقت، «منکوس» و واژگون شدن است.

چنین گفت روزی به پیری جوانی

که چون است با پیری ات زندگانی؟

بگفتا در این نامه حرفی است مبهم

که معنیش جز وقت پیری ندانی

تو به کز توانایی خویش گوی

چه می‌پرسی از دوره ناتوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می‌توانی مده رایگانی

آیا این مردم، خرد خویش را به کار نمی‌برند؟ و با دیدن این تطورات و تحولات که روی ساختمان وجودشان پدید آمده است؛ بدون این که از خودشان اختیاری داشته باشند، از جنینی به طفولیت و از طفولیت به جوانی و از جوانی به پیری وضعف و ناتوانی می‌روند، تا سرانجام، مرگ به سراغشان می‌آید؛ آیا نباید تعقل



کنند؟ و به وجود آورنده این تحولات را بشناسند و به هدف از کاراوی بپردازند؟ و از مراحل قوت عمر، برای مراحل ضعف و ناتوانی و پس از مرگ توشه بگیرند؟ و این متاع گرانمایه عمر را با غفلت از هدف خلقت، به رایگان از دست ندهند؟ که عاقبت فریاد:

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ!﴾

ای حسرت و تأسف بر کوتاهی‌هایی که در انجام وظایف الهی خود مرتکب شدم... از درونشان برخیزد و برای همیشه در آتش ندامت و حسرت بسوزند؟».

خدا به پیامبرش دستور می‌دهد:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>

اینان را از پیش آمدن روز حسرت انداز کن و هشدارشان ده که زمانی فرا می‌رسد که به خود آیند و ببینند کار از کار گذشته و آنها يك عمر با غفلت زندگی کرده و دست خالی از متاع گرانبهای ایمان از دنیا رفته‌اند».

حالا خداوند، افراد غافل بی تفاوت نسبت به هدف خلقت را توبیخ می‌کند که آیا اینان عقل خود را به کار نمی‌گیرند؟ و نمی‌اندیشند آن قدرتی که خاک را حرکت داده از مراحل نطفه و علقه و مضغه و جنینی گذرانیده و به این حد از انسانیت رسانده است، همان قدرت است که بار دیگر این بدن مرده پوسیده خاک شده را به گونه‌ای که خود می‌داند زنده می‌کند و او را انسان بهستی یا جهنمی می‌گرداند.

۱. سوره زمر، آیه ۵۶.

۲. سوره مریم، آیه ۳۹.

## با هم بودن مرگ و حیات

آری! این انسان؛ خلقت اولیّه خودش را فراموش کرده که چه بوده است، و یادش رفته که چندین بار مرده و زنده شده است. اصلاً مرگ و حیات با یکدیگر هم آغوشند. انسان از صورت نطفه‌ای مرده و به صورت «علقه» زنده شده است. از علقه‌ای مرده و به صورت «مضغه» زنده شده است. چون مردن نابود شدن نیست بلکه نوعی لباس عوض کردن و تغییر صورت دادن است و لذا ما چندین بار مرده و زنده شده‌ایم و در حال طیّ مراحل، در هر مرحله‌ای صورت قبلی را از دست داده و صورت بعدی را به خود گرفته‌ایم. به قول شاعر عارف:

از جمادی مُردم و نامی شدم

وزنما مُردم ز حیوان سرزدم

اول خاک بودم مبدّل به گیاهی شدم و سر از خاک برداشتم، خوراک گوسفندی شدم و تبدیل به حیوان گشتم.

مُردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم؟ کی ز مُردن کم شدم؟

بار دیگر هم بمیرم از بشر

پس برآرم از ملائک بال و پر

پس همیشه مرگ و حیات با هم بوده‌اند ولی اکنون که به انسان می‌گوییم: تومی میری و بعد زنده می‌شوی، تعجب می‌کند! در صورتی که فراموش کرده که چندین بار مرده و زنده شده است. قرآن می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا!﴾

آیا این انسان فراموش کار، روزگاران گذشته‌اش را که او

اصلاً چیز قابل ذکری نبود فراموش کرده است؟»

آن کس که همه چیز را از عدم به وجود می آورد، همومی تواند این موجود را به موجود دیگری تبدیل کند. آن کس که از نیستی به هستی می آورد، بهتر می تواند هستی دیگری به موجود هست بدهد.

ممکن است به ذهن کسی بیاید او که می میراند و اجزاء متلاشی می شود، چگونه می داند که هر جزئی به کجا رفته است؟ در جواب گفته است:

﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

او می داند هر ذره هر مخلوقی کجاست؟»

ولی ما نمی دانیم! ما اگر تسبیحمان در کنار دریا پاره شود و دانه های آن در میان دریا بریزد، قادر نخواهیم بود آن دانه ها را پیدا کنیم. ولی کسی هست که بداند این دانه ها کجا رفته؟ زیرا او ﴿بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ است. خیال نکنید ذرات بدن شما که متلاشی شد، دیگر کسی نمی تواند آن را جمع آوری کند، آن کس که خالق است، می داند هر ذره ای به کجا رفته؟ و هر کسی چه فکری داشته و چه عملی انجام داده است؟



# فصل ششم

## حالت احضار





## حالات خاص محضر

### احتضار از نگاه قرآن

مفسرین در تفسیر آیه **﴿وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ﴾** از سختی جان کندن ساق‌های

پا به هم می‌پیچد و جوهی ذکر کرده‌اند از این قرار:

۱. انسان در حال «احتضار» از سختی جان کندن، دو ساق پای خود را به هم می‌مالد آنچنان که به هم پیچیده شوند یا بر اثر اضطراب، پیوسته یک پا را دراز و پای دیگر را جمع کند یا ساق‌ها به سبب فقدان حیات، همچون پوستی شوند که اجزایش به هم پیچیده باشد و یا هر دو ساق میّت در کف پیچانده شوند (این معانی، بنا بر این است که مراد از «ساق» همان عضو معروف از بدن باشد).
۲. «کار دنیا» به «کار آخرت» متصل گردد.
۳. حال مرگ با حال حیات درهم شود.

۴. شدت سَكَرات مرگ، با شدت «هول مُطَّلَع»<sup>۱</sup> آمیخته شوند.

۵. وحشت مفارقت دنیا با دهشت اقبال به عالم برزخ، به هم درآمیزند. حاصل معنی آنکه سختی برسختی افزایش ورنج بررنج اضافه گردد. هنوز از شدتی بیرون نیامده، شدتی عظیم تر بر او وارد شود.<sup>۲</sup>

این معانی هم بنابراین است که مراد از «ساق» امری سخت و دشوار باشد، بدان مناسبت که هنگام هجوم شدائد و سختی‌ها، انسان جامه از ساق پا بالا کشیده و آماده میدان کار می‌گردد. چنانکه می‌گویند: «قَامَتِ الْحَزْبُ عَلٰی سَاقٍ؛ جنگ به نهایت شدت رسید» و همچنین در قرآن کریم از روز قیامت تعبیر شده است به:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ؛<sup>۳</sup>

روزی که کار، بی نهایت دشوار می‌گردد﴾.<sup>۴</sup>

«مَسَاق» مصدر میمی است به معنای «سوق: راندن» که مراد «رجوع» و بازگشت خلاق به سوی خداست و در این تعبیر، اشاره‌ای است به اینکه انسان در این مرحله از سیر و رجوع خود به خدا، اختیاری ندارد، بلکه از حین مرگ که «يَوْمُ الْمَسَاق» است تا روز قیامت که «يَوْمُ الْإِسْتِقْرَارِ» می‌باشد، در حال «رانده شدن» و «بردن» است که او را می‌رانند و می‌برند تا به جایگاه و مستقرش برسانند.<sup>۵</sup>

حاصل تفسیر آنکه از دنیاگرایی افراطی که منجر به رها کردن و وا گذاشتن حیات و سعادت جاودان آخروی گردد بپرهیزید، از فنای دنیا و زوال نعمت‌های آن، هرگز غافل مباشید. درباره مرگی که سرانجام بطور مسلم به سراغتان خواهد

۱. یعنی ترس و فشار هنگام ورود به برزخ که عالمی نامأنوس و آینده‌ای نامعلوم است.

۲. مجمع البیان و المیزان و تفسیر فخر رازی.

۳. سوره قلم، آیه ۴۲.

۴. تفسیر فخر رازی.

۵. تفسیر المیزان.

آمد بیندیشید. آن ساعتی را در نظریاورید که جان به گلورسیده و اعضای بدن، نیروی حیات را از دست داده و از هر طرف شدائد و سختی‌ها به انسان هجوم آورده است.

سختی جان‌گندن و افتادن در سگرات مرگ از يك طرف، فراق عزیزان و جدا گشتن از مال و جاه و خواهش‌های عمرانۀ نفس از سوی دگر و مخصوصاً ورود به عالمی نامأنوس و دیدن صحنه‌ها و قیافه‌هایی هول‌انگیز و بی‌خبر بودن از پایان کار و منتهی‌الیه سیر عمل، روح «مُحْتَضِر» را در تنگنایی بس شدید افکنده است تا آنجا که خود وی یقین به فرارسیدن هنگام فراق از همه چیز و همه کس پیدا می‌کند.

در حدیث آمده است که چون بنده در سگرات مرگ افتد، اعضای بدن وی، بعضی بر بعضی سلام می‌کنند و می‌گویند:

«عَلَيْكَ السَّلَامُ تُفَارِقُنِي وَ أَفَارِقُكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ!»<sup>۱</sup>

دیگر تا روز قیامت تو از من و من از تو جدا می‌شوم».

کوس رحلت بکوفت دست اجل

ای دو چشمم وداع سر بکنید

ای کف و دست و ساعد و بازو

همه تودیع یکدگر بکنید

بر من افتاده مرگ، دشمن

کام آخرای دوستان گذر بکنید

روزگارم بشد به نادانی

من نکردم، شما حذر بکنید

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۰ و تفسیر گازرو مجمع البیان.

در آن موقع، گوینده‌ای یا گویندگانی می‌گویند: کیست نجات دهنده این مُحْتَضِر؟

بنا بر معنای اوّل از دو معنای محتمل که ذیل آیه **﴿وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ﴾** آورده‌اند گوینده این کلام ممکن است خود «مُحْتَضِر» باشد، چنانکه در روایت آمده است<sup>۲</sup> که تقاضای طبیب می‌کند و محتمل است اطرافیان و حَضَّار در کنار محتضر باشند<sup>۳</sup> که با اضطرابی شدید به جستجوی طبیب و درمان، شتافته و جداً به تکاپو می‌افتند و با بی‌صبری تمام از یکدیگر می‌پرسند آیا کسی هست که با «دارو» و یا با «تعویذ» و افسون به نجات عزیزما بشتابد؟ و هم ممکن است این جمله را آنان از روی «یأس» و ناامیدی از حیات وی بگویند،<sup>۴</sup> یعنی دیگرکار گذشته است و آدم مُشرف به مرگ را چه کسی می‌تواند دوباره به حال حیات آورد؟! چنانکه همین مضمون از آیه ذیل استفاده می‌شود:

**﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ... تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾**<sup>۵</sup>

پس چرا هنگامی که جان به گلو می‌رسد و شما در آن لحظه هولناک تماشاگر هستید... اگر راست می‌گویید چرا جان را بر نمی‌گردانید؟

یعنی اگر راست می‌گویید و مالک امر خود می‌باشید، جان به حلقوم رسیده مُحْتَضِر را به بدن بازگردانید! اما نخواهید توانست و جز یأس از حیات وی، چیزی در خود نمی‌یابید.

**وَإِذَا الْمَيِّتَةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا أَلْفَيْتَ كُلَّ نَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ**

۱. سوره قیامت، آیه ۲۷.

۲. تفسیر برهان و نورالثقلین و المیزان.

۳. تفسیر تبیان و مجمع البیان.

۴. تفسیر المیزان.

۵. سوره واقعه، آیات ۸۳ تا ۸۷.

وامّا بنا برمعنای محتمل دوّم در «**وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ**» گوینده این سخن «ملائکه» می‌باشند که آماده بردن روح «محتضر» هستند<sup>۱</sup> و آنان که دوگروهند از فرشتگان «رحمت» و «عذاب»، با هم به گفتگو می‌پردازند که آیا این روح «مقبوض» و منقطع از بدن، مربوط به فرشتگان «رحمت» است و باید به جایگاه «نعم» منتقل گردد و یا در زمره وابستگان به فرشتگان «عذاب» است و باید به محلّ شکنجه و دوزخ برزخی سوق داده شود! این کلام از ضحاک<sup>۲</sup> منقول است:

«**أَهْلُ الدُّنْيَا يُجْهَظُونَ الْبَدَنَ وَ أَهْلُ الْآخِرَةِ يُجْهَظُونَ الرُّوحَ**»<sup>۳</sup>

اهل دنیا به تجهیز بدن می‌پردازند [تا به قبرش برسانند] و  
اهل آخرت [فرشتگان] به تجهیز روح وی مشغول می‌شوند [تا  
به جنت یا دوزخ برزخی‌اش منتقل گردانند]»<sup>۴</sup>.

«**إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ**»<sup>۵</sup>

آن روز انسان به سوی پروردگارت رانده می‌شود».

آری در آن روز، سوق روح انسان به سوی خدا خواهد بود تا درباره‌اش چه حکمی فرماید و در کدام ناحیه از نواحی برزخ جایش بدهند. یعنی دیگر از دنیا و مال و جاه آن منقطع گشته و جز خشم و رضای خدا هیچ چیز مؤثر در سرنوشت نیک و بدش نخواهد بود. خشم و رضای خدا هم، چنانکه می‌دانیم بسته به عقاید و اعمال دنیوی‌اش می‌باشد. حال ای دوراندیشان! به خود آید و در عقاید و اعمال خود دقیقاً تجدید نظر نموده و در اصلاح مفاسد آن سعی بلیغ نمایید.

۱. تفسیر تبیان و مجمع البیان و المیزان.

۲. مراد، ضحاک بن مُزَاحِم تابعی است که در زمره مفسرین، نام وی ذکر شده است.

۳. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۰ و مجمع البیان و تبیان، ذیل همین آیه.

۴. این جمله را به معنای دیگر هم که لطیف‌تر از این معنی است می‌شود حمل کرد.

۵. سوره قیامت، آیه ۳۰.

### شدائد حالات انسان به هنگام «مرگ»

به نمونه‌ای از روایات در باب «سکرات مرگ» اشاره‌ای می‌شود شاید (ان شاء الله) تنبّه‌ی حاصل گردد و ما را برای آن منزل فوق‌العاده مَحُوف و هراس‌انگیز، آماده سازد. چه آنکه انسان عاقل نمی‌تواند درباره‌ی واقعه‌ای بس سهمگین و خطرناک که بطور حتم در پیش دارد تغافل ورزیده و نسبت به آن بی تفاوت و سهل‌انگار بماند. از رسول خدا ﷺ سؤال شد: عاقل‌ترین یا هشیارترین مردم و گرامی‌ترین آنان کیست؟ فرمود:

«أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ أَوْلِيَّكَ هُمْ الْأَكْيَاسُ  
ذَهَبُوا بِشَرَفِ الدُّنْيَا وَكَرَامَةِ الْآخِرَةِ؛<sup>۱</sup>

آنان که بیش از همه به یاد مرگند و جدی‌تر از همه در آماده ساختن خود برای آن می‌کوشند، اینان همان هوشمندان و زیرک‌اند که هم شرافت دنیا و هم کرامت آخرت را به دست آورده‌اند.

روزی، نبی مکرم اسلام ﷺ وارد مسجد شد و جمعی را دید که می‌گویند و می‌خندند، فرمود:

«أَذْكُرُوا الْمَوْتَ أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوُتَعَلَّمُونَ مَا أَعْلَمُ  
لَضَحِكُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا؛<sup>۲</sup>

یاد مرگ کنید، سوگند به کسی که جانم به دست اوست! اگر می‌دانستید آنچه را که من می‌دانم [از مرگ و شدائد آن] هر آینه کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید».

۱. المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۲۴۱.

۲. همان.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«... وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِفْلَالِ الْعُقَلَةِ عَنْهُ وَ كَيْفَ  
غَفَلَتُكُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ وَ طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُهْلِكُكُمْ؛<sup>۱</sup>  
... شما را سفارش می‌کنم به یاد مرگ بودن و از غفلت خود  
درباره آن کاستن و چگونه سزاوار است که غافل باشید از  
چیزی که آن از شما غافل نمی‌باشد و طمع کنید در کسی [مَلَكُ  
الْمَوْتِ] که او به شما مهلت نمی‌دهد؟».

لقمان حکیم به فرزندش می‌گفت:

«يَا بُنَيَّ، أَمْرًا تَدْرِي مَتَى يَلْقَاكَ اسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْجَأَكَ؛<sup>۲</sup>  
فرزندم! حادثه‌ای که نمی‌دانی کی به سراغت خواهد آمد  
[درباره‌اش بیندیش و] پیش از اینکه آن بر تو هجوم آورده و  
غافلگیرت نماید، تو خود را برای آن مهیا کن».

دیگری از حکماء گفته است:

«كَرْبٌ بِيَدِ سِوَاكَ لَا تَدْرِي مَتَى يَغْشَاكَ؛<sup>۳</sup>  
[مرگ] گرفتاری اندوهباری است که اختیارش به دست دیگری  
است، نمی‌دانی چه وقت تو را فرا خواهد گرفت!».

غزالی می‌گوید: درد شدیدی که به هنگام «نَزْع» و جان‌کندن به انسان عارض  
می‌شود، تا کسی آن را نچشیده است قادر بر شناخت حقیقت آن نخواهد بود و  
لذا هر چه بگوید، توصیفی است با مقیاس دردهای مشهود در حال حیات که به  
بعض اجزای بدن می‌رسد، آن هم بطور سطحی و غیر عمیق. البته پرورش است

۱. شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۳۰.

۲. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۲.

۳. همان.

که این درد، قابل نسبت نمی باشد با دردی که سراپای وجود انسان را فراگیرد، درون و بیرونش را به رنج و آلمی شدید که الحال از تصوّر آن ناتوان هستیم بیفکند، چه آنکه قطع حیات از بدن، به منزله این است که یک یک از رگ های ریز و درشت بدن کشیده شود، اعصاب از هم گسیخته و مفاصل درهم شکسته گردد تا آنجا که (حدساً) گفته اند قطعه قطعه ساختن بدن با ضربات شمشیر و پاره پاره کردن آن با اژه ها و بریدن آن با قیچی ها، آسانتر از سختی جان دادن است!

### وصف حال انسان به هنگام احتضار

دردعای ابو حمزه ثمالی می خوانیم:

«رَبِّ ارْحَمْنِي صَرِيحاً عَلَى الْفِرَاشِ تَقَلِّبْنِي أَيِّدِي أَحِبَّتِي»؛

خدایا! بر من رحم کن در آن موقعی که میان بستر بیماری افتاده ام و دیگر، توانایی از این دنده به آن دنده غلتیدن ندارم و دیگران مرا از این پهلو به آن پهلو می گردانند.

وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُوداً عَلَى الْمُغْتَسَلِ يُعَسِّلَنِي صَالِحُ حَبِيبَتِي؛

خدایا! تفضل کن بر من، آن لحظه ای که بدنم را روی سنگ غسلخانه انداخته اند و غسل، غسل می دهد.

مَحْمُولاً قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرِبَاءُ أَطْرَافَ جَنَازَتِي؛

آن موقعی که خویشاوندانم، اطراف جنازهام را گرفته اند و روی دوششان می برند.

۱. تلخیصی از گفتار غزالی (المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۲) و البته این قسمت از کلام که بطور نقل آورده شد خاص کسانی است که سراپا شیفته دنیايند، و با همه وجود دل بدان بسته اند و لذا برای آنها دل کندن از محبوبشان بسیار سنگین است چنانکه در حدیث آمده است. اما برای خداجویانی که به سوی هدف خدایی خویش گام برمی دارند، جان دادن «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» می باشد یعنی از غسل شیرین تر است.

وَجُدَّ عَلِيٌّ مَثْقُولًا قَدْ نَزَلَتْ بِكَ وَحِيدًا فِي حُفْرَتِي؛

بخشش کن بر من آن لحظه ای که تنها در گودال قبرم وارد بر  
تو شده ام.

وَازْحَمْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي؛<sup>۱</sup>

[ای خدا!] در آن خانه جدید [که بی کس و بی یاور مانده ام]  
بر غربت من ترحم کن.

### حضور رسول خدا ﷺ و امامان علیهم السلام در کنار مُحْتَضِر

اینجا نمونه ای از روایات راجع به حضور اهل بیت اطهار علیهم السلام مخصوصاً امام  
امیرالمؤمنین علی علیهم السلام در بالین «محتضر» آورده می شود، باشد که روح امید در  
جان دوستانشان بدمد.

«عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
يَقُولُ مِنْكُمْ وَاللَّهِ يُقْبَلُ وَلَكُمْ وَاللَّهِ يُغْفَرُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ  
وَبَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَيَرَى الشُّرُورَ وَقَرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ  
هَاهُنَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَاحْتَضَرَ  
حَضْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرِيْلَ وَمَلَكِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ  
الْبَيْتِ فَأَحِبَّهُ وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا جَبْرِيْلُ إِنَّ هَذَا كَانَ  
يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ وَيَقُولُ جَبْرِيْلُ  
لِمَلِكِ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ  
فَأَحِبَّهُ وَأَرْفُقْ بِهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلِكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ

أَخَذَتْ فَكَأكَ رَقَبَتِكَ أَخَذَتْ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكَتْ بِالْعِصْمَةِ  
 الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَالَ فَيُؤَقِّفُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ نَعَمْ  
 فَيَقُولُ وَمَا ذَلِكَ فَيَقُولُ وَلايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ  
 صَدَقْتَ أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَحَذِّرُهُ فَقَدْ أَمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ وَأَمَا الَّذِي  
 كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ أَبَشِرُ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافِقَةِ رَسُولِ  
 اللَّهِ ﷺ وَوَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَأَلًا رَفِيقًا؛<sup>۱</sup>

از عمار بن مروان نقل شده است که گفت: حدیث کرد برای من کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود که می فرمود: به خدا سوگند! تنها از شما [شیعه] قبول می شود [حسنات] و تنها از شما آمرزیده می گردد [سینات]. حقیقت آنکه بین هر یک از شما و رسیدنش به حال خوش و سرور و فرح، فاصله ای نمی باشد جز اینکه جانش به اینجا برسد [و با دست خود اشاره به حلق خود نمود]. آنگاه فرمود: در آن لحظه که این حال پیش آید و او محتضر گردد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جبرئیل و مَلَكُ الْمَوْتِ علیه السلام در نزد وی حاضر شوند. سپس علی علیه السلام به او نزدیک گشته و می گوید: یا رسول الله! این [مُحْتَضِرًا]، ما خاندان نُبُوت را دوست می داشت، او را دوست بدار. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ای جبرئیل! این به راستی خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا را دوست می داشت، او را دوست بدار. پس جبرئیل می گوید: ای مَلَكُ الْمَوْتِ! این شخص چنین بود که خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا را دوست می داشت، پس [تو هم] او را دوست بدار و با وی مدارا نما. آنگاه ملك الموت به او نزدیک می شود و می گوید:

ای بنده خدا! آیا برات آزادی از عذاب و آمان از شدائد این عالم را به دست آورده‌ای؟ آیا در زندگی دنیا تمسک به عصمت کبری داشته‌ای [که از مرز این جهان به سلامت بگذری]. در آن موقع توفیق خدا شامل حالش شده و می‌گوید: بلی [امن نامه آمان و برائت از عذاب آورده‌ام]. ملك الموت می‌پرسد، آن چیست و کدام است؟ جواب می‌دهد: [آن] ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است! فرشته مرگ می‌گوید: راست گفتی! حال، از آنچه که می‌ترسیدی خدا امانت داد و به آنچه که آرزومند آن بودی رسیدی! بشارت باد تو را به [دیدار] پیشینیان شایسته، همنشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه. پس در این هنگام ملك الموت به قبض روح وی می‌پردازد و روح او را با رفقی تمام از بدن منقطعش می‌سازد.<sup>۱</sup>

«عَنْ عُقْبَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ يَرَى قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا يَرَى قَالَ يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَبَشَرْتُمْ يَرَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَيَقُولُ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتُ تُحِبُّهُ مُحِبٌّ أَنْ أَنْفَعَكَ الْيَوْمَ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَيَكُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَرَى هَذَا ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا قَالَ قَالَ لَا إِذَا رَأَى هَذَا أَبَدًا مَاتَ وَأَعْظَمَ ذَلِكَ قَالَ وَذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ. هُمْ الْبَشَرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>؛<sup>۳</sup>

۱. حدیث دنباله دارد، آن مقدار که مورد حاجت بود در اینجا آورده شد.

۲. سوره یونس، آیات ۶۳ و ۶۴.

۳. کافی، ج ۳، ص ۱۳۳، حدیث ۸.

از عقبه [اسم راوی است] نقل شده است: که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: انسان، وقتی جان به سینه اش رسید، می بیند. گفتم: قربانت شوم چه می بیند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بیند و آن حضرت به او می گوید: من، رسول خدا هستم، دل خوشدار. سپس علی بن ابیطالب علیه السلام را می بیند و آن حضرت به او می گوید: من علی بن ابیطالب هستم، همان کسی که دوستش می داشتی، امروز دوست داری که نافع به حالت باشم؟ راوی می گوید: به امام عرض کردم آیا می شود کسی از مردم این جریان را ببیند و آنگاه به دنیا برگردد؟ فرمود: نه، همین که این را دید می میرد و آن را بزرگ می شمارد [و رجوع به دنیا را در جنب آن نعمت عظمی کوچک می یابد]. فرمود: این در قرآن است [و] گفتار خداوند عزوجل [است]: کسانی که ایمان آورده و جانب تقوا را رعایت کرده اند، برای آنان در زندگی دنیا و آخرت، بشارت [و مژده سعادت] است. در کلمات خدا هیچ تغییری نمی باشد [اشاره به حتمیت رستگاری اهل ایمان است].»

«عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لَقَبِضَ رُوحَهُ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعُ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله لَأَنَا أَبْرَبُكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانظُرْ قَالَ وَيُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليهم السلام فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام رُفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ

مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ - يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ  
وَأَهْلِ بَيْتِهِ - ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَّةً بِالثَّوَابِ  
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي يَعْنِي مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي فَمَا  
شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِكْلَالِ رُوحِهِ وَاللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي؛<sup>۱</sup>

از سدید صیرفی منقول است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم یابن رسول الله! آیا مؤمن را با کراهت و بی میلی قبض روحش می‌کنند؟ فرمود: نه به خدا قسم! وقتی مَلِكُ الْمَوْتِ برای قبض روح مؤمن می‌آید، او در آن حال، اظهار بیتابی می‌نماید. فرشته مرگ می‌گوید: ای دوست خدا! جَزَع مکن. سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخته است، من به تو از پدری مهربان که در کنارت باشد، دلسوزتر و مهربانتر می‌باشم! چشم باز کن و بنگر! [امام علیه السلام] فرمود: در آن موقع، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه آنان علیهم السلام برای او مُمَثَّل می‌شوند. پس به او گفته می‌شود: این رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان صلی الله علیه و آله اند که رُفَقَائِ تو هستند! او چشم باز کرده و می‌نگرد، در آن لحظه منادی از جانب [رَبُّ الْعِزَّةِ] ندا کرده و به روح محتضر می‌گوید: ای روح آرام گرفته! [به دیدار محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت وی] بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که هم، راضی [به ولایت] بوده و هم مرضی [به ثواب] گشته‌ای. پس در زُمرهٔ بندگانم [محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او] در آی و در بهشت من داخل شو و لذا در آن حال، برای او [شخص مُحْتَضِر] هیچ چیز محبوبتر از قبض روح و ملحق شدنش به منادی نخواهد بود».

## حدیث حارث همدانی<sup>۱</sup>

حدیث «حارث همدانی» از احادیث معروف و مشهور است و ضمن آن حدیث، امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث که مقام و منزلتی بس عظیم در نزد امام علیه السلام داشته است می فرماید:

«وَأُبَشِّرُكَ يَا حَارِثَ لِيَعْرِفُنِي وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَلِيَّيْ  
وَعَدُوِّي فِي مَوَاطِنَ شَتَّى لِيَعْرِفُنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ  
وَعِنْدَ الْمُقَاسِمَةِ فَقَالَ وَمَا الْمُقَاسِمَةُ يَا مَوْلَايَ قَالَ مُقَاسِمَةُ النَّارِ  
أَقَاسِمُهَا قِسْمَةً صِحَاحًا أَقُولُ هَذَا وَلِيَّيْ وَهَذَا عَدُوِّي»<sup>۲</sup>

بشارت دهم به تو ای حارث! قسم به کسی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است دوست و دشمن من، مرا در مواطن چندی خواهد شناخت: دم مرگ و نزد صراط و هنگام مقاسمه و تقسیم. راوی گفت: مقاسمه چیست ای مولای من؟ فرمود: تقسیم نمودن آتش است [در میان افراد بشر]. من آن را به گونه ای صحیح و درست تقسیم می نمایم! می گویم: این، دوست من است و این، دشمن من [یعنی بهره هر فردی از افراد آدمیان را از آتش دوزخ، من تعیین می کنم و دوزخیان را از بهشتیان، من جدا می سازم و ملاک جهنمی بودن و بهشتی بودن نیز، عداوت و محبت من می باشد].»

و همین مضمون را «سید جمیری» به نظم آورده است و می گوید:

قَوْلٌ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ  
كَمْ تَمَّ أُعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا

۱. همدان (به سکون میم) اسم قبیله ای است از یمن (لسان العرب و مجمع البحرین در لغت همد).  
۲. بحار الأنوار، ج ۳۹، صفحات ۲۳۹ و ۲۴۰، نقل از امالی ابن الشیخ.

يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي

مَنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

يَعْرِفُنِي ظَرْفُهُ وَ أَعْرِفُهُ

بِنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا فَعَلَا

وَ أَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُنِي

فَلَا تَخْفِ عَشْرَةً وَ لَا زَلَّلَا

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمًا

تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلَا

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُعْرَضُ لِلْعَرْضِ

دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي الرَّجُلَا

دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ

حَبْلًا بِجَبَلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث همدانی گفتاری عجیب القاء شده و فرموده است: ای حارث همدان! موقع مردن هر که هست از منافق و مؤمن مرا خواهد دید، آنچنان که هم او مرا بشناسد و هم من او را به اسم و وصف و عمل می شناسم [در روایات آمده است که درباره مؤمن دستوررق و مدارا صادر نموده و درباره منافق و کافر امر به اخذ شدید و خشونت در رفتار می فرمایند].<sup>۱</sup> تو مرا در کنار صراط دیده و خواهی شناخت و از دست من شربت خنک که در حلاوت همچون عسل است خواهی نوشید، بنابراین ترس از سقوط و لغزش از صراط به دل خویش راه مده. من، به هنگام عرضه شدن آدیان به آتش خواهم گفت: ای آتش! رهاکن این مرد را و نزدیکش مشو، چه آنکه اورشته ایمان و محبتش به علی علیه السلام متصل است.

ای که گفتی «فَمَنْ يَمُتْ يَرِنِي»

جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من

مُردَمی تا بدیدمی رویت

«اللَّهُمَّ يَا رَبِّ زِدْنِي حُبَّ مَوْلَايَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
وَإِبْنَائِهِ الْأَيْمَةِ الْمُعْصومِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَلَا تُفَرِّقْ  
بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِفَضْلِكَ وَ  
كَرَمِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا عَلِيُّ إِنَّ مُحِبِّكَ يَفْرَحُونَ فِي  
ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ وَ  
عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي الْقُبُورِ وَأَنْتَ هُنَاكَ تُلَقِّمُهُمْ وَعِنْدَ الْعَرْضِ  
عَلَى اللَّهِ وَأَنْتَ هُنَاكَ تُعْرِفُهُمْ»<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب فرمود: ای علی! دوستداران تو در  
سه موطن خوشحال می شوند: وقت بیرون رفتن جانشان و تو  
آنجا شاهد آنان می باشی و هنگام پرسش در قبرها و تو آنجا به  
آنان تلقین [عقاید] می نمایی و موقع عَرْض بر خدا و تو آنجا  
آنها را معرفی می کنی».

### چگونگی حضور معصومین بر بالین محتضر

ممکن است در مسأله «حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضر» شبهه ای در  
بعض اذهان پیدا شود و بگویند این چگونه متصور است که به بالین هر محتضری  
امامان علیهم السلام حاضر شوند؟ با اینکه امکان دارد در ساعت واحدی در مکان های

متعددی از عالم، هزاران انسان در حال احتضار باشند و عقلاً مُسْتَبَعِد و یا مُمْتَنِع است که شخص واحد در آن واحد در امکانه بسیاری حاضر گردد.

دفع شُبْهه به این است که این جریان در ردیف جریانات عادی عالم طبع نیست تا با موازین عالم اجسام و طبیعت، تقدیر و اندازه‌گیری شود، بلکه يك امر خارق العاده و از سنخ معجزات انبیاء و کرامات اولیای خدا می باشد و دور از شعاع درك ما انسان‌های محصور در تنگنای نظامات محدوده دنیا است و لذا پس از پذیرفتن و اذعان به امکان صدور «معجزات» از مقربان درگاه خدا، تردید در قبول این مطلب بسیار نابجا و دور از منطق اهل سداد و صفاست. اگرچه بعض بزرگان توجیهاتی کرده‌اند از قبیل: امکان تصرف نفس قوی در ابدان مُتَكَثِّرَه و قدرت بر ایجاد هزاران بدن در آن واحد در امکانه متعدده و یا تمثُل آن بزرگواران با اجساد مثالیه و یا ارتسام صورتشان در حس مشترک محتضرون نظایر اینها.<sup>۱</sup> ولی حَقّ سخن همان است که بعض محققین فرموده‌اند:

«فَلَا يَجِبُ عَلَيْنَا التَّفَحُّصُ عَنْ نَحْوِ حُضُورِهِمْ أَنَّهُ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ... بَلِ الْلازِمُ هُوَ التَّصْدِيقُ بِمُضَامِينِهَا (یعنی الاخبار المأثورة المشهورة في الباب) عَلَى نَحْوِ الْإِجْمَالِ وَكُؤُلُ الْعِلْمِ بِتَفْصِيلِهَا إِلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup>

یعنی بر ما واجب نیست تفحص و تحقیق از چگونگی و کیفیت حضورشان در بالین اشخاص مُحْتَضِر. بلکه آنچه بر ما لازم است، همان تصدیق اجمالی به مضامین اخبار کثیره‌ای است که در این باب از منابع وحی خدا به ما رسیده است و سپس تفویض علم به تفصیل آن، به خودشان صلوات الله علیهم اجمعین.»

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۱.

۲. کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۲۲۱.

نظیر این بیان را «علامه مجلسی» هم فرموده‌اند.<sup>۱</sup> این جمله را هم علامه مجلسی (اعلی الله مقامه الشریف) در پایان بحث مربوط به «میزان» می‌فرماید:

«فَتَحْنُ نُؤْمِنُ بِالْمِيزَانِ وَنَرُدُّ عِلْمَهُ إِلَى حَمَلَةِ الْقُرْآنِ وَلَا نَتَكَلَّفُ  
عِلْمَ مَا لَمْ يُوضَحْ لَنَا بِصَرِيحِ الْبَيَانِ؛<sup>۲</sup>

ما، به وجود میزان و دستگاه سنجش عمل در روز قیامت ایمان آورده و معتقد می‌شویم. ولی علم به حقیقت و کیفیت آن را به صاحبان علم قرآن (عترت طاهره علیهم‌السلام) وا می‌گذاریم و رنج دانستن آنچه را که با بیان روشن برای ما واضح نساخته‌اند بر خود تحمیل نمی‌کنیم».

### ملاقات با امیرمؤمنان علیه‌السلام به هنگام احتضار

یکی از دوستان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در حال احتضار بود. راوی می‌گوید: من رفتم و کنار او نشستم. در لحظات آخرش دیدم دستش را باز کرد و گفت:

«بَسَطْتُ إِلَيْكَ يَدِي يَا عَلِيُّ؛

یا علی! دستم را به سوی تو دراز کردم».

یعنی: حالا دیگر دستم از دنیا منقطع شد. اینک دست من است و دامان تو یا علی! دست خالی آمده‌ام و جز حبّ تو هیچ چیز ندارم؛ به دادم برس ای مولای من!

غریب و خسته به درگاهت آمدم رحمی

که جز ولای توام هیچ نیست دستاویز

راوی می‌گوید: آن محتضر این جمله را که گفت، جان داد. پس از آن من

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۲.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۵۳.

## حالت احتضار

خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و ماجرا را گفتم. بعد برخاستم؛ چند قدم که دور شدم، خادمشان آمد و گفت: بیا، آقا با تو کار دارد. برگشتم. فرمود: دوباره آن جمله را که از آن محتضر شنیدی بگو. عرض کردم: در لحظات آخر، دست خود را دراز کرد و گفت:

«بَسَطْتُ إِلَيْكَ يَدِي يَا عَلِيُّ»؛

امام صادق علیه السلام دوبار فرمود:

«رَأَهُ وَاللَّهِ رَأَهُ وَاللَّهِ»<sup>۱</sup>

به خدا علی علیه السلام را دیده، به خدا علی علیه السلام را دیده».

ما هم تمام آرزویمان همین است که دم جان دادن، دست به دامن مولای خود جان بدهیم. ما خدا را شاکریم که قلب ما کانون حبّ علی علیه السلام است و همین سرمایه اصلی ماست؛ البته، به علاوه بغض دشمنانشان که هیچ وقت یادمان نرود. دشمنی با دشمنانشان در کنار دوستی خودشان، سرمایه اصلی ماست. خدای متعال، در سوره واقعه درباره حالت احتضار و اشراف به مرگ می فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ \* وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ \* وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ \* وَلَكِنْ لَا تَبْصُرُونَ﴾<sup>۲</sup>

هنگامی که جان به گلوگاه می رسد و شما اطرافیان محتضر به او نگاه می کنید [و کاری از دستتان ساخته نیست] در آن حال، ما به او نزدیک تر از شما هستیم ولی شما ما را نمی بینید.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۶۵.

۲. سوره واقعه، آیات ۸۳ تا ۸۵.

معلوم می شود که در حال احتضار، کسی در کنار محتضر هست که از اطرافیان محتضر به او نزدیک تر است و از جمله **«وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»** می توان استفاده کرد که آن شخص حاضر در کنار محتضر، دیدنی است ولی اطرافیان، او را نمی بینند و تنها محتضر او را می بیند و او مسلماً خدا و فرشتگان نیست؛ زیرا خدا و فرشتگان دیدنی نیستند. حال، آیا ظنّ قریب به یقین نمی بریم که او ولیّ اعظم خدا، مولا و آقای مهربان ما، حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام باشد.

### جلوه های گوناگون از وجودی واحد

فیلمی که شما از شخصی در صفحه تلویزیون مشاهده می کنید، در عین این که تمام خصوصیات او را نشان می دهد، خود او نیست. چه بسا خود او در همان ساعت در خانه اش نشسته یا خوابیده است. آن فیلم مانند سایه یا جلوه ای از اوست و هزاران نفر در نقاط مختلف دنیا او را مشاهده می کنند. از باب تقریب به ذهن می توان تشبیه کرد که وجود اقدس امام امیرالمؤمنین علیه السلام یک فرد مشخص در جایگاه خاصّ خود ثابت است و در عین حال، هزارها و میلیون ها محتضر در حال احتضار از نقاط مختلف عالم او را می بینند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: در شب معراج، من هر جا رسیدم، علی را دیدم؛ در آسمان ها علی را دیدم؛ در سُرادقات عُلیا و در حُجُب اَعلی، علی را دیدم؛ حتّی به عرش هم که رسیدم، وقتی خدا با من سخن می گفت، دیدم صدا، صدای علی است. خدا فرمود: چون دیدم محبوب ترین کس در نزد تو علی است، خواستم با لحن و صدای محبوبیت با تو سخن بگویم. آری، وجود، واحد است؛ اما جلوه های آن وجود واحد، متعدّد است.

موسی بن سیّار می گوید: اولین روزی که امام رضا علیه السلام وارد خراسان شد، من هم همراهشان بودم، به شهر طوس رسیدیم، همین که دیوارهای شهر طوس پیدا

شد، صدای گریه و شیون شنیدیم، جنازه‌ای برای دفن آوردند. تا جنازه نزدیک شد، امام رضا علیه السلام از مرکب پیاده و به طرف جنازه وزیر تابوت رفت و تشییع کرد. من خیلی تعجب کردم، چون دیدم امام علیه السلام مانند عزیزترین کسان خویش، آن جنازه را تشییع می‌کند! در بین راه، من از کارشان تعجب می‌کردم؛ به من فرمود:

«يَا مُوسَى بْنَ سَبَّارٍ مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَائِنَا خَرَجَ مِنْ دُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ؛

هر کس جنازه دوستی از دوستان ما را تشییع کند، از گناهانش بیرون می‌رود؛ مانند روزی که از مادر متولد شده است!».

### خوش‌ترین حال شیعه مؤمن در لحظات احتضار

مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا این حدیث که شنیده‌ام صحیح است که شیعه مؤمن و محب علی علیه السلام خوش‌ترین حالاتش وقتی است که جان می‌دهد و دیگران غبطه به حالش می‌برند. امام فرمود: بله! چنین شخصی وقتی به حال احتضار افتاد، رسول خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام نزد او می‌آیند و ملک الموت از امیرالمؤمنین می‌پرسد: آیا این شخص به شما محبت داشته و از دشمنان شما مُتَبَرِّی بوده است؟ امام علیه السلام می‌فرماید: بله! این شخص محب من و دشمن دشمنان من بوده است. آنگاه رسول خدا خطاب به جبرئیل می‌فرماید: ای جبرئیل! شاهد باش و این جریان را به حضور خدا گزارش ده که این شخص محب علی بوده و علی هم محب بودن او را تصدیق کرده است. در این موقع ملک الموت به آسانی او را قبض روح می‌کند که خوش‌ترین حالات محب حضرت علی علیه السلام در آن موقع است.

سید اسماعیل حمیری که از مادحین اهل بیت علیهم السلام بوده است، موقع

احتضار، صورتش سیاه شد (بنا بر بعضی از نقل‌ها در خلوت، مرتکب گناهی می‌شده است). جمعی از حضار که شیعه بودند، سخت متأثر و جمع دیگری (اهل سنت) خوشحال شدند. در آن حال دیدند نقطه سفیدی در چهره‌اش پیدا شد و روبه ازدیاد گذاشت و تمام صورتش سفید شد. سید تبسمی کرد و در آن حال این اشعار را سرود:

كَذَّبَ الرَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا      لَنْ يُنَجِيَ مُحِبَّهُ مِنْ هِنَاةٍ  
قَدْ وَرَيْتِي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ      وَعَفَا لِي إِلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِي

دروغ گفتند آنان که پنداشتند حضرت علی ع دوستان خود را رها می‌کند. به خدایم قسم که داخل بهشت شدم [و] خدا از گناهانم درگذشت.

فَأَبَشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ      وَتَوَلَّوْا عَلِيًّا حَتَّى الْمَمَاتِ  
حال ای دوستان علی! بشارت باد بر شما و تا دم مرگ دست از دامن علی برندارید.

این را گفت و چشم برهم نهاد و جان سپرد.

## فصل هفتم

# عالم برزخ و حیات برزخی



## حیات برزخی از نگاه قرآن

### توضیحی کوتاه دربارهٔ قالب مثالی

از روایات معتبر این مطلب به دست می‌آید که روح انسانی پس از مفارقت از «بدن مادی» به جسم لطیفی تعلق می‌گیرد که از هر جهت، تماثل با این بدن دنیوی دارد و تنها امتیاز آن، نداشتن غلظت جِرمانی است. یعنی از نظر صورت مانند این بدن است، آنچنان که هر کس آن را ببیند، می‌گوید این همان شخص دنیایی است و در عین حال فاقد ماده و جِرمیتی می‌باشد که در دنیا واجد آن بوده است. تقریباً مانند صورتی که از انسان در آئینه و اجسام صیقلی مشاهده می‌گردد و تا «روح» در عالم «برزخ» است، با همین جسم لطیف و قالب مثالی که مُماثل با کالبد دنیایی اوست زندگی می‌کند و تمام تلذذات یا تألّمات برزخی را با همان «جسم مثالی» ادراک می‌نماید تا عالم «حشر» و قیامت کبری فرارسد که مجدداً به بدن مادی و جسد عنصری اوّلیه اش برگردد.

اینک نمونه‌ای از روایات در این باب:

«عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ... فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَيَّرْتِلِكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا؛<sup>۱</sup>

یونس بن ظبیان می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم، سخن از ارواح مؤمنین به میان آمد، تا اینکه امام علیه السلام فرمود: ... وقتی که خدا روح آدمی را گرفت، او را در قالبی مانند قالب دنیایی وی قرار می‌دهد. پس [ارواح، با آن بدن] می‌خورند و می‌آشامند و هنگامی که کسی بر آنها وارد شود، او را با همان صورت و شکلی که در دنیا داشت می‌شناسند».

ضمن روایت دیگری از امام صادق علیه السلام در همین باب رسیده است که فرمود:

«وَلَكِنْ فِي أَيْدِيهِمْ كَأَيْدِيهِمْ؛<sup>۲</sup>

[ارواح مؤمنین در عالم برزخ] در بدن‌هایی شبیه بدن‌هایشان [که در دنیا داشته‌اند] می‌باشند».

از «حَبَّهٔ عُرْنَى» نقل است که: در ملازمت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خارج کوفه رفتم، آن حضرت در «وادی السلام» مانند کسی که با جمعی به گفتگو مشغول شود، ایستاد آن قدر که من خسته شدم و نشستم. بار دیگر ایستاده و از خستگی نشستم و عاقبت برخاستم و ردا از دوش خود گرفته و روی زمین پهن کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین! اندکی استراحت کرده و رفع خستگی بنمایید. فرمود:

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۴۵، حدیث ۶.

۲. همان، ص ۲۴۴، حدیث ۱.

«يَا حَبَّةُ إِنَّ هُوَ إِلَّا مُحَادَثَةٌ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانَسَةٌ؛

ای حبه! این، جز سخن گفتن با مؤمنی یا انس گرفتن با او چیز دیگری نیست [یعنی من با مؤمنین عالم برزخ، مانوس گشته و با آنان مشغول سخن بودم]».

گفتم یا امیرالمؤمنین! آیا آنها نیز با هم مانوس و هم سخن می‌شوند؟ فرمود:

«نَعَمْ وَ لَوْ كَشَفَ لَكَ لِرَأْيِهِمْ حَلَقًا حَلَقًا مُحْتَبِينَ؛

آری، اگر پرده از برای تو برداشته شود، آنها را خواهی دید که حلقه حلقه به روی پا نشسته‌اند و با هم مشغول گفتگو هستند»<sup>۱</sup>.

و این قالب مثالی بنا به گفته بعضی بزرگان، در حال حیات دنیوی نیز موجود است و در باطن این بدن، بسان «مغز» در باطن «پوست» تحت تصرف مستقیم نفس انسانی قرار گرفته است که «نفس»، اولاً و بلاواسطه در آن تصرف نموده و ثانیاً و مع‌الواسطه در بدن متصرف می‌باشد و این همان بدنی است که آدمی خود یا دیگران را در عالم خواب با آن مشاهده می‌نماید.<sup>۲</sup>

بعضی هم می‌گویند: این قالب بعد از مرگ از زوائد و یا از اجزاء اصلیه بدن آفریده شده و مورد تعلق «روح» قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup> و به هر حال بنا بر قول به «تجرد» روح (چنانکه در محل خود به ثبوت و اثبات رسیده است) و هم بنا بر این که «نفس انسانی» در مقام «فعل» و عمل نیازمند به «بدن» می‌باشد، چاره‌ای جز تعلق به يك چنین بدن برزخی و «قالب مثالی» نخواهد داشت، چنانکه از روایات منقوله هم به دست آمد.

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۴۳، حدیث ۱.

۲. علم الیقین فیض، ص ۱۹۴.

۳. کفایة الموحّدین، ج ۴، ص ۲۵۳.

### طی شش منزل برای رسیدن به مقصد

به هر حال همچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم از این حقیقت نباید غفلت کنیم که ما مسافری هستیم و شش منزل را باید طی کنیم تا به مقصد برسیم. منزل اول: صُلب پدران بوده است که خدا می فرماید:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ \* يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ؛<sup>۱</sup>

انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از آبی جهنده که از بین صلب (کمر مرد) و ترائب (سینه زن) بیرون می آید.﴾

منزل دوم: ارحام مادران:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ؛<sup>۲</sup>

او [خدا] کسی است که شما را در رحم مادران، آنگونه که می خواهد، تصویر می کند و صورت می بخشد.﴾

منزل سوم: همین دنیا است که از تولد تا وفات در آن پیش می رویم. منزل چهارم: عالم برزخ است که می فرماید:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛<sup>۳</sup>

از پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.﴾

منزل پنجم: محشر است.

۱. سوره طارق، آیات ۵ تا ۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.



﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ﴾<sup>۱</sup>

روزی که همه شما را گردآوری می‌کند.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

يَنْسِلُونَ \* قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ

الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

آن روز در صور دمیده می‌شود و ناگهان همه آنها از قبرها

بیرون آمده و شتابان به سوی موقف حساب می‌روند و

می‌گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان

برانگیخت؟ این همان چیزی است که خداوند رحمان

وعده داده است و رسولان او راست گفتند.

و منزل ششم: بهشت و یا جهنم است.

﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾<sup>۳</sup>

گروهی در بهشت و گروهی در جهنم، مسکن می‌گزینند.

آن روز خطاب می‌رسد:

﴿وَأَمَّا زُورًا أَلْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾<sup>۴</sup>

امروز ای تبهکاران! [از صف نیکوکاران] جدا شوید.

﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ بُسُورًا﴾<sup>۵</sup>

دیواری بینشان کشیده می‌شود.

۱. سوره تغابن، آیه ۹.

۲. سوره یس، آیات ۵۱ و ۵۲.

۳. سوره شوری، آیه ۷.

۴. سوره یس، آیه ۵۹.

۵. سوره حدید، آیه ۱۳.

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ﴾<sup>۱</sup>

آن روز، روز جدایی نیکان از بدان است و اختلاطی در کار نیست.

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ \* وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ \* وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ \*

وَالْتَمَقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ \* إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ؛

باز ایستید] نه چنان است دنیای فانی در جنب آخرت باقی،

سزاوار ترجیح و دل بستگی نمی باشد] وقتی جان به بالای

سینه و چنبر گردن برسد و گفته شود: کیست علاج

کننده؟ [یا کیست بالابرنده؟] و یقین کند [مُحْتَضِر]

که آن، هنگام فراق است و ساق به ساق در پیچد، در آن

روز، سَوق [بازگشت دادن] به سوی پروردگار تومی باشد.

### پاسخ به يك سؤال

برخی از دین‌ناشناسان می‌گویند: سلام بر اموات، بدعت است. تا انسان زنده است، سلام بر او درست است؛ وقتی که مُرد، سلام بر میت، بدعت است! در جواب می‌گوییم: اگر مسأله حیات برزخی برای شما حل شده و آن را پذیرفته باشید، دیگر مشکلی نخواهید داشت و حیات برزخی، یعنی انسان پس از مرگ و جداسدن از این بدن، در عالم دیگری که فاصله بین عالم دنیا و عالم قیامت است و «برزخ» نامیده می‌شود، زنده است و دارای آثار حیات از گفتن و شنیدن است و این از مسلمات قرآن کریم است، چنانکه درباره شهدا و کشته شدگان در راه خدا می‌فرماید:

۱. سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۳۸.



﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۱</sup>

البته گمان نکن که شهدا، مرده‌اند و نابود شده‌اند. آنها زنده‌اند و از رزق مخصوص به خود، در نزد خدا برخوردارند.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۲</sup>

نگویید: کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند. آنها زنده‌اند ولی شما حیات آنها را درک نمی‌کنید.

البته این حیات برزخی مختص به شهدا نیست، دیگران نیز زنده‌اند؛ زیرا اگر روح، پدیده‌ای مادی است و با مرگ بدن نابود می‌شود، همه باید چنین باشند؛ اعم از شهید و غیر شهید و اگر روح، مجرد است و با مرگ بدن، نابود نمی‌شود، باز همه باید چنین باشند؛ اعم از شهید و غیر شهید.

در این دو آیه اگر شهدا مخصوصاً مورد ذکر واقع شده‌اند، از آن جهت است که پس از غزوه بدر که اولین جنگ بین مشرکین و مسلمین بود و نخستین باری بود که شهید داده بودند؛ مسأله روز شده بودند و مسلمانان بین خود بحث می‌کردند که: آیا اینهایی که کشته شدند، نابود شدند یا زنده هستند؟! آیه نازل شد که نمرده‌اند، بلکه زنده‌اند.

درباره مؤمن آل یاسین می‌فرماید: وقتی کشته شد؛

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾

فرشتگان به او گفتند: داخل بهشت شو. منظور، بهشت برزخی است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

گفت: ای کاش! بازماندگان من می دانستند که من چگونه مشمول رحمت و مغفرت پروردگارم قرار گرفته ام.

باز درباره افراد عادی می فرماید:

﴿حَقِّي إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾<sup>۲</sup>

وقتی یکی از آنها مُرد و از وضع عالمِ پس از مرگ آگاه شد، می گوید: ای خدا! می شود به دنیا برگردم و اعمال نیک انجام بدهم؟

جواب می شنود: ﴿كَلَّا؛ نه؛ دیگر بازگشتی در کار نیست!﴾.

این آیه نشان می دهد که انسان های عادی هم که می میرند در عالم دیگر زنده اند، حرف می زنند و آرزو و تقاضا دارند.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَا سَكَّتِ عَلَيْهَا الْمَوْتُ...﴾<sup>۳</sup>

خدا! جان ها را به هنگام مرگ می گیرد و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد...

یعنی همه زنده اند و آثار حیات دارند. در این باب از منابع شیعه و سنی

۱. سوره یس، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۳. سوره زمر، آیه ۴۲.



روایات فراوان داریم؛ از جمله اینکه:

«الْمَيِّتُ يَسْمَعُ حَقْقَ نِعَالِ»<sup>۱</sup>

میت پس از دفن، صدای کفش تشییع‌کنندگان را که بازمی‌گردند، می‌شنود».

«الْمَيِّتُ يَرُورُ أَهْلَهُ»<sup>۲</sup>

میت، به دیدار بازماندگانش می‌رود».

البته مراتب آزادی ارواح یا محدودیت آنها، مختلف است و همه یکسان نیستند.

### سلام بر اموات، در قرآن کریم

به هر حال هم آیات و هم روایات دلالت بر این دارند که ما حیات برزخی داریم، وقتی انسانی زنده است، سلام کردن بر او نه شرك است و نه بدعت و نه کار لغو و بیهوده، چه در این دنیا باشد و چه در عالم برزخ و خود خداوند حکیم، این کار را کرده؛ یعنی بر اموات سلام کرده است. انبیاء عليهم السلام که اموات هستند؛ یعنی از دنیا رفته‌اند و در عالم برزخند! خداوند متعال خطاب به آنها می‌فرماید:

﴿وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۳</sup>

﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾<sup>۴</sup>

﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۵</sup>

﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴾<sup>۶</sup>

۱. آثار الصادقین، بابت الموت.

۲. همان.

۳. سوره صافات، آیه ۱۸۱.

۴. همان، آیه ۷۹.

۵. سوره صافات، آیه ۱۰۹.

۶. همان، آیه ۱۲۰.

قرآن مجید درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید:

﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾<sup>۱</sup>

سلام بر او (یحیی)، هم در زنده بودنش و هم روز مرگش و هم آن روز که زنده برانگیخته می شود!

درباره حضرت عیسی علیه السلام از زبان خودش نقل می کند:

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾<sup>۲</sup>

سلام (خدا) بر من روزی که به دنیا آمدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد.

درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۳</sup>

این دستور سلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلق است؛ یعنی در هر زمانی پیروان قرآن مجید موظفند بر آن حضرت که از دنیا رفته است، سلام عرض کنند و لذا از اجزای مستحبّه نماز ما، سلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و می گوئیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»؛

و همچنین به عنوان سلام واجب در نماز، خطاب به همه انبیا و اولیا علیهم السلام می گوئیم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»؛ پس نه تنها شیعه، بلکه خود قرآن مجید هم سلام بر اموات دارد.

۱. سوره مریم، آیه ۱۵.

۲. همان، آیه ۳۳.

۳. سوره احزاب، آیه ۵۶.

## حیات انسان در عالم برزخ با قالب مثالی

همین که بدن بطور کامل از کار افتاد؛ گوش و چشم و زبان و دست و قلب و... از کار می افتد؛ ولی انسان خودش هست و ابزار دیگری به او می دهند به نام «قالب مثالی» که ما در حال حاضر آن را نمی بینیم. همان طور که خودمان را در مدّت عمر خود نمی دیدیم بلکه تنها آثار آن را می دیدیم. ما حتّی پارچه ای که لمسش می کنیم، جوهر پارچه را لمس نمی کنیم بلکه زبری یا لطافت آن را لمس می کنیم. زبری یا لطافت، عَرَضی است! عارض بر جوهر پارچه.

هنگام مرگ نیز پس از خراب شدن ابزار بدن، ابزار دیگری به نام «قالب مثالی» به ما می دهند که ما با آن کار می کنیم و الآن همه گذشتگان ما در برزخ هستند و با همان قالب مثالی کار می کنند؛ یعنی همه زنده هستند و می بینند و می شنوند و ادراکات دیگر دارند!

پس معنای حقیقی مرگ بر ما مجهول است، تنها اثرش را که انقطاع تصرّف روح از بدن و افتادن ابزار بدن از صلاحیت کار است ادراک می کنیم.

در قرآن کریم می خوانیم انسان های قیامتی آن روز می گویند:

﴿رَبَّنَا أَمْتَنَّا اٰثِنَتَيْنِ وَاٰحْيَيْتَنَا اٰثِنَتَيْنِ؛<sup>۱</sup>

خدایا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی﴾.

مفسران راجع به دو بار مردن و زنده شدن می گویند: دو اّماتة<sup>۲</sup> است و دو اِحیاء<sup>۳</sup>. «اماتة اول» در همین دنیا است که وقتی عمر ما تمام شد؛ ما را می میراند و بعد در برزخ زنده می کنند. آباء و اجداد ما که رفته اند، اکنون در برزخ، زنده اند و به احیای اول زنده شده اند تا موقع «نفخ صور» که به «اماتة دوّم» می میرند:

۱. سورة غافر، آیه ۱۱.

۲. میراندن.

۳. زنده کردن.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ؛<sup>۱</sup>  
در صور دمیده می شود، تمام کسانی که در آسمان ها و  
زمین هستند می میرند﴾.

و سپس در محشر به احیای دوّم زنده می شوند؛ در نتیجه ما یک اّماته «در  
دنیا» داریم و یک اّماته «در برزخ» و یک «احیاء در برزخ» داریم که پس از مرگ در  
قلب مثالی ما را زنده می کنند و یک «احیاء هم در محشر»:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ؛<sup>۲</sup>  
در صور دمیده می شود، در آن موقع تمام اموات از قبرها بر  
می خیزند و شتابان به سوی پروردگارشان می روند﴾.

### نورانیّت و ظلمت اعمال همراه با انسان ها

خداوند حکیم در قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ  
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ؛<sup>۳</sup>

ما مرده ها را زنده می کنیم و آنچه را که پیش فرستاده اند  
از اعمال شخصی و آثار باقی در اجتماعشان ثبت و ضبط  
می نماییم. ما همه چیز را در امامی روشن احصاء کرده ایم﴾.

محمّطمل است مراد از «امام» همان کتابِ اعمال انسان باشد که روز قیامت  
به دست راست یا چپش داده می شود که فرموده است:

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۲. سوره یس، آیه ۵۱.

۳. همان، آیه ۱۲.



﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ!﴾  
و اما هر کس که نامه عملش به دست راست او داده  
می شود... و اما هر کس که نامه عملش به دست چپش  
داده می شود.﴾

هر انسانی نامه عملش همراه اوست و به گردنش آویخته و دائم ملازم با  
اوست و از او جدا نمی شود. در همین دنیا افرادی که خوش عمل هستند،  
همیشه نورانیتی همراه آنهاست، وقتی آنها را می بینیم خوشحال می شویم با  
این که هیچ سابقه آشنایی با آنها نداریم، ولی از دیدنشان لذت می بریم؛ افکار و  
اخلاقشان نورانی است و دیدنشان بشاشت و نشاط می آورد.

بعضی از افراد دیگر هستند که وقتی انسان با آنها برخورد می کند، ناراحت  
می شود! در حالی که هیچ سابقه ای با او ندارد. از این جا معلوم می شود که انسان  
بد عمل همیشه يك چیز ظلمانی همراه او هست که خودش هم آن را نمی بیند.  
ما هم اعمال و اخلاق بد او را نمی بینیم لیکن اثرش همیشه همراه اوست! روز  
قیامت از درون ذاتش کتابش را که همراه اوست بیرون می کشند و باز می کنند،  
خودش می بیند که نامه عملش به رویش گشوده می شود. به او خطاب می کنند:

﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ؛<sup>۲</sup>

حالا بخوان نامه عملت را﴾.

که يك عمر از تو نوشته و ضبط کرده ایم.

﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛<sup>۳</sup>

ما تمام آنچه را که انجام می دادید، استنساخ کرده و ثبت

۱. سوره حاقه، آیات ۱۹ تا ۲۵.

۲. سوره اسراء، آیات ۱۳ و ۱۴.

۳. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

و ضبط می نمودیم».

اکنون خودت آن را بخوان. خواندن این نامه نیاز به سواد مخصوصی ندارد! همه می توانند آن را بخوانند. نگاه‌هایی که کرده و حرف‌هایی که زده و... همه را می بیند.

﴿اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾<sup>۱</sup>  
نامه‌ات را بخوان که امروز توبه تنهایی کافی هستی که  
حسابرس خودت باشی».

این کتاب فردی هرانسانی است، یک کتاب گروهی هم داریم که هراتمی کتاب مخصوص به خود دارد.

﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا﴾<sup>۲</sup>  
هراتمی، در روز قیامت به کتاب خودش دعوت می‌شود».  
یک کتاب عالمی دیگر هم داریم که:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۳</sup>  
هیچ تر و خشکی وجود ندارد مگر اینکه در کتابی آشکار  
(کتاب علم خدا) ثبت است».

این کتاب عمومی است که همه موجودات و مخلوقات و هر چه هست از رطب و یابس<sup>۴</sup> در آن ضبط است و لذا اعمال ما را در چند کتاب ضبط می‌کنند که روز قیامت کسی نتواند چیزی را انکار کند! همین الان که این جا

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۸.

۳. سوره انعام، آیه ۵۹.

۴. تر و خشک.

این حرف‌ها را می‌زنیم، این گفتار را در «سه کتاب» طبق گفته قرآن ضبط می‌کنند، هم در «کتاب فردی»، هم در «کتاب گروهی» و جمعی (که ائمت اسلامی هستیم) و هم در «نامه عمومی عالم». بنابراین چه کسی می‌تواند اعمال و رفتار خود را انکار کند؟

بعضی از اعمال ما به حسب ظاهر اثری از آنها باقی نمی‌ماند؛ ما در طول عمر خود چه قدر حرف زده‌ایم؟ این حرف‌ها کجا رفته‌اند؟ چه قدر مردمک چشم را به یمین و یسار چرخانده‌ایم؟ اینها همگی ضبط شده اما اثرش برای ما معلوم نیست. بعضی از اعمال هست که اثرش بعد از مرگ در این دنیا باقی می‌ماند. کسی مسجدی، حسینیه‌ای، بیمارستانی و راهی می‌سازد، اگر برای خدا باشد، اثر نیکش باقی خواهد بود هر چند خودش مرده باشد. همین طور کسی مثلاً میخانه ساخته باشد، اثرشوم آن باقی است هر چند خودش مرده باشد و لذا فرموده است:

﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾

و می‌نویسیم آنچه را که قبلاً فرستاده‌اند و آثاری که به جا گذاشته‌اند.

ما هم اعمالی را که انجام داده ولی اثری از آنها باقی نیست ضبط می‌کنیم و هم اعمالی را که آثار باقی از نیک و بد دارد در نامه عملش می‌نویسیم.

## تجسم اعمال بد و نیک

از امام صادق علیه السلام منقول است:

«مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ غَيْرِ تَعَجُّبٍ خَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا طَائِرًا يُرْفَرُ عَلَى رَأْسِ صَاحِبِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَيَذْكَرُ لِقَائِهَا!»  
کسی که بگوید لا اله الا الله، بدون آنکه تعجب کند خدا از آن  
[ذکری که گفته] مرغی می سازد که علی الدوام تا روز قیامت  
دور سر صاحبش می چرخد و برای گوینده آن استغفار می کند».

همچنین گفتار زشت نیز تولید مرغی شوم می کند که علی الدوام ملازم  
گوینده اش می باشد. به قول شاعر عارف:

چون که پزید از دهانت حمد حق      مرغ جنت ساختش ربّ الفلق

همان خدایی که دانه را می شکافد و خوشه گندم بیرون می آورد، هسته خرما  
را می شکافد و درخت خرما بیرون می آورد، نطفه انسان را می شکافد و انسان  
گویا و شنوا بوجود می آورد؛ همان ربّ الفلق این «لا اله الا الله» و این «الحمد لله»  
را که شما گفتید، از آن مرغی می سازد. اگر ما ندیده بودیم که آدم از نطفه ساخته  
می شود، باورمان نمی شد که نطفه، مبدل به انسانی شود.

آری! همان «ربّ الفلق» است که يك کلمه گفتار نیک یا بد را به مرغی تبدیل  
می کند.

باش تا روزی که آن فکر و خیال      برگشاید بی حجابی پربال

فعالاً ساخته های اعمال ما پشت پرده و در حجاب است و ما نمی بینیم؛  
صبر کن روزی خواهد آمد که این حجاب ها کنار خواهد رفت و آن چه پشت پرده  
است ظاهر خواهد شد!

این گفتار خداوند است که:

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ  
فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

تو در حال غفلت از این جریان بودی و اکنون پرده از  
مقابل چشمت برداشته‌ایم و چشمت تیزبین شده است.  
آنچه را که نمی‌دید، الحال آن را می‌بینی.

چون زخشم، آتش تو در دل هازدی مایه نار جهنم آمدی

اکنون این زبان تند و تیزی که ما داریم، وقتی به خانه می‌رویم به پدر و مادر و  
فرزندان و همسر، حرف نیش دار می‌زنیم، باید بدانیم اینها حساب و کیفر دارد.

آتش این جا چو مردم سوز بود آنچه از وی زاد، مردافروز بود

وقتی اینجا مردم را با زبان تند و تیزت می‌سوزانی، در میان آتش جهنم باید  
بسوزی! مردی که دل زنش را بسوزاند یا بالعکس، فرزندی که دل والدینش را  
بسوزاند یا بالعکس، اینها دقیقاً ضبط می‌شوند و آدمی در روز جزا کیفر می‌بیند.

﴿وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ﴾

ما اعمال و آثارشان را می‌نویسیم.

این سخن‌های چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دمت

در این دنیا حرف می‌زند، تهمت می‌زند و غیبت می‌کند، دل مردم را  
می‌سوزاند، اما خبر ندارد که همین سخنان در عالم پس از مرگ تبدیل به مار و  
عقرب می‌شوند و در خانه قبر به جانش می‌افتند.

این طور نقل کرده‌اند که:

مرد صالح و خوبی از دنیا رفت که فقط يك مرتبه زبانش تند شده بود. از دنیا که رفت او را در خواب دیدند، گفت: جای من خوب است، اما يك گرفتاری دارم و آن این که يك عقربی مأمور شده هفته ای يك بار سراغ من می آید و نوک زبانش را نیش می زند، تمام بدنم آتش می گیرد. تا می آیم اندکی بهبود یابم، باز هفته دیگر می آید و نوک زبانش را نیش می زند و به من گفته اند این نتیجه بدزبانی من است. و نقل می کنند رسول اکرم ﷺ در یکی از سفرها به يك بیابانی که شنزار و رمل بود رسیدند، به اصحاب فرمودند: در این بیابان هیزم جمع کنید برای این که غذا بپزیم. اصحاب گفتند: یا رسول الله! در این بیابان هیزم پیدا نمی شود. فرمود: بگردید و هر کس هر چه پیدا کرد اگر چه اندک باشد بیاورد. همگی رفتند و گشتند و يك مشت هیزم پیدا کردند و آتشی در آن افکندند و شعله کشید. رسول اکرم ﷺ که می خواست آنها را متنبه سازد فرمود: «هَكَذَا تُجْمَعُ الذُّنُوبُ؛ گناهان [ریز و کوچک] این گونه جمع می شوند». دیدید که در این بیابان هیچ هیزمی نبود، ولی همین هیزم های ریز و کوچک که جمع کردید، به آتش تبدیل شد. مطمئن باشید که گناهان ریز و کوچکی که به نظر شما نمی آید؛ این گونه جمع می شوند و به آتش تبدیل می گردند.

گناهان کوچکی که ما انجام می دهیم مردم نمی بینند ولی خدا:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ!﴾

نگاه های خائنانه چشم ها را می بیند.

﴿إِيَّاكُمْ وَالْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ؛﴾

خود را بر حذر دارید از گناهانی که کوچک به حساب می آیند!.



همین گناهان ریز و کوچک است که جمع می‌شوند و آتش جهنم را به بار می‌آورند!

اجر بیشتر به دنبال زحمت افزونتر

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾<sup>۲</sup>  
ما مرده‌ها را زنده می‌کنیم و تمام اعمال و آثارشان را می‌نویسیم.

در شأن نزول این آیه فرموده‌اند:

قبیله‌ای به نام بنو سلمه در محلّ دوردست مدینه سکونت داشتند و خانه‌هایشان با مسجد فاصله داشت. اینها خواستند تغییر منزل داده به مسجد نزدیک تر شوند. آیه نازل شد که:

﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾

ما تمام اعمالی را که انجام می‌دهند [چه کم و چه زیاد] همه را می‌نویسیم.

شما که از راه دور می‌آید و قدم‌های متعدّد به سوی مسجد برمی‌دارید، اجر شما بیشتر می‌شود. اما اگر منزل‌های خود را تغییر دهید و تعداد قدم‌هایتان به سوی مسجد کمتر شود، از اجر شما نیز کاسته می‌شود. آنها با شنیدن این آیه از تصمیم خود منصرف شده، تغییر منزل ندادند تا در راه مسجد، قدم‌های زیادی بردارند!<sup>۳</sup>

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۷۸.

۲. سوره یس، آیه ۱۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۳۵، نقل از تفسیر قرطبی.

## اثبات وجود عالم برزخ

برای اثبات وجود «عالم برزخ» در سوره یس می خوانیم: فرستادگان الهی در شهر انطاکیه، مردم را به توحید دعوت نمودند ولی مردم به جای آن که آنان را اجابت کنند تکذیب کردند! مرد مؤمنی به فرموده قرآن از دورترین نقطه شهر برای دفاع و حمایت از آن فرستادگان خدا آمد و راجع به توحید که اساس دعوت انبیاء سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ وَالصَّلَاةَ است برای مردم استدلال کرد و آنها را با منطق و برهان به خداوند سبحان توجه داد. لیکن نه تنها در آنها مؤثر واقع نشد که در مقام شکنجه و آزار او برآمدند! حال قرآن نقل نمی کند که آنها چه عکس العمل خشونت آمیزی از خود نشان دادند. اگرچه مفسرین می گویند: او را سنگسار کردند و آن مرد مؤمن کشته شد، لیکن در خود قرآن عکس العمل ناجوانمردانه آن مردم نقل نشده و همین قدر فرموده است:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ!﴾

به او گفته شد در بهشت داخل شو!.

همین جمله نشان می دهد که او کشته شده و به درجه شهادت رسیده که به محض مردن، داخل بهشت شده است و بعد هم وقتی آن مرد مؤمن به آن عالم منتقل شد:

﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ

الْمُكْرَمِينَ﴾<sup>۲</sup>

گفت: ای کاش! این قوم من می دانستند که خدا با من

چه رفتار کریمانه ای کرد و چگونه مورد مغفرت خود و

سپس مورد اکرام قرار داد!.

۱. سوره یس، آیه ۲۶.

۲. همان، آیات ۲۶ و ۲۷.



﴿بِمَا غَفَرَلِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾

هم از لغزش‌های من گذشت کرد و هم از اکرام  
شدگان قرارم داد.

کرامت همیشه با تقوا همراه است. انسان هرچه با تقواتر، کرامتش هم بیشتر است.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾<sup>۱</sup>

متقی‌ترین شما، گرامی‌ترین شما، نزد خداوند است.

ولی در عین حال قرآن دو گروه را نشان می‌دهد که اینها از مُکرمین بوده و در بهشت نیز مورد اکرامند. یک گروه، گروه فرشتگان و انبیا و اولیای خدا ﷺ هستند.

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

بلکه اینان بندگان مُکرم خدا هستند و یک سخن برخلاف  
رضای خدا نمی‌گویند و یک قدم برخلاف فرمان خدا  
بر نمی‌دارند.

اینها مُکرمین می‌باشند. گروه دیگر، مخلصین هستند که در درجهٔ اعلیٰ

تقوا قرار گرفته‌اند. خدا در سورهٔ معارج می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾<sup>۳</sup>

اینان [هم] در میان بهشت‌ها و باغ‌ها [ی ابدی] مورد  
اکرام می‌باشند.

۱. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.

۲. سورهٔ انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. سورهٔ معارج، آیهٔ ۳۵.

۴. اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۸۲.

به هر حال خدا آن مرد مؤمن را در ردیف مُکْرَمین قرار داده است. او آرزو می‌کند ای کاش! مردم می‌فهمیدند بعد از مرگ چه صحنه‌هایی پیش خواهد آمد و خودشان را آماده می‌کردند و مراقب می‌شدند که هیچ وقت با عناد و لجاجت عمل نکنند.

﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾

گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم چگونه از لغزشهای من درگذشت و از مکرمین قرارم داد.

از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود: این مرد مؤمن هم در زمان حیاتش ناصح مردم بود و هم بعد از مرگش. در حیاتش ناصح و خیرخواه مردم بود و آنها را به توحید و اتباع از حق دعوت می‌نمود. بعد از مرگ هم آرزو می‌کرد ای کاش! اینها از صحنه‌های پس از مرگ آگاه می‌شدند تا اینگونه با استکبار و لجاجت عمل نمی‌کردند و لذا او در هر حال ناصح مردم بوده ولی مردم او را دشمن خود می‌پنداشتند!

باری! به او گفته شد داخل بهشت شو.

از جمله مطالبی که از این آیه شریفه استفاده می‌شود، «وجود عالم برزخ» است و از جمله آیاتی که برای اثبات عالم برزخ می‌توان به آن استدلال کرد «همین آیه» است.

ما معتقدیم وقتی از دنیا رفتیم، به عالم قیامت منتقل نمی‌شویم بلکه عالمی بین دنیا و آخرت به نام «عالم برزخ» وجود دارد که ما در آنجا حیات برزخی و بهشت و جهنم برزخی خواهیم داشت و تا روز قیامت و رستاخیز عمومی در «عالم برزخ» خواهیم ماند و آن، غیر عالم محشر و قیامت است.



## پایه‌های اعتقادی ما

ما چاره‌ای نداریم جز این که در اینگونه مسائل گوش به حرف خالق و سُفرای خالق بدهیم و خودمان اظهار نظر نکنیم و به اظهار نظر دیگران نیز اعتماد ننماییم. البته بزرگان از حکما و فلاسفه که بحث‌های عقلی دارند و در حقایق عالم بحث می‌کنند، آنها هم براهین و دلایل گوناگون اقامه می‌کنند بر اینکه «عالم برزخ» هست.

در عین حال ما به براهین آنها اعتمادی نداریم و گفتار آنها را پایه اعتقاد خود قرار نمی‌دهیم. زیرا ممکن است اشتباه کنند. چون اشتباه برای بشر عادی ممکن است و شاهد بر امکان اشتباهشان، وجود اختلاف نظری است که آنها با یکدیگر دارند و حال آن که انبیا علیهم‌السلام هرگز اختلاف نظر با یکدیگر ندارند. شما دو پیغمبر را نمی‌بینید که در مسائل دینی و دنیوی و اخروی با هم مخالفتی داشته باشند و همین طور دو امام نیز هرگز با هم اختلاف ندارند.

معلوم می‌شود آنها با «عالم وحی» ارتباط دارند و از جانب خالق عالم که مدبّر و سازنده عالم است به آنها «وحی» می‌رسد. تنها کسی که از ظاهر و باطن آدم آگاه است خداست. او صانع است و می‌داند چه ساخته است؟ و به همین دلیل تنها اوست و سفرای او که می‌توانند در این گونه مطالب اظهار نظر نمایند. دیگران ممکن است نظراتشان آمیخته با اشتباه باشد اگرچه فلاسفه با دلایل عقلی معاد را اثبات می‌نمایند ولی در عین حال در بعض موارد به مشکل برمی‌خورند. از باب مثال: «شبههٔ آکل و مأکول» شبهه‌ای است که به ذهن می‌آید. آنها جواب‌هایی می‌دهند که قانع‌کننده نیست و معلوم می‌شود بشر عادی نمی‌تواند با برهان عقلی به تمام خصوصیات مطلب واقف شود. اصل مطلب با عقل اثبات می‌شود لیکن خصوصیات مطلب را با عقل نمی‌توان اثبات کرد. مثلاً نمی‌دانیم شب اول قبر چه رخ می‌دهد؟ آیا روح به بدن منتقل می‌شود؟

این بدن باید صحبت کند و چطور می شود به این بدن انتقال پیدا کند؟... این شبهات را کسی با عقل خود نمی تواند بطور قاطع حل کند و جواب قانع کننده ای بدهد. براهین فلاسفه به جای خودش محترم و سعی آنها مشکور است. ولی در عین حال برای ما قابل اعتماد نیست!

تنها کلامی که در مسائل اعتقادی مورد اعتماد ماست، گفتار خالق و انبیای مبعوث از جانب خالق است! اینها اشتباهی ندارند و آنچه بگویند حق است و ما می توانیم بدون چون و چرا گفتار آنها را بپذیریم. هر چند عقل ما آن را درک نکند. در اصول عقاید ما نباید تقلید کنیم. از روی دلیل عقلی، باید به توحید و نبوت و امامت و معاد اعتقاد پیدا کنیم. البته اصل مطلب را با عقل اثبات می کنیم نه خصوصیات آن را که نیاز به وحی دارد. مثلاً با عقل اثبات می کنیم که باید از جانب خدا به پیامبر «وحی» برسد.


ما می دانیم جبرئیل امین از جانب خدا واسطه وحی است و به رسول ابلاغ وحی می کند، ولی نمی دانیم خود جبرئیل چه حقیقتی دارد؟ نحوه نزول او چگونه است؟ آن لحظه ای که رسول، وحی را دریافت می کند چه حالی به او دست می دهد؟ تلقی وحی چگونه و به چه مفهومی است؟ ما اینها را نمی فهمیم. عقل ما قادر به درک جزئیات نیست. فقط اصل مطلب را درک می کند که مثلاً لازم است پیامبر باشد و وحی باشد. لازم است امام باشد و امام باید دارای عصمت باشد، ولی باز هم نمی فهمیم «حقیقت عصمت» یعنی چه؟ «حقیقت امامت» و احاطه ای که بر عالم دارد یعنی چه؟ ما اینها را درست درک نمی کنیم.

اثبات اصول مطالب، عقلی اما خصوصیات آنها مربوط به «وحی» است و از طریق وحی باید درک شود که ما بعد از این عالم، عالم برزخ و بهشت و جهنمی داریم که قبل از بهشت و جهنم محشری است!

## فصل هشتم

# تجمُّع اعمال





## تجسم اعمال از نگاه قرآن کریم

### چگونگی مجازات اخروی

قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام نشان می دهند که «سِنخ» مجازات عمل در آخرت از سنخ مجازات های دنیوی نیست تا سخن از «فائده» و «خاصیت» و «اثر» آن به میان بیاید و یا زمینه ای برای طرح بحث تناسب بین کیفر و گناه باقی بماند. بلکه «مجازات آخرت» در واقع عین «اعمال دنیوی» انسان است که در آن جهان به صورت تحوّل یافته ای متصوّر گردیده و در اشکال گوناگون از آتش های سوزان و قیافه های هولناک و دژندگان و گزندگان موحش مجسم می شوند و از همه جانب بر آدمی هجوم آورده و آن تیره بخت جهنمی را در بر می گیرند. همچنان که اعمال نیک و افکار درخشان نیز آنجا به صورت هایی لذت بخش و نشاط انگیز تجسم می یابند و انسان نیک بخت بهشتی را از همه سواحاطه کرده و او را غرق در سرور و شغف می سازند.

## تفاوت کیفر دنیا با کیفر آخرت

در دنیا چنانکه می دانیم «مجازات» غیر «جنایت» است و فاعل مجازات هم غیر فاعل جنایت است؛ مثلاً: زید، دزدی می کند و عمرو که مأمور اجرای قانون است (از باب مَثَل) دست دزد را قطع می کند. دزدی کردن کاری است و دست دزد بریدن، کار دیگری است. عامل دزدی، زید است، اما عامل دست بریدن، عمرو است.

حال، البته در این زمینه طبیعی است که باید برای مجازات دزد فائده و خاصیتی در نظر گرفت از قبیل عبرت دیگران و تنبیه مجرم برای پیشگیری از تکرار گناه و تشفی قلب ستمدیدگان و امثال این امور و هم در این مورد است که باید «تناسب» بین «جرم» و «جریمه» را رعایت نمود و کفایت کیفر را با کفایت گناه از نظر اثرگذاری در اختلال نظم اجتماع و دیگر جهات، انطباق داد تا چنان نشود که مثلاً آفتابه دزدها محکوم به «اعدام» شوند، اما آدمکش ها با يك هفته زندان در منطقه خوش آب و هوا از جرم خود «تبرئه» گردند! این، نظام جاری در دنیا است.

ولی در عالم آخرت، «مجازات» عین «جنایت» است؛ یعنی همان عمل دنیا و کار سرقت است که در جهان پس از مرگ، به صورت زنجیرهای آتشین درآمده و بر دست و گردن سارق پیچیده می شود و تا مغز استخوان سرپای وجودش را می سوزاند. منتهی «عمل» در دنیا مانند «بذر» است که به صورت حرکات دست و پا و چشم از انسان صادر گشته و در این قسمت از زمین جهان وجود، افشاند می شود و زنجیرهای آتشین به منزله محصول و میوه آن بذر است که در قسمت دیگر از این جهان هستی روئیده و عائد «بذرافشان» که همان انسان جنایتکار است می گردد. در این صورت، دیگر جای گله و شکایت از کسی باقی نمی ماند که بگوید: ای خدای مهربان! در این جهان از سوزاندن من، چه فایده ای حاصل خواهد

شد؟ یا بگوید ای امان! درازای صد تومان دزدی مثلاً چرا باید این زنجیرهای آتشین جگرسوز، این چنین به دست و پای من پیچیده شود؟

در جواب به اومی گویند اینجا کسی مسئول امر جزایی نیست جز ذات توای انسان تبه‌کار! این زنجیری که هم اکنون به دست و پا و گردنت پیچیده است، محصول همان بذر سرقت است که خود در دنیا افشاند و اینک به میوه تلخ آن نائل گشته و طعم زهرآگین آن را می‌چشی! این، قانون عالم بوده و ما هم تورا از وجود آن قانون باخبر ساخته و انذارت نموده‌ایم. حال اگر بذر خویش افشاندات میوه تلخ و سوزان به بار آورده و آتش به جانت ریخته است به کسی چه مربوط است! هم گناه از توست و هم جزاء از تو! اینجا «جرم» و «جریمه» یک چیز است و عامل «گناه» و «کیفر» یک شخص است. ذات آتش افروز در عقبا، همان نفس گناه انگیز در دنیا است! اینجا نه دو «عمل» در کار است و نه پای دو «عامل» در میان، تا بین آن دو عمل مقایسه و سنجش به میان آید و بحث «تناسب» پیش کشیده شود یا از آن عامل دیگر که متصدی مجازات است، گله و شکایتی صحیح و موجّه باشد و لذا الآن جز اینکه بر سر و صورت خود کوبیده و فریاد «واویل»<sup>۱</sup> و «وائبور»<sup>۲</sup> از خود سر بدهی چاره‌ای نخواهی داشت.

گر به خاری خسته ای خود کشته‌ای

و ر حریر و قزّ دری خود رشته‌ای

زانچه می‌کاری همه روزه بنوش

زانچه می‌بافی همه روزه بپوش

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

از تورستست آرنکویست آرید است

\*\*\*

۱. واویل: فریاد واویلا سردادن.

۲. وائبور: فریاد هلاک شدن.

چون عمل کردی شجر بنشاندۀ ای  
اندر آخر حرف اوّل خوانده‌ای  
گرچه شاخ و برگ و بیخش اوّل است  
آن همه از بهر میوه مُرْسَل است  
میوه‌ها در فکر دل اوّل بود  
در عمل ظاهر به آخر می‌شود  
اوّل فکر، آخر آمد در عمل<sup>۱</sup>  
این جهان و آن جهان زاید آبد  
هر سبب مادّز اثر از وی وُلد  
این از آن و آن از این زاید به سیر  
این عَرَض با جوهر آن بیضه است و طیر  
چاکرت شاها اگر خائن بُود  
آن عَرَض زنجیر و زندان می‌شود  
وقت محشر هر عَرَض را صورتی است  
صورت هریک عَرَض را نوبتی است  
عالم اوّل جهان امتحان  
عالم ثانی جزای این و آن<sup>۲</sup>

۱. اشاره به قاعده مقررۀ حکماست که فرموده‌اند: «اوّل الفِکْر آخرُ العَمَل».

۲. مثنوی مولوی، با تقدیم و تأخیر ابیات از نگارنده.

## تجسس عمل از نگاه قرآن

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!﴾

پس امروز [روز قیامت] به کسی هیچ ستمی نمی شود و جز آنچه که [در دنیا] انجام می دادید، جزا داده نمی شوید.

﴿يَوْمَ يَعْسَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛<sup>۲</sup>﴾

روزی که فراگیرد آنها را عذاب از بالای [سر]شان و از زیر پاهایشان و بگوید [خدا] بچشید آنچه را که [در دنیا] انجام می دادید.

﴿وَتُؤْتَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهَمْ لَا يُظْلَمُونَ؛<sup>۳</sup>﴾

...به هر کسی آنچه که کرده و انجام داده است، تماماً پرداخت می گردد و آنان مورد ستم واقع نمی شوند.

«تَوْفِيهِ» که به معنای اعطاء کامل حق است<sup>۴</sup>، تعلق به «مَاعَمِلَتْ» گرفته و با وضوح تمام دلالت بر این دارد که عین «عمل» به عنوان حق «جزاء» به انسان داده می شود و به همین جهت است که راه تصوّر هرگونه ستم مسدود می گردد و لذا می فرماید: «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» چون عادلانه ترین نوع جزاء، بازگرداندن عین «عمل» به «عامل» است.

﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يُظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا؛<sup>۵</sup>﴾

۱. سوره یس، آیه ۵۴.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۵۵.

۳. سوره نحل، آیه ۱۱۱.

۴. مفردات راغب.

۵. سوره کهف، آیه ۴۹.

و آنچه را که انجام داده‌اند [اعمال دنیوی را] حاضر می‌یابند و پروردگار تو، به احدی ستم نمی‌کند».

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾<sup>۱</sup>

روزی که هر کسی هر کار نیکویی که کرده است آن را احضار شده [در نزد خود] بیابد و هر کار بدی که کرده است، آرزو می‌کند که ای کاش بین او و آن کار بدش مسافت دوری فاصله می‌شد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

ای کسانی که کافر شده‌اید! امروز [کفر و عصیان خود را] توجیه نکنید و عذری نتراشید، [زیرا حقیقت] جز این نیست که آنچه [در دنیا] می‌کرده‌اید [امروز] جزا داده می‌شوید».

یعنی وقتی واقعیت جریان این شد که عین «اعمال» شما به صورت «عذاب» بارزگشته و گریبانگیر شما شده است، دیگر مجال و محلی برای عُذر و توجیه و رفع عذاب باقی نمی‌ماند. زیرا «رفع عذاب»، بسته به «رفع عمل» است، آن هم که همچون بذری در عالم دنیا به زمین جانتان افتاده و اینک میوه تلخ خود را داده و آتشی بس عظیم در سراپای وجودتان افروخته است. در این آیات شریفه، چنانکه می‌بینیم عین «اعمال» انسان به صورت «تجسم» یافته‌ای در عالم آخرت

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

۲. سوره تحریم، آیه ۷.

به عنوان «جزاء» انسان معرفی شده است! نه اینکه چیز دیگری در ازای «عمل» به عنوان «جزای عمل» مقرّر شده باشد (به تعبیرات در آیات دقت فرمایید).<sup>۱</sup>

### آیات دیگری از قرآن در «تجسس عمل»

﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>  
از تو [ای رسول ما!] تعجیل در عذاب می طلبند و حال آنکه  
محققاً دوزخ، پیرامون کافران را فرا گرفته است.

ظاهر آیه نشان می دهد که هم اکنون جهنّم بر کافران محیط است و توجیه اینکه در آینده و جهان پس از مرگ احاطه خواهد داشت، خلاف ظاهر است و احاطه فعلی آن نیز جز از طریق احاطه «عمل» نخواهد بود. پس نتیجه این می شود که به حکم آیه شریفه، اعمال زشت کفار، عیناً جهنّم و کیفر آنان می باشد که اکنون به صورت «سیئات» بر آنها محیط است و در آخرت به صورت جهنّم سوزان پیرامون آنها را خواهد گرفت.

اصل کینه دوزخ است و کین تو

جزء آن کُلّ است و خصم دین تو

چون تو جزء دوزخی هین هوشدار

جزء سوی کُلّ خود گیرد قرار

وَر تو جزء جَنّتی ای نامدار!

عیش تو باشد چو جَنّت پایدار

تلخ با تلخان یقین ملحق شود

کی دَم باطل قرین حق شود

۱. عزیزی که مشتاقند در این خصوص اطلاعات بیشتری کسب کنند می توانند به کتاب وزین قرآن و قیامت تألیف نگارنده محترم مراجعه نمایند.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾<sup>۱</sup>  
آنانکه اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست  
که در شکم‌های خویش آتش می‌خورند و بزودی آتش  
افروخته را به خود می‌یابند.

یعنی مال یتیم خوردن، در واقع عین آتش خوردن است که هم اکنون  
خوردگان اموال یتیمان، آتش می‌خورند، منتهی فعلاً در مرتبه «بذر» است و  
صورت دنیایی آن به صورت لقمه‌های چرب و نرم و شیرین است؛ اما هنگامی  
که به سرحد میوه شدن رسید و چهره آخری آن نمودار شد، در آن مرحله، آتشی  
افروخته و سوزان است.

﴿أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾<sup>۲</sup>  
اینان [که حق را به بهای اندکی می‌فروشند] در شکم‌هایشان  
جز آتش چیزی نمی‌خورند.

یعنی هم اکنون که در دنیا هستند و مال حرام می‌خورند چیزی می‌خورند که  
همان، در آخرت تبدیل به آتش خواهد شد.

﴿سَيَطُوفُونَ مَا بِجَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۳</sup>  
بزودی، اموالی که بخیلان نسبت به آن بخل ورزیدند [روی  
هم انباشته و انفاق ننمودند] در روز قیامت طوق گردنشان  
خواهد شد.



۱. سوره نساء، آیه ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸۰.

یعنی عین اموال دنیوی و بُخل بخیلان، در عالم آخرت با چهره دیگری طوق عذاب برگردنشان خواهد بود.

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ \* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ!﴾  
 در آن روز مردم [از قبرهای خود به سوی موقف<sup>۲</sup> یا از موقف حساب به منازل بهشتی یا دوزخی خود]<sup>۳</sup> باز می‌گردند، در حالی که پراکنده‌اند [از مؤمنین و کفار و منافقین]<sup>۴</sup> تا اعمالشان به آنان نمایانده شود. پس هر کس به وزن ذره‌ای کار نیک کند، آن را می‌بیند و هر کس به وزن ذره‌ای کار بد کند، آن را می‌بیند.<sup>۵</sup>

در این آیات نیز چنانکه می‌بینیم، عین اعمال انسان، قابل «رؤیت» معرفی گردیده است و نشان می‌دهد که انسان‌ها در روز جزاء، نیک و بد اعمال دنیایی خود را اگرچه به قدر ذره‌ای باشد خواهند دید و به همانها به عنوان مجازات عمل خواهند رسید.

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَبَصُرَكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾<sup>۵</sup>

[در روز قیامت به انسان می‌گویند: <sup>۶</sup> حقیقت آنکه تو در

۱. سوره زلزله، آیات ۶ تا ۸.

۲. تفسیر صافی.

۳. مجمع البیان، نقل از ابن عباس.

۴. تفسیر قمی به نقل صافی.

۵. سوره ق، آیه ۲۲.

۶. آیه شریفه، به حکم سیاق و محفوف بودن آن به آیات مربوط به قیامت، ظهور در خطاب به انسان قیامتی دارد (تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۹).

دنیا] از این [صحنه‌های ثواب و عقاب آخرت] در حال  
غفلت بودی؛ اینک ما پرده‌ات را از تو برداشتیم و لذا امروز  
چشم تو تیزبین است [و این صحنه‌ها را بالعیان مشاهده  
می‌نمایی].»

در این آیه شریفه سه مطلب شایان دقت است:

۱. «آخرت» در دنیا «مَغْفُولٌ عَنْهُ» بوده و انسان، نسبت به آن در حال غفلت و بی‌خبری است.
  ۲. «آخرت» در دنیا «پشت پرده» بوده و علائق دنیوی همچون پرده‌ای بر روی آن افتاده است.
  ۳. «آخرت» در دنیا، از شعاع دید انسان «خارج» بوده و حِدَّت و تیزی چشم وی تا آن اندازه نیست که بتواند در آن نفوذ نماید.
- و روشن است تا چیزی موجود در محلی نباشد (البته به صورت مناسب با آن محل) تعبیر به اینکه آن چیز در آنجا «مَغْفُولٌ عَنْهُ» و یا «مُعْطَى» و پشت پرده است، صحیح نخواهد بود و همچنین گفتن اینکه چشم انسان نسبت به آن «تیزبین» و نافذ نمی‌باشد، درست نمی‌آید. بلکه تمام این تعبیرات وقتی صحیح است که آن چیز در آن محل، به صورت مناسب با آن محل موجود و حاضر باشد، منتهی بر اثر علل و موجباتی در پس پرده بوده و انسان نسبت به آن در حال غفلت و بی‌خبری و چشم او از نفوذ در آن، ناتوان باشد.
- بنابراین، از آیه شریفه چنین به دست می‌آید که ثواب و عقاب آخرت، در دنیا به صورتی که مناسب با دنیا است، هم اکنون موجود و حاضر است. نهایت امر آنکه نسبت به انسان بر اثر اشتغال وی به جهات دنیوی و توجه نداشتن او به قانون «تحوّل» و تطوّر شیء واحد به اَطوار و صُور گوناگون، در پس «پرده» و «مغفول

عنه» است و از مرز «حدّات چشم» و نفوذ دید او خارج است و باز هم روشن است که وجود داشتن «ثواب و عقاب آخرت» در حومه وجود انسان در دنیا، تنها از طریق «سیئات» و «حسنات» تصوّر دارد.

پس سیئات و حسنات انسان در دنیا، چهره‌های «مُلکی» صحنه‌های ثواب و عقاب آخرت می‌باشد که در اینجا به این صورت است و در آنجا به صورت دیگری در خواهد آمد و آدمی را متنعم و یا معذب خواهد ساخت.<sup>۱</sup>

### ظهور عذاب از درون جان تبهکاران

تمام شاخ و برگ و خوشه‌های خرما و رنگ و بو و طعمش در هسته خرما موجود است؛ اما صورت هسته‌ای پرده‌ای است روی آنها افتاده و مستورشان کرده است. تدریجاً رو به رشد و نمو می‌گذارد و پرده اجمال و هسته‌ای از بین می‌رود، درخت تنومند خرما با شاخ و برگ و میوه‌اش نمایان می‌گردد. آنجا درست است که بگوییم تمام این برگ‌ها و شاخه‌ها و خوشه‌ها در دل هسته بوده است، اما پرده استتار و شما از آن در حال غفلت بوده‌اید و نه آنچنان قدرت دید داشته‌اید که بتوانید از پشت حجاب «هسته»، خوشه‌های خرما را ببینید. ولی اکنون با از بین رفتن صورت اولیه و آمدن صورت فعلی، پرده برکنار رفته و آنچه را که در کُمون ذات «هسته» پنهان بود، الآن به صورت میوه می‌بینید. مخصوصاً با تدبّر در لفظ «غطاءك» که اضافه به «کاف» خطاب شده است، این معنی به وجه روشن‌تری به دست می‌آید که حقیقت «ذات انسان» با تمام محتویات وجودش فعلاً در «غطاء» است و صورت اصلی او که منتهی الیه سیر تکاملی‌اش به آن صورت تجلی خواهد کرد، اکنون در زیر پرده است، آن هم پرده‌ای که از خود انسان به وجود آمده و چهره وی را پوشانده است.

تو خود، حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

۱. در توضیح و تفسیر آیه شریفه، از تفسیر المیزان اقتباس شده است (ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ و ج ۱۸، ص ۳۷۹ و ۳۸۰).

آری صورت دنیوی انسان پرده‌ای است که فعلاً بر چهرهٔ آخروی وی افتاده و محجوبش ساخته است. ولی آنجا که «آخرت» است نقطهٔ نهایی سیراوست، به حکم «فَكَشَفْنَا» «عَنكَ»! «غِطَاءُكَ»! از ذات انسان، پردهٔ خود انسان برداشته می‌شود. در آن صورت، تجلی انسان، تجلی دیگری می‌گردد یا منبع نوری از انوار بهشتی می‌شود که:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ  
وَبِأَيْمَانِهِمْ!﴾

روزی که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان در  
پیش رو و سمت راستشان حرکت می‌کند.

و یا هیزمی از هیزم‌های آتش افروز جهنم می‌گردد که:

﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا!﴾<sup>۲</sup>

منحرفین از صراط حق [خودشان] هیزم جهنم می‌باشند.

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ!﴾<sup>۳</sup>

پس بپرهیزید از آتشی که آتش گیره‌اش مردمند و  
سنگ‌ها [که معبودهای دروغین باطلکاران بوده‌اند].

از این دو آیه به خوبی استفاده می‌شود که آتش و عذاب جهنم از درون جان  
تبهکاران برمی‌خیزد و آنها را می‌سوزاند و این همان موضوع «تجسم اعمال» است  
که «سیئات» در عالم آخرت تغییر صورت داده و در قیافهٔ آتش و شعله‌های سوزان  
جهنم بارز می‌شوند.

۱. سورهٔ حدید، آیهٔ ۱۲.

۲. سورهٔ جن، آیهٔ ۱۵.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۴.

## دستگاه ضبط و پرورش «عمل» در عالم خلقت

آری این جهان آفرینش در سازمان وسیع و دامنه دار خود، دستگاه «ضبط» و «پرورش» اعمال دارد، هرگونه فکری که از مغز بشر بجوشد و هر نوع عملی که از وی صادر شود، دستگاه ضبط جهان، آن را می گیرد و در دامن خود پرورشش می دهد تا آنکه همان را در صحنه آخرت در صورت انواع نِعْماء بهشتی یا در قیافه آنحاء عقوبات جهنم به عامل آن فکر و عمل برمی گرداند.

از باب مثل در ذات و وجود خود دقت کنیم آیا نه مگر ما در آغاز ذره خاکی یا قطره آبی بوده ایم که به دامن این جهان افتاده ایم؟ و این جهان ما را بدون اینکه خود توجهی داشته باشیم در دامن خود پرورشمان داده و از نطفه و علقه و مُضْغَه بودن تبدیل به مراحل دیگری نموده است، تا به این شکل و صورتی که الآن هستیم، مرد یا زن، پیر یا جوان، سفید یا سیاه، زشت و یا زیبا، رسانده است؟ حال، همین جهان و همین دستگاه است که به اقتضای جریان تکوینی خود، تمام اعمال و افکار زشت و زیبای ما را همچون بذری یا نطفه ای در رحم و دامن خود می گیرد و بی آنکه ما متوجه باشیم آنها را می پروراند و عاقبت در یک مرحله دیگری از همین جهان که به نام «آخرت» است، در قیافه ها و اشکالی نشاط انگیز یا عذاب آور به ما برمی گرداند. چنانکه در حدیثی از رسول خدا ﷺ رسیده است:

«إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ؛<sup>۱</sup>

همانا آن [نعمت ها و یا عذاب های آخرت] اعمال شماست که

به شما برگردانده می شود».

از تورُسته است ارنکوِیست اربد است  
ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است  
چون سجودی یا رکوعی مرد کِشت  
شد سجود او در آن عالم بهشت  
چونکه پَرید از دهانش حمد حق  
چون زدستت رُست ایثار و زکات  
گشت ایندست آنطرف نخل و نبات  
چون زدستت زخم بر مظلوم رُست  
آن، درختی گشت از آن، زُقوم رُست  
چون زخشم آتش تو در دلها زدی  
مایهٔ نار جهنم آمدی  
آتشت اینجا چو مردم سوز بود  
آنچه از وی زاد مرد افروز بود  
این سخنهای چو مار و کژدمت  
مار و کژدم گردد و گیرد دُمت  
خشم تو تخم سعیر دوزخ است  
هین بکش این دوزخت را کاین فُخ است  
کشتن این نار نَبُود جز به نور  
نُورُکَ اَظْفَأ نازنا نَحْنُ الشَّکُورُ<sup>۱</sup>

## تعبیر جالب قرآن درباره عمل انسان

روشن ترین تعبیر از نظر نشان دادن واقعیت «عمل» انسان و کیفیت ارتباط آن با کيفر و پاداشش، تعبیری است که در این آیه از قرآن حکیم آمده است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾<sup>۱</sup>

هر کس کشت آخرت را بخواهد، در کشت او می افزایم و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن به وی می دهیم، ولی در آخرت بهره ای برای او نخواهد بود.

تعبیر از «عمل» و فعالیت انسان به «حرث: کشت» و قرین آوردن «کشت» آخرت با کشت دنیا، نمایانگر این واقعیت است که انسان، درسرای «جزاء» آنچه می بیند از «نعمت» و «نقمت»، چیزی جز محصول «کشت» خودش نمی باشد. چنانکه در کشت و زرع دنیا نیز جز آنچه را که کاشته است بر نمی دارد. دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور دیده ام بجز از کشته ندروی

رسول خدا ﷺ نیز این حقیقت قرآنی را به بیانی لطیف و جامع، القاء فرموده است:

﴿الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ﴾<sup>۲</sup>

دنیا کشتزار آخرت است.

از امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام نقل است که:

﴿الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ﴾<sup>۳</sup>

عمل شایسته، کشت آخرت است.

۱. سوره شوری، آیه ۲۰.

۲. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، جمله ای از خطبه ۲۳.

خلاصه آنکه نظام عالم بر اساس «تبدل صُور» است و قانون خلقت، قانون جزاء است و تَرْتُّب آثار. آن قانونی که «بذر» را «میوه» کرده و «نطفه» را «انسان» می‌سازد، همان قانون است که «دنیا» را تبدیل به «آخرت» نموده و «اعمال» زشت و زیبا را حرکت داده و تبدیل به «نعمت‌های بهشت» و «عذاب‌های جهنم» می‌گرداند.

این بهار نوز بعد برگ ریز

هست بُرهان بر وجود رستخیز

آتش و باد ابر و آب و آفتاب

رازها را می برآزند از تُراب

در بهار آن رازها پیدا شود

هرچه خورد است این زمین زُسواشود

بَرَدَمَد آن از دهان و از لَبَش

تا پدید آید ضمیر و مذهبش

سَرّ بیخ هر درختی و خورش

جملگی پیدا شود آن برسرش<sup>۱</sup>

### چهار فصل دوره «عمل» انسان

مجموع ادواری که عمل انسان در دنیا و برزخ و محشر و نقطه‌نهایی سیرش که بهشت یا جهنم است می‌پیماید، در واقع همانند چهار فصل دوره سال است که برای بذرافشانی و محصول برداری از مزارع دنیا در جریان است.

همچنان که ما در این جهان گذران، فصل پاییز و زمستان و بهار و تابستان داریم که به فصل پاییز، کشاورزان در میان خاک‌های مزارع بذرمی‌افشانند و آبیاری می‌کنند و در فصل زمستان بذرها در دل خاک‌های مستور از برف آرمیده‌اند و یک نوع حال تساوی و یکنواختی بر همه جا حکمفرماست و

نقطه‌ای از نقطه دیگر ممتاز نیست؛ نه گلزار از شوره‌زار امتیازی دارد و نه تخم خار و گل از هم شناخته می‌شوند.

اما فصل بهار که رسید تکان در تمام نقاط زمین پدید آمده جنبش و اهتزاز عجیب دردشت و دمن نمودار می‌گردد و محشری برپا می‌شود. بذرهاى نهفته در دل خاک از هر طرف به شکل و گونه‌ای سر می‌کشند و اسرار مکنونه در کُمون خود را بارز می‌سازند. در آن هنگام می‌فهمیم عجب تفاوتی بین قطعات زمین بوده که الحال آشکار و عیان گردیده است، یکجا گلستان و جای دگر خارستان است. بذری به شکل بوته‌ای از گل خوشبو و لطیف بر لب جوی آب روان جلوه‌گری کرده است. بذردگر به صورت علف و گیاهی تیره و نامطبوع از گوشه مرداب عَفِن سرکشیده است، درختی شاداب پراز شکوفه‌های رنگارنگ و زیبا، درختی خشک و خالی از هرگونه برگ و نوا.

سپس به دنبال این فصل «نشور» و اهتزاز بهاری، فصل تابستان فرا می‌رسد. در این فصل است که بذرافشانان و دهقانان به بهره‌برداری از کشته‌های خود می‌پردازند و هر کس به تناسب هر بذری که کاشته است ثمرات گوناگون از زمین خویشتن به دست آورده و در منزل و مأوای خود به اعاشه و امرار زندگی مشغول می‌گردد.

همچنین در جهان «عمل» نیز چهار دور مخصوص به آن در جریان است:

۱. دوران «بذرافشانی» که همین عمر موقت «دنیا» است و به منزله فصل پاییز است و ما هم مانند کشاورزان، بی هرگونه توقف به افشاندن بذرها «عمل» مشغولیم از طاعات و معاصی تا همت عالی و دانی هر کدام از ما چه اقتضایی بنماید و در زمین جان و حیات خویش چه بذری بیفشانیم.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾<sup>۱</sup>  
هر کس کشت آخرت را بخواهد، در کشت او می‌افزاییم و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن به وی می‌دهیم، اما در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.

۲. دوران «برزخی» که دوران «استتار» و «اختفاء» است و به منزله فصل زمستان است که گذشتگان از ما، فصل بذرافشانی خود را به پایان رسانده و اکنون سر به سینه خاک کشیده و همچون بذره‌های زمستانی زیر برف «کفن» آرمیده‌اند و ظاهراً یک نوع حال تساوی و یکنواختی بر سراسر قبرها و دردل خاک خوابیده‌ها حکومت دارد (البته نسبت به ما و از لحاظ درک ما) مؤمن و کافر، از هم ممتاز نمی‌باشند، فاسق و متقی یکسان می‌نمایند.

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup>  
و از پیش ایشان<sup>۳</sup> برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

۳. دوران «بعث» و «نشور» است و سراز خاک برداشتن و زنده شدن که فصل «بهار» گون کبیر است و هنگام شکوفایی بذر «عمل».

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۴</sup>  
و در صور دمیده شود، پس به ناگاه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان بشتابند.

۱. سوره شوری، آیه ۲۰.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۵.

۳. کلمه «وراء» هم به معنای «خلف: پشت سر» و هم به معنای «قُدام: پیش رو» آمده است (مفردات راغب) و اینجا به معنای پیش رو است.

۴. سوره یس، آیه ۵۱.



﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾<sup>۱</sup>

روزی که صیحه [فریاد صور اسرافیل] را به حق بشنوند،  
آن روز، روز خارج شدن [از قبرها] است.

عالم آفسرده است و نام او جماد

جامد آفسرده بود ای اوستاد

باش تا خورشید حشر آید عیان

تا ببینی جنبش جسم جهان

### حشر مردگان با چهره‌ها و حالات گوناگون

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ \* ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ \* وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ  
عَلَيْهَا غَبْرَةٌ \* تَرَهَقَهَا قَتَرَةٌ﴾<sup>۲</sup>

چهره‌هایی در آن روز درخشانند. خندان و شادانند و  
چهره‌هایی در آن روز غبارآلود [و اندوهبار] اند. در حالتی  
که [پرده‌ای از] سیاهی و ظلمت آنها را فرامی‌گیرد.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ \* وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ \*  
تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾<sup>۳</sup>

صورت‌هایی آن روز، شاداب و خرمند. در انتظار ثواب‌های  
پروردگارشان می‌باشند و صورت‌هایی آن روز، عبوس و پدیشان  
حالند. می‌دانند که درباره‌ آنان کار کمرشکنی انجام  
خواهد یافت.

۱. سوره ق، آیه ۴۲.

۲. سوره عبس، آیات ۳۸ تا ۴۱.

۳. سوره قیامت، آیات ۲۲ تا ۲۵.

آنجا، گل و خار از هم جدا می شوند. درختان بی ثمر از درختان ثمردار فاصله می گیرند.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدِ يَتَفَرَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>

روزی که قیامت برپا شود، در آن روز [انسان ها] فرقه فرقه می شوند.

۴. دوران «نتیجه گیری» و محصول برداری از «بذراعمال» است که جمعی در غرفه های «فردوس برین» مسکن گزیده و با شُروری تمام به کامیابی از نتایج شیرین اعمال نیک خود می پردازند و جمع دیگری در درکات آتشین «جهنم» با عواقب شوم اعمال زشت خود تا ابد دست به گریبان گردیده و از همه جانب به عذاب های گوناگون مبتلا می شوند.

﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾<sup>۲</sup>

گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ  
\* وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي  
الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾<sup>۳</sup>

اما آنان که ایمان داشته و کارهای نیکو کرده اند، ایشان در باغی [از بهشت جاودان] مسرور و مکرّم باشند و اما آنان که کافر بوده و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب نموده اند، اینان در عذاب [جهنم] احضار شوند.



۱. سوره روم، آیه ۱۴.

۲. سوره شوری، آیه ۷.

۳. سوره روم، آیات ۱۵ و ۱۶.

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ... فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ \* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ \* قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ \* كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ \* وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ... خُذُوهُ فَغُلُّوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ \* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ!﴾

اما کسی که نامه [اعمال] او به دست راستش داده شود پس او در زندگانی خوش و پسندیده و مطبوعی وارد شود؛ در بهشتی در سطح عالی که میوه‌های آن [به جمیع حالات انسان] در دسترس باشد. [خطاب لطف از جانب خدای رسد که] بخورید و بنوشید [از این طعام‌ها و نوشابه‌ها] گوارا باد بر شما [که این همه نعمت] در ازای چیزی [اعمالی] است که در ایام گذشته [دنیا] پیش افکنده‌اید و اما کسی که نامه [اعمال] او به دست چپش داده شود [خطاب قهر از جانب خدا به فرشتگان عذاب رسد که] بگیرید او را و بندش نهید. آنگاه در میان آتش سوزانش در آورید و ملازم آتشش گردانید. سپس وی را به زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است درکشید.

### حق دآوری ممنوع

اگر فرضاً کسانی از وضع «چهار فصل» زمین و زمینیان بی خبر بوده و هیچگونه آگاهی از نظام «کشت» و «درو» نداشته باشند، وقتی ببینند کشاورزان در فصل پاییز زحمات فراوان کشیده و قسمت‌هایی از زمین را شخم می‌زنند و سپس مقدار

مُعْتَنَابِهِی از گندم و جورا مثلاً که با رنج و تَعَب به دست آورده‌اند در دل خاک می‌ریزند و آب روی آن می‌بندند و سرما‌های سوزان پاییز و زمستان را در راه مراقبت و آبیاری از آن مزرعه‌ها متحمّل می‌شوند؛ طبعاً این ناگاهان از جریان کِشت و زرع، به وضع کار بزرگان می‌خندند و از جهل و نادانی آنان متأسّف می‌شوند که بینوایان را ببین! به جای اینکه مانند ما خردمندان روشنفکر!! در اطاق‌های گرم و روی تخته‌ای نرم، لمیده و آنچه را که در دست دارند با کیف و لذتی تمام بخورند و خوش باشند، چگونه با سفاhti عجیب! موادّ خوراکی خود را می‌برند و در میان خاک‌های بیابان می‌پاشند و خود در رنج و تعب می‌افتند!

اما چندی نمی‌گذرد که دوران سخت زمستان با همه چیزش سپری می‌شود و طلیعه فصل «بهار» با شکوه تمام آشکار می‌گردد؛ در آن موقع است که دهان پر خنده «مُتَرَفین» ناگهان بسته می‌شود! چه آنکه می‌بینند ای عجب! بزرگان چه مردمی عاقل و دانا و این بی‌خبران چه افراد جاهل و نادانی بوده‌اند! زیرا آنان با افشاندن فرضاً دوسه من گندم و جو در میان خاک و تحمّل ایّامی چند از سرمای زمستان، الآن به چه ثروتی سرشار و بهره‌ای فراوان رسیده‌اند.

صدها من گندم از همان دوسه من گندم در خاک پاشیده خویش به دست آورده‌اند. اما این نابخردان بی‌اطلاع از وضع جهان، به همان کمیدن در اطاق‌های گرم و خوردن لقمه‌های نرم زمستانی اکتفا کرده و دلخوش شده‌اند و اکنون که فصل بهره‌برداری رسیده است، از همه جهت تهیدست و فقیر و بی‌بهره مانده‌اند و جز گزیدن انگشت ندامت به دندان حسرت، چاره‌ای نمی‌بینند. به همین منوال است حال آن گروه غفلت زده بی‌خبری که اصلاً از وضع جهان «عمل» و کیفیت رشد و ارتباط آن با عوالم پس از مرگ و تحولات گوناگونی که در آن رخ خواهد داد، هیچگونه اطلاعی ندارند.

اینان وقتی می‌بینند که جمعی به نام اهل ایمان، بر اساس اعتقاد به آثار

عظیم «عمل» در مدت عمر موقت دنیا، عجیب به تقلا و تلاش افتاده‌اند، دست به اعمالی حیرت‌انگیز می‌زنند و از مال و جان خود در راه دفاع از عقیده و ایمان خود می‌گذرند و مانند همان برزگران، بسیاری از دارایی و اموالی را که با رنج و تعب به دست آورده‌اند، به عنوان «انفاق در راه خدا» از خود جدا می‌سازند و به دیگران می‌بخشند، در سرما و گرما و دیگر سختی‌ها، به عنوان «نماز» و «روزه» و «حج» و «جهاد»، تحمل انواع مشقات و شدائد نموده و تشنگی‌ها و گرسنگی‌ها و بیخوابی‌ها را با شوق و نشاطی تمام بر خود می‌پسندند، طبعاً توده بی اطلاع کوتاه‌بین، از دیدن وضع و حال آن دسته با خبر آخرین می‌خندند و آنان را به باد توییح و ملامت می‌گیرند که آخر، این چه رنجی است به خود می‌دهید؟ از دارایی و محصول دسترنج خود چرا می‌گذرید؟ از گلوی خود بریده و در شکم دیگران چرا می‌ریزید؟

این چه سفاهتی است که به آن مبتلا گشته‌اید؟ از مال و جان و فکر و وقت خود مایه می‌گذارید و سپس فرآورده‌های عمر خود را به خاک می‌پاشید و بر باد فنا می‌دهید.

این ماییم که روشنفکران جهانیم! و اصلاً وقعی به این سخنان نمی‌گذاریم و دارایی خود را در خاک نمی‌ریزیم و ذره‌ای از لذات و کامجویی‌های خود را نمی‌کاهیم. آری، این کوتاه‌نظران بی‌اطلاع از وضع نظام «عمل» در عالم انسان، به همین منوال ادامه زندگی می‌دهند. نه بذری می‌افشانند و نه به آینده خود می‌اندیشند تا ناگهان فصل «بهار» عالم انسان فرا رسیده و دوران بروز و رویش بذری «عمل» نمودار می‌گردد. در آن موقع است که این غفلت‌زدگان بینوا، پی به سیه‌روزی و بدبختی خود می‌برند و اهل ایمان را در نهایت درجه عزّ و شرف و خوشبختی بی‌پایان مشاهده می‌نمایند که بر «**ارائیک**» جتّ تکیه داده و در مهّد نعیم آرمیده‌اند و از آنچه که در دنیا کاشته‌اند، اکنون به اضعاف مضاعف بهره می‌برند. آنجاست که این خاک‌نشینان مسکین به آن کاخ‌نشینان برین اظهار حاجت نموده و

دست گذاری به سوی آنان دراز می کنند.

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا؛<sup>۱</sup>

روزی که مردان و زنان منافق [گروه بی ایمان] به کسانی که ایمان آورده اند می گویند در مقابل چشم ما بایستید تا از نورتان بهره ای گیریم [به آنها] گفته می شود به پشت سر خود [دنیا] برگردید و آنگاه نوری را تحصیل بنمایید﴾.

یعنی این نور کنونی ما، همان بذر «اعمال» دنیایی ماست که شما هم می توانستید آن بذر را در «دنیا» بیفشانید و این «نور» را در اینجا به دست آورید. اما یالاسف که آنجا بذر «صالحی» نکاشته اید، طبعاً اینجا هم میوه نافیعی نخواهید چید.<sup>۲</sup>

چه عالی گفته است سعدی:

«خرما» نتوان خورد از این «خار» که کشتیم

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم

پهلوی کبائر حسناتی نوشتیم

افسوس بر این عمر گرنامه ای که بگذشت

ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

۱. سوره حدید، آیه ۱۳.

۲. در تشبیه «دور عمل» به «چهار فصل سال» از کتاب «تجسس عمل یا تبدل نیرو به ماده»، تألیف آقای امین رضوی شلدوزی، استفاده و اقتباس شده است.



ما را عجب آرپشت و پناهی بود آن روز!  
باشد که عنایت برسد ورنه میندار  
کامروز کسی را نه پناهییم و نه پشتیم  
با این عمل دوزخیان گاهل بهشتیم  
گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت  
شاید که ز مَسَّاطِه تَرَنجِیم که زشتیم  
«سعدی» مگر از خرمن اقبال بزرگان  
یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

به این هشدار امام امیرالمؤمنین علیه السلام عرض ادب بنماییم:

«عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاعْمَلُوا وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ  
الْأَعْضَاءُ لَدَنَّةٌ وَالْمُنْقَلَبُ فِسِيحٌ وَالْمَجَالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِزْهَاقِ  
الْفَوْتِ وَحُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ وَلَا تَتَنَطَّرُوا  
قُدُومَهُ؛<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا! هم اکنون که زبان‌ها باز و بدن‌ها تندرست،  
اعضای بدن نرم [و مطیع فرمان] جای آمد و شد فراخ و  
فرصت باقی است، کار کنید [در انجام وظایف و عبادت حق  
ساعی باشید] پیش از آنکه نیستی سبقت جوید و مرگ فرا  
رسد. پس فرود آمدن مرگ را بر خویشتن محقق بدانید [آن را  
آمده بشمارید و مانند کسی که به انتظار آینده نامعلومی به  
بیکاری و سهل انگاری می‌گراید] منتظر آن ننشینید».

## نمونه‌ای از روایات در «تجسم اعمال»

۱. از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است: انسان در حال «احتضار» اگر از دوستان خداست، شخصی را می‌بیند که زیباترین و خوشبوترین مردم است و به او بشارت جنت می‌دهد. از اومی پرسد تو چه کسی هستی؟ می‌گوید: من عمل نیک تو هستم!

شیخ بهایی رحمته الله علیه ضمن شرح حدیث مزبور می‌گوید:

«رُويَ فِي الكافي فِي حَدِيثِ آخَرَ عَنِ الإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام فَيَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُكَ الحَسَنُ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ وَعَمَلُكَ الصَّالِحُ الَّذِي كُنْتُ تَعْمَلُهُ؛

در [کتاب] کافی در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است که [آن شخص زیبا و خوشبو که به سراغ محتضر آمده است] می‌گوید: من آن عقیده نیک [و ایمان] تو هستم که بر آن بودی و عمل شایسته‌ات هستم که انجام می‌دادی».

بعد، شیخ بهایی رحمته الله علیه می‌گوید:

«وَهَذَا صَرِيحٌ فِي تَجَسُّمِ الإِعْتِقَادِ أَيْضاً فِي تِلْكَ النَّشْأَةِ؛

این حدیث، صریح در این است که علاوه بر عمل، اعتقاد نیز در آن نشأه، تجسم می‌یابد».

۲. قیس بن عاصم که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، می‌گوید: با جمعی از «بنی تمیم» به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم و گفتیم: یا رسول الله! ما در صحرا زندگی می‌کنیم و کمتر می‌توانیم از برکات محضر شما برخوردار گردیم. ما را موعظه‌ای بفرمایید تا به آن بهره‌مند باشیم. پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله به موعظه و

نصیحت آنان پرداخته و ضمن مواعظ عالیه اش چنین فرمود:

«وَأِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَ  
تُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَيْمِيًّا  
أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَلَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا  
عَنْهُ فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَاحِبًا فَإِنَّهُ إِنْ أَصْلَحَ أَنْتَ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا  
تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فِعْلُكَ؛

حقیقت آنکه ناگزیر از برای تو ای قیس! قرین و همنشین  
خواهد بود [که همیشه با تو ملازم بوده و از تو جدا نخواهد  
شد] با تو دفن می‌گردد در حالی که زنده است و با او دفن  
می‌شوی در حالی که مرده‌ای. حال، آن قرین و همنشین تو  
اگر موجودی [شریف و کریم باشد، تو را محترم و گرامی خواهد  
داشت و اگر پست و لئیم باشد، تو را تسلیم [حوادث رنجبار]  
خواهد ساخت و او جز تو با کسی محشور نمی‌گردد و تو جز  
او با کسی محشور نمی‌گردد] و [درست‌خیز] جز درباره او مورد  
بازخواست از چیزی واقع نمی‌شوی. بنابراین مراقب باش که  
قرین خویش را صالح گردانی، چه آنکه اگر او صالح [و نیک]  
باشد، مایه انس و آرامش روح تو خواهد بود و اگر فاسد [و بد]  
باشد، موجب ترس و وحشت [و ناآرامی جان] تو خواهد شد  
و آن [قرین و یار ملازم تو] عمل و کردار توست».

آنگاه قیس عرضه داشت یا رسول الله! من دوست دارم این سخنان به صورت  
اشعاری درآید تا ذخیره و مایه افتخار ما گردد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پی «حسان بن  
ثابت» شاعر معروف آن زمان فرستادند، ولی قبل از اینکه او بیاید، خود قیس (یا  
دیگری از حضار مجلس) در این زمینه اشعاری سرود و به حضرت عرضه داشت

وَأَن اشعار این است:

تَخَيَّرَ خَلِيطاً مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا      قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ  
 وَلَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعَدَّهُ      لِيَوْمٍ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيُقْبَلُ  
 فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ      بَعِيرِ الَّذِي يَرِضَى بِهِ اللَّهُ تُشْغَلُ  
 فَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ      وَمِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ  
 إِلَّا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ      يُقِيمُ قَلِيلاً بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ<sup>۱</sup>

از کردار خود، دوستی برای خویشتن برگزین که قرین انسان در قبر همان است که انجام می‌دهد. چاره‌ای جز مهیا نمودن آن قرین، برای عالم پس از مرگ و روز ندامت باشد. حال اگر بناست سرگرم به چیزی گردی، مراقب باش که به غیر آنچه خدا می‌پسندد سرگرم نباشی. زیرا آنچه که انسان پیش از مرگ و پس از مرگ خود با آن مصاحب و همراه است، جز عملش چیز دیگری نمی‌باشد. همان که انسان در میان کسانش میهمانی بیش نیست که اندکی در میانشان درنگ کرده و آنگاه کوچ می‌کند».

۳. از رسول خدا ﷺ چنین نقل شده است:

«الْجَنَّةُ قَيْعَانٌ وَإِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ»<sup>۲</sup>

بهشت را زمین‌هایی است هموار [خالی از کشت و زرع] و همانا درخت‌های آن ذکر «سبحان الله» و «حمد خداوند» می‌باشد

۱. روضة الواعظین فتال نیشابوری، مجلس ۹۰، ص ۵۶۱ و بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۸ و ج ۷۷، ص ۱۷۶ و اربعین شیخ بهایی، خاتمه حدیث ۳۹ و خصال صدوق، باب الثلاثة، شماره ۸۱، با اندک اختلاف در نقل و ما از روضة الواعظین نقل کردیم.  
 ۲. اربعین شیخ بهایی، خاتمه حدیث ۳۹.

[که گفتن آن در دنیا، کاشتن درخت در بهشت است].».

۴. وهمچنین از رسول خدا ﷺ نقل است:

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قِيَعَانَ  
[قِيَعَانًا] وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لِبَنَةِ مِنْ ذَهَبٍ وَلِبَنَةِ  
مِنْ فِضَّةٍ وَرُبَّمَا أَمْسَكُوا فَقُلْتُ هُمْ مَا بَالُكُمْ قَدْ أَمْسَكْتُمْ  
فَقَالُوا حَتَّى تَحِينَنَا النَّفَقَةُ فَقُلْتُ وَمَا نَفَقْتُمْ قَالُوا قَوْلَ الْمُؤْمِنِ  
سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ فَإِذَا قَالَ بَنِيْنَا وَ  
إِذَا أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا؛<sup>۱</sup>

شبی که مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم؛ در آن، زمین‌هایی هموار دیدم که فرشتگانی در آنها مشغول بنا هستند [ساختمان‌هایی را] با خشتی از طلا و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی هم دست از کار می‌کشند. به ایشان گفتم: کار شما چگونه است که گاه اِمْسَاك کرده و دست‌نگه می‌دارید؟ گفتند: [منتظر می‌شویم] تا مصالح ساختمانی به ما برسد. پرسیدم: مصالح [بنایی] شما چیست؟ گفتند: سخن مؤمن [که در دنیا می‌گوید: ] سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ».

پس هر وقت او این ذکر را بگوید، ما [این ساختمان را] می‌سازیم و هر زمان که او [زبان]‌نگه دارد، ما هم [دست]‌نگه می‌داریم.

۵. از امام باقر ع نقل است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهِهَا

شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي  
الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ  
وَمَنْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ رَجُلٌ  
مِنْ قُرَيْشٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ شَجَرَنَا فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ قَالَ نَعَمْ وَ  
لَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتُحْرِقُوهَا وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ  
وَجَلَّ يَقُولُ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ  
لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ؛<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: هر که بگوید «سبحان الله» خدا با آن،  
درختی برای او در بهشت می‌کارد و هر که بگوید «الحمد لله»  
خدا با آن، درختی در بهشت برای او می‌کارد و هر که بگوید  
«لا اله الا الله» خدا با آن درختی در بهشت برای او می‌نشانند  
و هر که بگوید «الله اکبر» خدا با آن برای او در بهشت درختی  
می‌نشانند. مردی از قریش عرضه داشت: یا رسول الله!  
[بنابراین] درخت‌های ما در بهشت بسیار است، فرمود: آری،  
اما پرهیزید از اینکه آتش‌هایی بفرستید و آنها را بسوزانید!  
و این همان است که خدا می‌فرماید: ای کسانی که ایمان  
آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اعمال  
خود را باطل مسازید.<sup>۲</sup>

از این حدیث، موضوع «تجسم» اعمال نیک و بد انسان در بهشت و جهنم  
با کمال وضوح استفاده می‌شود و هم ملاحظه می‌فرمایید که رسول مکرم ﷺ  
با چه بیانی لطیف، این حقیقت را تذکر داده و از «حَبِطِ» حسنات به وسیله  
سیئات تحذیر می‌فرماید که مراقب باشید همچنان که «بهشت سازی» برای

۱. ثواب الاعمال صدوق، ص ۲۶، حدیث ۳.

۲. سوره محمد ﷺ، آیه ۳۳.

شما آسان است و می‌توانید با گفتن چند جمله کوتاه (البته با هماهنگی قلب و توجه روح و ظهور در مقام عمل) انواع درخت‌های بهشتی، به وجود آورده و آنجا مالک باغستان‌ها بشوید، همچنین «بهشت سوزی» هم به آسانی ممکن است از شما صادر شود که با یک جمله «غیبت» کوتاه و یک کلمه نیشدار دل آزار و یک کار کوچک هتک‌آمیز نسبت به شخصی محترم، حریقی عظیم به وجود آورده و آنچه را که با اذکار فراوان کاشته‌اید با گفتار و کردار اندک، بسوزانید و از بیخ و بن برگنید.

۶. «أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ أُشْرَىٰ بِي مَرَّ بِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَرُّ أُمَّتِكَ أَنْ يُكْتَرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ فَإِنَّ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ وَتُرْبَتُهَا طَيِّبَةٌ قُلْتُ وَمَا غَرْسُ الْجَنَّةِ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ!»

ابوایوب از رسول خدا ﷺ نقل کرده است: شبی که مرا به آسمان بردند، ابراهیم علیهما السلام بر من گذشت و گفت: امت خود را امر کن کشت و کار بهشتی، زیاد انجام بدهند [یا] در بهشت درخت فراوان بکارند که زمینش پهناور و خاکش نیکوست. گفتم: کشت بهشت [یا] درخت بهشت چیست؟ گفت: لا حول و لا قوه الا بالله [یعنی گفتن این ذکر مبارک با اعتقاد قلبی و اظهار عملی، کشت بهشت و درخت نشانی در بهشت است].»

۷. از امام صادق علیهما السلام منقول است:

«إِنَّ الْعَمَلَ الصَّالِحَ لِيَذْهَبَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَمَهِّدُ لِصَاحِبِهِ كَمَا يَبْعَثُ الرَّجُلُ غُلَامَهُ فَيُقْرِشُ لَهُ ثُمَّ قَرَأَ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً

فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ!

به راستی که عمل صالح به بهشت می رود و آنجا را برای صاحبش آماده می سازد، همچنان که مرد، غلامی را می فرستد که برای او فرش کند (محل رفاه آماده نماید) آنگاه [امام علیؑ] قرائت فرمود: **أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ**؛<sup>۲</sup> کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند، برای خودشان مهیا می کنند [موجبات رفاه آماده می سازند].»

۸ از رسول خدا ﷺ منقول است:

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَا مِنْ صَلَاةٍ تَخْضُرُ وَقْتَهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ النَّاسِ قُومُوا إِلَى نَيْرَانِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ فَأَظْفِقُوهَا بِصَلَاتِكُمْ»؛<sup>۳</sup>

نمازی نیست که وقتش برسد مگر اینکه فرشته ای از پیش روی مردم بانگ می زند: برخیزید به سوی آتش هایتان که [با اعمال زشت خود] بر پشت های خود افروخته اید و آنها را با نماز خود، خاموش سازید.»

در این حدیث اعمال بد، به صورت آتش های شعله ور و نماز هم به صورت عامل خاموش کننده آتش ارائه شده است.

۹. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلشَّارِبِ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا

۱. بحار الأنوار، ص ۱۹۷، حدیث ۱۸۹.

۲. آیه ای که در قرآن کریم متضمن این مضمون است آیه ۴۴ از سوره روم و بدین صورت است: «وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ» و شاید در روایت بطور نقل به معنی آمده است.

۳. روضة الواعظین قتال نیشابوری، مجلس ۴۰، ص ۳۷۴.

## يُجَزِّرُ فِي بَطْنِهِ نَارُ جَهَنَّمَ؛<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: کسی که در ظرف طلا و نقره می‌آشامد، همانا آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد».

۱۰. ضمن حدیث مفصّلی که از رسول خدا ﷺ رسیده است می‌فرماید: در شب معراج که جبرئیل به امر خدا قصرهای بهشتی را به من عرضه می‌داشت، دیدم بعضی از قصور جنان، دارای «شُرفه»<sup>۲</sup> و بعضی بی شُرفه است. از جبرئیل از سزاین تفاوت پرسیدم، گفت:

«يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ قُصُورُ الْمُصَلِّينَ فَرَأَيْتَهُمُ الَّذِينَ يَكْسَلُونَ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِكَ بَعْدَهَا فَإِنْ بَعَثَ مَادَّةً لِبِنَاءِ الشُّرْفِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ بُنِيَتْ لَهُ الشُّرْفُ وَإِلَّا بَقِيَتْ هَكَذَا؛<sup>۳</sup>

ای محمد! این قصرهای بی شرفه از آن آن نمازگزارانی است که پس از نمازهای واجبشان، از صلوات بر تو و بر آل تو سستی نموده‌اند. حال اگر [نمازگزار] با صلوات بر محمد و آل طیبینش مواد ساختمانی شُرفه قصر خود را فرستاد، برای او ساخته می‌شود وگرنه به همین حال می‌ماند».

## منافات نداشتن تجسم اعمال با بهشت و جهنم

اگرچه مسأله موجود بودن کنونی «بهشت و جهنم» مورد اختلاف نظر در میان دانشمندان اسلامی است؛<sup>۴</sup> ولی اکثریت آنان با استظهار از آیات و روایات،

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۰، کلمه «اناء» و علم الیقین فیض، ص ۱۹۶، پایین صفحه، با اندک تفاوت در نقل.

۲. قسمت جلوا آمده از طبقه فوقانی ساختمان را گویند و به اصطلاح ما بالکن یا مهتابی.

۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۰، پایین صفحه و مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۹۳.

۴. شرح تجرید علامه، ص ۲۷۰.

اثبات وجود فعلی آن دورا نموده‌اند. تا آنجا که شیخ صدوق رحمته الله علیه با عبارتی که ظهور در اجماع «امامیه» دارد می‌گوید:

«وَأَعْتَادُنَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أُمَّهُمَا مَخْلُوقَتَانِ وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارِ حِينَ عُرِجَ بِهِ!»

اعتقاد ما [شیعه اثناعشریه] درباره بهشت و جهنم این است که آن دو مخلوقند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی که به معراج برده شد، داخل بهشت گردیده و آتش را هم دیده است».

حال ممکن است این توهم پیش بیاید که اگر بناست طبق مباحث گذشته در موضوع «تجسم عمل» ثواب و عقاب اخروی، با اعمال نیک و بد دنیوی تحقق یابد، پس چگونه ممکن است قبلاً بهشت و جهنمی جدا از اعمال انسان مخلوق و موجود شده باشد؟

در جواب ممکن است گفته شود: منتهای مطلبی که از ادله مربوط به تجسم عمل به دست می‌آید این است که آنچه به عنوان «جزاء» و کیفر و پاداش به انسان در عالم آخرت می‌رسد، همانا اعمال نیک و بدش می‌باشد. اما آیا بهشت و جهنم که «محل» مجازات و کیفر و پاداش است با قطع نظر از «عمل» انسان، تحقق خارجی دارد یا خیر؟ و همچنین آیا نعمت‌های بهشت و عذاب‌های جهنم، منحصر به همانهاست که به عنوان «جزاء» از اعمال انسان به وجود می‌آید یا نه؟ این دو مطلب، نفیاً و اثباتاً از قلمرو دلالت ادله «تجسم عمل» بیرون است و باید از ظواهر آیات و روایات دیگر استفاده شود. بنابراین، چه اشکالی دارد که بگوییم: از آیات و روایاتی که اثبات وجود کنونی بهشت و جهنم را با قطع نظر از «عمل» انسان می‌نمایند استفاده می‌شود که «محل» مجازات آخرت به

نام «دوزخ» و «جنت» با قسمتی از «آتش» و «نعمت»، بر اساس مصلحتی که خدای حکیم می‌داند، آفریده شده است و هم اکنون موجود است. و اما آنچه که به عنوان «مجازات عمل» باید به انسان برسد، طبق ادله «تجسس عمل» ریشه از دنیا و اعمال انسان می‌گیرد و در آنجا به شکل عذاب و نعمت در می‌آید. چنانکه این معنی از بعض روایاتی که در بحث «تجسس عمل» آورده‌ایم به خوبی فهمیده می‌شود.<sup>۱</sup>

### تجسس اعمال زشت دنیوی

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾

آن روز می‌بینی که تبهکاران را به زنجیرها بسته‌اند.

«اصفاد» جمع صَفْد است به معنی غل و زنجیر. احتمالاً معنای «مقرنین» این باشد که گنهکاران در حالی وارد محشر می‌شوند که دست‌های آنها را با زنجیر به گردنشان بسته‌اند و محتمل است که به این معنا باشد که جمعیت‌های گنهکار را در حالی که همه از یکدیگر نفرت دارند با قیافه‌های وحشتناک با زنجیرها به یکدیگر بسته‌اند که خود همین به هم بسته شدن، عذاب دیگری است برای آنها.

﴿سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَنَعَشَىٰ وَجُوهُهُمُ النَّارُ﴾

لباس‌های آنها از قطران است و حتی آن آتش، صورت‌های آنها را هم پوشانده است.

«قَطْرَان» روغنی است بدبو و سیاه و سوزان که به بدن می‌مالند تا سوزندگی آتش را بیشتر احساس کنند و سراپای آنها و حتی صورت‌هایشان را آتش سوزانی

۱. به روایات شماره ۳ تا ۷ و ۱۰ رجوع شود.

فراگرفته است. تمام اینها تجسم اعمال و اخلاق زشت نفرت انگیزی است که آنها در دنیا داشته اند، وگرنه، نه آن زنجیرها از خارج وجود انسان به سراغش آمده و نه آن لباس قَطْران و لذا می فرماید:

﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ؛

تا خداوند جزا بدهد به هر کسی، مطابق آنچه را که در دنیا کسب کرده است﴾.

سنت خدا این است که در روز جزا به هرکسی همان را می دهد که در دنیا با اعمال و اخلاق زشت و زیباییش در ظرف جان خویش انباشته است. در آخرت به کسی جزا ندهد و خسته های دنیایی اش چیزی داده نمی شود. آنچه مسلم است اینکه سنخ مجازات در آخرت با سنخ مجازات در دنیا متفاوت است. مجازات در دنیا همانطور که قبلاً اشاره کردیم جعلی و قراردادی است که امکان کم و زیاد کردن و یا عفو نمودن دارد.

از باب مثل: مجازات دزدی، صد ضربه شلاق قرار داده شده است که ممکن است با صلاح دید حاکم از آن کاسته و یا بر آن افزوده شود و یا اصلاً مورد عفو قرار گیرد ولی مجازات آخرت، تجسم سرقت و دزدی است که به صورت زنجیر آتشین به دست و پای آدم دزد پیچیده می شود.

در دنیا کیفر، غیر عمل است، عمل، کار دزد است و کیفر، کار مأمور حاکم است، اما در آخرت کیفر عین خود عمل است که در دنیا به صورت دزدی انجام شده است و در آخرت به صورت زنجیر آتشین درآمده است که به وجود آورنده آن در هر دوسرا، خود انسان است و آنجا به آدمیان گفته می شود این عذابها که در حومه وجود خود مشاهده می کنید، عین اعمالی است که در دنیا انجام داده اید و اینجا به این صورت درآمده و شما را دربر گرفته است.



## تجلی هویت اخلاقی در آخرت

در روایت داریم از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که:

«يُحْشَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورِ تَحْسُنٍ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ!»

بعضی از افراد مردم در روز قیامت با صورتی محشور می شوند که میمون‌ها و خوک‌ها زیباتر از آنها می باشند».

این تغییر چهره در حالی است که هویت و شخصیت دنیایی اشان محفوظ است بطوری که اگر مثلاً کسی را به صورت خوک ببینی می شناسی و می گویی این همان جوان خوش اندام شهوترانی است که همسایه یا همکار ما بود و اکنون به صورت «خوک» درآمده است.

دیده‌ایم در بعضی روزنامه‌ها و مجلات کاریکاتور می کشند، يك فرد شناخته شده و معروف در میان مردم را گاهی به صورت الاغی یا گرگی ترسیم می کنند که وقتی می بینیم می شناسیم، این همان آدم معروف است. در روز قیامت نیز آدمیان به صور گوناگون متناسب با اخلاق و اعمالشان وارد محشر می شوند در حالی که ماده ساختمان وجودی اشان همان بدن متشکل از پوست و استخوان و سلول و اعصاب دنیایشان است؛ پس انسان آخرتی از نظر مادی، همان انسان دنیایی است و غیر او نیست ولی صورتاً عین او نیست. در دنیا جوانی زیبا صورت و خوش اندام بود و روی دو پا راه می رفت اما در آخرت خوکی شده است زشت و پلید و وحشتناک و چهارپا، که روبه جهنم می رود. فرد دیگری در دنیا پیری نود ساله، قد خمیده و پوست و استخوان شده بود اما در آخرت جوانی سی ساله، افراشته قامت و زیبا و چون ماه درخشان روبه بهشت و رضوان خدا می رود.

نقل شده که پیرزنی فرسوده و از پا افتاده خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و آن حضرت به گونه مزاح به او فرمود: تو روز قیامت چه خواهی کرد که پیرها را به بهشت، راه نمی دهند؟ آن پیرزن بیچاره سخت نگران شد و گفت: پس وای بر بدبختی من یا رسول الله! در دنیا که این چنین از پا افتاده ام آنجا هم از بهشت خدا وامانده ام. رسول اکرم ﷺ فرمود: نگران نباش اول پیرها را جوان می کنند و آنگاه آنها را به بهشت می برند. پس آن زن جوان زیبارو که وارد بهشت می شود، همان پیرزن نود ساله از پا افتاده در دنیاست و غیر او نیست؛ اما بدیهی است که عین او هم نیست.

از باب مثال: اگر جوانی در بیست سالگی آدم کشته و شرعاً محکوم به قصاص گشته و فرار کرده است و بعد در شصت سالگی او را پیدا کرده و دستگیرش کرده اند، شرعاً باید قصاصش کنند زیرا این پیر شصت ساله همان جوان قاتل بیست ساله است و غیر او نیست. اما بدیهی است که عین او هم نیست زیرا آن وقت، جوان قوی الاندام بود و اکنون پیر ضعیف الاندام شده است. هویت و شخصیتش محفوظ و باقی است اما صورتش که نمایشگر قوت و ضعف جسمانی اوست دگرگون شده است و لذا می شود گفت که صورتاً مثل و همانند اوست. از اینروست که قرآن کریم از انسان آخرتی که از لحاظ ماده همان انسان دنیایی است و استخوان های پوسیده هموست که مجدداً زنده شده است ولی از لحاظ صورت که نمایشگر ملکات اخلاقی و روحی اوست تعبیر به «مثل» کرده و فرموده است:

﴿أُولَئِكَ يَرَوْنَ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾<sup>۱</sup>

خداوندی که آفریننده آسمان‌ها و زمین است می‌تواند در  
عالم پس از مرگ امثال انسان‌های دنیایی را بیافریند.

در ادامه آیه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ!﴾

و قرار داد برای ایشان اجلی که تردیدی، در آن نیست.﴾

در اینکه «روز قیامت» يك واقعت حتمی و قطعی است و تحقق خواهد یافت هیچ ریب و شكّ و تردیدی در آن راه ندارد منتهی هر يك از آدمیان در دنیا اجل و مدّت معینی دارند و باید آن مدّت به پایان برسد تا قیامت برپا شود. ولی عده ای از مردم، درباره خود ستم کرده و تن زیر بار قبول حرف حقّ نمی‌دهند. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿فَأَيُّ الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا!﴾<sup>۲</sup>

ستمگران [به همان راه انحرافی خود ادامه می‌دهند و] جز  
کفر و انکار حقّ از خود چیزی نشان نمی‌دهند.﴾

به هر حال قرآن این دستگاه ضبط و پرورش عمل را به ما نشان می‌دهد که: مراقب باشید! شما دارید عمر خود را می‌گذرانید. گذشته، گذشته است و آینده هم به همین کیفیت خواهد گذشت و حتماً روزی می‌رسد که این اعمال و افکار و اخلاق ما و نفس‌های ما همه و همه برای ما مجسم می‌شود. ما داریم بذرخار کِشت می‌کنیم و آرزو داریم از آن خرما بچینیم.

ما می‌توانستیم نفس خود را بکشیم. این قدرت را به ما داده بودند؛ اگر نداده بودند، این همه افراد صالح و این همه انسان‌های وارسته و پاک و این همه افراد

۱. سورة اِشْرَاء، آیه ۹۹.

۲. همان.

مؤمن مخلص و فداکار در عالم نبودند. پس معلوم می شود این قدرت را به آدمی داده اند و می تواند تمایلات نفس خود را بکشد؛ ولی روز قیامت افسوس خواهیم خورد که چرا نفس را نگشتیم؟

مگر آن مقربان درگاه خدا دست لطف و عنایتی به سوی ما درازکنند و ما را از فقر و فلاکت آخرت نجات دهند.

آنچه بطور مسلم در روح و جان خود می یابیم، محبت حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خاندان رسول صلی الله علیه و آله است و همین را سرمایه حیات ابدی خود می دانیم.

چون سگی افتاده ام اندر نمکزار حسین

خوش مقامی هر که خواهد گویاید جا کند



## فصل نهم

# چگونگی معاد جسمانی



## نحوه زنده شدن انسان تا پس از مرگ

### زنده شدن پس از مردن

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؛<sup>۱</sup>

آیا انسان می‌پندارد که بیهوده رها می‌شود؟﴾.

نه! ممکن نیست، اگر بنا بود رها شود، در مرحله نطفه و در مراحل دیگرها می‌شد. پس آفریننده حق، شما را رها نخواهد کرد تا به آن نقطه نهایی برساند. اشکال مهمی که در صدر اسلام همیشه در میان مشرکان و کافران مطرح بوده و ممکن است همین اشکال در اذهان بسیاری از ما نیز باشد این است که چگونه می‌شود انسانی که می‌میرد و بدنش متلاشی می‌شود و استخوان‌هایش به ذرات خاک تبدیل شده و دستخوش امواج باد می‌گردد و هر ذره‌اش به گوشه‌ای می‌افتد، دوباره جمع می‌شود و به صورت انسانِ اولی درمی‌آید؟ این در نظر

۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

انسان های عادی، غیر ممکن به نظر می رسد و می گویند:

﴿قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ<sup>۱</sup>﴾

آیا وقتی ما مُردیم و تبدیل به خاک شدیم [و پوسیدیم، مجدداً] از خاک برانگیخته می شویم؟<sup>۲</sup>

این، اصل اشکالی است که در بسیاری از ذهن ها هست. بطور کلی همه امور خارق العاده، از این قبیل است. مسأله حیات پس از مرگ، وحی، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام، فرشتگان، جن، معراج پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، طول عمر امام عصر عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى و غیبت حضرتش که در بین مردم است و دیده نمی شود و... اینها مطالب غیبی و امور خارق العاده است. این مسائل وقتی به گوش مردم عادی می رسد، تعجب می کنند و هضم آنها برایشان دشوار می شود و بعید به نظرشان می رسد.

### محشور شدن با همین بدن دنیایی؟

حال اینجا نکته ای که احتیاج به توضیح دارد اینکه آیه شریفه می فرماید: خداوند، توانای بر این است که مثل و همانند آنها را بیافریند، یعنی انسان آخرتی مثل و همانند انسان دنیایی است و حال آنکه ما بر اساس استفاده از سایر آیات قرآن و بیانات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام معتقدیم که همین انسان دنیایی است که پس از مرگ در روز قیامت زنده خواهد شد نه مثل و همانند آن، چنانکه در این آیات از قرآن می خوانیم:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوءَ بَنَانَهُ<sup>۲</sup>﴾

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم

۱. سوره مؤمنون، آیه ۸۲.

۲. سوره قیامت، آیات ۳ و ۴.

کرد؟ آری قادریم که حتی خطوط سرانگشتان او را موزون  
و مرتب به همانگونه که بوده است بیاوریم.»

پس چگونه در آیه مورد بحث تعبیر به «مثل» شده است؟  
در جواب عرض می‌شود: آری انسان آخرتی از لحاظ ماده، همان انسان  
دنیايي است اما از لحاظ صورت، عین او نیست بلکه مثل او و همانند اوست،  
در روز جزا هر انسانی متناسب با اخلاق و اعمال دنیوی اش، متصوّر به صورت  
خاصی محشور می‌شود.

به هر حال وجود ما چند بار پخش شده و سپس جمع شده‌ایم. ما از نطفه  
بوده‌ایم و نطفه از لقمه غذا و آن لقمه غذا در همه جا پخش بوده، در میان  
ذرات خاك و امواج هوا و قطرات باران و اشعه خورشید و... دست قدرتی اینها  
را جمع‌آوری کرده و لقمه را ساخته است. این لقمه، تجمّع بعد از تفرّق است.  
اول پخش بوده و بعد جمع شده است. بار دیگر این لقمه در بدن پخش  
می‌شود و به تمام ذرات بدن می‌رسد و جذب می‌گردد. بار دیگر جمع می‌شود  
و مبدّل به نطفه می‌گردد. نطفه هم تجمّع بعد از تفرّق است؛ این نطفه پس از  
طی مراحل متعدّد، تبدیل به انسان می‌شود و این انسان نیز پس از پایان عمر  
دنیايي اش می‌میرد و ذرات بدنش در همه جا پخش می‌گردد و سپس در روز  
رستاخیز عمومی، آن ذرات پخش شده بدنش جمع‌آوری می‌شود و به صورت  
اولیه اش بر می‌گردد. آری:

﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾

او (خداوند) به هر آفرینشی آگاه است.»

حال، معادی که قرآن اثبات می‌کند و باید معتقد به آن باشیم «معاد

جسمانی» است؛ یعنی روز قیامت دوباره روح انسان به همین بدن جسمانی اش تعلق می‌گیرد و آنگاه بهشتی یا جهنمی می‌شود. چون برخی از فلاسفه پیشین معتقد بوده‌اند معاد، روحانی است؛ یعنی با آمدن مرگ، روح از بدن بی‌نیاز می‌شود و آن را رها می‌کند و به گونه‌ی مجزّد از بدن زندگی می‌کند. حشر<sup>۱</sup> هم روحانی است، بهشت و جهنم هم روحانی است. برخی هم معتقد بوده‌اند، معاد جسمانی هست اما نه با این جسم مادی و دنیوی، بلکه روح در عالم آخرت با بدن اختراعی خودش محسوس می‌شود و با آن زندگی می‌کند.

اما ظواهر بلکه نصوص<sup>۲</sup> قرآن کریم اثبات می‌کند که معاد روحانی محض و جسمانی به آن معنای ساختگی هم که گفته‌اند نیست؛ بلکه روح به همین بدن مادی که در دنیا دارد در قیامت تعلق می‌گیرد، یعنی پس از مرگ، این بدن می‌پوسد و خاک می‌شود و در عالم محشر که رستاخیز عظیم است بار دیگر همین بدن خاک شده به اراده‌ی خدا و مشیت او زنده می‌شود و مورد تعلق روح قرار می‌گیرد و برای حساب و کتاب و کیفر و پاداش و بهشت و جهنم حاضر می‌شود. این حقیقت را ما خیلی واضح و روشن از قرآن کریم به دست می‌آوریم.

استبادهایی<sup>۳</sup> هم که منکرین معاد داشتند، روی همین بدن بوده است. آنها راجع به روح مشکلی نداشتند؛ بلکه می‌گفتند:

﴿إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْ أَلْمَبُعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾<sup>۴</sup>

آیا ما وقتی استخوان‌های پوسیده و خاک شدیم، مجدداً برانگیخته می‌شویم؟!﴾

۱. رستاخیز.

۲. بیانات صریح.

۳. بعید شمردن.

۴. سوره‌ی اسراء، آیه ۴۹.

خدا هم در جواب آنها نفرموده که من نگفتم بدن، معاد دارد تا شما بگویید استخوان‌های پوسیده چگونه باز می‌گردند بلکه گفتم روح، معاد دارد و روح هم که پوسیدن ندارد. ولی خدا این چنین نفرموده بلکه کاملاً مطابق با شبهه و استبعاد آنها فرموده است:

﴿ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴾

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوان‌های او را جمع‌آوری نمی‌کنیم؟ آری! ما توانای بر این کار هستیم تا آنجا که سرانگشتانش را هم به صورت اولی‌ه‌اش می‌آوریم.

منتها:

﴿ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ﴾

بگو: آن کسی، این [استخوان‌ها] را زنده می‌کند که نخستین بار آن را ایجاد کرده است.

اینجا هم سخن از انشاء اولی و احیای ثانوی استخوان‌ها به میان است.

﴿ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴾

و براستی که شما در آفرینش جدیدی ظهور خواهید کرد.

مردم کافر (از روی استهزاء و تمسخر به یکدیگر) می‌گفتند: آیا می‌خواهید شما را به مردی راهنمایی کنیم که (حرف عجیبی می‌زند و) می‌گوید شما وقتی پوسیده و کاملاً متلاشی شدید، دوباره خلقت نوینی خواهید داشت؟ اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که استبعاد و انکارشان روی بدن بوده که اجزای متلاشی

شده بدن چگونه ممکن است به صورت اولیّه اش درآید، و روشن است آنچه که متلاشی و سپس از نوزنده می شود، همین بدن جسمانی است که در دنیا هست نه روح مجرد و نه بدن اختراعی دیگری همانند این بدن و در آیه دیگری فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۱</sup>  
در صور که دمیده شد، آدمیان از قبرها برمی خیزند و  
شتابان به سوی خدای خود می روند.

بدیهی است آنچه که در قبر هست و برمی خیزد، همین بدن خاك شده است نه روح مجرد و نه بدن اختراعی نفس. داستان حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن آمده که از خدا می خواست کیفیت احیاء و زنده کردن اموات را به او نشان دهد:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾<sup>۲</sup>  
هنگامی که ابراهیم گفت: ای پروردگار من! به من نشان  
ده که چگونه مرده ها را زنده می کنی...؟

سؤال از کیفیت احیاء بوده نه از اصل احیاء. از جانب خدا دستور رسید:

﴿فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرَهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾<sup>۲</sup>  
چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را [پس از ذبح کردن] قطعه، قطعه کن و گوشت های آنها را در هم بیامیز و سپس آنها را چند قسمت کن و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار و بعد، آنها را صدا بزنی و به سوی خودت

۱. سوره یس، آیه ۵۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

دعوت کن، آن موقع خواهی دید که همه زنده می‌شوند و  
به صورت اولی خود بازگشته و شتابان به سوی تو می‌آیند.

او طبق دستور عمل کرد و چهارنوع از مرغان را که بر حسب روایت، عبارت بودند از: طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ، انتخاب کرد و آنها را سربريد و گوشتشان را درهم آمیخت و سپس آن را به ده قسمت تقسیم کرد و هر قسمتی را بالای کوهی گذاشت و آنگاه آنها را به نامشان صدا زد: ای طاووس! ای خروس! ای کبوتر! و ای کلاغ! به سوی من بیایید. با کمال تعجب دید اجزای درهم آمیخته مرغان از هم جدا شدند و به صورت نخستین بازگشتند و با شتاب به سوی او آمدند و صحنه رستاخیز و کیفیتِ احیای اموات آدمیان را بِالْعَيْنِ وَالْأَعْيَانِ نشان جناب ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ دادند.

### داستان حضرت عَزِيزِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

همچنین داستان عَزِيزِ را قرآن نقل می‌کند:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا!﴾

یا مانند کسی که از کنار يك آبادی [سوار بر الاغش] عبور کرد در حالی که دیوارهای آن روی سقف‌ها فرو ریخته و کاملاً ویران شده بود و اجساد و استخوان‌های اهالی آن درهمه جا پراکنده بود. او با خود گفت:

﴿أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا!﴾

خدا چگونه اینها را بعد از مرگشان زنده می‌کند؟

معاد، تجلی گاه اعتقاد و اخلاق و عمل

﴿فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةٌ عَامٌ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾

[در همان حال] خدا، خود او را میراند و یکصد سال گذشت  
و سپس زنده اش کرد.

و به او گفت:

﴿وَأَنْظُرِي إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها حَمًا﴾

بین ما چگونه استخوان‌های متلاشی شده‌اش [الاع] را بر  
می‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آنها می‌پوشانیم.

یعنی از همین جریان پی ببر که ما با مردگان آدمیان نیز در استخیز عمومی  
چنین می‌کنیم. پس داستان حضرت ابراهیم و حضرت عزیز علیه السلام نیز دو نمونه  
روشن از کیفیت معاد جسمانی یعنی تعلق روح به همین بدن عنصری پس از  
مرگ است که قرآن در مقام اثبات آن است. البته به این نکته هم باید توجه  
داشت که انسان قیامتی با انسان دنیوی از جهت ماده یکی هستند اما از جهت  
صورت ممکن است اختلاف داشته باشند! اگر ما فرضاً خشتی را از قالب بیرون  
آورده آن را بشکنیم و تبدیل به خاکش کنیم و سپس مجدداً آب بر آن ریخته،  
گل بسازیم و در قالب ریخته و تبدیل به خشتش کنیم، بدیهی است که خشت  
دوم از لحاظ ماده همان خشت اول است اما از لحاظ صورت، شبیه آن است.  
انسان قیامتی هم از لحاظ ماده همان انسان دنیوی است ولی از لحاظ صورت  
غیر آن و مانند آن است.

در دنیا مثلاً پیر بوده آنجا جوان خواهد آمد. در بهشت آخرت پیرو وجود ندارد.  
بهشتیان همه جوانان شاداب و زیبا صورتند و چه بسا در دنیا قیافه زیبایی  
داشته ولی چون رباخوار بوده، آنجا به صورت خوک کربه‌المنظر وارد محشر  
می‌شود. در عین حال هر کس او را ببیند می‌شناسد که این همان همسایه یا



دوست و رفیق ماست! در عین تغییر صورت، شخصیتشان محفوظ است. مثل این کاریکاتورها که برای اشخاص می‌کشند مثلاً صورت، صورت الاغ است ولی در باطن فلان شخص است در قیامت هم می‌بینیم گروه گاو والاغ و خرس و خوک و روباه و گرگ و ببر و پلنگ وارد محشر می‌شوند و به شخصیت دنیوی شان شناخته می‌شوند و انگشت نمای اهل محشر می‌گردند.

### آسان بودن زنده شدن مردگان

فراموش نکنیم که ذرات بدن انسان در هر حال محفوظ است و از حیطة علم خدا بیرون نیست چنان که می‌فرماید:

﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ  
وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup>﴾

و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند! به اندازه سنگینی ذره‌ای و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن نیست مگر این که [همه] در کتاب آشکاری ثبت است.﴾

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ<sup>۲</sup>﴾

ما می‌دانیم آنچه را که زمین از بدن آنها می‌کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است.﴾

اگر يك ذره هم از ذرات بدن باقی مانده باشد، خدا روز قیامت همان را بزرگ می‌کند و انسانی می‌سازد و آن را در اختیار روح قرار می‌دهد. در نتیجه بدن از لحاظ ماده، عین بدن دنیوی است ولی از لحاظ صورت، مثل آن است.

۱. سوره یونس، آیه ۶۱.

۲. سوره ق، آیه ۴.

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ  
مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ؛<sup>۱</sup>

حال، آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ قادر نیست  
که مثل آنها [آدمیان] را بیافریند؟ بله! می‌تواند و او  
آفریننده‌ای داناست.﴾

آفریدن برای او مایه‌ای ندارد:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛<sup>۲</sup>  
کار او جز این نیست که وقتی ایجاد چیزی را اراده کند، به  
او می‌گوید موجود شو! او هم بلافاصله موجود می‌شود.﴾

در کلمه «كُنْ» یعنی موجود شو، معلوم است که مقصود، کاف و نون لفظی  
نیست و اصلاً گفتنی در کار نیست، بلکه مقصود، اراده و خواست است که هر  
چیزی به محض اراده و خواست او موجود می‌شود و گرنه چیزی که هنوز موجود  
نشده است چگونه ممکن است مخاطب به خطاب «كُنْ» قرار بگیرد. این جز  
اراده و خواست خدا، برای ایجاد هر چیزی نیست منتها چون در فکر و ذهن  
ما سریع‌تر و کوتاه‌تر از کلمه «كُنْ» چیزی نیست برای تقریب به ذهن ما از اراده  
محض، تعبیر به «کن» فرموده است:

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛<sup>۳</sup>  
پس منزّه از هر نوع عیب و نقص است کسی که ملکوت  
هر چیزی به دست اوست و همه به سوی او بازگشت داده  
می‌شوید.﴾

۱. سوره یس، آیه ۸۱.

۲. همان، آیه ۸۲.

۳. همان، آیه ۸۳.



کلمه «ملکوت» مشتق از کلمه «مُلک» و مُلک به معنای حاکمیت و مالکیت است. اضافه شدن «واو» و «ت» هم دلالت بر مبالغه و تأکید می‌کند و معنای آیه شریفه این می‌شود:

آن کسی که مالکیت و حاکمیت مطلقه عالم به دست قدرت اوست، از هرگونه عیب و نقص و عجز و ناتوانی، منزّه و مبرّا می‌باشد و لذا زنده کردن مردگان و از نوپوشاندن لباسِ خلق جدید بر استخوان‌های پوسیده آنان يك کار بسیار سهل و ساده و آسان برای او خواهد بود و بر این اساس، شما مسلماً به سوی او بازگشت داده می‌شوید و حقیقت معاد را بالعیان مشاهده می‌کنید و تا آن زمان که در این دنیا حضور دارید این باور به معاد چه مزایا و برکاتی برای شما در بر خواهد داشت و چه قدرتی به روح و روان شما می‌دهد.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾

آیا انسان گمان می‌برد که استخوان‌های او را [پس از مُردن و متلاشی گشتن] جمع‌آوری نخواهیم کرد؟ آری [جمع می‌کنیم استخوان‌های او را] در حالی که توانا هستیم بر اینکه [حتی] سرانگشتان او را بطور کامل بسازیم.

شرح و تفسیر:

این دو آیه مبارکه از جمله آیاتی هستند که می‌شود در مقام اثبات «معاد جسمانی» به آنها تَمَسَّك کرد.

## اصل معاد عقلی، کیفیت آن نقلی

البته به این نکته باید توجه داشت که اصل مسأله «لزوم حیات پس از مرگ» و «ضرورت بعث و رستاخیز قیامت» در ردیف مسائلی است که تنها راه اثبات آن، راه عقل است و فطرت، همانگونه که در گذشته بیان شد و اما مسأله «کیفیت بعث و چگونگی طور حیات انسان در قیامت» که آیا «جسمانی محض»<sup>۱</sup> است؟ یا «روحانی صرف»<sup>۲</sup> و یا مانند همین صورت دنیایی اش «متشکل از جسمانی و روحانی» است، یعنی: روح متعلق به بدن دنیوی، مبعوث خواهد شد و قهراً به تنعم یا تألم جسمی و روحی خواهد رسید.<sup>۳</sup>

در هر حال، این مطلب در زمره مطالبی است که انصافاً نظر دادن درباره آن بدون کمک گرفتن از راهنمایان معصوم از انبیای عظام و ائمه کرام علیهم السلام بسیار دشوار و جداً دور از احتیاط می باشد. از منظر آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم السلام این موضوع به قدری روشن است که مجالی برای ارباب توجیه و تأویل باقی نمی گذارد، بلکه با کمال وضوح، دلالت بر این دارد که:

انسان، در رستاخیز قیامت، با همین بدن دنیوی مبعوث خواهد شد و با همین بدن در بهشت یا جهنم به کیفر و پاداش اعمال نیک و بدش خواهد رسید. نهایت در یک سطح بسیار عالی تر و بعد از تحولاتی بسیار عجیب و شگفت آور که فعلاً درک آن درجه از ارتقاء و تحولات، از وسع کنونی ما بیرون است.

## جمع آوری استخوان های بدن انسان

اینک اندکی در آیه مورد بحث و تفسیر، تأمل فرمایید که چگونه از «بعث» انسان در قیامت، تعبیر به «جمع عظام» یعنی «گردآوری استخوان ها» شده

۱. عقیده کسانی است که استقلالی برای روح قائل نمی باشند (اسفار، ج ۴، طبع قدیم، ص ۸۷۳).

۲. عقیده بسیاری از فلاسفه پیشین است (همان مصدر).

۳. این نظر مقطوع قرآن کریم است.

است؟ بدیهی است جمع کردن و گرد آوردن اجزای پراکنده چیزی، وقتی صحیح است که عین همان اجزای پراکنده جمع‌آوری بشود وگرنه واضح است که به ایجاد ابتدایی چیزی، جمع و گردآوری گفته نمی‌شود و نیز به جمع کردن اجزای چیز دیگری (هر چند مشابه باشد) جمع آن شیء نخستین صدق نمی‌کند. در حالتی که قرآن کریم با کمال صراحت توجه را در موضوع «حشر انسان» برده است روی «بدن» متلاشی گشته و «اجزای» پراکنده آن بدن و می‌گوید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؛

آیا انسان چنین می‌پندارد که ما استخوان‌های بدنش را جمع‌آوری نخواهیم کرد؟﴾.

﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ؛

آری، ما استخوان‌های پراکنده بدنش را جمع می‌کنیم و از نو آن را می‌سازیم﴾.

آنچنان کامل که حتی سرانگشتانش را هم عین صورت نخست تنظیم می‌نماییم. بعض مفسرین<sup>۱</sup> در مورد نزول این دوآیه آورده‌اند: مردی به نام عدی ابن ابی ربیع در مکه همسایه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. او روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! مرا خبر ده که روز قیامت کی و چگونه خواهد بود؟ آن حضرت دربارهٔ اوضاع و احوال قیامت شرحی دادند. عدی گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! من اگر قیامت را با چشم هم بینم باور نمی‌کنم. آخر چگونه ممکن است این استخوان‌های پوسیده و پراکنده را مجدداً جمع کنند و از نو انسان بسازند؟ در پاسخ وی این دوآیه نازل شد: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛ و همچنین در شأن نزول آیات آخر سوره «یس» نقل کرده‌اند<sup>۲</sup>:

۱. تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۲۲۱ و تفسیر صافی، در همین سوره ذیل همین آیه.

۲. تفسیر مجمع البیان و صافی و گازر در سوره یس.

مردی به نام «أَبِي بَن حَلْف» یا «عاص بن وائل سَهْمِي» استخوان پوسیده‌ای را از جسد انسان مرده‌ای نزد رسول خدا ﷺ آورده و آن را در دست خود مالید و خاک کرد و ذرات آن را بر باد داد، آنگاه با غروری تمام فریاد زد:

﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

چه کسی قادر است این استخوان‌های پوسیده و خاک شده را زنده کند؟

در پاسخ این سخن، وحی خدا بر رسول مکرّم ﷺ نازل شد که:

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

بگو [ای رسول ما!] همان کس که نخستین بار آن استخوان‌ها را ایجاد کرد [از خاک آفرید] همو، بار دیگر آنها را زنده می‌کند و او به هرگونه آفریدنی داناست.

تأمل و دقت در آیات شریفه کاملاً نشان می‌دهد که آنچه که در مورد انکار و استبعاد افراد مُعْتَرَض بوده است، موضوع «عِظَام» و «احیاء» آن یعنی استخوان‌های بدن مرده و تجدید حیات آن بوده است و جوابی هم که قرآن داده و آفرینش نخستین را دلیل بر خَلْق مُجَدِّد گرفته است، عیناً مربوط به همان عِظَام است که ضمیر «يُحْيِيهَا» و «أَنْشَأَهَا» به آن برمی‌گردد و با وضوح تمام، مسأله «احیاء العظام» و زنده کردن همان استخوان‌ها را پس از جمع‌آوری آنها که مورد استبعاد و انکار آن مردم بوده است، اثبات می‌کند و بسیار واضح و روشن می‌فهماند که:

اولاً: انسانِ قیامتی، روح مجرّد عاری از جسم نیست، بلکه دارای بدن

۱. سوره یس، آیه ۷۸.

۲. همان، آیه ۷۹.

متشکل از «عظام» و مناسبات عظام است.

ثانیاً: بدن آن جهانی‌اش نیز ترکیب شده از ذرات و مواد بدن این جهانی‌اش بوده و جمع آمده از استخوان‌های پوسیده و پراکنده همین جسم عنصری‌اش می‌باشد، نه بدن و جسم «اختراعی» مولود نفس قیامتی.<sup>۱</sup>

البته، موضوع جسمانیت معاد به این معنی که بیان شد هیچگونه منافاتی با تغییر شکل و دگرگونی صورت‌های آدمیان در محشر ندارد که بنا بر مستفاد از بعض روایات در روز قیامت، انسان‌ها به شکل و صورتی محشور می‌شوند که متناسب با ملکات روحی و اعمال نیک و بدشان می‌باشد و لذا قهراً با شکل و صورت دنیوی‌اشان فرق خواهد داشت.

چنانکه از بعض احادیث استفاده می‌شود که برخی از دوزخیان به صورت خرس و خوک و الاغ و بعضی به شکل بوزینگان و مورچگان محشور می‌گردند و دندان بعضی از کفار مانند کوه اُحد دیده می‌شود و هكذا... و مع الوصف آنچنان مشخصات فردی‌اشان محفوظ است که هرکس، هرکسی را به هر شکل و صورتی ببیند او را می‌شناسد و می‌گوید این همان آدمی است که در دنیا او را می‌شناختم.<sup>۲</sup> بنابراین ممکن است و احتمال این معنی می‌رود که بگوییم: سراینکه قرآن حکیم از انسان‌های اُخروی در یک مورد تعبیر به «مِثْلَهُمْ»<sup>۳</sup> یعنی «مثل انسان‌های دنیوی» فرموده است، همین باشد که انسان اُخروی در عین اینکه از لحاظ ماده اُولیّه‌اش با انسان دنیوی عینیت و اتحاد دارد (چنانکه از آیات گذشته با کمال وضوح استفاده شد) در عین حال، از نظر شکل و صورت ظاهری‌اش «مثل» بدن

۱. اشاره به نظریّه «صدر المتألهین» در معاد جسمانی است، اسفار، طبع قدیم، ج ۴، ص ۸۷۸.

۲. به کتاب «علم الیقین» مرحوم فیض، ص ۲۰۰، رجوع شود.

۳. «أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (سوره یس، آیه ۸۱) یعنی: آیا آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است قادر بر این نیست که مانند آنها [انسان‌ها] را بیافریند؟ آری قادر است و او آفریدگار داناست.

دنیوی خود می باشد نه عین آن. زیرا در دنیا به صورت انسان بوده و در آخرت مثلاً به صورت خوک آمده است، ولی مع ذلک، جهات مشخصه فردیه اش محفوظ است که به محض دیدنش او را می شناسند و به خصوصیات پیکر دنیوی اش پی می برند. «وَاللَّهُ هُوَ الْعَالِمُ بِالصَّوَابِ».

### چگونگی مسأله زنده شدن پس از مرگ

مهمترین اشکالی که از ناحیه منکرین معاد در عهد نزول قرآن طرح می شده و مسأله زنده شدن پس از مرگ را برای انسان غیر قابل باور نشان می داده است و شاید تاکنون نیز آن اشکال، در بعض افکار ناپخته و ناآگاه از منطق علم و دین باقی باشد این است که: بدن انسان، پس از اینکه متلاشی گشت و استخوانش پوسید و مبدل به ذرات خاك و خاکش دستخوش امواج باد و هر ذره اش به گوشه ای رفت، از قلّه های کوهها و عمق دریاها و در لابه لای صدها و هزارها ذرات دیگر ناپدید و نابود شد، آیا چگونه ممکن است این ذرات پراکنده که در ایهامات زمان و مکان و میلیاردها محتویات جهان، مخلوط و ممزوج گردیده است، مشخصاً جمع آوری شده و بار دیگر به حیات نوین و زندگی مجدد برگردد و همان انسان اولی بشود!

آری، این اشکال است که قرآن کریم از زبان منکرین «حیات پس از مرگ» به تعبیرات گوناگون در مواضع متعدّد از بیانات خود آورده است. يك جا می فرماید:

﴿فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ \* إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

کافران گفتند: این، چیز عجیبی است آیا وقتی مردیم و خاک شدیم [باز زنده می شویم]؟ این بازگشت بعیدی است.

و در جای دیگر می فرماید:

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِثُّ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا؛<sup>۱</sup>

انسان می گوید: آیا وقتی مُردم، باز در آینده زنده گشته و از قبر بیرون آورده خواهیم شد؟﴾.

يك جا نشان می دهد که جهل توأم با غرور نابجا، کار انسان را به آنجا می رساند که سخن از «معاد» را سخنی ناشی از جنون می پندارد و آدم معتقد به معاد را آدم دیوانه عاری از عقل و خرد می خواند! چنانکه می فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُرِّتُمْ

كُلَّ مَمْرَقٍ أَنْتُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ \* أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؛<sup>۲</sup>

کسانی که کافر شده اند [از روی تمسخر و استهزاء، به مردم] می گفتند: آیا می خواهید شما را به مردی رهنمائی کنیم که می گوید: شما پس از آنکه مُردید و ذرات جستماتان متفرق و پراکنده گردید، از نو زنده خواهید شد؟ آیا او [محمد ﷺ] با این سخن] به خدا دروغ می بندد یا جنون بر وی عارض شده است؟﴾.

### منشأ پیدایش شبهه حیات پس از مرگ

اکثر شبههاتی که نسبت به امور خارق العاده و حقایق غیبیه، مانند حیات پس از مرگ، نزول وحی، شق القمر، معراج پیغمبر ﷺ، طول عمر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف و غیبت آن حضرت و أنحاء معجزات و خوارق عادات انبیاء و اولیای خدا عليه السلام در اذهان توده مردم پیدا می شود و هضم و پذیرش آن، بر آنان

۱. سوره مریم، آیه ۶۶.

۲. سوره سبأ، آیات ۷ و ۸.

دشواری می‌گردد؛ منشأ و سبب واحدی دارد و آن این است که توده افراد بشر عادی، بر حسب جریان مستمر زندگی، از یک طرف اُنس با قدرت‌های محدود مادی پیدا کرده‌اند و همان را میزان مقدوریت و معیار امکان تحقق هر مطلبی می‌دانند و تمام مطالب غیر عادی را که به گوششان می‌رسد، با همان «میزان» در معرض سنجش قرار داده و با همان «معیار» ارزیابی می‌کنند و وقتی می‌بینند با آن «میزان» نمی‌خواند و مقدور آن قدرت نمی‌باشد، طبعاً منکر واقعیت آن مطلب شده و آن را اساساً غیر قابل امکان می‌پندارند.

و هم از طرف دیگر چون دائماً پیدایش موجودات و حوادث و وقایع را در داخل نظام و در بطن سلسله علل و معلول‌های عادی و طبیعی دیده‌اند، این جمود فکری در آنها پیدا شده و معتقد گردیده‌اند که اساساً آنچه که در عالم، واقعیت دارد همان است که در مسیر علل و اسباب عادی افتاده و دنبال یک سبب و علت طبیعی واقع شده باشد و هر چه که در خارج از این نظام ادعا شود، عاری از حقیقت بوده و در ردیف اوهام و خرافات است و به همین جهت در تمام امور خارق العاده که از لوازم معتقدات دینی و ایمان به غیب می‌باشد، اینگونه مردم، دچار شک و تردید و اضطراب می‌شوند و از پذیرفتن آن به وحشت می‌افتند.

حال، این قیافه ردّ و انکار اگر از ناحیه منکرین خدا و غیر معتقدین به «عالم غیب» اظهار شود طبیعی بوده و جای تعجبی نیست. اما عجیب اینجاست که این حال شک و تردید و اضطراب در قبول، از ناحیه دینداران و خداشناسان نیز احیاناً بروز کرده و جداً موجب حیرت می‌گردد.

آنها نیز از تصوّر و تصدیق معراج جسمانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سؤال و جواب در برزخ، معاد جسمانی، طول عمر خالی از شکست نیروهای بدنی امام عصر عجل الله فرجه و آشباه این امور خارق العاده که قرآن، نظایر آنها را فراوان نشان داده است، سرپیچی نموده و در قبول آن مردّد می‌شوند.



آری، این خداشناسان با آن خداشناسان، يك «قَدْر جامع مشترکی» دارند و آن، «خداشناسی» است! چه حرف عجیبی «خداشناس خداشناس»! طُرْفه مَعْجُونی است! آیا این سخن، تناقض نیست؟ خیر، هرگز هم تناقض نیست. زیرا آن آدم خداشناس به قول خود که در فکر جامد و راکدش موجودی را تصوّر کرده که مانند انسان مسکین، دارای قدرت محدودی است که فقط در چهارچوب علل و اسباب طبیعی می‌تواند کار کند و خارج از نظام علل و معلول‌های عادی، خارج از مرز قدرت اوست، آن چنانکه قوم یهود گفتند:

﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾<sup>۱</sup>

دست خدا [العیاذ بالله] بسته است.

او هم می‌گوید: دست خدا (العیاذ بالله) در غُلّ و زنجیر علل و اسباب عادی «مغلول» است و قدرت او در حصار نظام طبیعی «محصور» است! آری، این آدم خداشناس به قول خود، در واقع خداشناس واقعی است، زیرا آن موجود محدود القدره و مَغْلُولُ الْيَدِ که در فکر ناقص خود ساخته و آن را خدا پنداشته است، خدا نیست.

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست      غایت فهم تو است الله نیست

پس در حقیقت، این دسته از خداشناسان، با آن دسته از خداشناسان، در انکار خدای حقیقی یکسانند! چه آنکه هر دو دسته، خدای قادر مطلق مَبْسُوطِ الْيَدِ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٍ را منکرند.

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>

اکثر آنان که ایمان به خدای آورند ایمانشان [با مرتبه‌ای از] شَرِك تُوأم است.

۱. سوره مائده، آیه ۶۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

خلاصه آنکه: انسان (اعمّ از کافر و مؤمن ناقص الایمان) بر اثر انس با قدرت های محدود بشری و اعتیاد به نظام علل و اسباب عادی، نوعی جمود و زجمود در فکرش به وجود آمده است که از تصوّر امور خارق العاده و تصدیق حقایق خارج از ستّت جاریه عالم طبع وحشت می کند و در نظرش بسیار بعید و دور از حقیقت می آید.

مثلاً از یک طرف می بیند: این بشر اندیشمند دانش پژوه، پس از هزاران سال سعی و تلاش علمی و متراکم ساختن افکار نوایغ و دانشمندان، تازه به درجه ای از علم و صنعت رسیده است که می تواند هواپیما بسازد و در مدّت کوتاهی از یک گوشه کره زمین به گوشه دیگرش برود یا اندکی بالاتر رفته و دستی به کره ماه برساند. آن وقت از این طرف می شنود که: پیروان قرآن می گویند: در حدود سه هزار سال پیش، یک نفر انسانی به نام سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام بر بساطی می نشست و باد به فرمان وی آن بساط را با سرنشینانش حرکت می داد و هواپیمایی می نمود و در ظرف یک روز آن مقدار از مسافت را می پیمود که یک اسب سوار در ظرف دو ماه می توانست آن مسافت را طی کند.<sup>۱</sup>

همچنین می شنود که در چهارده قرن قبل، رسول خدا حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با نبود وسایل فضاوردی امروز، با مرکبی خاصّ، در یک شب به آسمان ها بالا رفته و سیر فضایی مخصوص خود را به پایان رسانده و سالمّاً به زمین بازگشته است. آری انسان امروز، اینگونه مطالب دور از جریان عادی طبع را از زبان گروه دیندار مؤمن به عالم «غیب» می شنود، آنگاه پیش خود می گوید: ای عجب! این چگونه ممکن است که بشر هزار سال و سه هزار سال قبل که هنوز از این وسایل و مخترعات علم و صنعت، در آن زمان سخنی به میان نبوده است، دست به چنین کارهای اعجاب انگیز زده باشد؟! و هم می بیند مثلاً پدرش با

۱. به تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۲ سوره سبأ و بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۶۶ رجوع شود.

گذشت زمان و گردش روز و شب پیرمی شود و اعضای بدن و نیروهای بُنیه‌اش روبه ضعف و سستی رفته و در نتیجه به سنّ هشتاد و نود سالگی با جسمی فرسوده و ناتوان در حالتی که عاقل از جمیع فعالیت‌های زندگی شده است به چنگال مرگ تدریجی می‌افتد و از بین می‌رود و او هر چه می‌کوشد جلوی تأثیر زمان را بر روی پدر گرفته و او را از چنگال ضعف و سستی و پیری برهاند نتیجه‌ای نمی‌گیرد، نه تنها پدر، بلکه تمام آقویاء و نیرومندان جهان را به حکم تاریخ مسلم عالم می‌بیند که به کام پیری و بیماری و مرگ افتاده و رفته‌اند.

آنگاه از مؤمنین به مکتب اهل بیت رسول ﷺ می‌شنود که معتقدند يك شخصیت عظیم انسانی به نام امام حجت بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از گذشت بیش از هزار و دو بیست سال از عمر شریفش کوچکترین فتور و سستی در قوای بدنش و اعضای تنش راه نیافته است و همچنان به صورت يك مرد چهل ساله شاداب با شدت استحکام قوا زنده است و تا روزی که خدا برای ظهور حضرتش خواسته است هر چند هزار سال پس از این باشد در پناه خدا به همین نشاط و قوت اعضای بدن باقی خواهد ماند.<sup>۱</sup>

او از شنیدن این سخن تعجب کرده و با حیرتی تمام می‌گوید: یعنی چه؟ مگر این چنین چیزی هم ممکن است که يك فرد انسان با بدن مُتَشَكَّل از گوشت و پوست و استخوان و سلول و عصب، با گذشت زمان و گردش لیل و نهار اصلاً پیر نشود و کوچکترین نشانه سستی و ناتوانی در اعضای بدنش ظاهر نگردد و باز هم می‌بیند حیوانی یا انسانی می‌میرد، بدنش متلاشی گشته و خاک می‌شود، ذرات خاکش دستخوش امواج باد و هرزه‌اش به جایی رفته و هیچ و پوچ و نابود می‌گردد، آن وقت می‌شنود که قرآن می‌گوید: تمام این ذرات پراکنده ناپیدا، روزی جمع خواهد گشت و مجدداً به صورت انسان‌هایی زنده که اوّل بوده‌اند

خواهد درآمد. اوازشنیدن این سخن نیز به حیرت افتاده و از خود، تعجب‌کنان می‌پرسد یا لَلْعَجَب! مگر می‌شود؟

﴿أَيُّدَا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾<sup>۱</sup>

... آیا وقتی مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا بطور حتم، ما برانگیخته می‌شویم؟

﴿وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>۲</sup>

گفتند: آیا وقتی در زمین گم و ناپدید شدیم، آیا بطور حتم، ما در آفرینشی نوین خواهیم درآمد؟

خلاصه، تا مسأله ایمان و اعتقاد به عالم «غیب» و «ماوراء طبیعت» در مغز مردم روز حل نشود، در تمام مسائل اعتقادی به بن بست خواهند رسید و راه حلی پیدا نخواهند کرد. به همین جهت است که می‌بینیم قرآن حکیم در هر جا بحثی از قیامت و رستاخیز عظیم محشر و زنده شدن مجدد انسان‌ها به میان می‌آورد و یا از معجزات و خوارق عادات پیغمبران علیهم‌السلام و اهلک امت‌های طاغی پیشین سخن می‌گوید، قبل از آن یا بعد از آن بحث، به بحث درباره خدا و احاطه علم و قدرت او (جَلَّتْ عِظْمَتُهُ) می‌پردازد و آیات و نشانه‌های روشنی از «قدرت مطلقه مبدأ» قهار هستی نشان می‌دهد تا با تمرین تفکر مستمر در آثار صنع قدیر علیم حکیم، تدریجاً زنجیره‌هایی که بر اثر انس با قدرت‌های محدود مادی و سروکار داشتن با علل و اسباب عادی به پای فکر بشر بسته شده و او را در قفس تنگ و محدود عوامل طبیعی محبوس نموده است باز شود و مرغ فکر انسان در فضای بلند و لایتناهای توحید و خداشناسی به پرواز درآید و تا آنجا

۱. سوره واقعه، آیه ۴۷.

۲. سوره سجده، آیه ۱۰.

که بی نهایت از افق محدود عالم ماده و طبیعت بالاتر است و فوق زمان و مکان است، اوج بگیرد و با قدرت مطلقه و نامحدود «مبدأ» لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ هستی آشنا گردد.

در آن موقع است که علامت سؤال (؟) توأم با تعجب و حیرت، از جبین فکر بشر محو می شود و سراپا یقین و ایمان گردیده و سر تسلیم و رضا در برابر «خدا» فرود می آورد و کمترین شک و تردیدی در کار حق تعالی به قلب خود راه نمی دهد. چه آنکه می بیند آفتاب حق بر همه جا تابیده و بر همه چیز هستی داده است و آنچه که در فکر و ادراک بشر بگنجد یا نگنجد در ساحت قدرت او (جل و علا) می گنجد و به محض اراده و خواست او لباس تحقق و وجود می پوشد.

تصدیق می شود: اوست که عوامل قهار طبیعت را آفریده و به هر یک خاصیتی داده است و هم اوست که از هر یک بخواهد سلب خاصیت نموده و بی اثرش می سازد. اوست که آتش آفریده و خاصیت «سوزاندن» به آن داده است و هر دم که بخواهد سلب خاصیت کرده و شعله های سوزان آتش را تبدیل به لاله و ریحان می گرداند.<sup>۱</sup>

اوست که دریا آفریده و امواج پرتلاطم آب را فروکشنده و مُهَلِك قرار داده است، وقتی که بخواهد همان دریای مَوَاج را زیر پای پیغمبر و اتباعش به صورت جاده و راهی هموار درمی آورد که امواج متراکم آب بسان کوه های گران از هر دو جانب راه ایستاده و قطره ای بر سر آن رهگذران نریزد تا آنان به سلامت بگذرند و به ساحل برسند.<sup>۲</sup>

۱. اشاره به داستان ابراهیم خلیل علیه السلام و آتش نمرودی است که در قرآن آمده است: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (سوره انبیاء، آیه ۶۹)، گفتیم: ای آتش! سرد و سلامت باش بر ابراهیم.

۲. اشاره به داستان عبور حضرت موسی علیه السلام و قوم وی از دریاست که قرآن کریم می فرماید: «فَأَوْخَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ»؛ (سوره شعراء، آیه ۶۳)، به موسی علیه السلام وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن، پس دریا شکافته شد و هر پاره ای از آن مانند کوهی بزرگ گردید.

اوست که ساختمان بدن انسان را قابل تأثیر و انفعال از گذشت زمان آفریده و او را طبعاً در مسیر پیری و ضعف تدریجی قوا افکنده است و هم اوست که ساختمان بدن حجت کبری و ولی اعظمش امام حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف را طوری ساخته است که هرگز متأثر از مرور زمان نگردیده و روبه پیری و ضعف قوا نرود. اوست که انسانی مرکب از عناصر گوناگون و مجهز به جهازات شگفت انگیز حیرت زا به وجود می آورد و پس از انقضای عمر موقت دنیایی وی، او را می میراند و تبدیل به خاکش می سازد و هم اوست که بار دیگر آن ذرات پخش و پراکنده انسان را جمع آوری نموده و از نوزنده اش می گرداند و به کیفر و پاداشش می رساند. آیا این چنین تصرف و تصریف و دگرگون ساختن از ناحیه آن قدرت بی پایان در صحنه طبیعت، تعجب زا و شگفت آور است؟

﴿وَإِن تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا إِنَّا لَنَعِي خَلْقٍ جَدِيدٍ!﴾

اگر تو را عجب می آید [از کار منکران] پس عجب از گفتار آنان [بسی به مورد است که می گویند] آیا وقتی خاک شدیم باز از نو آفریده خواهیم شد؟

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا \* أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ۚ﴾<sup>۲</sup>

انسان [از روی تعجب] می گوید: آیا وقتی من مُردم، باز در آینده از قبر، زنده بیرون آورده می شوم؟ آیا این انسان به یاد نمی آورد که پیش از این، چیزی نبود و ما او را آفریدیم [از عدم به وجودش آوردیم]؟



۱. سوره رعد، آیه ۵.

۲. سوره مریم، آیات ۶۶ و ۶۷.

حال در سوره مورد تفسیر (سوره قیامت) نیز برای دفع استبعاد از فکر بشر، تکیه به مسأله «قدرت» نموده است که:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾

آیا انسان چنین می‌پندارد که ما هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری ما، قادر و توانا بر این کار می‌باشیم و آنچنان قدرت ما، دقیق و لطیف و عمیق است که حتی سر انگشتان او را نیز بطور تمام و کمال می‌سازیم.<sup>۱</sup>

یعنی انسان را با تمام خصوصیات نخستین صورت خلقتش که در دنیا داشت بر می‌گردانیم و از کوچکترین عضو و باریکترین شکل و هیئت عضوی فروگذار نمی‌کنیم و حتی موج‌های لطیف و خطوط دقیق سر انگشتانش را به همان ترتیب اولش تجدید می‌نماییم.

### قدرت خدای سبحان با تجدید خلقت «بنان»

«بنان» در لغت به دو معنی آمده است: انگشتان<sup>۱</sup>؛ سر انگشتان<sup>۲</sup>. آیه شریفه در میان تمام اعضاء و جوارح انسان با آن همه کثرت و اعجاب در خلقت که دارند، «بنان» یعنی انگشتان یا سر انگشتان را بالخصوص اسم برده و تجدید خلقت آن را پس از مرگ، نشان کمال قدرت، معرفی فرموده است و این شاید از آن نظر باشد که خصوصیات عدد و کیفیت ترکیب و ترتیب و تفاوت در بلندی و کوتاهی انگشتان که در معرض دید همه کس قرار گرفته و عارف و عامی

۱. مفردات راغب و المنجد و لسان العرب.

۲. المنجد و لسان العرب.

از فواید عجیب و شگفت‌انگیز آن باخبرند، از نشانه‌های بارز قدرت توأم با علم و حکمت خالق مٔان می‌باشد که چگونه به انواع حوائج و نیازمندی‌های بسیار خفی و لطیفی که تا در طول زندگی برای انسان پیش نیاید خود انسان نیز توجهی به آن ندارد، دقیقاً توجه شده و آنگاه با اندازه‌گیری مخصوص و تناسب‌بینی عجیب به اقسام جهازات گوناگون از داخل و خارج تجهیز گردیده است که حَقاً در خور اندیشه و شایان تفکّر است.

با آنکه «انگشتان»، همه در ردیف یکدیگر برادروار ایستاده‌اند و همچون غلامان مطیع چُست و چابک بی‌آجر و مُزد، آماده خدمتند. ولی در عین حال چنان نیستند که از هر جهت تشابه در خلقت داشته و خالی از تفاوت باشند. آخر، نه مگر انسان در زندگی محتاج به افعال گوناگون و حرکات مختلف است و لذا به حکم ضرورت، طبیعی است که باید عاملان و کارپردازان نیز متفاوت در خلقت بوده و هر یک به وسایل و ابزار کار مخصوص به خود مجهز باشند. به همین جهت می‌بینیم انگشت «ابهام» با شکل خاص و ممتازی که دارد در فاصله معینی بیش از فواصل دیگر انگشتان قرار گرفته است، بطوری که می‌تواند در کمال سهولت و آسانی بچرخد و خود را به تمام نقاط کف دست برساند و در مواقع ضرورت و انجام کارهای گوناگون به کمک سایر انگشتان بشتابد و با هر یک از آنها به قدر حاجت در تماس لازم باشد و حال آنکه چنین وسعت میدان کار و آزادی در عمل برای دیگر انگشتان مقرّر نشده است و هم مشاهده می‌کنیم که انگشت‌ها به هنگام هر کاری از کارهای مختلف، از دادن و گرفتن و قبض و بسط و جذب و دفع و أنحاء حرکات لطیفه و اعمال طریفه به اشکال گوناگون درمی‌آیند؛ با به هم پیوستن و از هم جداگشتن و خم و راست شدن و باز و نیم باز بودن و انبساط و انقباض پیدا کردن، مشکلات بزرگی را حل می‌کنند و رفع حوائج بسیار می‌نمایند.

گاه در هم فرورفته و در آغوش یکدیگر فشرده می‌شوند و به صورت «مُشت گره کرده» برسروگردن دشمن فرود می‌آیند؛ گاه دیگر مُنبسط گشته و مانند «طبق» حامل اشیاء می‌شوند؛ گاهی به حالت نیم باز، در کنار هم قرار گرفته و همچون کاسه‌ای وسیلهٔ خوردن و آشامیدن می‌گردند، در شرایط دیگری هم کار «جاروب» می‌کنند و هم به کار «پارو» می‌خورند؛ هم برای «اخذ» و گرفتن چیزی مورد استفاده واقع می‌شوند و هم وسیلهٔ «اعطاء» و دادن شیء قرار می‌گیرند.

دیگر آنکه می‌بینیم هر انگشتی دارای سه بند است (به استثنای «شست» که دو بند دارد) و بند آخر، به طرزی جالب و زیبا به سلاح «ناخن» مسلح گشته است که علاوه بر جنبهٔ زیبایی و جمالی، از نظر برخورد های فراوان که سرانگشت‌ها با اجسام گوناگون دارند، ناخن‌ها تکیه‌گاه خوب و ستون محکم و محافظ لازمی هستند که به هنگام تماس با اشیاء خشن در حفاظت انگشتان تأثیر مسلم دارند و بر نیروی مقاومت آنها می‌افزایند و مخصوصاً در بعضی از کارهای دقیق و صنعت‌های ظریف و التقاط و برچیدن اشیاء ریز، ناخن، تنها وسیله و ابزار کار است که بدون آن، هم سرانگشتان در معرض آفات فراوان واقع می‌شوند و هم دست عاجز از کار می‌گردد.

اینها که بیان شد، نمونهٔ بسیار ناچیزی است از فواید و مصالح خارج از شمار این عضو به ظاهر کوچک جسمانی انسان که هر چه بر نیروی اکتشافی علم و تحقیق بشر افزوده شود، دریچه‌های تازه‌تری به عالم اسرار و حکمت خلقت آن گشوده می‌گردد و افکار دقیق و کنج‌کاو دانشمندان را در برابر شاهکار بدیع و ریزه کاری‌های لطیفی که در چگونگی تشکیل «بنان» و تنظیم خطوط بسیار باریک و موج‌های تو در تو و به هم پیچیدهٔ سرانگشتان، به کار رفته است به حیرت و اعجاب وا می‌دارد. تا آنجا که می‌گویند: <sup>۱</sup> از مشخصات فردی هر انسان، موج‌های

۱. تفسیر طنزهای، ذیل همین آیه.

باریک و خطوط مارپیچ نوک انگشتان دست اوست. یعنی خطوط سرانگشت هر فردی منحصر به خود او می باشد و در این خصوصیت تشابهی میان دو نفر انسان وجود ندارد<sup>۱</sup> و به همین جهت، طریق «انگشت نگاری» که ساده ترین و در عین حال روشن ترین راه ضبط هویت و شخصیت هر فردی است، در دنیای علم و تمدن مورد توجه واقع شده است که در موارد تحکیم آقاریر و تصحیح اسناد و مدارک و احراز هویت اشخاص و شناختن مجرمین، معمولاً به در محاکم و مقامات قضایی و غیر آن قرار گرفته و راه انکار بعد از اقرار را به روی تجاوزگران بسته است و به گفته «دکتر الکسیس کارل» «اثر انگشت، امضای حقیقی ماست»<sup>۲</sup>.

### اعتراف یک دانشمند آلمانی به «اعجاز» قرآن مجید!

«طنطاوی» در تفسیر خود، ذیل همین آیه می گوید: دوست من «محمود بک سالم» که اکثر دوران زندگی اش را در اروپا و فرانسه گذرانده است، ضمن یک سخنرانی در یک مجمع عظیم مصری چنین گفت:

چندی پیش یک دانشمند آلمانی، مسلمان شد؛ وقتی از سبب گرایش او به اسلام پرسیدند، گفت: «علت اسلام من این آیه از قرآن بود: ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛ چه آنکه من دیدم مسأله انحصار خطوط سرانگشت هر فردی به خودش و عدم تشابه بین افراد بشر در این خصوصیت و متداول گشتن موضوع «انگشت نگاری» در محاکم قضایی بر اساس همین جهت، از مُکْتَشِفَات علمی عصر اخیر است و تا پیش از اواخر قرن نوزدهم میلادی، حتی در مراکز علمی و دانش پژوهی اروپا نیز از این مطلب، نام و نشانی به میان نبوده است، تا چه رسد به اینکه عرب عصر جاهلی، پی به این حقیقت علمی برده و آن را به زبان آورده

۱. البته هر فرد انسان بطوری که از گفتار دانشمندان به دست می آید از جهات عدیده ای دارای مشخصات فردی و صفات مخصوص و منحصر به خود می باشد که یکی از آنها خطوط سرانگشتان است.

۲. انسان، موجود ناشناخته، ص ۲۶۸.



باشد. حال که می بینم قرآن، در زمان حکومت «جهل» و بی خبری و دوازده قرن پیش از توجّه دانشمندان بشری پرده از روی این واقعیت موجود در کارگاه خلقت برداشته است، پس بطور یقین پی می برم که «قرآن» کلام خداست، نه کلام بشر و همین موجب ایمان و اسلام من گردید».

بنابراین می شود همین جهت و خصوصیت قابل توجّه را هم دخیل در اهتمام به ذکر «بنان» در آیه شریفه قرار داد که (محتماً) اشاره به این باشد که قدرت ما، در حفظ هویت افراد بشر و اعاده شخصیت جامع الاطراف هر فردی در قیامت تا آنجاست که می توانیم آنچنان بدن های دنیایی را بعد از مرگ و تفرّق اجزاء و متلاشی گشتن ذراتشان بار دیگر، حیات داده و با جمیع جزئیات و خصوصیات قبل از مرگ، به صحنه «محشر» بیاوریم که حتی خطوط بسیار باریک سرانگشتان شان نیز که حافظ شخصیت هر فردی است محفوظ بوده و کاملاً مساوی با خطوط بدنی دنیایی یعنی عین همان باشد!

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسْوِيَ بَنَانَهُ﴾

توجّه به چگونگی آفرینش نخستین

قرآن حکیم در ردّ منکرین اعاده انسان به صورت اولیّه اش می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ<sup>۱</sup>﴾

آیا درباره آن «منی» که در «رحم» می ریزید تفکر نموده اید؟».

تا از سرگذشت مراحل پیشین انسان به تطوّرات و دگرگونی های بعد از این اوپی ببرید و بفهمید آن کس که پراکنده ها را جمع کرده و انسان ساخته است، همان کس بار دیگر متفرّقات پیکرانسان را جمع کرده و انسان خواهد ساخت.

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ؛<sup>۱</sup>

بگو: استخوان‌های خاک شده را آن کسی زنده می‌کند  
که بار اول همو آنها را از عدم به وجود آورده است﴾.

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ \* عَلَيَّ أَنْ  
نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ \* وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ  
النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ؛<sup>۲</sup>

ما، مغلوب [هیچ قدرتی] نمی‌شویم و قادر بر این هستیم  
که افرادی مثل شما را در جای شما قرار داده و شما را  
در آنچه که نمی‌دانید [از خلقت اخروی] ایجاد نماییم و  
محققاً نشأه اول را [که دنیا است] دانسته‌اید، پس چرا متذکر  
نمی‌شوید؟﴾.

آن قدرتی که شما را از عالم «رحم» به عالم «دنیا» کشید درحالتی که شما  
بی‌خبر از این عالم بودید، همان قدرت است که شما را از این «نشأه» به «نشأه»  
دیگری خواهد کشید درحالتی که فعلاً بی‌خبر از وضع و حال آن نشأه می‌باشید.  
شما که از تطورات عالم نخستین، باخبر شده‌اید و چگونگی آفرینش «موجود  
مَسْبُوق به عدم» و «تجمّع بعد از تفرّق» را مشاهده نموده‌اید، پس چرا متذکر این  
«سنت جاریه» در عالم نمی‌گردید؟

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| این جهان و آن جهان زاید آبد | هر سبب مادر، اثر از وی ولد |
| چون اثر زایید آن هم شد سبب  | تا بزایید او اثرهای عجب    |
| این سبب هانسل برنسل است لیک | دیده‌ای باید مُنور نیک نیک |

۱. سوره یس، آیه ۷۹.

۲. سوره واقعه، آیات ۶۰ تا ۶۲.

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا \* أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا \* فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمُ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا!﴾<sup>۱</sup>  
 انسان [از روی تعجب] می‌گوید: آیا من پس از اینکه مُردم [از خاک] زنده بیرون آورده می‌شوم؟ آیا انسان به یاد ندارد که در گذشته، چیزی نبوده و ما خلقش کرده‌ایم؟ حال، به پروردگارت قسم [ای رسول مکرم!] که بطور قطع آنها را با شیاطین جمعشان خواهیم کرد. آنگاه همه را در حالی که به زانو درآمده‌اند در گرداگرد جهنم حاضرشان خواهیم ساخت.»

﴿أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ﴾<sup>۲</sup>

آیا ما، در آفرینش نخستین [که نظام مشهود جهان را از عدم به وجود آوردیم] هیچ عاجز شدیم [تا از تجدید خلقت انسان در قیامت، درمانده و عاجز شویم، حاشا!].

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾<sup>۳</sup>  
 آفرینش را همان‌گونه که نخستین بار آغاز نموده‌ایم [مجدداً به همان سهولت و آسانی] [إعادة] می‌کنیم [و جهان و جهانیان را پس از اِفاء، به آفرینش دوم بر می‌گردانیم] وعده‌ای است کرده‌ایم و وفای به آن به عهده‌ی ماست، بطور مسلم ما انجام دهنده‌ی آن می‌باشیم.»

۱. سوره مريم، آیات ۶۶ تا ۶۸.

۲. سوره ق، آیه ۱۵.

۳. سوره انبياء، آیه ۱۰۴.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ  
بِحَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

ایاندیدند [نیندیشیدند] خدا آن کسی که آسمان ها و زمین  
را آفرید و از آفریدن آنها ناتوان نگردید، تواناست بر اینکه  
مرده ها را زنده کند. آری محققاً او بر هر چیزی تواناست.

### منطق قرآن ملاک تأیید یا تکذیب

بنابراین اگر نظریه ای از نظریات علمی دانشمندان بشری، با حقیقتی از  
حقایق قرآنی و عقیده ای از عقاید مسلمة دینی موافق درآمد، در این صورت  
وظیفه علم و صاحب نظران علمی است که بس شوق و شغف از خود نشان  
داده و احساس عظمت و رفعت از این فتح علمی و کشف حقیقی در خود  
بنمایند و سربه آسمان عز و افتخار و شرف بسایند و جداً به روشنی فکرو  
سلامت نیروی عقل خود ببالند که راه صحیح درک حقیقت را به درستی و  
سلامت پیموده اند، از ضلالت و کجروی های فکری در امان مانده و سالمأ به  
مقصد رسیده اند و به گوشه ای از حقایق عالیة قرآن که نشان دهندة واقعیات  
اصیل جهان است پی برده اند. نه این که این نظریه علمی مثلاً مایه افتخار  
قرآن و پیروان قرآن باشد که آنها به جای دیگران، طبل شادی بکوبند و اظهار  
شغف بنمایند که البشاره البشاره: قرآن ما یا گفتار امامان ما علیهم السلام آن چنان  
اصیل است که مورد تصدیق فلان دانشمند یهودی یا مسیحی یا فلان روان کاو  
طبیعی مسلک دهری مشرب<sup>۲</sup> واقع شده و گفتار خدا و سفیران خدا با نظریه  
علمی آن پیشتازان میدان علم و صنعت موافق درآمده است!

۱. سورة احقاف، آیه ۳۳.

۲. بی اعتقاد به خدا و آخرت.

درست مانند این که يك آدم جاهل و بی سوادى بر حسب اتفاق درباره يك مطلب غامض علمى سخنى مطابق با حق و صواب بگوید و آن سخن با نظر دانشمندی عظیم و حکیمی جلیل و متین موافق درآید. آنگاه اتباع و پیروان آن عالم جلیل، غریو شادی سر داده و جشن بگیرند که هله ای یاران! به عظمت و جلالت مقام علمى مقتدا و پیشوای عظیم الشان ما پی ببرید، آنچنان نظرش صائب و علمش محیط است که با گفتار آن مرد جاهل عامی، مطابق درآمده است!

آیا انصافاً این عمل تجلیل از شخصیت آن عالم و حکیم محسوب می‌گردد؟ یا به عکس، تحقیر مقام او و توهین به شأن رفیع وی تلقی می‌شود؟

آری بشر جایزالخطا که هزاران اشتباه و غلط در سیر فکری او محتمل است، اگر اتفاقاً راه تفکر خود را به سلامت پیموده و سرانجام با منطق قرآن که وحی خدا و مصون از هرگونه خطاست موافق درآمد، طبیعی است که او باید به خود ببالد و از این توافق فکری با کتاب حق مشعوف گردد و صدها آفرین به نیروی درک و تعقلش بگوید؛ نه این که حاملان وحی خدا و اتباع امامان معصوم علیهم‌السلام از خطا به این تطابق نظر بنازند و آن را ملاک اصالت مذهب خود بدانند! چه آن که رمز اصالت منطق قرآن در خود قرآن است که فرود آمده از مبدأ لم یزل و لایزال هستی است. مبدهی که نظام بخش به کائنات و آفریدگار نوامیس طبیعی است. لذا قرآن تنها نسخه اصل و میزان صحیح در بیان حقایق وجود است و سایر افکار و آراء علمى و فلسفى از هر قبیل که باشد باید عرضه به قرآن گردد تا ملاک صحت و بطلان نشان روشن شود و در صورت مخالفت يك یا چند نظریه علمى مثلاً با نصوص قرآن (به فرض وقوع) بدیهی است که باید حکم به بطلان آن نظریات داده شود که یا دانشمندان در سیر علمى خود دچار اشتباه شده‌اند و به خطا رفته‌اند و یا آن که هنوز نیروی درک آن حقیقت در فکر بشر کنونی پیدا نشده و ممکن است در آینده و تدریجاً در مسیر تکامل فکری پیش رفته و قادر بر درک آن بشوند و یا الی الابد توانایی درک آن را در خود نیابند.

## انعطاف علما به خاطر افزایش فهم مردم

بنابراین اگرگاهی دیده می شود که بعضی از گویندگان بزرگ و یا نویسندگان و دانشمندان دینی برای اثبات اصالت و حقیقت اصلی از اصول و یا حُکمی از احکام شرع مقدس اسلام به آراء و نظریات علمی دانشمندان بشری استناد می نمایند این نه از آن جهت است که آنها مرعوب علم و دانش بشری واقع شده اند و می خواهند وحی را با سیر فکری دانشمندان منطبق سازند و از آنها صحّه بگیرند، خیر چنین نیست. بلکه آن بزرگان می بینند در میان مردمی واقع شده اند که توده آنان مرعوب تکامل علمی و پیشرفت صنعتی دنیای مادی گردیده اند و به کلی از درك معنای «وحی» و «نبوت» و «امامت» عاجز و از شناخت موقعیت فوق طبیعی قرآن ناآگاه و بی بهره اند؛ تا آنجا که صلاحیت و اهلیت بیان حقایق عالم وجود را منحصر در افکار دانشمندان علوم طبیعی دانسته و اکتشاف علمی آنان را میزان صحیح در تفسیر کائنات می شناسند و نتیجتاً به هرگونه سخن که بر می خورند و با هر نوع عقیده ای که مواجه می شوند فوراً برای تشخیص صحیح یا ناصحیح بودن آن، سراغ آراء و نظریات صاحب نظران در فنون ورشته های علوم مادی می روند و از آنها نظر می طلبند و در صورت عدم توافق، در قبول آن عقیده و حکم ابراز تردید می کنند و یا با قاطعیتی تمام آن را باطل و بی اساس اعلام می نمایند، اگرچه گوینده آن سخن و صاحب آن عقیده و حکم (العیاذ بالله) پیغمبران و امامان علیهم السلام یعنی نمایندگان خاص حضرت حق باشند. **نَسْتَجِيرُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَهْلِ وَالْعَمٰی.**

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تعابن که خَزَف می شکند بازارش



این است که بعض نویسندگان و گویندگان از دانشمندان دینی که با این گروه مردم خودباخته و جاهل مواجه می‌شوند از باب ضرورت و ناچاری از طریق جدال حَسَن به حکم آیه **﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾** وارد شده و احکام و عقاید حَقُّهٔ اسلامی را با آراء و تحقیقات علمی دانشمندان که مورد تصدیق تودهٔ مردم روز است تطبیق و تفسیر می‌نمایند تا شاید از این راه بتوانند افکار مرعوب و به اصطلاح «غربزده» نسل جدید را به خضوع در پیشگاه وحی و نبوت و امامت وا دارند. هر چند این کار برخلاف میل باطنی و ایمان قلبی خود آن بزرگان می‌باشد، ولی چه می‌شود کرد؟ این هم يك نوع ابتلا و گرفتاری عصری است که فعلاً پیش آمده و حقیقت وارونه گشته است، «اصل»، انقلاب به «فرع» پیدا کرده و «فرع» مبدل به «اصل» شده است! و چاره‌ای هم جز مدارا با مردم این چینی در این شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد.

چون که باکودک سروکارت فتاد پس زبان کودکان باید گشاد

آری ما هم معتقدیم برای آماده سازی ذهن نسل جوان و یا ایجاد حال طمأنینه و آرامش در قلوب اهل ایمان، نیکو است که عطف توجهی به بررسی‌ها و کاوشگری‌های علمی ارباب دانش بشود و از تحقیقات علمی و تجربی آنان که در حدّ خود دارای ارزش و احترام بسیار بوده و شایان تقدیر و تکریم می‌باشند در راه تفهیم و آشنا نمودن مردم با اصالت و حکمت قرآن و گفتار امامان علیهم‌السلام استمداد و استعانتی حاصل گردد. تا مسألهٔ اعجاز قرآن و آسمانی بودن موضوع وحی و نبوت و امامت در افکار مردم نوحاسته‌ای که خود را در جنب مظاهر علم و صنعت روز باخته‌اند، مسلّم شده و از شدت انکار و یا شک و بعید دانستن آنها کاسته شود.

۱. سورة نحل، آیه ۱۲۵؛ یعنی با آنان به روشی که بهتر است مجادله کن.

## ضرورت رعایت احتیاط در تطبیق معارف قرآن با مستندات علمی

البته این کار از آن نظر که بیان شد کاری است بسیار ارزنده و نیکو، و ترغیبات مؤکدی که در لسان آیات و روایات درباره تحصیل علم و تفکر در عالم هستی و تحقیق در زمین و آسمان رسیده است شاهد گویای مطلب است. اما مشروط به این که این عمل توأم با احتیاط و رعایت اطراف و جوانب کار انجام پذیرد و به اصطلاح از دست به عصا راه رفتن غفلت نشود. یعنی هرگز این غرور، دامنگیر کسی نگردد که افکار و نظریات علمی دانشمندان بشری را حق محض و صد در صد واقعی پندارد تا حدی که آنها را با قاطعیتی تمام مفسر واقعی قرآن خدا دانسته و احکام و معارف حقّه آن کتاب عزیز الهی را با نتایج فکری و تجربی جایز الخطای آنان توجیه نماید.

چه آنکه افکار دانشمندان بشری به حکم طبیعت مشمول قانون تکامل است و سرانجام در معرض انهدام ارکان و تغییر و تبدل قهری قرار خواهد گرفت. اما حقایق قرآن به (استثنای یک سلسله مقررات مربوط به اوضاع اجتماعی و اقتصادی و نظامی و نظایر آن که طبعاً بر حسب تحوّل زندگی عصری، قابل تغییر می باشد و اختیار تنظیم و تطبیق آن با احکام ثابتۀ شرع مقدّس به دست حاکم شرعی و ولیّ امر مسلمین داده شده است) حقایقی است ثابت و عاری از هرگونه خطا و منزه از هر نوع اشتباه و لذا تقریر و توجیه احکام و معارف قرآن با معیار و میزان آراء علمی دانشمندان، یکی از خطرات بزرگش همین است که اگر زمانی بر اساس ناموس طبیعی تکامل افکار، آن آراء علمی دگرگون شود و ناصحیح از آب درآید، طبعاً ناصحیح بودن احکام و معارف قرآن را (العیاذ بالله) در نظر بسیاری از مردم عاری از ثبات نظر، مسلّم خواهد نمود و از این راه لطمه ای شدید و صدمه ای عظیم بر عقیده و ایمان، مردم ناپخته در ایمان وارد خواهد ساخت. به همین جهت ما در عین حالی که خود را برای بهتر فهمیدن آیات معارف



قرآن که مربوط به حقایق ریشه دار عالم هستی است، طبق دستور خود قرآن حکیم موظف به تفکر و تحقیق علمی و استفاده از بررسی های دانشمندان بزرگ بشری می دانیم؛ مع الوصف از نظر ایمان و اعتقاد به حقیقت قرآن و استواری بیاناتش هیچ گونه نیازی به نتایج فکری و آراء علمی دانشمندان در خود نمی بینیم و اصالتی در این مرحله (مرحله عقیده و ایمان به صدق و حقیقت قرآن) برای سیر فکری و محصولات تجربی آنان قائل نمی باشیم و رد و قبول آنها را به چیزی نمی گیریم. چه آنکه ما قرآن را وحی و گفتار خدای منزّه از هرگونه خطا می دانیم و آراء علمی را محصول فکر ممکن الاشتباه و تراوش مغزی بشر جایزالخطا می شناسیم. ما قرآن را آسمانی و علم بشر را زمینی می دانیم.

### موافقت قرآن با مسأله بقای ماده

به همین جهت تا آنجا که نظریات علمی دانشمندان با اصول معارف و احکام مُتَقَنَّهُ «قرآن» موافق درآمد، تسلیم آن گشته و از صاحب نظران تقدیر و تکریم می نماییم، ولی همین که نظریه ای با نصوص قرآن مابینت نشان داد، آن را با قاطعیتی تمام از حیث اعتبار انداخته و از ارزش علمی و واقع نگری ساقطش می شناسیم، هر چند آن نظریه از متفکرترین مغزهای دانشمندان جهان تراوش کرده و مقبول تمام صاحب نظران عالم باشد. چه آن که مُباین با «حق» جز «باطل» چیز دیگری نخواهد بود.

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ!﴾

بعد حق، جز ضلال و گمراهی چه خواهد بود؟﴾.

حال، از جمله آراء علمی که بیان شده و تا حدی با اصل «معاد» قرآن موافق درآمده است، مسأله «بقای ماده» است که به وسیله یک دانشمند شیمیست

فرانسوی به نام «لاوازیه» در جهان علم عرضه شده و سپس تکمیل گردیده و با تعبیری واقعی تری به صورت «بقای ماده انرژی» بیان شده است. یعنی فکربشر، بعد از سیر در مراحل گوناگون علمی و پیمودن راه‌های پریپیچ و خم تجربی، تقریباً در اواخر قرن نوزدهم میلادی به اینجا منتهی شد که: مواد جهان دارای «بقاء» و «ثبات» است. فناء و نابودی ابداً در «ماده» عالم راه ندارد. آنچه که موجود و معدوم می‌شود، شکل‌ها و صورتهاست که عارض بر «ماده» می‌شود و بعد از چندی از بین رفته و شکل و صورت دیگری جای آن را می‌گیرد.

از باب مَثَل، ما اگر درختی را بسوزانیم می‌بینیم شعله‌های آتش از آن برخاست و توأم با مقداری دود در هوا پراکنده و ناپدید گردید و اندکی هم خاکستر در زمین باقی ماند؛ پیش خود فکر می‌کنیم درخت به آن بزرگی در اثر سوختن، تبدیل به مشتی خاکستر شد و سایر اجزایش به کلی نابود گردیده و از بین رفت. در صورتی که چنین نیست و اصل علمی «بقاء ماده» این مطلب را منکر است و می‌گوید: خیر، هیچ چیز از اجزای آن درخت و ذره‌ای از ذرات آن نابود نشده و از بین نرفته است، بلکه تنها کاری که بر اثر سوختن آن صورت گرفته این است که ترکیب اجزاء از بین رفته و از هم جدا شده‌اند.

اجزای ترکیب یافته درخت، از هم فاصله گرفته و در لابه‌لای ذرات هوا و زمین پراکنده شده است و اگر وسیله و ابزار مناسب و کافی به دست آید و بشود آن اجزاء و ذرات پراکنده در زمین و هوا را جمع‌آوری کرد و با هم ترکیب نمود، از نو، همان درخت اول بی هرگونه کم و کاست از حیث طول و عرض و ضخامت و شاخ و برگ و دیگر خصوصیات تحقق ثانوی پیدا خواهد کرد.

پس بنابراین «اصل علمی»، در مسأله «مرگ انسان» نیز «بدن» متلاشی می‌شود و اجزایش از هم جدا و ذراتش در لابه‌لای خاک‌ها و امواج هوا و اندام گیاهان و ابدان حیوانات و احیاناً در ساختمان بدن انسان‌های دیگر پراکنده

می‌گردد و صورت ترکیبی خود را به کلی از دست می‌دهد. اما آنچه مسلم است، از محدودهٔ عالم «ماده» خارج نمی‌شود و فانی نمی‌گردد و به اصطلاح قرآن در «کتاب حَفِیْظ»<sup>۱</sup> جهان کاملاً محفوظ و ضبط شده است و به هنگام لزوم، از اعماق جهان، بیرون کشیده می‌شود و از نوبه همان صورت اولیّهٔ انسان با تمام مشخصات بی‌کوچکترین کم و کاست برمی‌گردد.

### راهیابی دانش بشری به گوشه‌ای از حقایق قرآن

اعلام این «اصل علمی» به جهان، در واقع اعلام «انکار فنا» و شهادت به «بقاء ابدی» انسان است از زبان «علم» و راهیابی دانش بشری است به گوشه‌ای از اسرار و حقایق لطیفهٔ «قرآن حکیم» که می‌فرماید:

﴿فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ \* إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكُمْ رَجْعٌ بَعِيدٌ \* قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ﴾<sup>۲</sup>

کافران گفتند: این چیز عجیبی است، آیا وقتی مُردیم و خاک شدیم [مجدداً زنده می‌شویم] این بازگشتی دور از عقل است [نه، تعجبی ندارد] ما محققاً آنچه را که زمین از آنها می‌کاهد دانسته‌ایم و نزد ما کتابی است [لوح محفوظ]<sup>۳</sup> که حافظ و نگهدارنده است [جزئیات تمام اشیاء و تفصیل جملهٔ موجودات را].

آیهٔ شریفه به رفتار تعجب‌آمیز و بعید دانستن مردم کافر، جواب می‌دهد که

۱. سورهٔ ق، آیهٔ ۴.

۲. سورهٔ ق، آیات ۲ تا ۴.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۶۸.

اینان می‌پندارند پراکنده شدن اجزاء و متلاشی گشتن ذرات بدنشان موجب این می‌شود که آنان از قلمرو علم و قدرت ما خارج گردند و ما دیگر نتوانیم اجزاء بدن آنها را جمع‌آوری نموده و به حیات نوین بازشان گردانیم؛ ولی این، پنداری است باطل و بعید شمردنی است نابجا.

چه آنکه ما خوب می‌دانیم، زمین، از اجساد آنان چه مقدار می‌کاهد و می‌دانیم آن ذرات کم شده از ابدان به کجاها می‌روند و به چه شکل و صورتی در می‌آیند، جزء ساختمان چه موجوداتی می‌شوند؛ تمام این تفصیل و جزئیات در «لوح محفوظ» (علم ما) و کتابی که نزد ماست کاملاً مضبوط و از کم شدن و گم گشتن مصون است. لذا هرگاه بخواهیم می‌توانیم آن ذرات پراکنده و ناپدید را در هر کجا و به هر صورتی که هستند جمع‌آوری کنیم و بار دیگر به صورت اولش برگردانیم.

این بیان - چنانکه پیداست - قانون علمی «بقاء ماده» را امضاء نموده و صحت آن را تصدیق می‌فرماید.

### اشاره‌ای به شبّهات در امر معاد

معمولاً به دنبال بحث «معاد»، شبّهاتی را مطرح می‌کنند و جواب‌هایی می‌دهند از قبیل «شبّهة اکل و مأکول» و «کمبود موادّ زمینی برای نوسازی ابدان انسان‌های اخروی» و نظایر اینها که در کتاب‌های مفصّل مربوط به معاد در جریان بحث و بررسی قرار گرفته و پاسخ‌های گوناگون از جانب دانشمندان فنّ «عقاید» داده شده است.

البته ورود در این مطالب به جای خود، دارای حلاوت و شیرینی مخصوص بوده و حقّاً شایسته تشریح و حلّ و جواب می‌باشد، ولی چون ترس این می‌رود که سخن به درازا کشیده و کتاب از طور متعارف خود خارج شود لذا از ورود به



بحث در آن خودداری کرده و علاقمندان را به کتب مربوطه به این باب ارجاع می‌نماییم.<sup>۱</sup>

و ما تنها به يك نکته اشاره می‌کنیم و از این بحث می‌گذریم و آن نکته اینک: ما مسأله «مرگ» و «حیات در عالم برزخ» و سپس «نَفَخ در صُور» و «عود ارواح بر اجساد در عالم حشر» و همچنین دیگر حقایق مربوط به جهان آخرت از: «صراط و میزان و حساب اعمال و بهشت و جهنم و خلود در عذاب و نعمت»، تمام این مسائل را از متون آیات صریح «قرآن» به دست آورده و در مرکز اعتقاد و یقین قطعی خود نشانده‌ایم بی شک و تردید. اما راجع به خصوصیات و چگونگی این حقایق مقطوع و مسلم، چه بسا دلیل‌های قاطع و روشنی از ناحیه قرآن و معصومین علیهم‌السلام به دست ما نرسیده است و این نیز یا از آن جهت است که ضرورتی برای درك و فهم آن مطالب در کار نبوده و لذا ائمه دین علیهم‌السلام به شرح و بیان آن نپرداخته‌اند و یا اساساً آن حقایق از سطح نیروهای ادراکی انسان دنیایی برتر بوده و دريك أفق بسیار عالیتر قرار گرفته‌اند و لذا مادام که انسان در تنگنای قوای محدوده دنیوی واقع شده است از درك آن حقایق نامحدود طبعاً قاصر و عاجز خواهد بود تا وقتی که بر اثر «تکامل» در وجود و «اشتداد» جوهر روحش به آن جهان منتهی گردد و آنگاه با شرایط آن جهانی اش به درك خصوصیات و چگونگی آن واقعیات فوق‌العاده وسیع و عظیم آخرت توانا شود.

حال، اینجا هم آنچه مسلم است و مورد اعتقاد قطعی ماست، موضوع «جمع‌آوری» اجساد متلاشی‌گشته و اجزای پراکنده آنها و سپس «نوسازی» انسان‌ها در عالم حشر است. اما دیگر، آیا این «جمع‌آوری» و «نوسازی» به

۱. به کتاب «کفایة الموحّدين» ج ۴، از ص ۱۸۷ تا ۲۰۱ و کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» تألیف آقای ناصر مکارم، از ص ۳۱۹ تا ۳۴۰ و کتاب «به سوی جهان ابدی» تألیف آقای زین العابدین قربانی، از ص ۲۸۴ تا ۳۳۰ رجوع شود.

چه کیفیت انجام می شود و قدرت نامحدود خدا از چه طریقی دست به این کار عجیب می زند و ذرات به هم مخلوط گردیده و «آکل و مأکول» یکدیگر واقع شده را چگونه از هم ممتاز گردانیده و از همین «موادّ خاکی محدود زمین» بدن های بسیار خارج از حدّ شمار را می سازد و ارواح را به آنها برمی گرداند و آن جهان فوق العاده برتر از سطح فکر و وهم و خیال ما را به وجود می آورد؟ جدّاً مطلبی است که آنچنان که هست در ظرف ادراک و تصوّر ما نمی گنجد و انصافاً هم نظر قاطع و قانع کننده ای در این باب از کسی نرسیده است. آنچه هم گفته اند، اگرچه با دقّت ها و بررسی های عمیق اظهار نظر نموده اند، اما مع ذلك کله، جز «فرضیه» و «احتمال» و «شاید اینچنین باشد» و «ممکن است آن چنان تصوّر شود» چیز دیگری به میان نیاورده اند.

البته باید تصدیق کرد که: نظریه محدودیت فکر و قوای ادراکی انسان در این جهان، هم عروض «شبهات» به اذهان بشری در اینگونه مطالب مربوط به آن جهان، طبیعی است و هم نارسا بودن «پاسخ ها» و مبهم ماندن «حلّ شبهات» طبیعی خواهد بود و همیشه باید این دو واقعیت را در نظر داشت تا سکون و آرامش قلبی در این قبیل موارد حیرت زا به دست آید:

۱. از يك طرف «علم» و «قدرت» ما، بسیار محدود و ناچیز است تا آنجا که باید به راستی، تعبیر به «جهل» و «عجز» شود.

۲. از طرف دیگر «علم» و «قدرت» و «هستی» خدا، نامحدود و بی پایان است که به هیچ عنوان تحت اندازه گیری و تقدیر فکر بشر در نمی آید.

بنابراین، در عین اینکه اصل مسأله «جمع» و «احیاء» ابدان انسان ها در آن جهان برای ما معلوم و قطعی است، مع الوصف، رمز کار خدا و کیفیت نوسازی بدن ها در روز قیامت برای ما مجهول و نامعلوم است و در عین حال تمام زحمات و بررسی های فکری دانشمندان برای حلّ مشکلات و پاسخ به شبهات، اگرچه



## چگونگی معاد جسمانی

هم، راهی به واقع نبرند، اما چون بطور قطع دارای فایدهٔ دفع بعید دانستن و شکستن شدت اعتراضات از سوی منکرین خدا می باشد، درخور تقدیر و تشکر فراوان است. (شکرالله سعیهم).





## فصل دهم

# بهشت و جهنم



## نمایش جلوه‌های بهشت و جهنم در قرآن کریم

### وقوع نفخ صور

از جمله وقایع و حوادث روز قیامت در قرآن «نفخ صور» است و بطور مکرر روی آن تکیه شده است. صور به معنای شیپور است و نفخ در صور یعنی در شیپور دمیدن. آنچه از قرآن استفاده می‌شود این است که روزی در این عالم بانگی بلند خواهد شد و در شیپور دمیده خواهد شد. حال این شیپور چه حقیقتی است و به چه شکل است و به چه کیفیتی در آن دمیده می‌شود و دمنده‌اش کیست؟ اینها بر ما مجهول است ولی چون قرآن نازل شده از جانب خدا، مکرراً روی آن تکیه کرده است، ما اعتقاد قطعی به وقوع آن داریم و از باب تقریب به اذهان می‌گوییم، مثلاً اگر بخواهند کاروانی را حرکت بدهند یا متوقف سازند، در شیپور می‌دمنند و بانگی بلند می‌کنند.

خدای متعال هم می‌خواهد به ذهن ما تقریب کند که فرمانده کُل این عالم،

دو بار در شیپور خواهد دمید؛ بار اول همه را می میراند و بار دوم همه را زنده می کند؛ ابتدا همه را به خوابگاهشان می برد و سپس همه را از خوابگاهشان بر می خیزاند و انجام این دو کار (میراندن و زنده کردن عالمیان) برای خدا هیچ مایه ای جز یک دم و یک فوت ندارد که عادتاً نیز آسان ترین کارهاست. یک فوت از دهان یک بچه هم که خارج شود، شمعی را خاموش می کند. آفریدگار قدرتمند عالم نیز با یک نفخه و یک دمیدن، شمع بزرگ عالم را که خود روشن کرده است، خاموش می کند و با یک نفخه و یک دمیدن دیگر، مجدداً همه را زنده می کند. عجیب اینکه این نفخه هم اثر اتمه و میراندن دارد و هم اثر احیاء و زنده کردن؛ و چنان که شما در شعله شمع می دمید و آن را خاموش می کنید و در قطعه زغال گذاخته از آتش می دمید و آن را شعله ورمی سازید، ذات اقدس حق با نفخه اولی تمام عالمیان را می میراند، آنگونه که یک نفس کش در عالم باقی نمی ماند و حتی حضرت عزرائیل علیه السلام که مالک قبض ارواح است می میرد. در آن لحظه ندا از مقام اقدس حق جل و علا می آید:

﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟<sup>۱</sup>

امروز سلطنت از آن کیست؟﴾.

جواب از همان مقام اقدس می آید که:

﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ<sup>۲</sup>

حکومت تنها از آن الله واحد قهار است﴾.

البته همیشه سلطنت از آن الله - جَلَّ جَلَالُهُ وَعَظُمَ شَأْنُهُ - است، ولی اکنون که در دنیا هستیم، جنجال زندگی مادی، ما را غافل کرده و هریک، خود را مالک

۱. سوره غافر، آیه ۱۶.

۲. همان.

و صاحب اختیار چیزی می دانیم. من آنم که پادشاه فلان کشورم، من آنم که مرکب و مسکن دارم، من آنم که مالکِ فلان مزرعه و صاحب اختیار فلان پست و مقام می باشم. من آنم که ...

### وقوع چهار نفخ در روز قیامت

اما آن روز، پوچی همه چیز و همه کس آشکار می گردد و همه می فهمند:

﴿يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ سَيِّئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup>

[روز قیامت] روزی است که کسی نافع به حال کسی

نمی باشد و آن روز فرمان به دست الله است و بس.﴾

از بعض مفسران نقل شده که از قرآن استفاده وقوع چهار نفخ می شود:

نفخ فَرْع، نفخ صَعَق، نفخ قیام و نفخ جمع. راجع به «نفخ فَرْع» در سوره نمل می خوانیم:

﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>

روزی که در صور دمیده می شود، تمام کسانی که در

آسمان ها و زمین هستند به ترس و هراس می افتند.﴾

و راجع به «نفخ صَعَق» یعنی مردن می فرماید:

﴿وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup>

در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و

زمین هستند، می میرند.﴾

۱. سوره انفطار، آیه ۱۹.

۲. سوره نمل، آیه ۸۷.

۳. سوره زمر، آیه ۶۸.

در مورد «نفخ قیام»:

﴿ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

... بار دیگر که در صور دمیده می شود، همگی برمی خیزند و می ایستند [و به صحنه محشر] می نگرند.

نفخ آخر، «نفخ جمع» است که همگی در محشر جمع می شوند:

﴿إِنْ كَأَنْتَ إِلَّا صَيْحَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾<sup>۲</sup>

جز يك صيحه بر نمی خیزد که آنان همه در نزد ما احضار می شوند.

### ناتوانی از درك حقیقت نفخ صور

به هر حال آنچه مسلم است، این است که وقایعی در عالم پس از مرگ تحقق خواهد یافت که حال از حیطة درك ما بیرون است؛ زیرا آلات ادراکی ما محدود و مناسب با مُدرکات عالم دنیاست و هیچ‌گاه احاطه به مُدرکات عالم برزخ و محشر نمی تواند داشته باشد.

چندی پیش در مقاله‌ای خواندم که در جایی، انجمنی به نام «انجمن روحی» تشکیل شده بود و احضار ارواح می کردند و از طریق آنها، کشف حقایقی می نمودند. البته مسئله احضار ارواح و ارتباط با آنها که اکنون در عالم برزخ هستند، قابل انکار نیست و از امامان معصوم علیهم السلام نیز وقوعش نقل شده است؛ منتها ما نمی توانیم هر فرد یا هر گروه مدعی را تصدیق کنیم؛ زیرا مدعیان کاذب، در همه جا و همه چیز فراوانند.

باری! در آن انجمن روحی، رئیس انجمن به جانشین خود گفته بود، وقتی

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۲. سوره یس، آیه ۵۳.



من مُردَم، تورو ح مرا احضار کن، تا من از وقایع آن عالم به تو اطلاعاتی بدهم. بعد از مرگ، جان‌شینش روح او را احضار می‌کند و از او می‌پرسد: در آن عالم چه خبر است؟ او می‌گوید متأسفانه نمی‌توانم بیان کنم؛ زیرا شما با الفاظ مخصوصی، معانی مخصوصی را درک می‌کنید. این الفاظی که شما دارید، ظرف برای معانی محدود این عالم است و معانی نامحدود آن عالم، در ظرف محدود این عالم نمی‌گنجد و لذا هر لفظی بگویم، نشان دهنده آن واقعیت نخواهد بود؛ جز تشبیه و تمثیلی که اندکی تقریب به ذهن بنماید.

از این رو خداوند متعال نیز برای این که ما را به حقایق مسلّم آن عالم معتقد کند، تصویری تقریبی در ذهن ما ترسیم می‌کند و لذا نفخ در صور و دمیدن در شیپور می‌گوید، زیرا ما تا حدودی معنای شیپور و معنای دمیدن در آن را می‌فهمیم؛ منتها از درک حقیقت آن شیپور عالم آخرت و چگونگی دمیدن در آن عاجزیم؛ لذا در روایات آمده است:

«وَلِلصُّورِ رَأْسٍ وَاحِدٍ وَطَرَفَانِ وَبَيْنَ طَرَفِ كُلِّ رَأْسٍ مِنْهُمَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛<sup>۱</sup>

آن شیپور، یک سر و دو شاخه دارد، یک شاخه به سمت آسمان و شاخه دیگر به سمت زمین است. فاصله بین آن دو شاخه همچون فاصله بین زمین و آسمان است».

در بیان دیگری فرموده‌اند:

«أَنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ؛<sup>۲</sup>

صوری که در آن دمیده می‌شود، شاخی بزرگ است».

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۴.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۳.

از این تعبیر هم پیداست که می خواهند تقریب به ذهن کنند چون ما معنای شاخ را می فهمیم که یک چیز تو خالی است؛ منتها از حقیقت آن شاخ، و شکل و مقدار عظمت آن، ناگاهیم. باز هم فرموده اند:

«فِيهِ أَثْقَابٌ بَعْدَ أَزْوَاجِ الْخَلَائِقِ؛<sup>۱</sup>

آن صور، سوراخهایی به عدد همه مخلوقات دارد که از هر سوراخی باید بدمد [تا آن مخلوق بمیرد یا زنده شود].».

تمام این بیانات از باب «تقریب به ذهن» است.

### قطعی بودن وقوع نفخ صور

حال، آیه مورد بحث سوره مبارکه یس می فرماید:

«وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ؛<sup>۲</sup>

در صور دمیده شد و آنها [مردگان] از قبرها برخاستند و به سوی پروردگارشان می شتابند.».

این نکته را هم عرض کنم: قرآن، وقایع عالم آخرت را به صورت «صیغه فعل ماضی» بیان می کند. «نُفِّخَ» یعنی دمیده شد و حال آن که قیامت در آینده است و روی قاعده باید گفته شود: «يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» یعنی در صور دمیده می شود. در ادبیات عرب چنین است که از مستقبل محقق الوقوع با «صیغه فعل ماضی» تعبیر می کنند.

حال، چون قرآن کریم وقایع قیامت آینده را محقق الوقوع می داند، از آنها غالباً با «صیغه فعل ماضی» تعبیر می کند که گویی واقع شده است. مثلاً می فرماید:

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۳.

۲. سوره یس، آیه ۵۱.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا  
مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

در صور دمیده شد؛ تمام آسمانیان و زمینیان مردند، سپس بار دیگر در آن دمیده شد و همه مردگان برخاستند و ایستادند و نظاره‌گر شدند.

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾<sup>۲</sup>

زمین به نور پروردگارش روشن شد.

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ﴾<sup>۳</sup>

نامه عمل در میان نهاده شد و پیامبران [به محشر] آورده شدند.

﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾<sup>۴</sup>

هر کسی جزای عملش به او داده شد.

معلوم است که این جریانات، هنوز به وقوع نپیوسته و در آینده عالم، محقق خواهد شد؛ ولی چون وقوع آنها در نظر قرآن کریم، حتمی و قطعی است، آنها را در حکم «واقع شده» می‌داند و از آنها تعبیر به «صیغۀ فعل ماضی» می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۵</sup>

در صور دمیده شد و بی‌درنگ اموات از قبرها برخاستند و به سوی پروردگارشان می‌شتابند و دیگر کسی قدرت توقف ندارد.

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۲. همان، آیه ۶۹.

۳. همان.

۴. سوره زمر، آیه ۷۰.

۵. سوره یس، آیه ۵۱.

## مقصد نهایی، جهنم یا بهشت؟

از حضرت امام باقر علیه السلام رسیده است:

«الْجَنَّةُ مَخْوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ مَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهَنَّمَ مَخْوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ مَنْ أُعْطِيَ نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ»<sup>۱</sup>

بهشت، به ناگواری‌ها [مانند تحمل رنج طاعات و خودداری از سیئات] پیچیده شده است پس هر کس در دنیا صبر بر تلخی‌ها و ناملایمات داشت، در سرای آخرت داخل بهشت می‌شود! و جهنم به لذت‌ها و دلخواه‌ها پیچیده شده است. حال هر کس تن به لذات نامشروع داد و به دل‌بخواه خویش عمل کرد، در آن سرا داخل آتش می‌شود.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَتِهِ»

و بدانید، هیچ چیز از طاعت خدا نیست مگر اینکه انجام آن بر انسان گران می‌آید و هیچ چیز از معصیت خدا نیست مگر اینکه خوشایند انسان می‌باشد!

«فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا نَزَعَ عَنِ شَهْوَتِهِ وَقَعَ هَوَى نَفْسِهِ»<sup>۲</sup>

پس خدا مشمول رحمت خود قرار دهد کسی را که شهوت را از خویش دور کرده، از پیروی خواهش نفس خود باز ایستد.



۱. کافی، ج ۲، ص ۸۹.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۷۵.

اکنون مشکل بزرگ ما نداشتن صبر و خویشتن‌داری از ارتکاب گناه است! البته تصدیق می‌کنیم که کاری بس دشوار است! مخصوصاً برای جوانان عزیز آن هم در این شرایطی که اکنون در آن به سر می‌برند و راستی «جهاد اکبر» می‌کنند و خداوند کریم هم اجر عظیم به آنها خواهد داد. آری، دشوار است اما ناشدنی نیست! اگر ناشدنی بود، تکلیف نمی‌کردند و دستور تقوا نمی‌دادند. تنها يك تصميم مؤمنانه می‌خواهد و پا روی شهوت نَفْس نهادن و دل به خدا دادن که:

﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾<sup>۱</sup>

حضرت یوسف علیه السلام در مقابل آن درخواست ننگین اظهار داشت پناه بر خدا، او پروردگار من است جایگاه مرا نیکو داشته است.

۲۵۹

به خاطر ندارم در کدام کتاب دیده‌ام که مأمون خلیفه عبّاسی عادت به گل‌خوارگی داشت! با داشتن آن همه سفره‌های رنگین مبتلا به آن عادت ننگین بود! دستورات اطبّا اثربخش نمی‌شد تا روزی در مجلس خواصّش، سخن از آن به میان آورد و راه درمان خواست. مرد قویّ الاراده‌ای از آن میان به سخن برخاست و گفت: أَيُّهَا الْمَلِكُ! درمان این درد، تنها يك تصميم ملوکانه است و بس. یعنی تو آخر شاهمی، يك فرمان شاهانه درباره خودت صادر کن که گل نخور! همین يك سخن او را تکان داد و ترك عادت کرد. حال ای جوانان عزیز! شما، هم جوانمردید و هم مؤمن به خدا و روز جزا. يك تصميم جوانمردانه و مؤمنانه بگیرید و به هنگام پیش آمدن صحنه گناه، فرمان خالق خود را به خود تلقین کنید و بگویید:

﴿الْمَ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾<sup>۱</sup>

آیا (انسان) نمی داند که خدا (اعمال او را) می بیند؟

این توجّه درونی است که درمان وسوسه های شیطانی است و بر اثر تداوم در مراقبت، تبدیل به ملکه رادعه<sup>۲</sup> نفسانیّه می شود و خودداری از گناه بر انسان آسان می گردد و احتیاج به ذکر و ورد خاصّ در زمان و مکان معین و عدد مشخص ندارد. دنبال اینگونه دستورات خالی از اعتبار رفتن، جز تحیّر و سرگردانی و سرانجام بدینی نسبت به حقایق دین، نتیجه ای نمی بخشد! آنچه آیات قرآن و روایات امامان علیهم السلام از ما خواسته اند، «تقوا» است که خدا فرموده:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup>

شما تقوا پیشه کنید، خدا خود، عالمتان می سازد.

تقوا هم، انجام واجبات و ترك محرمات در تمام شئون زندگی است. اگر چه دشوار است اما تنها عامل کارساز است و چاره ای هم جز آن نداریم.

اراده قرآن، بهشتی شدن انسان

خداوند متعال در سوره ابراهیم می فرماید:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا  
أَخْرَجْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجَبٍ دَعْوَتِكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ

ای پیامبر! مردم را انذار کن و هشدارشان ده از روزی که عذاب به سراغشان می آید. آنگاه آن کسانی که به خود و

۱. سوره علق، آیه ۱۴.

۲. بازدارنده.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.



یا دیگران ظلم کرده‌اند می‌گویند: ای خدای ما! اجل ما را تا مدت کوتاهی به تأخیر انداز [و به دنیا بازگردان] تا دعوت را اجابت کنیم و از رسولان تبعیت نماییم.

اما جواب می‌شنوند:

﴿أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ \* وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ؛<sup>۱</sup>

آیا مگر شما نبودید که پیش از این [در دنیا] سوگند یاد می‌کردید که هرگز زوالی نخواهید داشت [و برای همیشه در دنیا خواهید ماند] و در مساکن همان کسانی که ستم بر خود روا داشتند و [سر از وادی طغیان و عصیان بر خدا درآوردند] نشستید [و راه همانها را پیش گرفتید] در حالی که برای شما خوب روشن شده بود که ما با آنها چه کردیم [و چه بلایی بر سرشان آوردیم] و مثل‌ها برای شما زدیم [و نمونه‌ها نشان دادیم که شاید تنبّه پیدا کرده و عبرت بگیرید اما شما متنبّه نشدید و عبرت نگرفتید و اینک که در کنار آتش جهنّم قرار گرفته‌اید تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنید. این دیگر شدنی نیست].

آری، قرآن کریم می‌خواهد با دستورات آسمانی‌اش در روح و جان بشر مایه‌ای ایجاد کند که تناسب و سنخیت با بهشت و بهشتیان به دست آورد و در واقع هدف و مقصود اصلی از آوردن بشر به این دنیا، تحصیل همین مایه و ایجاد

۱. سوره ابراهیم، آیات ۴۴ و ۴۵.

همین تناسب و سنخیت در روح بشر بوده است، وگرنه جان فرورفته در منجلاب شهوات حیوانی چه تناسبی با بهشت، این جایگاه انسان های پاک و متّصف به صفات عالیّه الهی دارد؟! در سوره معارج<sup>۱</sup> از قرآن کریم می خوانیم:

﴿أَيُّضَمُّ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ \* كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ؛

آیا همه این طاغیان و کافران طمع دارند که به بهشت سراسر نعمت، داخلشان نمایند؟ نه [هرگز این ممکن نیست] آنها خودشان می دانند که ما آنها را از چه چیزی ساخته ایم﴾.

نه مگر از نطفه ای نجس ساخته شده اند و ما آن نطفه را به این دنیا آورده ایم تا در مکتب تربیتی انبیاء علیهم السلام تبدیل به روح طیب و طاهر گشته، متناسب و مُساخته با بهشت و بهشتیان گردد.

پس چه بدبخت و سیه رو خواهد شد آن نطفه ای که خود نجس بوده و آنگاه به این دنیا آمده و با فرورفتن در گنداب شهوات حیوانی نجس تر و پلیدتر شده، آنچنان که هیچ تناسب و سنخیتی جز با دوزخ و دوزخیان ندارد.

### شرط ورود به بهشت

از باب مثال: اگر الاغی را به يك قصر بسیار مجلل باشکوه ببرند و يك دست جامه حریر و ابریشم براو بپوشانند و روی تخت خواب نرم بخوابانند و نقل و نبات و باقلوا مقابلش بگذارند، آیا آن حیوان از این پذیرایی لذت می برد یا به شدت رم می کند؟ طبیعی است که رم می کند، چرا که آن وضع را اصلاً متناسب و مساخته با طبع الاغی خود نمی یابد. او می خواهد يك پالان زبر و خشن روی دوشش

بگذارند و میان يك طويله گرم، روی يك تخته پهن نرم بخوابانند و يك من كاه و يونجه و علف در آخورش بریزند، در این صورت است كه لذت می برد، مگر اینکه ماهیت الاغی اش تبدیل به ماهیت انسانی گردد تا از آن كاخ زیبا و جامه دیبا و غذاهای رنگارنگ احساس لذت کند.

مردمی كه يك عمر تسلیم هوی و هوس گشته و تا توانسته اند تمایلات حیوانی خود را اشیاع نموده و جوهر جان خود را به يك سنگ سیاه خشن تبدیل کرده اند به فرموده قرآن کریم:

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛﴾

نه عقاید حقّه‌ای تحصیل کرده و نه اعمال صالحه‌ای انجام داده‌اند، بلکه عملاً تکذیب حقایق نموده و از حق روگردان شده‌اند.

سرانجام با روحی کاملاً حیوانی و سیاه و ظلمانی وارد عالم قبر و برزخ گشته‌اند، اینان بدیهی است كه هیچ سنخیتی جز با دوزخ و دوزخیان نخواهند داشت. حقیقت آنكه آدمی تا با خارج از خود بازی می‌کند، بچه است و مرد نشده است، او وقتی بر کرسی عقل می‌نشیند و داخل در جرگه مردان می‌گردد كه بتواند از هر چه كه خارج از وجود خودش هست چشم بپوشد و به اصلاح داخل وجود خودش پردازد و آینه قلب و روح و جان خود را آنچنان مصقّی و مهذب گرداند كه جلوه‌گاه جمال حضرت معبود محبوب گردد، در آن موقع است كه جز به آن جمال اعلی، دل به چیزی نمی‌دهد و با احدی جز او عشق نمی‌ورزد و همه چیز غیر او را بازیچه‌ای می‌بیند و قابل دل بستن نمی‌داند.

این گفتار خداوند حکیم در قرآن کریم است که در مقام توصیف مردان عالم می‌گوید:

﴿رَجَالٌ لَا تُلِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>  
(مردان خدا) مردانی‌اند که نه تجارتی و نه خرید و فروشی  
آنان را از ذکر خدا باز نمی‌دارد.

«رجال» جمع «رَجُلٌ» است و رجل یعنی مرد. از نظر خداوند حکیم، آنهایی  
مرد به معنای واقعی گشته و از دوران بچگی گذشته‌اند که سوداگری‌ها و خرید  
و فروش‌های دنیا سرگرمشان نمی‌کند و از خدا غافلشان نمی‌سازد. دل به  
پول و ثروت و قدرت و جاه و مقام و ریاست نمی‌دهند جز به خدا، به چیزی  
نمی‌اندیشند و جز رضا و قرب خدا، چیزی نمی‌جویند.  
آری اینها هستند که جواب لَبَّيْكَ به ندای خدا داده‌اند که خطاب به عالم  
انسان فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ﴾<sup>۲</sup>  
ای انسان! تو بار سفر بسته و رو به سوی خدایت در حرکت  
می‌باشی و سرانجام به دیدار و لقای او خواهی رسید.

در لحظه انتقال از این دنیا نیز خطاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً  
مَرْضِيَةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۳</sup>  
ای جان آرام گرفته با یاد من! اینک بیا به سوی خودم (تو)

۱. سوره نوره، آیه ۳۷.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.



در تمام عمرت با من بودی و اکنون نیز با من خواهی بود  
آنچنان که هم من از تو راضی هستم و هم تو از من راضی  
خواهی شد.

### خسارت جبران ناپذیر

حال آیا راستی حیف نیست انسان با داشتن این چنین استعداد و لیاقت برای نیل به این چنین شرافت و کرامت که خدایش برای آن خلقش کرده است آنچنان پستی و خفت پیدا کند که از اعلایین عزّت، تنزل کرده و در اسفل السافلین ذلت سرنگون گردد و این سرمایه گرانقدر عمر را به لای و لجن بکشد. شصت سال و هفتاد سال خدمتکار در دیوار و خانه پرنقش و نگار و مغازه و بازار باشد. شب و روز فکر و ذکرش اینکه آن خانه را چگونه بخرم؟ آن دیوار را چه جور نقاشی کنم؟ پُست و مقام حسّاس را که دارم چطور حفظ کنم؟ لباس از چه جنسی بخرم؟ به کدام خیطا بدهم، چه بخورم و چه بنوشم؟ ... ناگهان بانگ برآمد خواجه مرد. ای عجب! آیا همین؟ آیا واقعاً انسان همین است و زندگی انسان همین؟! نه به جان خود انسان قسم! که نه انسان به معنای واقعی اش همین است که ما می‌پنداریم و نه این زندگی، زندگی انسانی است که اکثر ما می‌گذرانیم. برخی از گناهان باید در برزخ با عذاب‌های برزخی پاک گردد و بعضی دیگر از جان‌ها چنان در گنّاب گناهان غوطه‌ور گشته و چرک و زین و کثافت در عمق وجودش رسوخ و نفوذ کرده که اصلاً صورت انسانی خود را از دست داده و مانند همان آینه که مبدل به سنگ سیاهی گشته و لازم می‌شود آن را به دستگاه ذوب ببرند و ذوبش کنند، این جان چرکین نیز جوهر وجودش آنچنان دگرگون شده که با عذاب در برزخ نیز اصلاح پذیر نمی‌باشد و هیچ راه چاره‌ای جز ذوب کردن

او در دستگاه ذوب جهنم باقی نمی ماند و لذا در محشر به ملائکه موکل بر آتش فرمان می رسد:

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ \* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا  
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ؛<sup>۱</sup>

او را بگیرید و زنجیرش کنید و به دوزخش بیفکنید و  
سپس او را در زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است به  
بند بکشید﴾.

﴿خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ \* ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ  
عَذَابِ الْحَمِيمِ؛<sup>۲</sup>

او را بگیرید و میان دوزخش بکشید آنگاه از آب جوشان  
جهنم روی سرش بریزید﴾.

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا \* لِلظَّالِمِينَ مَأْبَأٌ؛<sup>۳</sup>  
بِ شَكِّ و تردید دوزخ کمینگاهی برای سرکشان و  
بازگشتگاه آنهاست﴾.

حال ممکن است افرادی باشند که مسلمان بوده اند و بهره ای از ایمان  
داشته اند اما مرتکب گناهان بزرگ گشته و بی توبه از دنیا رفته اند و در مراحل  
قبلی هم حسابشان تصفیه نشده و آلودگی ها دارند اینها هم باید در جهنم  
معدّب بشوند تا صلاحیت شفاعت پیدا کرده و مورد شفاعت اولیای خدا قرار  
گیرند و بهشتی گردند چون شفاعت هم شرایط مخصوص به خود دارد طوری

۱. سوره حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

۲. سوره دُخان، آیات ۴۷ و ۴۸.

۳. سوره نبا، آیات ۲۱ و ۲۲.



نیست که دست هر آلوده و کثیفی را بگیرند و داخل بهشتش کنند. بهشت جای پاکان است و به ناپاکان راه نمی دهند. حتی در روایت از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام داریم که ضمن حدیثی فرموده است:

«فَإِنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لَا تَلْحَقُهُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ  
ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ؛<sup>۱</sup>

یقیناً از گنهکاران [مؤمن] کسانی هستند که شفاعت ما به آنان نمی رسد مگر بعد از سیصد هزار سال معذب شدن».

یعنی البته محبّ علی علیه السلام جهنمی خالد که برای همیشه در جهنم بماند نخواهد شد و عاقبت، مشمول شفاعت مولا خواهد گشت ولی بعد از اینکه به نسبت سطحی یا عمیق بودن گناهانش در طبقه ای از طبقات جهنم، معذب بشود تا پاک گشته و سنخیت با بهشت و بهشتیان پیدا کند. برخی از گنهکاران نیز هستند که اصلاً قابل اصلاح نمی باشند و برای همیشه باید در جهنم بمانند و به فرموده قرآن کریم:

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛<sup>۲</sup>

اینان یاران همیشه ملازم آتشند و جهنمی خالدند﴾.

﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ؛<sup>۳</sup>

آنها هیچگاه از جهنم بیرون نخواهند آمد و برای آنان عذابی پایدار است﴾.

از این جریان باید به خدا پناه ببریم و توفیق عمل به دستورات دینش را از خودش بخواهیم.

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۳.

۲. سوره بقره، آیه ۳۹.

۳. سوره مائده، آیه ۳۷.

## توجه به سه روز حساس

از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده که فرمودند:

«يَا ابْنَ الْاَيَّامِ الثَّلَاثِ يَوْمِكَ الَّذِي وُلِدْتَ فِيهِ وَيَوْمِكَ الَّذِي  
تَنْزَلُ فِيهِ قَبْرُكَ وَيَوْمِكَ الَّذِي تَخْرُجُ فِيهِ اِلَى رَبِّكَ؛<sup>۱</sup>»

ای انسانی که فرزند سه روز می باشی! روزی که از مادر متولد  
شدی و روزی که وارد قبر می شوی و روزی که از قبر بیرون آمده  
و رو به موقف حساب برده می شوی.»

راستی عجیب است که کلمات امامان علیهم السلام مانند کلمات قرآن، کوتاه است  
و پرمحتوا. امام باقر علیه السلام يك جمله کوتاه فرموده ولی تاریخچه حیات بشر را  
پیش روی خودش باز کرده و نشان داده است که ای بشر! تو تمام دوران حیات  
بیش از سه روز نیست؛ «روز تولدت» و «روز مرگت» و «روز حساب اعمال».  
اینک بیندیش و ببین آیا صاحب اختیار این سه روز کیست؟ آیا می توانی  
تو خودت را از پنجه این سه روز برهانی؟ آیا می توانستی در رحم مادر بمانی و به  
دامن این دنیای پررنج و مِخَن نیفتی یا حالا که آمده ای و اینجا زندگی پر رونق  
تشکیل داده و مسکن و مرگب و مَنُصَب به دست آورده ای، آیا می توانی همین  
جا بمانی و این باغ و راغ و کاخ را از دست ندهی؟

از همین جا بفهم و باور کن آن نیروی قهار مقتدری که تورا بدون میل و خواست  
خودت از رحم مادر بیرون کشیده و اینجا آورده است همان نیروی قهار است که  
می تواند تورا از شکم دنیا بیرون کشیده به خانه قبر پر وحشت بیفکند و همو «روز  
سومی» را هم برای تو مقرر کرده که در آن روز تورا از قبر بیرون می کشد و به صحنه  
محشر و موقف حساب می آورد.



حال از آن نظر که انسانی هستی دارای عقل و نیروی تفکر، اینک اندکی بنشین و بیندیش آن «روز اولی» که از مادر متولد شدی آنچنان ناتوان و بیچاره بودی که قدرت راندن يك مگس از خود نداشتی؛ چند سال که گذشت جسد مرده بی روح روی سنگ غسالخانه می افتد آن روز از روز تولدت هم بیچاره تر خواهی شد زیرا روز تولد حدّ اقل نفس می کشیدی، ولی روز مرگت توانایی نفس کشیدن هم نخواهی داشت. اما «روز سوم» که روز خروج از قبر و ورود به صحرای محشر است از دور روز پیشتر هم بیچاره تر و بدبخت تر می شوی که قرآن کریم در وصف آن روز می فرماید:

﴿الْقَارِعَةُ \* مَا الْقَارِعَةُ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ \* يَوْمَ يَكُونُ  
النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ!﴾

[آن واقعه] کوبنده آن هم چه کوبنده‌ای؟ و تو چه می دانی آن کوبنده چیست؟ روزی است که مردم مانند ملخ‌های پراکنده، متحیر و سرگردانند.

روز اول ولادت، تورا بغل می گرفتند و می بوسیدند، روز مرگ هم برایت گریه می کردند اما آن روز همه از تو فرار می کنند نه آغوشی تورا در بر می گیرند و نه چشمی برای تو اشک می ریزد!

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ: ٢﴾  
روزی است که همه از هم فرار می کنند که مبادا حقّی از یکدیگر ضایع کرده باشند و اینجا گریبانگیر یکدیگر بشوند.

۱. سوره قارعه، آیات ۱ تا ۴.

۲. سوره عبس، آیات ۳۴ تا ۳۶.

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ \* لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَذِبَةٌ \* خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴾  
هنگامی که آن واقعه [قیامت] رخ دهد که وقوعش حتمی  
است و دروغ بردار نیست، گروهی را بالا می برد و گروهی  
دیگر را پایین می آورد.

در دنیا گروهی اعیان و اشراف به خاطر ثروت و قدرتشان بالانشین و گروه  
دیگر که تهیدست از ثروت و قدرت بودند پایین نشین بودند و اصلاً به حساب  
نمی آمدند. در عالم آخرت درست برعکس می شود یعنی بالانشین ها بر اثر  
اخلاق و اعمال زشتشان پایین نشین می شوند و پایین نشین ها بر اثر اخلاق و  
اعمال نیکشان بالانشین می شوند. کاخ نشین ها خاك نشین و خاك نشین ها  
کاخ نشین می گردند.

حالا ببینیم بعد چه می شود، قرآن مجید می فرماید:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ  
الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ؛<sup>۲</sup>

دوزخیان [پایین نشین، دست گلی] به سوی بهشتیان  
[بالانشین دراز می کنند و از آنها آب و نان می طلبند و]  
می گویند: از آن آب های [خوشگوار] و از آن [طعام های لذیذ]  
که خدا به شما روزی کرده است به ما هم افاضه کنید.

آنها در جواب می گویند:

﴿إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ؛<sup>۳</sup>

همانا خدا آب و طعام اینجا را برای کافران حرام کرده  
است [و شما بهره ای از اینها نخواهید داشت].

۱. سوره واقعه، آیات ۱ تا ۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۰.

۳. همان.

باز برمی گردیم به جملاتی دیگر از مواعظ امام باقر علیه السلام که فرموده است:

«يَا طَالِبَ الْجَنَّةِ مَا أَظُولُ نَوْمَكَ وَأَكَلَّ مَطِيَّتَكَ وَأَوْهَى هِمَّتَكَ!»

ای کسی که ادعا می کنی که طالب بهشتی! به چه خواب گرانی  
فرو رفته ای و در این راه به چه مرکب سستی سوار شده ای و چه  
بی همتی از خود نشان می دهی».

اگر به شما بگویند در فلان شهر برای شما خانه ای مجلل در میان باغی باصفا  
ساخته اند، از شدت خوشحالی خوابتان نمی برد و با عجله به سوی هواپیما  
می روید تا هر چه زودتر خود را به آنجا برسانید. آیا بهشتی که خدا به ما وعده  
کرده است به اندازه آن خانه و باغ ارزش ندارد که امام علیه السلام می فرماید: ای مدعی  
ایمان به بهشت خدا! پس چرا به خواب غفلت فرورفته ای و اشتیاقی از خود به  
آن نشان نمی دهی؟

«يَا هَارِباً مِنَ النَّارِ مَا أَحْتَّ مَطِيَّتَكَ إِلَيْهَا وَمَا أَكْسَبَكَ لِمَا

يُوقِعُكَ فِيهَا!»<sup>۱</sup>

ای کسی که به قول خودت از جهنم گریزانی! پس چرا در راه  
جهنم شتابان می روی؟ و از ارتکاب گناه و اِشباعِ اِهْوایِ نفسانی  
هیچ گریز و پرهیزی نداری؟».

آیا این است معنای عشق به بهشت و ترس از جهنم؟ پس معلوم می شود  
ما در ادعاهای خویش آنچنان که لازم است صادق و باوردار نیستیم، نه خدا را  
آنچنان که باید شناخته ایم و نه ایمان به آخرت و بهشت و جهنم آخرت در عمق  
جانمان نشسته است تا ما را از خواب غفلت بیدار کند و به راه اطاعت از فرمان  
خدا بیفکند.

۱. تحف العقول، ص ۲۱۲.

۲. همان.

در حالی که خدا خطاب به پیغمبرش می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمِلُ \* قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>

ای جامه خواب به خود پیچیده! شب را به عبادت برخیز و بیدار باش.

برخیزشتربان که دمید آفتاب      وقت رحیل است نه هنگام خواب

این خطاب اگر چه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است ولی در واقع برای بیدار کردن این بشر در خواب غفلت غنوده است مخصوصاً آن مدعیان پیروی از اسلام و قرآن که بیش از دیگران باید تکان بخورند و به آینده حتمی خویش بیندیشند و به خود بگویند:

تاکی آخرچوبنفشه سرغفلت درپیش؟

حیف باشد که تودر خوابی و نرگس بیدار

﴿وَأذْكُرَّ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ ... وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾<sup>۲</sup>

و پروردگارت را در وجود خود یاد کن ... و از غافلین مباش.

آدم، آن نیست که مرغ سحر از خواب بیدارش کند، آدم آن است که پیش از مرغ سحر بانگ بردارد و «سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ» بگوید.

### شرط اساسی بهشت رفتن

حال، آیا این مقتضای عقل است که انسان برای يك زندگی چند روزه توأم با هزاران محنت، کاری کند که آن زندگی جاودانه غرق در نور و سُورور و بهجت را از دست بدهد؟ و این جدّاً سفاهت است و حماقت! ولی نکته قابل توجه این است

۱. سوره مَرَمِل، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

که قرآن کریم، مؤکداً «تقوا» را اساسی‌ترین پایه آن زندگی نشان می‌دهد و می‌فرماید: **﴿كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> \* وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup> و این چنین متقیان را پاداش می‌دهد \* و جایگاه متقین چه نیکو جایگاهی است﴾. یعنی خلاصه حواستان جمع باشد بهشت رفتن، با آرزو و طمع خام در دل داشتن نمی‌شود! «تقوا» شرط اساسی آن است.**

**﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾<sup>۳</sup>**

همانا رستگاری و کامیابی فقط برای متقین است﴾.

**﴿لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۴</sup>**

برای کسانی که تقوای الهی را پیشه می‌کنند نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است﴾.

**﴿وَتَزُودُوا فِي خَيْرِ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۵</sup>**

و توشه بیندوزید پس همانا بهترین توشه برای سرای باقی تقواست﴾.

تمام تکیه قرآن روی «تقواست» که سرمایه اصلی برای زندگی در آن سرا است و لذا مستضعفین چون نتوانسته‌اند در دنیا انکاریا اقرارکنند، در آن سرا، نه لذات بهشتی‌ها را درک می‌کنند و نه عذاب جهنمی‌ها را احساس می‌کنند. چون در دنیا دارای رشد عقلی نبوده‌اند و لذا نه توانسته‌اند برهان موقنین را به دست آورند

۱. سوره نحل، آیه ۳۱.

۲. همان، آیه ۳۰.

۳. سوره نبا، آیه ۳۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۵.

۵. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

ونه انکارِ منکران را داشته‌اند. نه مُوقِن بوده‌اند و نه مُنکر. مستضعف بوده‌اند و لذا آنجا هم که می‌رسند، نه جهنمی هستند که درد جهنمی‌ها را احساس کنند و نه بهستی آن چنان هستند که لذات بهستی‌ها را درک کنند. پس همهٔ سعادت‌ها از آن «مُتَّقین» است. مُتَّقین هم کسانی هستند که پیوسته جانب خدا را رعایت می‌کنند و امر و نهی خدا را در تمام شئون زندگی به حساب می‌آورند. البتّه تحصیلِ ملکهٔ تقوا و پا روی اهوای نفسانی نهادن، برای اشخاصی که آلودگی به گناه و زشت‌کاری دارند؛ دشوار است ولی مدتی که انسان این دشواری را تحمّل کرد قدری برایش عادی می‌شود و در زمرهٔ مُتَّقین درمی‌آید.

حال برای مُتَّقین در ضمن این آیات مورد بحث، صفت دیگری هم نشان داده شده که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ؛<sup>۱</sup>

[پرهیزگاران] کسانی هستند که فرشتگان قبض ارواح، [روح] آنها را در حالی که پاک و پاکیزه‌اند تحویل می‌گیرند﴾.

﴿يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛<sup>۲</sup>

به آنها می‌گویند: سلام بر شما باد، داخل بهشت شوید به پاداش اعمالی که انجام دادید﴾.

۱. سورهٔ نحل، آیهٔ ۳۲.

۲. همان.

## جهنّم در انتظار جباران گردنکش

خوب اکنون که تمام جباران گردنکش از دنیا ناکام بیرون رفتند و اجسادشان در دل خاک پوسید، آیا دیگر کارشان تمام است و کیفی ندارند؟ خیر، کارشان تمام نیست:

﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ؛<sup>۱</sup>

از پشت سر آن جبار عنید، جهنّم فرا می‌رسد] در میان آن  
آتش سوزان [از آب «صدید» به او می‌نوشانند].

کلمه «وَرَاءَ» به معنای پشت سراس است و حال آن که جهنّم و آخرت، در پیش رو و سرراه انسان است نه در پشت سر! چنان که در «رَحِم» مادر که بودیم، دنیا پیش روی ما و سرراه ما بوده است. اکنون هم که در دنیا هستیم رو به آخرت می‌رویم. بهشت و جهنّم پیش روی ماست، نه در پشت سر ما!

از این رو برخی از آقایان مفسران «وَرَاءَ» را به معنای «نتیجه و عاقبت کار» معنا می‌کنند ولی احتمالاً می‌توان گفت: دنیا داران، در زندگی خود، رو به دنیا و پشت به آخرت دارند! از این جهت از پشت سرشان جهنّم فرا می‌رسد و آن گردنکشان مُکَدِّب را در کام خود فرو می‌کشد. آن خَیْبِت و ناکامی، عذاب دنیوی فرعون بود که پس از شاید صدها سال علو و اقتدار و فریاد ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ زدن، وقتی میان دریا به حال غرق درآمد و به دست و پا زدن افتاد، خدا داند که در آن لحظات آخر عمرش چه زجرها کشید تا از دنیاکننده شد و جان داد که حساب نَزَع و کَنَدَنِ مُلْک است:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ

مِمَّنْ تَشَاءُ؛<sup>۲</sup>

بگو: بار الها! ای مالک پادشاهی‌ها! تویی که به هر که

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

## بخوای پادشاهی می دهی و از هر که بخوای پادشاهی را جدا می کنی.

«نَزَع» به معنای کندن چیزی از جایی یا از چیزی که به آسانی از آن جدا نمی شود. مثلاً اگر پارچه ای را با چسب به تخته ای چسبانده باشند و بخواهند آن را جدا کنند؛ اولاً به سختی کنده می شود و ثانیاً به هنگام جدا شدن، صدایی می کند. فرعون صدها سال به دنیا و سلطنت آن چسبیده بود و خدا آن را در میان امواج نیل از او کند و ما نمی دانیم او در آن حال چه زجری کشیده و چه صدایی کرده است؟ حال آیا بعد از گذشته شدن از دنیا که به عالم برزخ افتاده است اکنون در چه وضعی به سر می برد؟ از قرآن کریم می پرسیم، جواب می دهد:

﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا؛

هر صبحگاه و شامگاه، علی الدوام به آتش عرضه می شوند...!﴾.

صبحانه و عصرانه اش آتش است. این هم وضع برزخی اش. آیا بعد از آن چه؟

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ؛

روزی که قیامت برپا شود، دستور می رسد: آل فرعون را در

سخت ترین عذاب ها وارد کنید﴾.

راستی آیا از نظر عقل، ارزش دارد که انسان این عمر فرضاً صد سال و دو بیست سال فرعون را به دنیا بچسبند؛ و سرانجام با آن ذلت و خواری از آن کنده شود و به درد و رنج و عذاب ابدی مبتلا گردد؟ حال ما که عمرمان به ندرت از هفتاد و هشتاد سال بگذرد. در همین مجلس خودمان اگر برگردیم مشکل ده پیر هشتاد و نود ساله پیدا کنیم. معلوم می شود اکثر مردم در سنین جوانی می میرند. صد جوان می میرد و هنوز یک پیرنمرده است.



خوب حال ببینیم از «جبار عنید» در میان جهنم چگونه پذیرایی می‌شود؟

﴿وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾

از آب صدید به او می‌نوشانند.

«صدید» در تفاسیر معنا شده است به مایعی مرگب از چرک و خون که از زخم و جراحی بدن خارج می‌شود. در قرآن از مایعات جهنم که به خورد جهنمیان داده می‌شود تعبیر به «عَسَاقُ»<sup>۱</sup> و «عَسَلِينِ»<sup>۲</sup> نیز شده است که به معنای همان چرک و خون آمده که مایعی متعفن، تهوع‌آور، بدمنظره و سوزان دردیگ‌های جهنم جوشانده به جهنمیان می‌نوشانند.

کلمه «يُسْقَى» به صیغه مجهول آمده یعنی فرد جهنمی، خودش آن را نمی‌نوشد، به او می‌نوشانند! «يَتَجَرَّعُهُ»<sup>۳</sup> جرعه، جرعه آن را از روی اجبار و اکراه از گلو پایین می‌دهد.

﴿وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾<sup>۴</sup>

نمی‌تواند آن را با میل و رغبت بیاشامد. از همه‌جانب جهنم، مرگ به او روی آورد [انواع عذاب و شکنجه می‌بیند] امانی میرد!

در دنیا عذاب و شکنجه، وقتی شدید و طولانی شد، انسان می‌میرد. اما در جهنم، مرگ اصلاً راه ندارد! در سوره‌اعلی آمده:

﴿الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى \* ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾<sup>۵</sup>

در میان آتش بزرگ وارد می‌شود. آنگاه آنجا نه زنده می‌ماند و نه می‌میرد!

۱. سوره‌نبأ، آیه ۲۵.

۲. سوره‌حاقه، آیه ۳۶.

۳. سوره‌ابراهیم، آیه ۱۷.

۴. همان.

۵. سوره‌اعلی، آیات ۱۲ و ۱۳.

«زنده» آن است که لذت ببرد و «مرده» آن است که درد نکشد. او در میان آتش سوزان نه لذتی دارد تا زنده باشد و نه خالی از درد است تا مرده باشد.

﴿يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ؛  
از همه طرف، مرگ به او روی آورد، اما او نمی میرد!﴾.

الآن ما از مرگ می گریزیم اما پناه بر خدا می بریم از روزی که دنبال مرگ بگردیم و آن را پیدا نکنیم و عجیب اینکه قرآن می گوید این عذاب هم عذاب نهایی آن ﴿جَبَّارٌ عَنِيدٌ﴾ نیست! بلکه:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ؛  
از پشت سر آن نیز عذاب سخت و شدیدی خواهد داشت﴾.

### جهنم، مولود زندگی آتش بار دنیا!

حال مطلب شایان توجه این است که به مقتضای حدیث مشهور:

﴿الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ؛

دنیا کشتگاه و مزرعه آخرت است﴾.

آنچه کیفر و پاداش از بهشت و جهنم به ما خواهد رسید، در واقع محصولی است که بذران را در دنیا افشانده ایم و آنجا به ثمر می رسد! بنابراین جهنم با اوصافی که قرآن نشان می دهد، مولود زندگی آتش بار دنیا است. تا زندگی دنیا چنین نباشد، زندگی آخرت چنان نخواهد شد و راستی جامعه بشر در دنیای کنونی به چنین شکل و صورت درآمده است و جداً این زندگی در ذائقه انسان های حساس مانند چرک و خونی شده است تلخ و تهوع آور و سوزان که فرو بردنش بی نهایت دشوار و در عین حال چاره ای جز تحمل و از گلو پایین دادن ندارند! از همه طرف مرگ و فشار و ناراحتی رو به انسان می آورد، اما نمی میرد تا راحت شود.



این آیه از قرآن هم وعده داده است که:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾

عذاب شدیدی هم پشت سر دارد﴾.

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشت این است که ﴿جَبَّارِ عَنِيدٌ﴾ تنها زورمندان ستمگرا از قبیل فرعون و شدّاد و نمروند و تاتار و مغول نیستند! بلکه هر انسان نافرمان در مقابل امر و نهی خدا که تسلیم حق نمی‌شود و حقی از حقوق خدا و بندگان خدا را زیر پا می‌گذارد، به فرموده قرآن: ﴿اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ اتّباع از هوای نَفْس و دلبخواه خود می‌کند، در حدّ خود دارای روحیهٔ ﴿جَبَّارِ عَنِيدٌ﴾ است. منتها میدان تاخت و تازش محدودتر است و مثلاً در «فروش متاع به يك مشتری ناآگاه» و «سهل‌انگاری در پی‌ریزی يك ساختمان» و «سختگیری در پذیرش يك بیمار تهیدست در بیمارستان» و «کج خلقی در خانواده با همسر و فرزندان» و... ستم می‌کند و حق را زیر پا می‌گذارد و بیش از این از دستش بر نمی‌آید و گرنه او با داشتن این روحیهٔ مخالف با حق در میدان‌های وسیع‌تر زندگی به تاخت و تازهای شدیدتری خواهد پرداخت.

تنها فرعون نبود که ندای ﴿أَنَارُكُمْ الْأَعْلَى﴾ سر می‌داد! بلکه هر انسان تربیت نیافته در مکتب انبیاء ﷺ این ندا را از درون خود دارد ولی آن توانایی فرعون را در خود نمی‌بیند که آن را به زبان و عمل بیاورد. البتّه خُلُق و خوی عناد با حق و جباریت، دارای مراتبی است و قهراً عذاب‌های مناسب آن نیز دارای مراتب است و درجهٔ نهایی‌اش ﴿وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾ است.

## معیار بهشتی و جهنمی شدن از دیدگاه قرآن

آیات قرآن را بخوانیم و در آن بیندیشیم، معیار بهشتی یا جهنمی شدن را از گفتار خالق آدم و عالم به دست بیاوریم. از پیش خود چیزی نگوییم و بهشتی یا جهنمی نسازیم. او با قاطعیّت تمام می گوید:

﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛

قسم به عصر [با معانی گوناگونی که دارد] تمام افراد انسان در مسیر خُسران و زیان پیش می روند! تنها يك گروه از آدمیان از خسران در امانند و آن گروه، ایمان آوردگانی هستند که طبق دستور دین، اعمال شایسته و صالح انجام می دهند.﴾

﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ؛<sup>۱</sup>

امر به معروف و نهی از منکر می کنند و یکدیگر را به صبر و استقامت در دین توصیه می نمایند.﴾

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدِ يَتَفَرَّقُونَ \* فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ؛<sup>۲</sup>

روز قیامت که برپا شود [مردم] از هم جدا می شوند! آنها که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند در باغی [از باغ های بهشتی] شادان و مسرور می باشند و اما آنها که کفر ورزیده و آیات ما و دیدار آخرت را دروغ انگاشته اند؛ در عذاب احضار می گردند!﴾

۱. سوره عصر، آیات ۱ تا ۳.

۲. سوره روم، آیات ۱۴ تا ۱۶.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ  
مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا؛<sup>۱</sup>

کسانی که کافر شده‌اند اعمالشان همچون سرابی در  
یک کویر است که آدم تشنه آن را از دور آب می‌پندارد  
اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید آن را چیزی نمی‌یابد﴾.

کافران اعمال نیکشان از هر قبیل که باشد در نظر خودشان و مردم، بزرگ  
و ارزشمند دیده می‌شود اما به هنگام مرگ؛ آن همه را هیچ و پوچ می‌بینند و  
چیزی نمی‌یابند!

آدم ریاکار عملش از نظر ظاهر بسیار خوب و جالب و چشمگیر است اما از نظر  
خدا آن چنان بی‌ارزش است که:

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا  
لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِينَ؛<sup>۲</sup>

مثل او، (آدم ریاکار) مثل قطعه سنگ سختی است که  
بر آن [قشر نازکی] خاک باشد [و بذرهایی در آن افشاندن شود  
و فرضاً در آن گُل و گیاهی هم بروید] و بعد باران درشتی  
به آن ببارد [و آن خاک و بذرهایش را بشوید] و آن سنگ  
صاف [و خالی از خاک و بذر] را رها کند. آنها از کاری  
که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند  
کافران را هدایت نمی‌کند﴾.

۱. سوره نور، آیه ۳۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۴.

آن خاک روی سنگ از نظر صالح بودن بذروتابش نور و سیراب شدن از آب کمبودی ندارد، آنچه کمبود دارد از نظر ناصالح بودن سنگ زیر خاک برای رویش نباتات است. آن نفوذ ناپذیر است و گیاه در آن ریشه نمی‌گیرد تا بماند و لذا با يك باران تند آنچه دارد از دست می‌دهد. آدم ریاکار اعمالش از هر جهت درست است تنها کمبود از جهت انگیزه قلبی او است که «رِئَاءَ لِلنَّاسِ» است نه «امِثَالاً لِامْرِئِ اللَّهِ» کارش برای نشان دادن به مردم است نه جلب رضای الهی! این گفتار خداوند متعال است:

﴿كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛  
ریاکار آدمی است که انفاق مال فراوان می‌کند اما  
برای نشان دادن به مردم [درمانگاه و بیمارستان و مسجد و  
مدرسه می‌سازد] اما در قلب، ایمان به خدا و روز جزا ندارد!﴾.

برای جلب توجه مردم، آن همه کار می‌کند نه برای جلب رضای خدا! جانش همچون سنگ سخت، نفوذ ناپذیر است و اعمالش همچون گیاه، بی ریشه است و با رسیدن باران مرگ آنچه انفاق کرده از دستش می‌رود.

﴿لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا؛  
آنها از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند﴾.

و جالب اینکه آخرایه می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛<sup>۲</sup>  
و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند﴾.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۲. همان.

با اینکه اول آیه خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است و نشان می‌دهد که آدم‌ریاکار، ظاهری مؤمن دارد و باطنی کافر و لذا راهی به سعادت نمی‌برد. در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ<sup>۱</sup>﴾

اعمال کافران [از هر قبیل که باشد] مانند مُشْتی خاک‌ستر است که در یک روز طوفانی بادی تند بر آن بوزد [و ذرات آن به هر سو پراکنده شود تند باد مرگ نیز اعمال کافران را در هم می‌ریزد و بی اثر می‌سازد] آنچنان که به چیزی از اعمال نیکشان دست نمی‌یابند و این گم‌گشتگی دوری از خداوند است.

### نمایش جلوه‌های بهشت و جهنم در قرآن

حال آن مطلبی که لازم است ما پیوسته درباره‌اش بیندیشیم و مراقبت داشته باشیم این است که قرآن کریم تمام هم‌ش این است که از خلال آیات آسمانی‌اش جمال و شکوه بی‌پایان بهشت و همچنین عقبات پرسوز و گداز جهنم را نشان ما پیروان خودش بدهد تا عشق به جمال بهشت و ترس از عذاب‌های جهنم در جان ما بنشیند و حالت خوف و رجاء در قلب ما ایجاد شود؛ در نتیجه به اصلاح اخلاق و اعمال خود پردازیم و این عمر زودگذر را با غفلت و سهل‌انگاری سپری نکنیم که ناگهان خود را در میان جهنم ببینیم که فریاد «... يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ...»<sup>۲</sup> ای دریغ و حسرت بر من از کوتاهی‌هایی که در حضور خدا مرتکب شدم.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

۲. سوره زمر، آیه ۵۶.

از عمق جان سر می دهیم و جزافزایش بر عذاب، از آن نتیجه ای نمی گیریم. این قرآن است که می گوید: دوزخیان از میان آتش های جهنم فریاد می کشند:

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ \* قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ!﴾<sup>۱</sup>

پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور [آنگاه اگر باز به بد عملی های قبلی برگشتیم] در این صورت ما ظالم خواهیم بود [و مستحق عذاب] اما [از جانب خدا جواب می شنوند]: در میان جهنم گم شوید خاموش باشید و [با من] حرف نزنید.

راستی چه خطاب تحقیرآمیزی، چون ما برای راندن سگ از نزد خود می گوئیم: «اِحْسَأُ» یعنی «چخ»، دور شو از من، نزدیک من نیا. حال، انسان جهنمی چنان شرافت خود را از دست داده و منفور و مطرود از درگاه گشته است که خداوند «أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و «أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ» با آن همه رحمت و کرم که در دنیا نسبت به بندگان گنهکار خود داشت و می فرمود:

﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ!﴾<sup>۲</sup>  
ای بندگان اسرافکار و گناه آلوده من! هیچگاه از رحمت من مأیوس نگردید.

و نیز می فرمود:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ!﴾<sup>۳</sup>  
مرا بخوانید و از من بخواهید اجابتان می کنم.

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.

۳. سوره غافر، آیه ۶۰.

حال آن خداوند رحیم و رؤوف آنچنان از دوزخیان متنفر گشته که آنها را همچون سگ‌های نجس از درگاه خود طرد کرده و می‌گوید: دور شوید از من! در میان جهنّم خاموش باشید و با من سخن نگوئید!

## بَهشت و بهشتیان

در آیات شریفه از قرآن کریم به زندگی غرق در سعادت بهشتیان اشاره شده می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ؛<sup>۱</sup>

بَهشتیان، امروز شاداب و خرمند و سرگرم بهره‌برداری از لذات و نعمت‌های آن عالم می‌باشند﴾.

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾، یعنی یاران بهشت؛ به آن گروه سعادت‌مندی اطلاق می‌شود که ملازم بهشتند و هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شوند. ﴿أَصْحَابُ النَّارِ﴾، آن تیره‌بختانی هستند که ملازم آتشند و از آن جدایی نخواهند داشت.

شُغْل و شُغْل هر دو درست است و در ادبیات عرب به کار رفته است و آن حالتی است که انسان را به خود مشغول می‌سازد و او را از فکر درباره‌ی غیر خودش باز می‌دارد. حال، گاهی آن حالت مسرت‌بخش و شادی‌آفرین است که انسان را به خودش مشغول می‌کند و گاهی حالت غم‌انگیز است؛ هر دو شغل است. یعنی آدمی را مشغول به خود می‌سازد. کسی که مصیبت زده است، غرق در غم است. به قدری غرق در مصیبت شده که توجه به هیچ‌جا و هیچ چیز ندارد؛ ولی چون این آیه مربوط به بهشت و بهشتیان است، معلوم می‌شود شغل در این آیه به معنای حالت شادی‌بخش است و «فَاكِه» اسم فاعل و مشتق از «فَكَاهَت» به معنای مزاح و ظرفه‌گویی است و «فَاكِه» یعنی: انسان مسرور، خوشحال، خندان و شادان.

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ﴾

حقیقت این که بهشتیان، امروز آن چنان شاداب و خرم، مشغول بهره برداری از نعمت های لذت بخشند که از هرگونه فکر ناراحت کننده ای انصراف خاطر دارند و به چیزی جز نعمت های بهشتی نمی اندیشند و با هم به گفتگو و سخنان ظریف و شادی آفرین می پردازند.

﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَّكِنُونَ﴾

آنها با همسرانشان در سایه های نشاط آور درختان بهشتی بر تخت ها تکیه کرده اند.

«أرائك» جمع «اریکه» است و به گفته مفسران و ارباب لغت به معنای تختهایی است که در حجله گاه ها نهاده می شوند<sup>۲</sup> و همین دلیل است بر این که ازواج در آیه شریفه به معنای «همسران» است نه به معنای «همطرازان»، چنان که برخی گفته اند. از کلمه «ظلال» به معنای سایه ها استفاده می شود که در بهشت هم آفتاب هست، منتها ناراحت کننده و آزار دهنده نیست چنان که در سوره مبارکه دهر آمده است:

﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهَرِيرًا﴾<sup>۳</sup>

بهشتیان در بهشت نه آفتاب سوزان می بینند و نه زمهریر یخبندان.

﴿لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ﴾<sup>۴</sup>

برای بهشتیان در بهشت، میوه خاصی فراهم است و برای آنان آنچه بخواهند، آماده است.

۱. سوره یس، آیه ۵۶.

۲. مفردات راغب و تفسیر مجمع البیان.

۳. سوره انسان، آیه ۱۳.

۴. سوره یس، آیه ۵۷.

﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ!﴾

در بهشت هر آنچه که دل‌ها بخواد و چشم‌ها لذت برد  
وجود دارد.

شاید جامع‌ترین تعبیری که در قرآن برای بهشتیان آمده این آیه باشد:

﴿وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ؛<sup>۲</sup>﴾

... آنها در هر چه که دلشان بخواد همیشه هستند.

جامع‌ترین تعبیر برای جهنمی‌ها این آیه است که:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ؛<sup>۳</sup>﴾

بین آنها و بین آنچه دلشان می‌خواهد، حائل و مانع ایجاد  
می‌شود.

بهشتی‌ها هر چه بخوانند دارند و جهنمی‌ها هر چه بخوانند ندارند.

### سلام مخصوص خداوند، به بهشتیان

در قرآن کریم، بزرگ‌ترین و لذت‌بخش‌ترین نعمت‌ها را برای بهشتیان نشان  
می‌دهد و آن، سلامی است که از جانب پروردگار رحیم، به آنها اعطا می‌گردد.

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ؛<sup>۴</sup>﴾

و(آنها را) سلامی است که سخنی از پروردگار مهربان است.

البته سلام‌هایی که از جانب خدا به واسطه فرشتگان به بهشتیان ابلاغ  
می‌گردد، در موارد متعدّد در قرآن کریم آمده است؛ از جمله:

۱. سوره زخرف، آیه ۷۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۲.

۳. سوره سبأ، آیه ۵۴.

۴. سوره یس، آیه ۵۸.

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾<sup>۱</sup>

فرشتگان از هردری بر آنها وارد می شوند و می گویند: سلام  
بر شما به خاطر صبری که در دنیا داشتید و چه پایان  
خوبی است این سرا که نصیبتان شده است».

ولی «سلام» در آیه مورد بحث، امتیاز خاصی بر سایر سلام ها دارد و آن این  
که بر حسب استفاده از ظاهر آیه، سلامی است که بطور مستقیم و بدون وساطت  
فرشتگان، از سوی رب رحیم، پروردگار دارای رحمت خاصه بی منتها، به مؤمنان  
بهشتی اعطا می گردد و «سلامت» همه جانبه آنها را تضمین می نماید.  
در روایتی آمده است: وقتی بهشتی ها با هم، مجلس انس دارند، در همین  
حال جمعی از فرشتگان با مرکب هایی از نور و مزین به انواع زینت ها وارد  
می شوند و می گویند: خدا مجلس ضیافتی ترتیب داده که از شما پذیرایی نماید  
و به ما مأموریت داده است شما را با این مرکب ها به آن مجلس ببریم. آنها برای  
شرفیابی در آن بارگاه قرب و قدس آماده می شوند و وقتی وارد آن مجلس پرشکوه  
الهی می شوند، می گویند:

«رَبَّنَا أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْ عِنْدِكَ السَّلَامُ وَلَكَ حَقُّ السَّلَامِ»؛

از خدای متعال رب البیت جواب می شنوند:

«عَلَيْكُمْ السَّلَامُ مِنِّي وَرَحْمَتِي وَمَرْحَبًا وَأَهْلًا بِعِبَادِي

الَّذِينَ أَطَاعُونِي»<sup>۲</sup>

علیکم السّلام از سوی من، رحمت و محبت و تهنیت بر شما  
باد! خوش آمدید ای بندگان مطیع و فرمانبردار من!».

۱. سوره رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۱۵، با اندکی تفاوت.

بندگانِ که در دنیا عهد و پیمان مرا رعایت کردید!

«وَكُنْتُمْ مِنِّي فِي كُلِّ حَالٍ مُّشْفِقِينَ؛

در همه حال از من در حال ترس بودید!».

آنها وقتی آن عنایت را از جانب خدا می بینند، تضرع کنان می گویند: خدایا! ما در دنیا آن چنان که باید، تو را نشناختیم و نتوانستیم آنچه سزاوار تو بود، عبادت کنیم. حال اجازه بده اینجا در پیشگاه مقدّست سجده کنیم. خدا در جواب می فرماید: نه! من دیگر مشقّت عبادت را از شما برداشته ام؛ اکنون که در رحمت و محبّت به روی شما گشوده است، آنچه می خواهید، از من بخواهید که من به شما نه به حساب اعمالتان بلکه به حساب فضل و کرم خودم، پاداش می دهم.

آنها هم خواسته های مناسب با بهشت را از خدا می خواهند و به مقاصد خود می رسند که خودش فرموده است:

«وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»<sup>۱</sup>

برای شما هر چه بخواهید در بهشت آماده است و هر چه طلب کنید به شما داده می شود».

باری! خداوند علیم حکیم در قرآن کریمش هم شکوه بهشت و نعمت های بهشتی را نشان می دهد و هم صحنه های پرسوز و گداز جهنّم را، تا حالت خوف و رجا، درد های بندگان ایجاد کند و آنها برای رسیدن به نعمت های بهشتی در مسیر عبادت کوشا باشند و از ترس عذاب های جهنّم، خود را از آلودگی به گناه دور نگه دارند و نتیجتاً در زمره: «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۲</sup> به حساب آیند.

۱. سوره فصلت، آیه ۳۱.

۲. سوره هود، آیه ۲۳.

آنچه باید به آن توجه کامل داشت، این است که: ما تنها راهی که برای درک حقایق آخرت داریم، همین قرآن، کلام خدا و بیانات ائمه هدی علیهم السلام است؛ البته بزرگان علما از فلاسفه و عرفا هم سعی شان مشکور است که لزوم معاد و حتمیت بعث پس از مرگ را از روی ادله و براهین عقلیه و طریق کشف و شهود اثبات کرده اند؛ اما هیچ گاه آنها نمی توانند دقائق و لطائف بهشت و جهنم را طوری تشریح کنند که حالت خوف و رجا در دل ها ایجاد شود. این کار از عهده هیچ بشری بر نمی آید. تنها خالق عالم و رسولان او هستند که راجع به حقایق آن عالم، با قاطعیت سخن می گویند و با بیانات گوناگون، پرده از چهره بهشت و جهنم آخرت برمی دارند و آن چنان شور و هیجان در دل ها ایجاد می کنند که صاحبان دلان، همانند مرغ گرفتار در قفس، بال و پرزان می گویند:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم

خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

### جهنم و جهنمیان

در بعضی از آیات شریفه قرآن اشاره ای به صحنه ای از وضع گنهکاران و جهنمیان در روز قیامت شده است. آن روز به گنهکاران خطاب می شود؛ خطابی که هم تهدید دارد و هم تحقیر:

﴿وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ أَنَّهَا الْمَجْرُمُونَ﴾<sup>۱</sup>

امروز جدا شوید ای گنهکاران!

صف خود را از صف نیکان جدا کنید. سپری شد آن دنیایی که شما با اهل



ایمان همنشین می‌شدید و خود را در صف آنها جا می‌زدید و به زبان، تظاهر به اسلام و ایمان می‌کردید و احیاناً داغ‌تراز همه، شعار طرفداری از اسلام و قرآن می‌دادید و ساده‌دلان را مجذوب خود می‌ساختید. امروز دیگر از آن صحنه‌های تزویر و ظاهر‌نمایی خبری نیست. از صف مؤمنان خود را کنار بکشید تا اهل محشر، چهره‌های خائنانه و مزورانه شما را ببینند.

عجیب این‌که: روز قیامت که «یوم الجمع» است، «یوم الفصل» نیز هست. یک جا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ﴾<sup>۱</sup>

روزی است که همه شما را خدا، آن روز جمع می‌کند.

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾<sup>۲</sup>

بطور حتم اولین و آخرین در میقات روز معلومی، گردآوری می‌شوند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾<sup>۳</sup>

حقیقت این‌که روز جدایی، موعد مقرری است برای رستاخیز آدمیان.

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ﴾<sup>۴</sup>

این، روز جدایی [نیکان از بدان] است که شما و گذشتگان را در آن روز جمع می‌کنیم.

۱. سوره تغابن، آیه ۹.

۲. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳. سوره نبا، آیه ۱۷.

۴. سوره مرسلات، آیه ۳۸.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِمِدِ يَتَفَرَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>

روزی که قیامت برپا شود، آن روز، انسان‌ها از هم جدا می‌شوند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾<sup>۲</sup>

آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، در میان باغی [از باغ‌های بهشتی] غرق در سرورند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي

الْعَذَابِ مُحَضَّرُونَ﴾<sup>۳</sup>

و آنان که کفر ورزیده و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کرده‌اند، در صحنه عذاب، احضار می‌شوند.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۴</sup>

وقتی در صور دمیده شد، همه از هم جدا می‌شوند.

هیچ ارتباط و اتصالی بین گل و خار باقی نمی‌ماند. پسر حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ

از پدر جدا می‌شود. ابولهب، عموی پیامبر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جدا می‌شود؛

حساب، روی سبکی و سنگینی اعمال می‌رود.

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ \* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ \* وَأَمَّا مَنْ

خَفَّتْ مَوَازِينُهُ \* فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾<sup>۵</sup>

پس آن کسی که میزان اعمالش سنگین است، زندگی

۱. سوره روم، آیه ۱۴.

۲. همان، آیه ۱۵.

۳. سوره روم، آیه ۱۶.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۵. سوره قارعه، آیات ۶ تا ۹.

رضایت‌بخشی خواهد داشت و اما آن کس که میزان اعمالش سَبُك است، در میان جهنم جا خواهد گرفت.<sup>۱</sup>

دنیا کشتگاه است و آخرت، دروگاه. آن روز، روز چیدن گلستان و جدا کردن گل‌ها از خارهاست. خارها باید در گلخن حمام بسوزند و گل‌ها روی دست سلطان بنشینند.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ۱﴾  
نیکوکاران در زندگی غرق در نعمت به سر می‌برند و تبهکاران در میان آتش سوزان.<sup>۱</sup>

﴿فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ۲﴾

بین بهشتیان و جهنمیان دیواری کشیده می‌شود که يك سمت آن، رحمت است و سمت دیگرش عذاب.<sup>۲</sup>

﴿يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ۳﴾

دوزخیان، بهشتیان را ندانند و می‌گویند: مگر ما در دنیا با شما نبودیم؟ [چه طور شده که شما بهشتی و ما دوزخی شدیم؟] می‌گویند: آری! ما با هم بودیم؛ ولی شما خود را گرفتار کردید و فریب شیطان خوردید و سرگرم آرزوها شدید تا فرمان خدا رسید و شیطان فریبنده شما را نسبت به خدا فریب داد.<sup>۳</sup>

۱. سوره انفطار، آیات ۱۳ و ۱۴.

۲. سوره حدید، آیه ۱۳.

۳. سوره حدید، آیه ۱۴.

﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمْ

النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ<sup>۱</sup>

امروز دیگر نه از شما و نه از کافران، عوضی پذیرفته نمی شود و جای شما آتش است و بد جایگاهی است.

﴿الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ

عَدُوٌّ مُبِينٌ<sup>۲</sup>

آیا من با شما پیمان نبستم ای فرزندان آدم! که شیطان را عبادت نکنید؛ او دشمن شماست و این که مرا عبادت کنید؛ این است راه راست.

حال، این عهد و پیمانی که خدا از ما گرفته که شیطان را عبادت نکنیم و او را عبادت کنیم، کی و کجا بوده است؟ احتمالاً می شود گفت: این آیه شریفه ناظر به عهد و پیمان فطری و عقلی و شرعی است. یعنی: پیمان گریز از شیطان و فرار به سوی رحمان، نخست در فطرت و سرشت انسان نهاده شده است و انسان فطرتاً از فساد و منبع فساد تنفر دارد و به کمال و منبع کمال، عشق می ورزد؛ شیطان منبع فساد است و حضرت رحمان منبع کمال. در رتبه دوم نیز عقل در وجود انسان، آمر به گریختن از دشمن و پناه بردن به دوست است و در این که شیطان، دشمن آدم و فرزندان آدم است تردیدی نیست. او به عزت خدا قسم یاد کرده که اولاد آدم را اغوا خواهد کرد:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۳</sup>

شیطان گفت: خدایا! به عزتت قسم که هر آینه همه آنها را گمراه می کنم.

۱. سوره حدید، آیه ۱۵.

۲. سوره یس، آیه ۶۰.

۳. سوره ص، آیه ۸۲.



خداوند متعال هم گوشزد فرموده است:

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْنِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوَهُمْ!﴾<sup>۱</sup>  
ای فرزندان آدم! به هوش باشید که شیطان فریبتان ندهد، همان گونه که والدین شما را از بهشت بیرون کرد... او و پیروانش، شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید.

با آن که برای والدین شما قسم خورده بود که من خیرخواه شما هستم!

﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾<sup>۲</sup>  
و برای آن دو (آدم و حوا) قسم یاد کرد که من قطعاً برای شما دو نفر از خیرخواهانم.

شيطان در عين حال، به آدم و حوا خیانت کرد. حال با شما که قسم خورده اغویتان می کنم چه خواهد کرد؟! به آنها وعده خدمت داده بود و خیانت کرد، ولی به شما نه تنها وعده خدمت نداده؛ بلکه وعده خیانت داده است؛ پس چه توقعی می توان از او داشت؟!

آرای مختلف در آفرینش بهشت و جهنم

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup>  
حقیقت اینکه جهنم، کافران را فرا گرفته است [و هم اکنون در آغوش جهنمند].

این جمله در دو جا از قرآن کریم آمده است: یکی همین آیه ۴۹ سوره براءت؛ و

۱. سوره اعراف، آیه ۲۷.

۲. همان، آیه ۲۱.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

دیگری آیه ۵۴ سوره عنکبوت؛ که احتیاج به توضیح دارد. چون ظاهر آیه دلالت بر این دارد که کافران در حال حاضر در جهنمند و فرموده که در قیامت، در جهنم خواهند بود و نشان می دهد که جهنم هم اکنون موجود، و فراگیر کافران است. این همان مسأله مخلوق بودن عالم آخرت و بهشت و جهنم است که مورد بحث و اختلاف نظر در میان علما و بزرگان دین است و اکثر علما معتقدند که بهشت و جهنم آخرت هم اکنون مخلوقند و بعضی هم می گویند: پس از برچیده شدن بساط این عالم دنیا، مخلوق خواهند شد.

لذا این آیه را به «سه وجه» تفسیر می کنند:

یکی اینکه قرآن کریم فراوان مطلبی که در آینده واقع خواهد شد ولی حتماً واقع می شود آن را «واقع شده» تلقی می کند و ما در قرآن کریم زیاد داریم که حوادث آینده قیامت را گاهی به صورت «واقع شده» و گاهی به صورت «در حال وقوع» بیان می کند؛ مثلاً می خوانیم:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۱</sup>

در صور دمیده شد و اموات از قبرها برخاستند و شتابان به

سمت موقف حساب می روند.

حال آنکه این جریان در آینده است و هنوز واقع نشده است. در آینده قیامت برپا خواهد شد و در آینده «نفخ صور» می شود و اموات محشور می شوند و به سمت موقف حساب می روند. ولی در عین حال چون حتمی است و قطعاً واقع خواهد شد، قرآن کریم می گوید: «واقع شد». در صور دمیده شد و دارند شتابان می روند. جمله: ﴿يَنْسِلُونَ﴾ وضع حال را نشان می دهد و مجسم می کند که در صور دمیده شده و مرده ها برخاسته و شتابان به سمت موقف حساب می روند.

آینده به صورت ماضی و حال بیان شده، «نُفِخَ» صیغه ماضی و «يُنْسَلُونَ» صیغه مضارع به معنای حال است. همچنین در سوره زمر چند آیه پشت سر هم، حوادث آینده قیامت را به صورت ماضی بیان می‌کند:

﴿نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ؛

در صور دمیده شد، هرچه در زمین و آسمانها زنده بودند همه مُردند﴾.

﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ؛<sup>۱</sup>

بار دَوّم در آن دمیده شد. همه مرده‌ها زنده شده و برخاسته‌اند و به صحنه قیامت می‌نگرند﴾.

اینجا باز مستقبل محقق الوقوع<sup>۲</sup> است که به صورت ماضی و حال آمده است: در صور دمیده شد، همه آسمانیان و زمینیان مُردند، چون در «نُفِخَ صورِ اوّل» همه می‌میرند و در «نُفِخَ صورِ دَوّم» همه زنده می‌شوند. «صور» به زبان ما یعنی شیپور؛ اما آن شیپور خدا که جناب اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن خواهد دمید چگونه است؟ ما نمی‌دانیم. در شیپور اوّل که دمیده می‌شود هر چه که در عالم، زنده است می‌میرد. در شیپور دَوّم که دمیده می‌شود همه مرده‌ها زنده می‌شوند و برمی‌خیزند و لذا «نُفِخَ» اوّل مربوط به نفخه اوّل است برای مردن زنده‌ها و «نُفِخَ» دَوّم مربوط به نفخه دَوّم است برای زنده شدن مرده‌ها. در آیات بعد:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ

وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛<sup>۳</sup>

صحنه قیامت به نور خدایش روشن شد، نامه عمل به میان

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۲. آینده حتماً واقع شده.

۳. سوره زمر، آیه ۶۹.

نهاده شد. پیغمبران و شهدا را به صحنه محشر آوردند و در  
بینشان داوری به حق شد [و به حسابشان رسیدگی شد].<sup>۱</sup>

﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ؛<sup>۱</sup>

به هر کسی آنچه عمل کرده بود [به عنوان پاداش و  
کیفر] داده شد.<sup>۲</sup>

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا؛<sup>۲</sup>

کافران به سوی جهنم رانده شدند.<sup>۳</sup>

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا؛<sup>۳</sup>

مؤمنان به سمت بهشت برده شدند.<sup>۴</sup>

حالا آیه مورد بحث ما هم: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾؛ از این قبیل  
است، یعنی در آینده، جهنم پیش خواهد آمد و کفار را در بر خواهد گرفت،  
ولی چون يك موضوع حتمی الوقوع است می فرماید: «همین الآن تحقّق یافته  
است». اینجا بیان حال حاضر است و به ماضی، مربوط نیست؛ یعنی: همین  
الآن جهنم محیط بر کافران است.

وجه دوّم اینکه خود جهنم الآن احاطه ندارد، بلکه اعمال بد آدمیان که  
جهنم ساز است احاطه دارد. چون اعمال ما آخرت ساز است؛ حسنات ما  
بهشت و سیئات ما، جهنم می سازد و حسنات و سیئات ما الآن بر ما محیط  
است و خودمان نمی دانیم. تا به حال هر چه کرده ایم همه اش دوروبر ما هستند  
و از ما جدا نیستند. اگر چشمی باطن بین باشد می بیند حسنات و سیئات ما،

۱. سوره زمر، آیه ۷۰.

۲. همان، آیه ۷۱.

۳. همان، آیه ۷۳.



دورسرِ ما بال و پر می‌زنند و گویی که می‌خواهند بر سرِ ما فرود آیند و ما هر جا می‌رویم آنها را با خود می‌بریم.

﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾<sup>۱</sup>

و کارنامه هر انسانی را به گردنش آویخته‌ایم و روز قیامت برای او نامه‌ای که آنرا گشوده می‌بیند بیرون می‌آوریم.

انسان، گاهی آدمی را می‌بیند که تا به حال ندیده و هیچ سابقه‌ای از او ندارد ولی تا او را می‌بیند خوشش می‌آید و دلش می‌خواهد به او نزدیک شود و با او حرف بزند و همسفر شود. آن دید باطنی با حسناتی که اطراف این آدم هستند رابطه پیدا می‌کند. گاهی به عکس، کسی را برای اولین بار می‌بیند، از او بدش می‌آید و اصلاً نمی‌خواهد به او نزدیک شود، از او متنفر است با اینکه اولین بار است که او را دیده و اصلاً سابقه‌ای با او ندارد.

چه بسا کسی وارد مجلسی می‌شود و انسان احساس می‌کند که گویی مجلس منور شد و نشاطی در آن به وجود آمد و دیگری وارد می‌شود، انسان احساس ظلمت در مجلس می‌کند. دیده شده است افرادی که دید باطنی دارند از مردم می‌گریزند و نمی‌خواهند با مردم در تماس باشند. چون اکثریت را می‌بینند که کوله‌باری از سیئات با خود حمل می‌کنند و نوعی تعفن باطنی دارند. از آنها وحشت و نفرت دارند.

حالا اگر شامه و دید ما ضعیف است حقّ انکار شامه و دید دیگران را نداریم. حاصل آنکه هرکسی در باطن خود توشه‌ای از حسنات و یا کوله‌باری از سیئات

دارد. پس همین الآن جهنم بر کافران محیط است؛ اما نه خود جهنم، بلکه اعمال جهنم سازان.

اما وجه سوم اینکه واقعاً الآن خود جهنم محیط بر کافران است و شاید این معنا با ظاهر آیه هم مناسب تر باشد. توضیح اینکه الآن عالم آخرت محیط بر عالم دنیاست، منتها ما تماس مستقیم با آن نداریم. برای خوبان، بهشت محیط است و برای بدان، جهنم. از باب تشبیه عرض می‌کنم: جنین که در رحم مادر است، در همان حال، دنیا او را در بر گرفته است. اگرچه خودش در دنیا نیست، در شکم مادر است و با غیر آن تماس ندارد؛ اما دنیا چون محیط بر شکم مادر است و شکم مادر نیز محیط بر جنین است، بنابراین دنیا محیط بر او و او در شکم دنیاست و از هر چه که او در آنجا تغذیه می‌شود، از دنیا به او می‌رسد، و گرنه خود شکم مادر که غذا ساز نیست. مادر از غذاها و میوه‌های دنیا تغذیه می‌شود و محصول آن در رحم به جنین می‌رسد. وضع ما، در دنیا نیز به همین کیفیت است؛ یعنی: ما هم اکنون که در دنیا هستیم در احاطه عالم آخرت می‌باشیم و عالم آخرت محیط بر ماست. ما، در شکم دنیاییم و دنیا در شکم آخرت است و تمام آنچه که در دنیا از آن ارتزاق می‌کنیم، از آخرت به ما می‌رسد:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۱</sup>  
چیزی در عالم نیست مگر اینکه خزینه‌های آن در نزد ماست و آن را به اندازه معین نازل می‌کنیم.

## ثبت و ضبط اعمال

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا؛<sup>۱</sup>

ما اعمال هر انسانی را ملازم گردنش قرار داده‌ایم و روز قیامت آن اعمال را [از مخزن جانش] به صورت نامه‌ای بیرون می‌آوریم و او آن را گشوده در مقابل خود می‌بیند.

آنگاه می‌فرماید:

﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا؛<sup>۲</sup>

بخوان نامه‌ات را که هم خودت حسابرس خودت باشی و هم علیه خودت گواهی دهی.

﴿إِنَّمَا تُحْزَنُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛<sup>۳</sup>

[امروز] جز به خاطر اعمال خودتان مجازاتی نخواهید داشت.

﴿هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ؛<sup>۴</sup>

این مجازات‌ها همان است که برای خودتان ذخیره کرده‌اید اینک بچشید آنچه را که ذخیره می‌کرده‌اید.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۳.

۲. همان، آیه ۱۴.

۳. سوره طور، آیه ۱۶.

۴. سوره توبه، آیه ۳۵.

البته خواندن کتاب و نامه عمل در روز قیامت نیاز به سواد خاصی از سوادهای حوزه و دانشگاه ندارد که بگوییم خوشا به حال بی سوادان که از خواندن نامه اعمال خود معافند. آنجا خواندن نامه عمل، همان دیدن خود اعمال است که با تمام جزئیات و خصوصیاتشان در مقابل انسان، مجسم می شوند که خدا می فرماید:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾<sup>۱</sup>  
آن روز هر کسی آنچه را از کار نیک، انجام داده است در کنار خود حاضر می یابد و کار بدی را هم که انجام داده است آرزو می کند ای کاش بین او و آن کار بد مسافت زیادی فاصله بود.

در صورتی که او در دنیا، دنبال همان کار بد شتابان می دوید و آن را به آغوش می کشید ولی در آخرت از همان، نفرت پیدا می کند و می گوید:

﴿يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ﴾<sup>۲</sup>  
ای کاش بین من و تو فاصله از مشرق تا مغرب بود [و اصلاً روی تو را نمی دیدم].

به هر حال این قرآن ما و کلام خدای ماست که باکمال صراحت و قاطعیت آن هم مکرراً و مؤکداً اعلام می کند که به هوش باشید تمام اعمال از گفتارها و کردارهای شما از کوچک و بزرگ در صفحه باطن شما ثبت و ضبط است و در روز جزا مجسم شده و دامنگیرتان خواهد گشت.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۸.



## ریزترین اعمال، محفوظ نزد خداوند متعال

﴿عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾<sup>۱</sup>

در نزد ما دستگاه [ضبطی هست که تمام آن ذرات در آن  
مضبوط و] محفوظ است.﴾

قرآن از لقمان حکیم نقل فرموده که به فرزندش می‌گفت:

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ  
فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ:

ای فرزندم! اگر عملی از اعمال انسان به سنگینی دانه‌ای  
از خردل در لابه‌لای صخره‌ای [از صخره‌های کوهستان]  
و یا در اعماق آسمان‌ها و زمین باشد، خدا آن را می‌آورد.﴾

یعنی نه تنها ذرات بدن انسان، بلکه ذرات اعمال انسان در دستگاه ضبط  
خدا مضبوط است. البته شما نمی‌توانید ذره‌ای را که در عمق اقیانوس است  
بیرون بیاورید اما خدا هم می‌داند آن ذره، کجای اقیانوس است و هم می‌تواند  
آن را بیرون بیاورد.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۲</sup>

به یقین، خدا آگاه ریزبین است.﴾

## کیفیت دادگاه عالم آخرت

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ

۱. سوره ق، آیه ۴.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۶.

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۱</sup>

ما در روز قیامت بر دهانشان مُهر می‌زنیم و دست‌هایشان با  
ما سخن می‌گویند و پاهایشان به کارهایی که در دنیا  
انجام داده‌اند شهادت می‌دهند<sup>۲</sup>.

آیه شریفه در مقام بیان گوشه‌ای از وضع دادگاهی است که روز قیامت تشکیل  
خواهد شد و شاهدان نسبت به اعمال انسان، شهادت خواهند داد. اجمالاً باید  
دانست دادگاه عالم آخرت مانند دادگاه‌های دنیا نیست. اساساً نظام آخرت،  
نظام ویژه‌ای است و غیر نظام دنیا است. به فرموده قرآن مجید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ<sup>۲</sup>﴾

آن روز، روزی است که همه چیز تحوّل و دگرگونی پیدا  
می‌کند<sup>۳</sup>.

زمین غیر این زمین است و آسمان غیر این آسمان. تفصیل این حقایق تا  
در دنیا هستیم بر ما مجهول و نامعلوم است. در دادگاه‌های دنیا مدّعی، مُنکر،  
قاضی و شاهد داریم که همه از هم جدا هستند. مدّعی، شخصی و مُنکر،  
شخص دیگری است. شاهد، شخصی و قاضی هم شخص دیگری است و  
برای هر یک، پرونده‌ای جداگانه (اعمّ از صادق و کاذب) باید تشکیل داده شود؛  
أما جَرِيان در عالم آخرت چنین نیست. آنجا همه، يك شخص است. مدّعی،  
خود انسان، منکر، خود انسان، شاهد، خود انسان و چه بسا حاکم هم خود  
انسان است. پرونده هم وجود خود انسان است و جدای از هم نیستند و این  
بسیار عجیب است.

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.



در دنیا، تمام اعضا و جوارح انسان، تابع تمایلات انسان می‌باشند. مثلاً انسان میل می‌کند به جایی نگاه کند، چشمش به فرمان میلش به همان جا نگاه می‌کند. همچنین گوش و دست و پا و سایر اعضایش، همگی تابع میل او هستند؛ ولی در آخرت، نه تنها تابع میل او نخواهند بود؛ بلکه به مخالفت با او برمی‌خیزند و شهادت به نافرمانی او نسبت به احکام خدا می‌دهند. همین دستی که اکنون در اختیار من است و بدون خواست من کار نمی‌کند و فرمانبر من است، در عالم آخرت برخلاف خواست و میل من شهادت به زیان من می‌دهد که خدا می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ  
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

امروز مُهر بر دهانشان می‌نهم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به کارهایی که در دنیا انجام داده‌اند شهادت می‌دهند.

### مراحل شهادت در روز قیامت

از آیه شریفه چنین برداشت می‌شود که اعضا و جوارح ما، هم اکنون «حمل شهادت» می‌کنند، تا در قیامت ادای شهادت نمایند. هر شهادت دو مرحله دارد:

۱. مرحله حمل.

۲. مرحله اداء.

شاهد باید هنگامی که جرمی واقع می‌شود، آن را ببیند و از وقوعش آگاه گردد تا بتواند در نزد قاضی ادای شهادت نماید. آن مرحله‌ای که وقوع جرم را می‌بیند، مرحله «حمل شهادت» و هنگامی که نزد قاضی از وقوع جرم آگاهی می‌دهد، مرحله «ادای شهادت» است. پس امروز تمام اعضا و جوارح ما، «حمل

شهادت» می‌کنند. یعنی حضور دارند و می‌بینند که من چه کار می‌کنم. معلوم می‌شود این اعضا و جوارح، درک و شعور دارند که هم حمل شهادت می‌کنند و هم روز قیامت، آن را بیان می‌کنند. نه تنها اعضا و جوارح، بلکه همین زمین زیر پای ما، «حمل شهادت» می‌کند و روز قیامت نیز «ادای شهادت» می‌نماید که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا \* وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا \* وَقَالَ  
الْإِنْسَانُ مَا لَهَا \* يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا؛<sup>۱</sup>

هنگامی که زمین به لرزش ویژه خود لرزید... اخبار خود را  
گزارش می‌دهد﴾.

«زمان»، حمل شهادت می‌کند؛ «هوا و فضا»، حمل شهادت می‌کنند و... لذا به قول بزرگی: کلمه‌ای که در هیچ جای عالم مصداق ندارد، «کلمه خلوت» است. مثلاً می‌گوییم جای خلوتی پیدا کنم که فلان کار را انجام دهم. خلوت یعنی جایی که هیچ بیننده و شنونده‌ای آنجا نباشد و آگاه از کار من نگردد و این معنا در هیچ جای عالم محقق نمی‌باشد و اصلاً امکان ندارد؛ زیرا در همه جا، همه چیز، ما را می‌بینند؛ زمین زیر پای ما را می‌بیند؛ آسمان بالای سر، ما را می‌بیند؛ هوا و فضا، ما را می‌بینند و فرشتگان خدا ما را می‌بینند. این کلام خدای تعالی است که فرموده:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛<sup>۲</sup>

به یقین گماشتگانی از نویسندگان بزرگوار بر شما  
گماشته شده‌اند که اعمال شما را ضبط می‌کنند. هر  
کاری که انجام می‌دهید آنها می‌دانند﴾.

۱. سوره زلزله، آیات ۱ تا ۴.

۲. سوره انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

بدیهی است که علم به کیفیت يك عمل، وقتی برای کسی واقعیت پیدا می‌کند که از نیت و انگیزه آن عمل نیز آگاه گردد. شما الآن کار مرا می‌بینید؛ ولی از نیت و انگیزه من نسبت به آن عمل آگاهی ندارید؛ از این رونمی‌توانید داوری کنید که این کار من مخلصانه و برای رضای خدا انجام شده یا ریاکارانه و برای جلب توجه مردم بوده است؛ اما فرشتگان خدا که «کرام الکتابین» هستند از نیات و انگیزه‌های بندگان خدا در اعمالشان آگاهند و می‌توانند در حضور خدا، کیفیت اعمال آنها را گزارش دهند و بالاتر از همه حاضران در حین وقوع عمل، «ذات اقدس حق» می‌باشد که فرموده است:

﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

به یقین ما تمام اعمال شما را استنساخ می‌کردیم و از آن نسخه برمی‌داشتیم.

پس کلمه خلوت در هیچ جای عالم مصداق ندارد.

چنین نقل شده است: استاد بزرگی شاگردان متعدّد داشت. در بین شاگردانش یکی جوان تراز دیگران بود ولی استاد برای او بیش از همه، احترام قائل بود. بزرگ‌ترها از این جریان ناراحت می‌شدند و گاهی هم اعتراض می‌کردند. استاد برای این که به آنها جواب عملی بدهد، روزی به دست هریک از آنها مرغی داد و گفت: آنها را به جای خلوتی ببرید و سر ببرید و فردا بیاورید. آنها رفتند و همه با مرغ‌های ذبح شده، آمدند. تنها آن جوان با مرغ زنده آمد. استاد گفت: چرا زنده آوردی؟ گفت: شما شرط کرده بودید در جای خلوتی سر ببرم ولی من هر جا رفتم خلوت ندیدم و ذات اقدس الله را که «أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ» است، آنجا ناظر دیدم. استاد روبه شاگردانش کرد و گفت: علّت این که برای این جوان،

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

احترام بیشتری قائم، همین است. یعنی: آن قدر مسأله حضور در محضر خدا، برایش مسلم است که در همه جا، خدا را حاضر و ناظر می بیند.

### منظور از اخبار زمین

در روایتی از حضرت رسول خدا ﷺ منقول است که به اصحابشان فرمود: آیا می دانید منظور این آیه از اخبار زمین چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود:

«أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَأَمَةٍ بِمَا عَمِلَ عَلَى ظَهْرِهَا  
تَقُولُ عَمَلٌ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا فَهَذَا أَخْبَارُهَا؛<sup>۱</sup>

منظور از خبر دادن زمین، این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند، شهادت می دهد و می گوید: فلان آدم در فلان روز، فلان کار را انجام داده است».

در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز آمده است:

«صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُعْعَةٍ تَشْهَدُ  
لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا، يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛<sup>۲</sup>

در قسمت های مختلف مساجد نماز بخوانید؛ زیرا هر قطعه زمین، در روز قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد».

بنابراین هر عضوی از اعضای انسان نیز، تمام اعمالی را که انسان با آن عضو انجام داده است در باطن خود ضبط و نگه داشته است، تا در روز قیامت، به امر خدا به گونه ای که فعلاً از حیطة درك ما بیرون است باز شود و آنها را بارز سازد و بدین طریق، شهادت خود را به وقوع آنها در دنیا ادا کند.

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۹۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۸۸.



پس بنابراین احتمال اول درآیه، طریق شهادت اعضا و جوارح انسان به صدور اعمال از آنها، «نطق و سخن گفتن» است و بنابراین احتمال دوم، «طریق ارائه و نشان دادن» است.

حاصل اینکه آنچه از دیدگاه قرآن کریم مسلم است و ما اعتقاد قطعی به آن داریم، این است که اعضا و جوارح انسان، در روز قیامت، به ارتکاب اعمال از ناحیه انسان شهادت خواهند داد. ولی این که آن شهادت چگونه خواهد بود، تفصیل آن بر ما مجهول است و راهی جز بیان احتمالات گوناگون نداریم و علم به تفصیل آن نیز برای ما لزومی ندارد.

### شهادت اعضای بدن

نکته ای که اینجا توضیح آن لازم به نظر می رسد این است که درآیه مورد بحث می خوانیم:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ  
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

امروز مهر بر دهانشان می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به کارهایی که کرده اند گواهی می دهند.

این آیه نشان می دهد که آن روز دهان ها بسته است و زبان ها مأذون در تکلم نمی باشند. ولی در سوره نور آمده است:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا  
يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

۲. سوره نور، آیه ۲۴.

روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهای آنها، به اعمالی که انجام داده‌اند، شهادت می‌دهند.

آیه اخیر، بر این دلالت دارد که زبان‌ها هم آن روز مأذون در تکلم می‌باشند. در مقام جمع بین این دو آیه ممکن است گفته شود: آنچه در آیه مورد بحث از سوره «یس» نفی شده است تکلم به گونه عادی است که زبان در دنیا عادت به آن کرده و احیاناً با دروغ و تکذیب حقایق و انکار واقعیات، توأم می‌باشد و آنچه در سوره مبارکه «نور» اثبات شده است، تکلم به گونه ارائه آثار مضبوط و مکنون از گفتارها و سخنان جاری بر زبان است از سنخ تکلم دست و پای انسان که شهادت به عامل صادر شده از خود می‌دهند و لذا در سوره «نور» هم از کار زبان در ردیف «آیدی» و «أرجل» تعبیر به شهادت شده است که:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

دیگر اینکه در سوره مبارکه «یس» سخن از زبان به میان نیامده بلکه تعبیر به دهان شده است:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ؛  
امروز مهب بر دهان‌هاشان می‌نهم﴾.

ولی در سوره نور تعبیر به «اللسنه» یعنی زبان‌ها شده است:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ؛﴾

روزی که زبان‌هاشان علیه آنها شهادت می‌دهند که ممکن است، این اختلاف در تعبیر دو آیه، قرینه‌ای باشد بر مطلبی که در مقام جمع دو آیه به عرض رسید.



## شاهدان گوناگون بر اعمال انسان

حال آن حقیقتی که شدیداً بر ما لازم است درباره‌اش بیندیشیم و آن را نصب‌العین خود قرار دهیم، موضوع تعدّد شاهدان بر اعمال است که سبب بوجود آمدن حال «مُراقبه» در زندگی دینی ما می‌شود و ما را به پرهیز از گناهان و انجام اعمال عبادی وا می‌دارد.

در رأس تمام شاهدان، «ذات اقدس حضرت حق» است که فرموده است:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا؛<sup>۱</sup>

در هر حالی هستید و هر قسمتی از قرآن را که تلاوت می‌کنید و هر عملی را که انجام می‌دهید ما شاهد بر شما می‌باشیم﴾.

همچنین فرموده است:

﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛

... ما کنار اعمال شما بودیم و آنچه را که انجام می‌دادید، استنساخ می‌کردیم و از آن نسخه برمی‌داشتیم﴾.

در رتبه بعد «فرشتگان خدا» شاهدند که درباره آنها فرموده است:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛

نگهداران و حافظانی بر شما گماشته شده‌اند آن هم نویسندگانی بزرگوار [که هیچ کم و زیاد در کارشان راه نمی‌یابد] آنچه را که انجام می‌دهید، آنها می‌دانند﴾.

۱. سوره یونس، آیه ۶۱.

از جمله شاهدان عمل، «انبیاء و امامان» علیهم السلام می باشند که قرآن حکیم فرموده است:

﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ؛<sup>۱</sup>  
بگو: عمل کنید و بدانید که خدا و رسولش و مؤمنان،  
عمل شما را می بینند﴾.

در تفسیر آیه فرموده اند: مقصود از مؤمنان، امامان معصوم علیهم السلام هستند که در زیارت نامه هاشان عرض می کنیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرَى مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ سَلَامِي؛  
من شهادت می دهم که تو ای ولی خدا! محل ایستادن مرا  
می بینی و سخنم را می شنوی و جواب سلامم را می دهی».

قبلاً گفتیم که «زمین و زمان» نیز شاهدان اعمال هستند. از حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است:

«مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ  
أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرٍ أَوْ اعْمَلْ فِي خَيْرٍ  
أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا؛<sup>۲</sup>

هر روزی که بر فرزند آدم می گذرد، آن روز خطاب به او می کند  
و می گوید: ای فرزند آدم! من روز نویی هستم که قبلاً نبوده ام  
و بعداً نیز نخواهم بود و اکنون شاهد بر تو هستم و روز  
قیامت برایت شهادت خواهم داد؛ پس تا می توانی در من  
حرف خوب بزن و کار نیک انجام بده که بعد از این، هرگز مرا  
نخواهی دید».

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۲۳.

## نمایش اعمال روزانه ما در روز قیامت

در روایات آمده است: برای هر ساعتی از ساعات شبانه روز ما، صندوقی از اعمال ما پر کرده‌اند (مانند جعبه‌های ضبط صوت که تمام کلمات و حتی نفس‌های ما را ضبط می‌کنند) آنگاه آنها را در روز قیامت می‌آورند و در مقابل انسان بازمی‌کنند. یکی از آنها که بازمی‌شود مملوّ از نور و روشنایی است. از دیدن آن نور چنان فرح و سُروری در دل انسان به وجود می‌آید که اگر آن نشاط و انبساط در میان جهنّمیان تقسیم شود، احساس درد و عذاب آتش نمی‌کنند!! این آن ساعتی است که انسان در حال توجّه به خدا بوده و گفتار و کرداری نیک از او صادر شده است.

صندوق دیگری بازمی‌کنند بوی گند و عفونتی از آن خارج می‌شود و ظلمت و تاریکی وحشت انگیزی سراپای آدم را می‌گیرد که اگر آن عفونت و ظلمت و وحشت را در میان بهشتیان تقسیم کنند، بهشت برای آنها زندانی پراز شکنجه می‌شود!! این آن ساعتی است که انسان در آن معصیت و گناهی مرتکب شده و گفتاری یا کرداری نامرضی خدا انجام داده است.

صندوق سوّمی بازمی‌کنند و انسان می‌بیند نه نوری فرح انگیز دارد و نه ظلمتی وحشت‌زا. این هم آن ساعتی است که در آن نه معصیتی مرتکب شده و نه طاعتی انجام داده است؛ مثلاً در مجلس انسی با دوستان نشسته و یا در خواب بوده و یا کاری که ثواب و گناهی ندارد از وی صادر شده است. از دیدن آن صندوق خالی، آه از نهادش برمی‌آید و می‌گوید: ای حسرت و افسوس! من می‌توانستم در آن ساعت با یک توجّه به خدا و گفتن ذکر و انجام یک کاری، درجات عظیمی از نور و سعادت تحصیل کنم، چرا نکردم و آن سرمایه را به رایگان از دست دادم!<sup>۱</sup>

۱. مجموعه وژام، ج ۱، ص ۲۳۳.

## حسرت و اندوه بی پایان

ما امروز می نشینیم و حساب می کنیم پنجاه سال پیش مثلاً در بیابان های خارج شهر تهران، زمین ارزان بود و متری ده ریال و پنج ریال خرید و فروش می شد! فلان آدم آن روز صد متر زمین در فلان گوشه تهران خرید و ما مسخره اش کردیم که برای بیابان خشک خالی پول دادن و زمین خریدن حماقت است! ولی امروز همان بیابان در وسط شهر افتاده و همان زمین متری ده ریال، متری دویا چند میلیون تومان شده است. ای عجب! چه ربح عظیمی و چه سود فراوانی! ای حسرت و افسوس بر من که چه غفلتی کرده و چه خسروانی برده ام.

با آنکه آن روز من پول داشتم و می توانستم پانصد متر و هزار متر زمین بخرم و امروز از میلیاردهای دنیا بشوم؛ پس چرا نکردم و این چنین ربح و سود عظیم را از دست دادم؟! این قدر فکر می کنیم و دست روی دست می زنیم که نزدیک می شود دیوانه بشویم.

حال این حقیقت باورمان بشود که میلیاردها برابر این حسرت و افسوس را پس از مرگ خواهیم داشت. آن روز که صندوق های ساعات عمر را باز کنند و ببینیم فلان آدم يك نفس کشیده و در آن نفس يك کلمه برای خدا گفته و يك قدم برای خدا برداشته است و با همان يك نفس، مملکت ها از نور و سُورور و جنت و رضوان خدا را به دست آورده است؛ آنجاست که آتش حسرت و افسوس از درونمان شعله می کشد: ای عجب! من پنجاه شصت سال عمر کردم. هر سالی سیصد و شصت و پنج شبانه روز و هر شبانه روزی بیست و چهار ساعت و هر ساعتی شصت دقیقه و در هر دقیقه ای چهل پنجاه نفس کشیده ام و با هر نفسی می توانستم چه در جاتی از جنت و رضوان خدا را به دست آورم. پس چه زیان بزرگی کرده ام و آتش به عمر پنجاه شصت ساله خود زده ام! فوا حسرتا ووالهفاه و افضیحتاه! از این روست که از اسماء روز قیامت، «يَوْمُ الْحَسْرَةِ» و «يَوْمُ التَّدَاةِ»



و «يَوْمُ التَّعَايُنِ» است. روز حسرت، روز پشیمانی و روز ظهور مغبونیت هاست<sup>۱</sup> و لذا قرآن کریم هشدار می دهد:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>

ای رسول! این غفلت زدگان را (که ایمان نمی آورند از روز حسرت بترسان) هشدارشان ده (که روزی می رسد که همه چیز پایان یافته و کار از کار گذشته و راه جبران عمل، مسدود گشته است) ﴿.

### حسرت يك لحظه زنده بودن

از یکی از صلحا، نقل شده که من دوستی صالح و مؤمن داشتم. از دنیا رفت. پس از مرگ او را با حالی خوش در خواب دیدم. گفتم: الحمد لله رب العالمين عمري به سلامت ایمان گذراندی. گفت: اگر بدانی اکنون چقدر آرزومندم که يك لحظه زنده شوم و يك نفس بکشم و بگویم: «الحمد لله رب العالمين» و بمیرم؛ بدان ای دوست عزیز! در بازار آخرت، لحظات عمر دنیا بسیار ارزشمند است! آن را ارزان نفروشی. روزی که دفنم کردید، یکی از تشییع کنندگان ایستاد و در رکعت نماز خواند. من از دیدن آن نماز آنچنان حسرت در دلم پیدا شد که گفتم، ای کاش! تمام دنیا و آنچه در آنست مال من بود و آن را از من می گرفتند و چند لحظه به من مهلت می دادند که به دنیا برگردم و دو رکعت نماز بخوانم و بمیرم. حال بنگریم که ما این سرمایه عظیم و عزیز عمر را چگونه به غفلت و احیاناً توأم با معصیت و آتش افروزی جهنم از دست می دهیم و عاقبت روزی می رسد

۱. فریب خوردگی.

۲. سوره مریم، آیه ۳۹.

که می‌گوییم:

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ  
السَّٰخِرِينَ!﴾

ای افسوس بر من! از کوتاهی‌هایی که در حضور خدا  
کردم و دستورهای او را به مسخره گرفتم و با بی‌اعتنایی  
از کنار آنها گذشتم.

﴿يُبَيِّنُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ\* بَلِ الْإِنسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ  
بَصِيرَةٌ\* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾

در آن روز، انسان خبر داده می‌شود به آنچه که پیش  
فرستاده و واپس گذارده است، بلکه انسان بر خودش  
شاهدی بیناست. هر چند عذرهای خود را پیش افکند.

## ضبط‌کنندگان «عمل» کی‌اند؟

### ۱. فرشتگان

قرآن کریم از جمله حُفَّاز و ضبط‌کنندگان اعمال آدمیان را نشان می‌دهد که  
فرشتگان، یعنی موجودات پاک مصون از خطا و پنهان از دیده انسان می‌باشند  
که از ظاهر و باطن اعمال آدمی باخبرند، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ\* كَرَامًا كَاتِبِينَ\* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

محققاً بر شما نگهبانانی هستند بزرگوار که نویسندگان  
[اعمال شما] می‌باشند، می‌دانند آنچه می‌کنید.

۱. سوره زمر، آیه ۵۶.

۲. سوره انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.



این نویسندگان حافظ، چنانکه از جمله «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» فهمیده می‌شود، عالم به نیات درونی انسان نیز می‌باشند، زیرا علم به «فعل» از لحاظ طاعت و عصیان وقتی صادق است که علم به «نیت» فاعل نیز که منشأ پیدایش فعل است تحقق پیدا کند<sup>۱</sup> و هم می‌فرماید:

﴿إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ \* مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>۲</sup>

چون دو فراگیرنده که از جانب راست و چپ [انسان] نشسته‌اند [اعمال وی را] فرا می‌گیرند. هیچ سخنی نگوید [انسان] مگر اینکه در نزد او نگهبانی آماده و حاضر است.

در آیه دیگری فرماید:

﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾<sup>۳</sup>

یا می‌پندارند که ما، راز و نهانشان را نمی‌شنویم؟ آری [می‌شنویم] و فرستادگان ما [فرشتگان] نزد آنانند [آنچه با یکدیگر راز می‌گویند و در دل پنهان می‌کنند، همه را رسولان ما] می‌نویسند.

در تفسیر آیه:

﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾<sup>۴</sup>

به حقیقت که قرآن فجر [نماز صبح] مشهود [هر دو گروه از فرشتگان روز و شب] می‌باشد.

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۹.

۲. سوره ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

۳. سوره زخرف، آیه ۸۰.

۴. سوره اسراء، آیه ۷۸.

روایات از طریقین (شیعه و سنی) مُسْتَفِیضاً رسیده است که نویسندگان اعمال روز از فرشتگان، موقع فرا رسیدن شب بالا می روند و نویسندگان اعمال شب پایین می آیند و هنگام طلوع فجر، اینان صعود کرده و آنان نازل می شوند.<sup>۲</sup>

## ۲. کتاب یا «نامه عمل»

در آیات بسیاری از قرآن کریم اسم «کتاب» و «کتابت» در موضوع «حفظ عمل» به میان آمده است و با کمال وضوح، این حقیقت را نشان می دهد که برای نگهداری اعمال انسان، دستگاه ضبط مخصوص برقرار است و هرگونه عمل از کوچک و بزرگ، آشکار و نهان، در آن ثبت می شود و روز قیامت در موقف حساب، عین آن دستگاه که فعلاً ما از ماهیت و کیفیت آن بی اطلاعیم به کار افتاده و در برابر انسان گشوده می گردد و او را از ریز و درشت اعمالش با خبر می سازد و قرآن کریم از آن دستگاه ضبط عمل تعبیر به «کتاب» می فرماید:

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ  
يَا وَيَلَّتْنَا مَالٍ هَذَا الْكِتَابُ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا  
أَخْصَاهَا﴾<sup>۳</sup>

کتاب، نهاده شود [در دست انسان]<sup>۴</sup> پس گنهکاران را ببینی که از آنچه در آن [کتاب] است ترسان و هراسانند و می گویند: ای وای بر ما، این چگونه کتابی است که از کوچک و بزرگ اعمال ما فرو گذار نکرده و همه را جمع و اِحصاء نموده است.

۱. خبری که افرادی از معصوم علیه السلام نقل کنند، ولی عددشان به حدّ تواتر نرسد آن خبر را مُسْتَفِیض می گویند.

۲. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۹ و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۷، حدیث ۸.

۳. سوره کهف، آیه ۴۹.

۴. شاید هم در این آیه مراد کتابی باشد که حاوی پرونده های همه افراد باشد.

وهم می فرماید:

﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾<sup>۱</sup>

و بیرون می آوریم برای او در روز قیامت کتابی را که بازو گشاده اش می بیند.

آیه دیگر:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

این کتاب ضبط ماست که بر شما گواهی به حق می دهد، چه آنکه ما آنچه را که شما [در دنیا] انجام می دادید استنساخ می نمودیم و از آن نسخه می گرفتیم.

### خصوصیات نامه عمل

«کتاب» انسان یا نامه عمل دارای این خصوصیات است:

الف) این نامه در دنیا پیچیده و سر بسته است و در آخرت گشاده و منشور خواهد گشت، چنانکه قرآن می فرماید:

﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾<sup>۳</sup>

و چون نامه ها گشوده شود.

﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾<sup>۴</sup>

روز قیامت برای او نامه ای که آنرا گشوده می بیند بیرون می آوریم.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۳.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

۳. سوره تکویر، آیه ۱۰.

۴. سوره اسراء، آیه ۱۳.

ب) «نامه عمل»، لازم لاینفک انسان است مانند «طوق» یا «گردن آویزی» که به گردن انسان باشد، در همه جا و در همه حال با آدمی همراه است و از او ابداً جدا نمی‌گردد، چنانکه قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾<sup>۱</sup>

نامه عمل هر انسانی را ملزم گردنش قرار دادیم.

معنای حقیقی «طائر» پرنده است، ولی در اینجا بنا برگفته مفسرین، مراد از آن «عمل» است<sup>۲</sup> که دائماً ملزم انسان می‌باشد و اگر در آیه شریفه ملزم «گردن» تعبیر شده است، شاید از آن نظر باشد که گردن عضو لازم الوجود در بقای انسان بوده و نبودش مساوی با نبود انسان می‌باشد و هم هر چه که بر دور گردن آدم پیچیده باشد در اولین برخورد با دیگران مشهود می‌گردد.<sup>۳</sup>

بنابراین، قرآن کریم با این بیان نشان داده است که نامه عمل، هم همیشه همراه انسان است و هم روز شهود عمل، بر همه کس نمایان خواهد گشت و خبر از آینده زشت و زیبای صاحبش خواهد داد.

﴿وَفِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَكُلِّ  
إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ يَقُولُ خَيْرُهُ وَشَرُّهُ مَعَهُ - حَيْثُ  
كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ فِرَاقَهُ - حَتَّى يُعْطَى كِتَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا  
عَمِلَ؛<sup>۴</sup>

در روایت ابی الجارود از امام باقر ع منقول است که ذیل این آیه شریفه ﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ فرموده‌اند

۱. سوره اسراء، آیه ۱۳.

۲. به تفسیر مجمع البیان و کشاف و صافی و المیزان رجوع شود.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۶.

۴. تفسیر المیزان، ص ۷۴ و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۱۱ و تفسیر صافی، ذیل همان آیه.

خیر و شرّ او چنان با او ملازم و در همه جا همراه وی قرار داده شده است که قدرت بر جدا شدن از آن ندارد تا نامه عمل به او داده شود.»

در مفردات راغب می‌گوید:

«وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْمَنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»، أَيْ عَمَلَهُ الَّذِي طَارَ عَنْهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ؛

مقصود از طائر، عمل نیک و بد انسان است که از او پریده است [بالای سر او در پرواز است].»

### سایه عمل بر سر انسان

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ غَيْرِ تَعَجُّبٍ خَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا طَائِرًا يُرْفَرُ عَلَى رَأْسِ صَاحِبِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَذْكَرُ لِقَائِهَا!»

از امام صادق عليه السلام منقول است که فرمود: هر کس بدون تعجب بگوید «لا اله الا الله» خدا از آن [کلمه توحید] پرنده‌ای می‌آفریند که به دور سر صاحب خود بال و پرمی‌زند [آنچنان که گویی می‌خواهد بر او بنشیند]<sup>۱</sup> تا وقتی که رستاخیز به پا گردد و پیوسته به نفع گوینده‌اش، ذکر [خدا] می‌گوید.»

چونکه پرید از دهانش حمد حق      مرغ جت ساختش ربّ الفلق  
باش تا روزی که آن فکر و خیال      برگشاید بی حجابی پَر و بال

از این روایت و آشباه آن، لطف تعبیر از «عمل» به «طائر» روشن می‌شود. هر چند

۱. ثواب الاعمال، ص ۲۲.

۲. «رَفَرَفَ الطَّائِرُ: إِذَا حَرَّكَ جَنَاحَهُ حَوْلَ الشَّيْءِ يَفْعُ عَلَيْهِ»، (مجمع البحرين، لغت رفر).

آقایان مفسران در توجیه این تعبیر می‌فرمایند: مردم زمان جاهلی را عادت چنین بود که در کارهای خود «تَفَالُّ» به «طَیْر» می‌زدند، یعنی از حالات مختلف پرندگان استنباط نیک و بد عاقبت کار خود می‌نمودند و به اصطلاح «فال» می‌گرفتند. مثلاً موقع اقدام به یک کار مهم، پرواز پرنده را از سمت چپ به جانب راست علامت میمنت و مبارکی می‌دانستند و عکس آن را کاشف از شأمت و نامبارکی می‌پنداشتند. اولی را «سانح» و دومی را «بارح» می‌نامیدند. تا آنکه بر اثر مرور زمان و رسوخ اعتماد به این عمل، دامنه اعتقاد به فالگیری از پرنده به دیگر موجودات گوناگون نیز کشانده شد و بر هر چه که در زعم خود می‌توانستند آن را وسیله «تَفَالُّ» یا «تَشَامُّ»<sup>۱</sup> بدانند، کلمه «طائر» را اطلاق می‌نمودند.<sup>۲</sup> چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: «تَطَيَّرَ فُلَانٌ وَاطْيَرُ، اصله التَّفَالُّ بِالطَّيْرِ، ثُمَّ يُسْتَعْمَلُ فِي كُلِّ مَا يُتَّفَالُ بِهِ وَيَتَشَامُّ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ»؛<sup>۳</sup> یعنی معنای اصلی کلمه «تَطَيَّرَ» تَفَالُّ به پرنده بوده است، سپس در هر چه که موجب فال نیک و بد باشد استعمال شده است و می‌شود تا آنجا که به پیغمبران خدا گفتند: ما به شما «فال بد» می‌زنیم.

غرض آنکه از آیه شریفه «وَ كُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»<sup>۴</sup> با توجه به معنای معهودی که از کلمه «طائر» در اذهان مردم عصر نزول قرآن بوده است به دست می‌آید که چیزی با انسان بطور لزوم دائم و همیشگی همراه است که نشان دهنده میمنت و مبارکی و حُسن ختام کار او و یا کاشف از شأمت و بدحالی و سوء مآل<sup>۴</sup> زندگی اش می‌باشد و آن همان «نامه عمل» یا به تعبیر قرآن «کتاب»

۱. فال بد زدن.

۲. به تفسیر مجمع البیان، سوره اسراء، آیه «وَ كُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» بحث لغت و تفسیر کشاف، ج ۳، سوره نمل، آیه «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ» و تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۶ رجوع شود.

۳. مفردات راغب، ص ۳۱۲.

۴. بدعاقبتی، بدفرجامی.



انسان است که فعلاً غایب از حس و در نهاد انسان پنهان است تا روز جزا که «نهان» به «عیان» آمده و با وضوح تمام برای صاحب خود قابل خواندن خواهد شد که:

﴿اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾<sup>۱</sup>  
بخوان نامه‌ات را که امروز تو خود برای رسیدگی به  
حساب خود کافی هستی.

نامه عمل در روز جزا قابل خواندن برای همه کس خواهد بود. از آیه شریفه ﴿اَقْرَأْ كِتَابَكَ﴾ که ترجمه‌اش گذشت به خوبی استفاده می‌شود که هر انسانی از یسواد و باسواد، بینا و نابینا، همه در آن روز، آشنا با کتاب خود بوده و قادر بر خواندن آن مکتوب می‌باشند. چنانکه در آیه دیگر نیز می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ  
فَأُولَئِكَ يَفْرَهُونَ كِتَابَهُمْ﴾<sup>۲</sup>

روزی که هر گروهی از مردم را با پیشوا و امامشان می‌خوانیم، پس کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، به قرائت کتابشان می‌پردازند و نامه خود را می‌خوانند.

«عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُفِعَ إِلَى الْإِنْسَانِ كِتَابُهُ ثُمَّ قِيلَ لَهُ اقْرَأْ قُلْتَ فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُدَكِّرُهُ فَمَا مِنْ لِحْظَةٍ وَلَا كَلِمَةٍ وَلَا تَنْفِلٍ قَدِمَ وَلَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ فَلِذَلِكَ قَالُوا يَا

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴.

۲. همان، آیه ۷۱.

وَيَلْتَنَّا مَا هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا؛<sup>۱</sup>  
خالد بن نجیح از امام صادق ع نقل کرده است که فرمود:  
چون روز قیامت شود، نامه اعمال انسان به دستش داده  
شده و آنگاه به او گفته می‌شود: بخوان [راوی گوید] گفتم:  
آیا می‌فهمد که در آن چه هست؟ [به محتویات نامه خودش  
پی می‌برد؟] فرمود: خدا به یادش می‌آورد، پس کمترین  
نگاه یا گوشه چشمی و کوچکترین سخن و یک قدم برداشتنی  
و [خلاصه] هیچ کاری که انجام داده است نمی‌ماند مگر اینکه  
آن را به یاد می‌آورد [آنچنان واضح و روشن] که گویی آن کار  
را همان ساعت انجام داده است و به همین جهت است که  
می‌گویند: ای وای بر ما! این چگونه کتابی است که از کوچک و  
بزرگ [اعمال ما] فروگذار ننموده و همه را احصاء و جمع‌آوری  
کرده است».



و عجیب‌تر اینکه دیگران نیز آن روز، قادر بر خواندن کتاب انسان خواهند بود.  
یعنی هرکسی می‌تواند نامه اعمال هرکسی را بخواند و از «سرائر» و اعمال خفیه  
او باخبر گردد. چه آنکه: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»<sup>۲</sup> روز ظهور بواطن و صحنه اعلان  
خفیات است. «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد» لذا نیکوکاران از ظهور  
اعمالشان شاد گردیده و نامه خود را با سربلندی به دیگران عرضه می‌دارند که  
بیابید و بخوانید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرءوا كِتَابِيَهُ؛<sup>۳</sup>  
أَمَّا كَسِي كِتَابَهُ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرءوا كِتَابِيَهُ؛<sup>۳</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۰.

۲. سوره طارق، آیه ۹.

۳. سوره حاقه، آیه ۱۹.

نشان سعادت و رستگاری است] می‌گوید: بگیرید یا  
بیاید [اهل محشر] بخوانید نامه عمل را».

یعنی مُفْتَحَرَم که چهره اعمالم روشن است و کوچکترین نقطه تاریک که  
مایه رسوایی و خواری ام گردد در نامه من نخواهید دید. اَمَّا بَدَعَمَلَانَ نامه سیاه  
از بر ملاگشتن اعمال ننگینشان منفعَل می‌شوند و با ذَلَّت و خواری، ناله کنان  
می‌گویند: ای کاش این نامه به دستم نمی‌رسید:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ  
كِتَابِيَهٗ \* وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ!﴾  
و اما کسی که نامه‌اش به دست چپش داده شود [که  
نشان محکومیت به عذاب و بدبختی است] می‌گوید:  
ای کاش نامه‌ام به من داده نمی‌شد و من از حساب خود  
آگاه نمی‌گشتم، کاش این حالت [شرم‌آور] منتهی  
به مرگ می‌شد و قطع حیات از من می‌نمود [می‌مردم] و این  
صحنه ننگین را به خود نمی‌دیدم».

### ۳. کارآگاهان «آفاقی» یا خبرگیران خارج از وجود انسان

از قرآن و روایات استفاده می‌شود علاوه بر «فرشتگان» و «نامه عمل» که در  
گذشته بیان شد، خداوند حکیم، محافظان دیگری نیز از سایر موجودات جهان  
بر ما گماشته و آنها را «رَقِيب» و شاهد اعمال ما قرار داده است که در دنیا قیام به  
ضبط و در آخرت اداء شهادت می‌نمایند. از جمله همین «زمین» که ما روی آن  
زندگی می‌کنیم مراقب اعمال ماست و روزی در مقام خبرگزاری برآمده و پرده از

روی اسرار ما خواهد برداشت:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ... يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا﴾<sup>۱</sup>  
آنگاه که زمین به شدیدترین لرزشش لرزانده شود ... در  
آن روز، زمین خبرهای خود را باز گوید.

از رسول خدا ﷺ منقول است که ضمن حدیثی می فرماید:

«فَلِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ رُقْبَاءُ مِنْ كُلِّ خَلْقِهِ وَمُعَقَّبَاتٌ  
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَيَحْفَظُونَ عَلَيْهِ  
مَا يَكُونُ مِنْهُ مِنْ أَعْمَالِهِ وَأَقْوَالِهِ وَالْفَاظِهِ وَالْحَاظِهِ وَالْبِقَاعُ  
الَّتِي تَشْتَمِلُ عَلَيْهِ شُهُودٌ رَبِّهِ لَهُ أَوْ عَلَيْهِ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَ  
الشُّهُورُ شُهُودَةٌ عَلَيْهِ؛<sup>۲</sup>

خدا را بر هر يك از بندگان، پاسبانانی است از جمیع مخلوقاتش  
و فرشتگانی که از پیش رو و پشت سر محافظ او می باشند از  
حوادث و تمام آنچه را که از وی صادر می شود از گفتارها و  
کردارها و نگاهها ضبط می کنند. نقاط زمین و روزها و شبها  
و ماهها، همه شاهد خدا بر انسانند که به زیان و یا سود او  
گواهی خواهند داد».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ النَّهَارَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ! اْعْمَلْ فِي يَوْمِكَ هَذَا خَيْرًا أَشْهَدُ  
لَكَ عِنْدَ رَبِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَإِنِّي لَمْ أَتِكَ أَشْهَدُ لَكَ فِيمَا مَضَى وَلَنْ  
آتِكَ [آتَيْتِكَ] فِيمَا بَقِيَ وَإِذَا جَاءَ لَيْلِكَ قَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ؛<sup>۳</sup>

۱. سوره زلزال، آیات ۱ تا ۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۱.

۳. همان، ص ۳۲۵، حدیث ۲۲.



هنگامی که روز فرا می‌رسد می‌گویید: ای فرزند آدم! در این روزت کار نیک انجام ده که من روز قیامت در پیشگاه پروردگارت شاهد کار تو خواهم بود، چه آنکه من در گذشته با تو نبودم، پس از این نیز نخواهم بود. همچنین شب وقتی رسید این چنین ندایی سر می‌دهد».

از امام صادق علیه السلام ضمن روایتی رسیده است:

«صَلُّوا فِي الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>

در مساجد، در نقاط مختلفی نماز بخوانید، زیرا هر نقطه‌ای در روز قیامت برای نمازگزار در آن شهادت می‌دهد».

#### ۴. اعضاء و جوارح انسان

طبیعی‌ترین مُخبر صادق و گویاترین شاهد عادل برای نشان دادن اعمال انسان در روز قیامت، همانا اعضاء و جوارح خود انسان است که آیات عدیده‌ای از قرآن کریم و احادیث کثیره‌ای از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام این حقیقت را با وضوح تمام اعلام فرموده‌اند و ما ان شاء الله ذیل آیه ۱۴ سوره قیامت ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ به بحث درباره آن می‌پردازیم و اندکی از بسیار آن آیات و روایات را می‌آوریم.

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾

کلمه «بصیره» از حیث معنی دارای احتمالات عدیده است:

۱. به معنای «رؤیت» قلبی و ادراک باطنی. بنابراین «مُضَاف» در تقدیر است

یعنی «ذوبصیره»<sup>۱</sup> که معنی چنین می شود: انسان، نسبت به خودش صاحب بینایی و دارای بصیرت است.

۲. به تقدیر موصوف که: «عَيْنٌ بَصِيرَةٌ» یعنی انسان بر خودش چشمی بینا و جاسوسی آگاه است یا «حُجَّةٌ بَصِيرَةٌ» بنابراین که «بصیره» به معنای «بینه»<sup>۲</sup> باشد، یعنی انسان نسبت به اعمال خودش شاهد یا دلیلی آشکار است.  
۳. «تاء» علامت مبالغه است، مانند: «رَجُلٌ عَلَامَةٌ وَنَسَابَةٌ»<sup>۳</sup> یعنی انسان بر اعمال خودش شدیداً واقف و دقیقاً آگاه است.

### شهادت اعضاء و جوارح انسان، بر «عمل»

به هر حال آیه شریفه با دلالت کلمه «بَل» که به معنای ترقی است در مقام اثبات این معنی است که آگاهی انسان، نسبت به اعمالش بسی بالاتر از اخبار از طریق عوامل خارج از وجود او می باشد، چه آنکه فرضاً هیچ عامل دیگری برای ضبط اعمال او و سپس گزارش به او در محشر نباشد، تنها خود انسان، یعنی اعضاء و جوارح انسان از دست و پا و چشم و گوش و زبان، حتی پوست بدن و دیگر اعضای تن برای نشان دادن اعمال نیک و بدش، شاهد کافی خواهند بود. یعنی خود، در مقام شهادت بر خود ایستاده و خویشتن را فاعل آن همه افعال زشت و زیبا می شناسد:

﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾<sup>۴</sup>

امروز، تو خود برای رسیدگی به حساب خود کافی هستی.

یعنی هیچگونه نیازی به گزارشهای خارج از وجود خود نداری. توبه تنهایی،

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۲.

۲. تفسیر مجمع البیان، سوره قیامت.

۳. همان و مجمع البحرین، لغت «بصر».

۴. سوره اسراء، آیه ۱۴.

هم گزارش اعمال خود می‌دهی و هم خود را محکوم به عذاب و کیفر اعمال خویش می‌سازی. به این آیات شریفه نیز در همین زمینه توجّه فرمایید:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان به آنچه که [در دنیا] مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* وَقَالُوا لَوْلَا جُودِهُم لِمَ شَهِدْتُم عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۲</sup>

تا چون به آتش دوزخ رسند [در آن هنگام] گوش و چشم‌ها و پوست‌هایشان به آنچه که [در دنیا] انجام می‌دادند شهادت دهند و آنان به پوست‌های بدنشان گویند [ای عجب! شما] چرا به زبان ما شهادت دادید [آنها در جواب] گویند: خدایی که همه چیز را به نطق آورده، ما را به سخن واداشته است و او شما را نخستین بار آفرید [پس از مرگ] به سوی او بازگشت داده می‌شوید.

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۳</sup>

امروز، مُهر [خموشی] بر دهان‌هایشان می‌نهمیم و دست‌های آنان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه که [در دنیا] کرده‌اند گواهی می‌دهند.

۱. سوره نور، آیه ۲۴.

۲. سوره فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۳. سوره یس، آیه ۶۵.

اینک نمونه ای از گفتار معصومین علیهم السلام :

«عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْنَاكُمْ رِصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَعُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَحَقَاقَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَعَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ وَلَا يُكْتَبُكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِجَاحٍ؛<sup>۱</sup>

بدانید ای بندگان خدا! دیده بانانی از خودتان و جاسوس هایی از اندامتان بر شما هست و [از فرشتگان] نگهدارنده هایی راستین هستند که اعمال و شماره های نفس های شما را ضبط می کنند، نه تاریکی شبِ تار، شما را از آن نویسندگان مستور می سازد و نه دربِ بزرگ محکم بسته شده، شما را از آنها پنهان می گرداند».

باز همان امام بزرگ (که روحم فدایش باد) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَمَهَارِهِمْ لُطْفَ بِهِ خُبْرًا وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَصَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ؛<sup>۲</sup>

آنچه را که بندگان در شب و روزشان به جا می آورند [از گفتار و کردارشان] بر خداوند بلندمرتبه و سبحان پوشیده نیست. از کوچکترین کارشان آگاه است و علمش به تمام اعمالشان محیط است. اعضای [بدن] شما گواهان [گماشته از جانب] او و اندامتان لشکریان فرمانبر او و نیروهای درونی اتان،

۱. شرح نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۵۶.

۲. همان، خطبه ۱۹۰.



جاسوس‌های او می‌باشند و نهانی‌های شما نزد او آشکار و عیان است».

### کیفیت شهادت اعضای بدن در روز قیامت

آیات شریفه فوق‌الذکر و گفتار امام امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت روشن بر این دارند که اعضای بدن انسان با صراحت تمام شهادت بر اعمال صادر شده از خود می‌دهند آنچنان که هیچگونه مجال انکاری یا توجیه عمل برای انسان باقی نمی‌گذارند. بلکه چنان زشتی‌ها و قبائح اعمال آدمی برملا می‌گردد و رسوایی به بار می‌آورند که انسان بینوا آرزوی نابودی خود نموده و از دل فریاد «وَأْتُبْرَاه»<sup>۱</sup> می‌کشد و ناله‌کنان در آتش افروخته و سوزان فرو می‌رود که قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ \* فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا \* وَيَصَلِّي سَعِيرًا﴾<sup>۲</sup>

و اما آن کسی که نامه‌اش از پشت سرش به او داده شود<sup>۳</sup> [که نشان محکومیت به عذاب است] نابودی [خویش] را می‌طلبد و در آتش شعله‌ور در می‌آید».

حال، آیا این شهادت اعضای بدن به چه کیفیت است که چنین رسوایی به بار می‌آورد و از هر طرف راه انکار و توجیه را به روی انسان می‌بندد و بیچاره‌اش می‌سازد. ما، ذیلاً به پاسخ این سؤال می‌پردازیم:

۱. یعنی: کجایی ای مرگ! ای کاش من مُردمی و از این فضاحت تنگین بیاسودی.

۲. سوره انشقاق، آیات ۱۰ تا ۱۴.

۳. چون این دسته از تبه‌کاران، دست راستشان به گردنشان بسته و دست چپشان نیز به پشت سرشان پیچیده است. (تفسیر مجمع البیان و صافی، ذیل همین آیه). بنابراین، نامه عمل از پشت سر به دست چپ این دسته از گنهکاران داده می‌شود و براساس این معنی، آیتی که دلالت بر این دارند که نامه عمل مجرمین به دست چپشان داده می‌شود با این آیه که می‌فرماید از پشت سر داده می‌شود، طریق جمع دارند و معارض با هم نمی‌باشند. البته وجه دیگری هم محتمل است و در تفاسیر آمده است.

## تجسم اعمال دنیایی انسان، در روز قیامت

تأمل در آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام این حقیقت را روشن می‌سازد که اعمال انسان در عوالم بعد از مرگ در «برزخ» و «محشر» به صورتی غیر صورت دنیایی متصور خواهد گشت. یعنی هر چند آنچه که امروز از اعضاء و جوارح انسان از دست و پا و چشم و گوش و زبان به صورت «کار» و «عمل» صادر می‌شود ظاهراً نابود گشته و از بین می‌رود، بطوری که از هزاران بارگردش مردمك چشم و میلیون‌ها کلمات حاصله از چرخیدن زبان در طول عمر هفتاد ساله يك انسان، کوچکترین اثرباقی محسوس در هیچ گوشه‌ای از زوایای وجود وی مشهود و عیان نمی‌باشد و چنین پنداشته می‌شود که تمام آنها پدید آمده و سپس از بین رفته‌اند.

ولی خیر، آنچه که اصلاً در عالم وجود تحقق ندارد همان نابود گشتن و از بین رفتن است. بلکه تمام افعال و حرکات و تقلبات آدمی، از لطیف‌ترین احساسات روانی گرفته تا بارزترین فعالیت‌های بدنی، از نگاه‌های چشم و گفته‌های زبان، شنیدنی‌های گوش و جویدن دندان، هر چه که هست از ریز و درشت و نیک و بد، همه در صحیفه یا صحائفی از این جهان با دقت تمام مضبوط و محفوظ گردیده و باقی خواهد ماند که می‌فرماید:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾<sup>۱</sup>

هر چیزی را با شمارش و احاطه بر عددش نوشتیم،  
نوشتنی [دقیق].

﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾<sup>۲</sup>

گفت [موسی علیه السلام] علم آنها [انسان‌های گذشته و اعمال و

۱. سوره نبا، آیه ۲۹.

۲. سوره طه، آیه ۵۲.

آثارشان] نزد پروردگار من در کتابی [دقیق و جامع] محفوظ است. پروردگار من، اشتباه و فراموشی ندارد».

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۱</sup>  
[لقمان گفت] ای فرزند عزیزم! حقیقت آنکه اعمال نیک و بد آدمیان اگرچه به مقدار خردلی باشد و آن خردل در میان تخته سنگی سخت و عظیم و یا در [اعماق] آسمانها و یا [طبقات] زمین [نهان] باشد، خدا تمام آنها را می آورد [در محاسبه قرار می دهد] چه آنکه خدا عالم به دقائق امور و بر همه چیز آگاه است».

حاصل آنکه جمیع اعمال صادره از انسان در «کِتَابٌ حَفِيظٌ»<sup>۲</sup> خدا ثابت و باقی است تا روز جزا و ظهور قیامت کبری که آن روز، عین همان اعمال مضبوطه پنهان از حس انسان به صورتها و اشکال مخصوصی که مناسب با تطورات همه جانبه آن جهان است، تجلی کرده و در قیافه موجوداتی زنده و اجسامی فعال (عذاب انگیز یا مسرت بار) در معرض دید و شهود انسان قرار می گیرند. در آن موقع است که وجود انسان مانند یک چیز بسته و پیچیده ای باز می شود و محتویات خوب و بدش هر چه که هست آشکار می گردد یا مانند شاخ و برگ درخت و رنگ و بو و طعم میوه های آن که در بذرودانه و هسته اش منطوی است، آنگاه در فصل معین و در شرایط ویژه ای انشراح پیدا کرده و برملا می شود.

﴿يَوْمَ نَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمِمَّا عَمِلَتْ

۱. سوره لقمان، آیه ۱۶.

۲. اشاره به این آیه است: «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» نزد ما، کتاب نگهدارنده ای است. (سوره ق، آیه ۴)

مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا<sup>۱</sup>

روزی که هر کسی هر کار نیکو که کرده است  
آن را احضار شده [در نزد خود] بیابد و هر کار بدی که  
کرده است آرزو کند که ای کاش بین او و آن کار  
بدش مسافت دوری فاصله می شد.

از این آیه کریمه نیز مطلب مورد نظر ما به دست می آید و آن اینکه هرکسی عین  
«عمل» و «کردار» خود را در آن روز حاضر و محسوس و مجسم می یابد و مخصوصاً  
تعبیر به «مُحْضَر» که به معنای «احضار شونده» است دلالت بر این دارد که «عمل»  
در مراحل پیش از قیامت، موجود و محفوظ بوده است، منتهی غائب از دید و نظر  
انسان بوده و آن روز «احضار» می گردد و انسان، آن را حاضر در نزد خود می یابد.  
چه آنکه تعبیر به «احضار» وقتی صحیح است که چیزی موجود باشد و در  
عین حال غائب و آنگاه کسی آن را از حال «غیاب» به حال «حضور» آورد. چنانکه  
همین معنی از آیه دیگر با وضوح بیشتری استفاده می شود. آنجا که می فرماید:

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ  
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ<sup>۲</sup>

محققاً تو از این [حقایق مشهوده در روز قیامت] در غفلت  
بودی، پس ما، پرده [غفلت] را از تو برداشتیم و لذا امروز چشم  
تو تیزبین است [پشت پرده را که نمی دیدی، امروز می بینی].

بدیهی است تا چیزی موجود نباشد نمی شود گفت تو از آن چیز غافل بودی  
یا آن چیز از تو در پرده بود یا نسبت به آن، چشم تو نافذ و تیزبین نبود، بلکه

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

۲. سوره ق، آیه ۲۲.



تمام این تعبیرات در جایی صحیح است که چیزی موجود باشد و انسان بر اثر موجبات و جهاتی از آن در غفلت و بی خبری باشد یا پرده‌ای میان آن و انسان حائل گردد و یا تیزیین نبودن چشم انسان موجب ندیدن آن بشود. اکنون آیه شریفه که می‌فرماید: در روز قیامت به انسان گفته می‌شود: <sup>۱</sup>تو در گذشته از این حقایق مشهوده فعلی غافل بودی. ما اینک پرده برداری نموده‌ایم و تو امروز، آنچه را که پشت پرده بود و چشمت توانایی دیدن آن را نداشت، می‌بینی، دلالت بر این دارد که:

اعمال مشهوده انسان در روز قیامت، همان اعمال صادر شده از او در دنیا می‌باشد که پنهان از صاحب خود در حفظ خدا بوده و در روز جزا از پرده بیرون آمده و «عیناً» محسوس و عیان انسان می‌گردد.<sup>۲</sup>

باش تا از صدمه صور سرافیلی شود

صورت خوبت پنهان و سیرت زشت آشکار

﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾<sup>۳</sup>

و آنچه را که در دنیا عمل کرده‌اند آن را حاضر می‌یابند.

مسلم، بهترین نوع شهادت بر وقوع يك «عمل» ارائه عین آن عمل است که راه هرگونه انکار و توجیه را به روی «عامل» می‌بندد و هر قسم عُذر و بهانه‌ای را بی اثر می‌سازد: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾؛ آری، انسان به اعمال خودش شدیداً بیناست و خودش بر خودش شاهدهی گویاست. ﴿وَلَوْ أَنَّىٰ مَعَاذِيرُهُ﴾؛ کلمه «معاذیر» جمع «مَعَذِرَةٌ» است به معنای عُذر آوردن و از خود دفاع نمودن،

۱. آیه شریفه به حکم سیاق و محفوف بودن آن به آیات مربوط به قیامت، ظهور در خطاب به انسان قیامتی دارد (تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۹).

۲. در توضیح آیه «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا...» از تفسیر المیزان استفاده و اقتباس شده است. (ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ و ج ۱۸، ص ۳۸۰).

۳. سوره کهف، آیه ۴۹.

بنابراین، معنای آیه شریفه این می شود:

هر چند (انسان گنهگار) عذرهای خود را پیش افکند (در مقام دفاع از خود برآمده و اعمال زشت خود را توجیه حسن و نیکو نماید تا شاید از عذاب خدا خود را برهاند، فایده ای نخواهد داشت). بعضی گفته اند: «معاذیر» جمع «مُعْذِر» به معنای «پرده» است.<sup>۱</sup> روی این قول، آیه شریفه چنین معنی می شود: انسان اگرچه به هنگام ارتکاب گناه، پرده ها را بیفکند و درها را ببندد که عمل زشتش مخفی بماند و برملا نگردد، ولی باز هم نفعی نخواهد برد و گناهش پوشیده نخواهد ماند. چه آنکه خودش شاهد اعمال خود بوده و اعضاء و جوارحش نشان دهندۀ اعمال او می باشند.

ممکن است از آیه مبارکه هر دو معنی فهمیده شود،<sup>۲</sup> یعنی نه پرده های آویخته و درهای بسته دنیا به هنگام ارتکاب گناه، می توانند اعمال زشت آدمی را مستور نگه دارند که روز جزا ظاهر نگردد و نه عذر تراشی ها و محمل سازی های انسان در روز «عرض عمل» ممکن است او را تبرئه کرده و از شمول قانون «عدل» خدا برکنارش گردانند. چه آنکه تمام کرده ها و گفته ها و اندیشه های آدمیان با جمیع متعلقات و خصوصیات از کم و کیف و زمان و مکان، به منصف بروز و ظهور درمی آید. هر نهانی عیان گردیده و هر باطنی ظاهر می شود و حقیقت «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (روز ظهور خفیات) تحقق پیدا کرده و مصداق جلی می یابد. در این صورت، طبیعی است که هرگونه دست و پا کردن انسان، برای پوشاندن اسرار و اعمال خفیه اش بیهوده و بی اثر خواهد بود.

چه چندین عذرانگیزی و چندین حيله ها سازی

چومی دانی که می دانم و می دانم که می دانی

۱. المیزان و مجمع البیان.

۲. بنابراین که در بحث «اصولی» استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز باشد، چنانکه برخی قائلند.

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ  
وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ  
تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

بگو: بکنید [آنچه می‌خواهید از نیک و بد] پس زود است [یا  
مسلم است] <sup>۲</sup> که خدا و رسول او و مؤمنان، عمل شما را  
می‌بینند و حتماً به سوی دانای نهایان و عیان برگردانده  
می‌شوید، آنگاه شما را به آنچه که می‌کرده‌اید آگاهتان  
می‌سازد.

از جمله: ﴿وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ به دست می‌آید که جمله  
نخستین ﴿فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ مربوط به ظرف حیات دنیا  
و پیش از وقوع قیامت است. یعنی خدا و رسول و مؤمنان (که طبق روایات  
تفسیری، مراد از «مؤمنون» ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هستند)<sup>۳</sup> در همین دنیا، حقیقت  
اعمال آدمیان و چهره ملکوتی آن را می‌بینند و خود آدمیان نیز در روز بازگشت  
به سوی «عالم الغیب والشهادة» از حقیقت اعمال خود باخبر خواهند گشت  
و صورت تحوّل یافته اعمال را که قبلاً برای خدا و رسول و مؤمنان مشهود بوده  
است، آنان نیز خواهند دید.<sup>۴</sup>

البته آیات دیگری هم هست که دلالت بسیار روشن بر «تجسّم عمل» در  
قیامت دارد و ما این شاء الله در آینده به تناسب بحث در آیات بعدی، نمونه‌ای از  
آنها را با روایات وارده در این باب خواهیم آورد.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲. «سین» در مورد وعد یا وعید دلالت بر تأکید و حتمیت وقوع فعل دارد (مغنی، حرف السین).

۳. به تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۵۷ و تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۲۶۲ و تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۰۶ رجوع شود.

۴. تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۰۰.

پس تا اینجا نتیجه بحث این شد که وسایل عدیده و گوناگون برای ضبط و نگهداری اعمال انسان به امر خدا در کار است؛ از فرشتگان، نامه عمل، زمان و مکان، اعضاء و جوارح انسان که همه و همه بر تمام اعمال ریز و درشت انسان در همین جهان ناظر و شاهدند و روز قیامت که دگرگونی کلی در سراسر عالم به وجود می آید، تمام آن وسایل ضبط و شاهدان عمل، به تناسب انقلاب عمومی عالم، انقلاب و تحوّل مخصوص به خود یافته و آنچه را که در باطن خود نهان دارند آشکار می سازند و با صراحتی عجیب، ادای شهادت می نمایند و با طریزی غریب، عین اعمال دنیوی انسان را بی کم و زیاد ارائه کرده و او را از صغیر و کبیر اعمالش باخبر می گردانند. آری:

﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾

با خبر می کنند انسان را در آن روز قیامت از آنچه که قبلاً  
و بعداً فرستاده است.<sup>۱</sup>

### شهادت خدا، فوق تمام شهادت‌ها

البته مسلم و قطعی است که بزرگترین شاهد و راستگوترین مُخبر بر وقوع هرگونه عمل، ذات اقدس حق «تعالی شأنه العزیز» است که خود می فرماید:

﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾<sup>۲</sup>

خدا برای گواهی و شهادت، کافی است.<sup>۳</sup>

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾<sup>۳</sup>

حقیقت آنکه خدا بر شما مراقب است.<sup>۳</sup>

۱. سوره قیامت، آیه ۱۳.

۲. سوره نساء، آیه ۷۹.

۳. همان، آیه ۱.



﴿وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا!﴾

خدا به آنچه که عمل می‌کنند، کاملاً احاطه دارد.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ

أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛<sup>۲</sup>

محققاً ما انسان را آفریده‌ایم و اندیشه‌های نفسی او را

می‌دانیم و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

ولی با همه اینها، از نظر لطف و عنایتی که خالق مٔان نسبت به انسان و تأمین سعادت وی دارد، علاوه بر علم و احاطه ذات اقدسش «حَفَظَهُ» (مراقبان) و «کُتَّاب» (نویسندگان) گوناگون و «شهداء» (گواهان) متعدّد و بی‌شمار بر او گماشته است تا هم عظمت موقعیت او و عملش را به خودش بشناساند و هم با توجّه دادن وی به کثرت اصناف و افراد شهود و مراقبان عمل، حالت تقوا و تحفّظ کامل و مراقبت شدید در او به وجود آورده و داعی برپرهیز از گناه را در دلش قویتر سازد. چه آنکه انسان طبعاً چنین است که توجّه به تعدّد و کثرت نظار و بینندگان کارش، تعفّف و تحفّظ بیشتری را در او باعث می‌شود و وی را به حفظ حریم عفت و تقوا دقیقاً وا می‌دارد.

﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَمَا أَمَرَكُمْ أَنْ تَحْتَاظُوا

لِأَنْفُسِكُمْ وَ أَدْيَانِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ بِاسْتِشْهَادِ الشُّهُودِ الْعُدُولِ

عَلَيْكُمْ فَكَذَلِكَ قَدْ احْتَاظَ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَكُمْ فِي اسْتِشْهَادِ

الشُّهُودِ عَلَيْهِمْ فَلِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ رُقْبَاءُ؛<sup>۳</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: توجّه داشته باشید همچنان که خدا

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۱.

درباره مال و جان و دینتان به شما دستور احتیاط داده و امر به استشهاد عُدول [شاهد گرفتن افراد عادل در معاملات و اجرای عقود و ایقاعات و انواع روابط اجتماعی] فرموده است [تا حقوق، از تباهی مصون بماند و اختلاف و تنازع به میان نیاید] همچنین [نسبت به اطاعت یا تخلف از فرمان خدا و انجام یا ترك وظایف بندگی و نتیجتاً استحقاق ثواب و عقاب] درباره بندگان نیز رعایت احتیاط فرموده و استشهاد شهود نموده است [تا راه هرگونه اختلاف حساب و توجیه عمل در روز جزا مسدود گردد و انسان بی همه گونه اضطراب و سوءظن، خود را عامل اعمال خویش بشناسد و فرد دیگری را مسئول کار خود نداند و مؤثر در محکومیت خود نشناسد] و لذا بر هر بنده ای از جمیع خلقش، شاهدان و نگهبانانی گماشته است».

### چگونگی گزارش اعمال ما به محضر امامان معصوم علیهم السلام

حضرت امام صادق علیه السلام به داود رقی فرمود:

«يَا دَاوُدُ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ يَوْمَ الْحَمِيْسِ فَرَأَيْتُ فِيمَا  
عُرِضَ عَلَيَّ مِنْ عَمَلِكَ صَلَّتْكَ لِابْنِ عَمِّكَ فُلَانٍ؛<sup>۱</sup>

ای داود! وقتی اعمالت در روز پنجشنبه به من گزارش داده شد و در میان اعمالت دیدم که نسبت به پسر عمویت احسان کرده ای، خوشحال شدم».

راه گزارش اعمال بندگان به حضور امامان علیهم السلام نیز گوناگون است، در عین حال که به اذن خدا خودشان احاطه علمی به حقایق اعمال و احوال آدمیان دارند، از طرف خدا نیز فرشتگانی موكَل برگزارش اعمال به حضورشان می باشند.



همانگونه که خداوند با این که خودش عالم و محیط بر اعمال ما هست، در عین حال از فرشتگان، گماشتگانی بر ما قرار داده که اعمال ما را ضبط می کنند، چنان که می فرماید:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ!﴾

و همانا بر شما نگهبانانی مقرر شده است که نویسندگانی بزرگوارند و آنچه را که انجام می دهید می دانند.

با این که خودش اعمال ما را می بیند و بر همه چیز احاطه دارد و می فرماید:

﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾<sup>۲</sup>

در عین حال این چنین نظام را برقرار کرده که فرشتگان باید ضبط اعمال نمایند و گزارش دهند. درباره ائمه اطهار علیهم السلام نیز مطلب چنین است که علاوه بر احاطه علمی خودشان، گزارش فرشتگان نیز به انحاء مختلف در جریان است. بعضی پنج شبانه ها گزارش می دهند و بعضی هفته ای دو روز و بعضی صبح و شام.

از ابن ابان نقل شده که خدمت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام عرض کردم برای من و خاندان من دعا کنید. فرمود: مگر من دعا نمی کنم!؟

﴿إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ﴾<sup>۳</sup>

تمام اعمال شما هر شبانه روز به من گزارش می شود.

اگر ببینم اعمال نیک انجام داده اید، دعا می کنم که خدا پاداشتان دهد و اگر کار بد در اعمالتان ببینم، برای شما استغفار می کنم.

۱. سوره انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

۲. سوره بروج، آیه ۲۰.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

بعد فرمود: مگر این آیه را در قرآن نخوانده‌ای:

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ؛  
و بگو عمل کنید پس بزودی خدا و رسول خدا و مؤمنان  
عمل شما را می‌بینند﴾.

«هُوَ اللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ»؛

به خدا قسم! «مؤمنون» که در آیه آمده است، علی بن ابیطالب و فرزندان  
معصومش هستند که اعمال شما را می‌بینند.

در این آیه هم که:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ  
وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا؛<sup>۲</sup>  
و این چنین قرار دادیم شما را امتی وسط تا بر مردم گواهی  
باشید و رسول خدا هم بر شما گواه باشد﴾.

اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند: امت و سَطَی که خدا آنها را شاهد بر خلق قرار داده  
است، ما هستیم و گرنه افراد عادی امت، شاهد بر خلق نیستند.

﴿إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِيَّانَا عَنِّي؛<sup>۳</sup>

مقصود خداوند از امت وسط ما هستیم﴾.

﴿فَرَسُوهُ اللَّهُ الشَّاهِدُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؛<sup>۴</sup>

رسول خدا شاهد بر ما و ما شاهد بر خلق خدا هستیم﴾.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۴۱.

۴. همان، ج ۲۳، ص ۳۴۴.



## آشکار شدن باطن‌ها در روز قیامت

آری فعلاً ما تفصیلاً و جزئیات عالم پس از مرگ از برزخ و محشر، حساب و کتاب، صراط و میزان، بهشت و جهنم و... را از بیانات معصومین علیهم‌السلام می‌شنویم تا برسیم به مرحله دیدن که:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۱</sup>

روزی که این زمین و آسمان مبدل به زمین و آسمان دیگری می‌شود و همه آدمیان با همه چیزشان در پیشگاه خداوند واحد قهار آشکار می‌گردند.

آن روز، روز ظهور و بروز باطن‌هاست. روزی است که همه باطن‌ها ظاهر و آشکار می‌شود و رسوایی‌ها برملا می‌گردد. در دنیا باطن‌ها در شکم ظاهرها پنهان است و ما از باطن یکدیگر بی‌خبریم و چه بسا من از باطن خودم بی‌خبرم و هستند مردمی که خیال می‌کنند خدا هم از باطن آنها بی‌خبر است و لذا در ارتکاب گناه و معصیت، بی‌پروا هستند. ولی آن روز برای آنها هم معلوم می‌شود که خدا از باطن آنها باخبر بوده و اینک به صحنه آورده است.

## گوشه‌ای از حالات و عذاب دوزخیان

همچنان که در فصل توصیف «نعمت‌های بهشت» و حالات «بهشتیان» گفتیم، اصل درک حقایق عالم پس از مرگ و شناخت کُنه «نعمت» و «عذاب» بهشت و جهنم و چگونگی‌ها و خصوصیات «آلام» و «لذات» آن جهان برای ما تا در این نشأه دنیا هستیم مقدور نمی‌باشد. بنابراین ما چگونه می‌توانیم حقیقت آن آتشی را درک کنیم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَقَدْ أَظْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ التَّهَبَّتْ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيُّ أَنْ يُطِيقَهَا وَإِنَّهُ لَيُؤْتَقَى بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تُوَضَعَ عَلَى النَّارِ فَتَصْرَخُ صَرْخَةً لَا يَبْقَى مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا جِئْنَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَرَعًا مِنْ صَرْخَتِهَا»<sup>۱</sup>

حقیقت آنکه این آتش شما [که در دنیاست] جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است که هفتاد بار با آب خاموش شده و سپس شعله‌ور گشته [تا به این حد از سوزندگی و حرارت تنزل یافته است] و گرنه هیچ انسانی تاب تماس با آن را نداشت [یا احدی در دنیا قادر بر خاموش کردن آن نمی‌شد] و روز قیامت که فرا رسد، آتش دنیا هم بر آتش آخرت نهاده شود، آنگاه آتش فریادی سر دهد که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل نماند، مگر آنکه از وحشت آن فریاد به زانو درآید».

وهم از آن حضرت منقول است که:

«إِنَّ أَهْوَنَ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ

نَارِ عَلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ نَارٍ وَشِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهَا دِمَاعُهُ كَمَا  
يَغْلِي الْمَرْجُلُ مَا يَرَى أَنَّ فِي النَّارِ أَحَدًا أَشَدَّ عَذَابًا مِنْهُ وَمَا فِي  
النَّارِ أَحَدٌ أَهْوَنُ عَذَابًا مِنْهُ؛<sup>۱</sup>

سَبْكَ عَذَابَتَيْنِ مَرْدَمِ دَر رُوزِ قِيَامَتِ، مَرْدِي اسْتِ كِه مِيَانِ آتَشِي  
اَنْدَكِ وَ كَمِ عَمَقِ<sup>۲</sup> [از آتش‌های دوزخ] قَرَارِ گِرَفْتِه وَ يَكِ جَفْتِ  
كَفَشِ بِنْدَدَارِ آتَشِي بِه پَا دَارِدِ كِه بَرِ اَثْرَانِ، مَغْزِ سَرَشِ مِي جُوشِدِ؛  
اَنْجَنَانِ كِه دِيگِ مَسِي مِي جُوشِدِ وَ اَوِ چِنِينِ مِي پِنْدَارِدِ كِه مِيَانِ  
جَهَنَّمَ كَسِي سَخْتِ عَذَابَتَرِ اَزِ وِي نَمِي بَاشِدِ، دَرِ حَالَتِي كِه كَسِي  
سَبْكَ عَذَابَتَرِ اَزِ اَوِ دَرِ مِيَانِ جَهَنَّمَ جُودِ نِدَارِدِ».

و از رسول خدا ﷺ ضمن حديث مفصّلِي مَأْتُورِ اسْتِ كِه:

«وَلَوْ أَنَّ دَلْوًا صُبَّ مِنْ غَسْلِينَ فِي مَطْلَعِ الشَّمْسِ لَعَلَّتْ مِنْهُ  
جَمَاحُ مَنْ فِي مَغْرِبِهَا؛<sup>۳</sup>

اگر دَلْوِي از غَسْلِينِ [از مایعات آتشین جهنّم که از شکم  
دوزخیان بیرون می‌آید]<sup>۴</sup> در مشرق عالم ریخته شود، هر  
آینه جُمُومِه‌ها [جایگاه مغز سر] از کسانی که در مغرب عالم  
هستند به جوش می‌آیند. [اعادنا الله منها].

آری، اگرچه ما تا در این جهانیم، از درك حقایق آن جهان چنانکه در واقع  
هست، عاجز و ناتوانیم. امّا «مَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ» تا آنجا که قرآن حکیم با بیان  
اعجاز‌آمیز خود، پرده از روی آن حقایق پنهان برداشته و ما را با همین درك ناقصی

۱. همان، ص ۲۹۵، قسمت آخر حدیث ۴۴.

۲. «ضحاح» آب کمی را گویند بر روی زمین که وقتی پا در آن گذارند درست روی پا را نپوشاند (مجمع  
البحرین) و در این حدیث بر سبیل «استعاره» به معنای آتش اندک آمده است (لسان العرب).

۳. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۸.

۴. مجمع البحرین و مفردات راغب.

که فعلاً داریم موظف به «تدبّر» در محتوای بیانات آسمانی خود فرموده است، پیش می‌رویم و در پرتو نور «وحی» و مشعل فروزان «قرآن» که تنها منبع آگاه و خبیر از مطالب مربوط به عوالم پس از مرگ است، به تماشای قسمت‌هایی از آن صحنه رعب‌انگیز دهشتبار که سطوت آن، ملائکه مقرب و پیامبران مرسل را به هراس افکنده و مدهوششان می‌سازد، می‌پردازیم:

### انواع عقوبت و عذاب دوزخیان

عقوبت‌ها و عذاب‌های اهل جهنم به مفاد آیات کریمه قرآن و روایات مأثوره از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام بعضی «جسمانی» و بعضی دیگر «روحانی» است.

#### الف: عذاب‌های جسمی

این قسم از عقوبات آنان به صورت‌های گوناگون نشان داده شده است و اینک شرح آن:

#### ۱. عقوبت مسکن

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ \* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾<sup>۱</sup>

بطور حتم، جهنم موعد آنان است [محل وفا به وعده عذابی است که به اتباع شیطان داده شده است] برای آن هفت باب است که برای هر باب، قسمتی از آنان [تبهکاران بر حسب اختلاف در استحقاق نوع عذاب] مشخص گردیده است.

۱. سوره حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که: جهنّم، مشتمل بر طبقات روی هم قرارگرفته است، بعضی فوق بعضی (ودست مبارک خود را روی دست دیگر نهاد و فرمود: این چنین است) و أسفل دَرَکات آن، جهنّم است و بالای آن «لَظَى» و روی آن «حُطْمَه» و روی آن «سَقَر» فوق آن، «جَحِيم» و فوق آن «سَعِير» و بالاتر از همه «هاویّه» است.

و در روایت دیگر است که: أسفل آن، «هاویّه» و اعلای آن «جهنّم» است<sup>۱</sup> و به هر تقدیر، اسفل درکات آتش، جایگاه «منافقین» است که: **﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾**<sup>۲</sup> و جای گنهکاران از اهل توحید که امید نجات و شفاعت درباره آنها هست، طبقه بالای آتش است.<sup>۳</sup>

آری، آن دسته از بدسگالانی که پلیدی کفر و نفاق، آنچنان به اعماق جانشان راه یافته و راسخ در روحشان گشته است که کمترین خضوع در برابر حق از خود نشان نداده اند، طبیعی است که اینان تناسبی جز با طبقه زیرین آتش و أسفل اعماق جهنّم نخواهند داشت.

اما فریب خوردگان نادانی که تنها سطح وجودشان بر اثر ضعف نیروی ایمان و غلبه شهوات نفس، آلودگی‌هایی پیدا کرده است، ولی قلباً لجاج و عنادی با حق نداشته اند، طبقه رویین جهنّم با اینها مناسب است که آتش آن نفوذی به عمق جانشان ننماید و تنها اثرش زدودن تیرگی‌ها از ظاهر جسم و روحشان باشد. باز هم به آیات دیگری که عقوبت مسکن را ارائه می‌دهد توجه فرمایید:

**﴿وَإِذَا الْقَوْمُ مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا﴾**<sup>۴</sup>

هنگامی که دست بسته به تنگنای آن [جهنّم] انداخته شوند، در آنجا آرزوی هلاکت و نابودی نمایند.

۱. مجمع البیان، سوره حجر، ذیل آیه ۴۳.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۵، یعنی: بطور حتم منافقان، در پایین‌ترین طبقات از آتشند...

۳. کفایة الموحّدين، ج ۴، ص ۴۱۰.

۴. سوره فرقان، آیه ۱۳.

﴿إِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ \* تَكَادُ تَميزُ مِنَ  
الْغَيْظِ!﴾

وقتی که در آن [جهنم] افکنده شوند، نعره خشم آلود آن را در حالی که می جوشد می شنوند که نزدیک است از شدت غیظ و غضب پاره شود.

﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ \* نَارُ اللَّهِ  
الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ \* إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَدَةٌ \* فِي  
عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ؛<sup>۲</sup>

نه چنان است [که ثروت اندوز نادان پنداشته است] هر آینه قطعاً در حُطمه انداخته می شود و چه دانی که چیست حُطمه؟ آتش افروخته [از خشم] خداست، چنان آتشی که بر دل ها سرکشد [و جان ها را فرا گیرد] بطور حتم آن آتش بر آنان محیط و ملازم گردد [که هرگز از آنها جدا نشود] در ستون هایی کشیده [و یا زنجیرهایی به دست و پا بسته که قادر بر تخلص از آن نباشند].

## ۲. جامه های آتشین

﴿وَتَرَى الْمَجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ \* سَرَابِيلُهُمْ مِنْ  
قَطْرَانٍ وَتَعْسَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ؛<sup>۳</sup>

بینی تو گنهکاران را در آن روز که هر یک با قرینی به زنجیر بسته شده اند [یا] در حالی که دست ها مغلول به

۱. سوره ملک، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره همزه، آیات ۴ تا ۹.

۳. سوره ابراهیم، آیات ۴۹ و ۵۰.



گردن‌هاست، در بند و زنجیرند. پیراهن‌هایشان از قِطران است [روغنی سیاه و بدبو که به شترهای مبتلا به بیماری «گر» می‌مالند] و آتش، چهره‌های آنها را می‌پوشاند».

﴿هَذَا نَارُ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ \* يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ \* وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ \* كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾<sup>۱</sup>

کسانی که کافرند، برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده و از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود که پوست‌ها و اجزای درونی‌شان بر اثر آن گداخته می‌گردد و برای [کوبیدن] آنان، گرزهای آهنین [مُهَبَّات] است. هر دم که بخواهند از شدت اندوه و مِحن [خود را برهانند و] از میان جهنم به درآیند، به جهنم برگردانده می‌شوند و [به آنان گفته می‌شود] بچشید عذاب سوزان را».

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ \* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾<sup>۲</sup>

بگیریدش و غل به دست و پایش بیندازید، سپس میان جهنم‌ش درآورید، آنگاه او را به زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است درکشید».

۱. سوره حج، آیات ۱۹ تا ۲۲.

۲. سوره حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

﴿سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ \* لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ \* لَوَاحٍ لِّلْبَشَرِ \* عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾<sup>۱</sup>

بزودی [یا] بطور حتم، او را به سَقَر درآورم و چه دانی که چیست سقر؟ نه باقی گذارد و نه رها کند. دگرگون کننده و سوزنده است مَر پوست بدن را، بر آن نوزده [فرشته] نگهبانند.

﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ \* فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ﴾<sup>۲</sup>

وقتی در حالتی که غُل‌ها و زنجیرها به گردن دارند، در آب جوشان کشیده شوند و سپس به آتش افکنده شده و آتش گیره جهنم گردند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾<sup>۳</sup>

کسانی که به آیات ما کافر شده‌اند، بزودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هرگاه پوست‌های تنشان [به سبب آن] بریان گردد [و بسوزد] پوست‌های دیگر به جای آن به آنها می‌دهیم تا عذاب را بچشند.



۱. سوره مدثر، آیات ۲۶ تا ۳۰.

۲. سوره مؤمن، آیات ۷۱ و ۷۲.

۳. سوره نساء، آیه ۵۶.

### ۳. خوراك از درخت زقوم

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ؛<sup>۱</sup>

نیست برای آنان طعامی جز ضریح [چیزی است در جهنم شبیه به خار که تلخ‌تر از «صبر»<sup>۲</sup> و بدبوتر از مردار و داغ‌تر از آتش است].<sup>۳</sup>

﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ؛<sup>۴</sup>

نه فربه کند و نه از گرسنگی جلو گیرد.

﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا \* وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا؛<sup>۵</sup>

حتماً نزد ما [در روز جزاء] قید و بندهایی شدید و آتشی افروخته و طعامی گلوگیر [که نه از حلق فرومی‌رود و نه به خارج برمی‌گردد] و عذابی دردناک است.

﴿إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقُومِ \* طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي

الْبُطُونِ \* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ؛<sup>۶</sup>

حقاً که درخت زقوم خوراك گنهكار است. همچون مس [یا هر نوع فلز] گداخته است، در شکم‌های [دوزخیان] می‌جوشد مانند جوشیدن آب داغ جوشان.

۱. سوره غاشیه، آیه ۶.

۲. «صبر» عصاره ی درخت تلخی است (المنجد).

۳. تفسیر مجمع البیان در سوره غاشیه، نقل از رسول خدا ﷺ.

۴. سوره غاشیه، آیه ۷.

۵. سوره مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

۶. سوره دخان، آیات ۴۳ تا ۴۶.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ \* لَأَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ \* فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ؛<sup>۱</sup>

سپس شما ای گمراهان مکذب! [که تکذیب آیات خدا و گفتار انبیاء نموده‌اید] بطور حتم، از درخت زَقُوم خواهید خورد و شکم‌ها از آن پر خواهید ساخت.﴾

#### ۴. آشامیدنی از چرك و خون

﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ؛<sup>۲</sup>

آب جوشانی به آنها بنوشانند که امعائشان را پاره پاره گرداند.﴾

﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ \* يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ؛<sup>۳</sup>

[انسان جبار عنید] جهنم در پیش دارد و از آبی که چرك و خون است [و از شکم و جراحات دوزخیان بیرون آید] به او بنوشانند، در حالی که [از شدت سوزندگی و نفرت‌انگیزی] نمی‌تواند آن را از حلق خود فرو برد [ملزم است که] جرعه جرعه و پی‌درپی آن را بیاشامد. مرگ از هر سوبه او روی آورد و حال آنکه او مردن نخواهد داشت و غیر از آن نیز عذاب دشوار و سخت دارد.﴾

۱. سوره واقعه، آیات ۵۱ تا ۵۳.

۲. سوره محمد، آیه ۱۵.

۳. سوره ابراهیم، آیات ۱۶ و ۱۷.

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا  
يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ  
مُرْتَقَفًا!﴾

حقیقت آنکه ما، آتشی برای ستمکاران مهیا کرده‌ایم که سرا پرده‌های آن محیط بر آنان گردد و اگر از شدت تشنگی فریادرس بطلبند با آبی چون مس گداخته کمک داده شوند که چهره‌ها را بریان نماید [آه] چه بد نوشابه‌ای است [آن آب] و چه بد جایگاهی است [آن آتش].

### ب: عذاب‌های روحی

این قسم از عذاب که برای انسان بسی دشوارتر از عذاب جسمانی است نیز انواع مختلف دارد و ما به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

#### ۱. تحسّر (حسرت خوردن از اتلاف عمر خود)

یعنی هجوم حالات اندوه و ندامت و حسرت که می‌بینند عمر گرانمایه و نیروهای عظیم و عزیز از دستشان رفته و محرومیت بی پایان و خسران غیر قابل جبران نصیبشان شده است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ  
الرَّسُولِ سَبِيلًا\* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا؛﴾<sup>۲</sup>  
روزی که ستمگر [از روی ندامت] دست‌های خود را به دندان بگزد، گوید: ای کاش به همراه پیامبر، راه حق پیش می‌گرفتم وای بر من، کاش فلان [آدم گمراه کننده] را به دوستی بر نمی‌گزیدم.

۱. سوره کهف، آیه ۲۹.

۲. سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸.

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّٰخِرِينَ!﴾

[هشیار که مباد، این چنین وضعی پیش آید در روز قیامت] که کسی از شما بگوید: ای افسوس و ندامت بر آنچه که در جانب حق از دست دادم و تقصیر در امر بندگی خدا نمودم. به راستی که من [از شدت جهل و سفاهت] در زمره مسخره کاران بودم [با سعادت خود بازی کرده و حق را به استهزاء و تمسخر گرفتم].

﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَىٰ \* يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾<sup>۲</sup>

آن روز، جهنم آورده شود [بر دوزخیان مکشوف و هویدا گردد] آن روز، انسان پند پذیرد [و به حقیقت آنچه که در دنیا از زبان پیامبران خدا راجع به قیامت شنیده بود توجه یابد و اعتراف نماید، ولی] کجاست برای او پندپذیری؟ [یعنی دیگر تذکر در آنجا چه نفعی به حال او خواهد داشت که مدت جبران و تدارک گذشته و دنیا که جای توبه و اصلاح عمل بوده سپری گشته است] می گوید: ای کاش برای زندگی ام [که اکنون تحقق یافته و حیات جاودانه ام آغاز گردیده است، اعمال صالحه ای] پیش فرستاده بودم.



۱. سوره زمر، آیه ۵۶.

۲. سوره فجر، آیات ۲۳ و ۲۴.

## ۲. احساس حقارت و ذلّت

اهل جهنّم در برابر مأمورین عذاب و موکّلین دوزخ، مقارن با شکنجه و تعذیب، انواع سخنان توهین آمیز از زبان آنان می شنوند و به طرق گوناگون، مورد تحقیر و سرزنش واقع می شوند، چنانکه می فرماید:

﴿وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ<sup>۱</sup>﴾

[جهنّمیان] ندا می کنند ای مالک [نگهبان آتش]! بخواه از خدایت تا بر ما حکم کند [به مرگ، یا تخلص از عذاب] می گوید: شما ماندنی هستید».

از ابن عباس منقول است: مالک دوزخ، بعد از هزار سال که آنان ندا و التماس می کنند، جواب می دهد: «انکم ما کئون»<sup>۲</sup>.

﴿حُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ \* ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ

عَذَابِ الْحَمِيمِ \* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ<sup>۳</sup>﴾

بگیرید و او را در میان جهنّمش بکشید، آنگاه از عذاب آب جوشان بر سرش ریزید [و به او بگویید] بچش [این عذاب را] که تو همان نیرومند کریم [بزرگ شخصیت عالی مقام قوم خود] هستی».

و روشن است که اینگونه خطاب، از باب تحقیر و استخفاف به آن متکبر نادان است که در دنیا به خود می بالید و شأن خود را اعزّ و اکرم از این می دید که اذعان به حق نموده و تسلیم انبیاء علیهم السلام گردد و لذا معنای این سخن در واقع چنین است:

۱. سوره زخرف، آیه ۷۷.

۲. مجمع البیان، سوره زخرف.

۳. سوره دخان، آیات ۴۷ تا ۴۹.

«ذُوْ اِنَّكَ اَنْتَ الدَّلِيْلُ الْمُهِيْنُ؛

این عذاب را بپش که تو همان فرد ذلیلِ خوار هستی که در دنیا احساس نیرومندی و کرامت داشتی».

﴿قَالُوْا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ \* رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظَالِمُوْنَ \* قَالَ اِحْسُوا فِيْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنَ﴾<sup>۱</sup>

[دوزخیان] گویند: پروردگارا! بدبختی [ناشی از گناهان و خُبث سریرت] بر ما غالب آمد و ما قومی گمراه بوده‌ایم [حال] ای خدای ما! ما را از آتش بیرون آر، اگر [بعد از این، به کفر و گناه] بازگشتیم آنگاه ما ستمگرانیم [و به اذعان خود در خور عذابیم]. [خدا] گوید: دور باشید (گم شوید) و ساکت و [دیگر] با من سخن مگویید».

کلمه «اِحْسًا» برای راندن سگ و دور ساختن آن به کار می‌رود و لذا وقتی در مورد انسان استعمال شد، دلیل بر وجود يك نوع ذلّت و منفوریتی است در وی که مستحقّ «طرد» و «زجر» بوده و به هیچ وجه اهلّیت اعتنا و توجه و شایستگی ابقاء در حضور را ندارد و همچنین جمله «لَا تُكَلِّمُوْنَ» در جایی گفته می‌شود که «مخاطب» به منتهی درجه پستی و خواری افتاده است و شدیداً مبعوض «متکلم» بوده و اصلاً قابلیت برای سخن گفتن و طرح سؤال و جواب به هیچ عنوان در او باقی نمانده است و لذا نقل شده است که این، آخرین کلام اهل آتش می‌باشد و بعد از آن نعره‌ای همچون نعره الاغ از خود سر می‌دهند.<sup>۲</sup>

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸.

۲. مجمع البیان، سوره مؤمنون.

«نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ الْخِزْيِ وَالْفَضِيحَةِ؛ به خدا پناه می‌بریم از این خواری و رسوایی».

### ۳. سرزنش و استهزاء از سوی بهشتیان

سرزنش و استهزایی که از رفتار و گفتار بهشتیان می‌بینند و می‌شنوند و این هم عذاب روحی دیگری است که به دوزخیان می‌رسد. آری، آن قوم تبهکارِ ردالت‌مآبی که در دنیا به طرق گوناگون در مقام استهزاء و تمسخر اهل ایمان بر می‌آمدند و با سخنان نیشدار خود زجر شدید روحی به آنان می‌دادند و به فرموده قرآن کریم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ \* وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ \* وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ \* وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ۗ۱﴾

مجرمان [و گنه‌پیشگان در دنیا] به اهل ایمان می‌خندیدند [آنان را به مسخره و استهزاء می‌گرفتند] و هرگاه مرورشان بر آنها می‌افتاد [از روی طعن و تمسخر] به یکدیگر چشمک می‌زدند و هنگام بازگشت به سوی خانواده [و یا هم کیشانشان] با خوشحالی [از کردار زشت خود] باز می‌گشتند [ممکن است معنی چنین باشد که فکاهت و خوشمزه گویی آنان در محافل اُنسشان بازگو کردن اعمال مسخره‌آمیزشان با اهل ایمان بود]<sup>۲</sup> و هر وقت آنها را می‌دیدند می‌گفتند: بطور قطع، اینان گمراهان و به خطا افتادگانند.

۱. سوره مطففین، آیات ۲۹ تا ۳۲.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

آری این هوچیگران مسخره، باید در روز جزاء علاوه بر کیفر سایر اعمال و جرائمشان، به تناسب این سنخ از افعال زشتشان که به سبب آن، دل‌ها را غمگین و جریحه‌دار می‌ساخته‌اند، معذب به عذاب روحی فوق‌العاده شدیدی گردند تا قانون «عدل» خدا به تمام معنای کلمه‌اش جاری شود و هرگونه رذیلت و هر نوع گناهی به کیفر مناسب خود منتهی گردد و لذا می‌فرماید:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ \* عَلَى الْأَرْئِئِ كَيْفَ يَنْظُرُونَ \* هَلْ تُؤِيبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

پس امروز [روز رستاخیز] اهل ایمان به کافران می‌خندند [از غرغه‌های بهشت در حالی که] بالای تخت‌ها [تکیه داده و آرمیده‌اند] می‌نگرند که آیا کافران به سزای آنچه که [در دنیا] مرتکب می‌شدند، رسیده‌اند؟

استهزاگران دنیا را می‌بینند که در ذرکات جهنم به چه بدبختی‌ها و عقوبت‌های گوناگون مبتلا شده‌اند، بعضی در نیش‌های افعی‌ها و چنگال درندگان جهنم معذبند، برخی در زیر تازیانه‌های آتشین مأمورین عذاب نعره می‌زنند، جمعی در «حمیم» و قومی در «غسلین» و گروهی در «عساق» و جمعیت‌های دیگر به انواع دیگر از عذاب مبتلایند.

در این حال، اهل ایمان که باناز و «نضارت»<sup>۲</sup> خاصی تکیه بر تخت‌های بهشتی داده‌اند و منتعم به انواع نعم و عطیات الهی می‌باشند، در مقام توبیخ و تمسخر آن دورشدگان از جوار رحمت حق برمی‌آیند و آن مطرودان از باب کرم و عنایت ربّانی را که به امر خدا محکوم به تحمّل عذاب روحی از جانب «مؤمنان» شده‌اند تا جبران شکنجه‌های روحی دنیایی آنان گردد، مخاطب قرار داده و می‌گویند:

۱. سوره مطففین، آیات ۳۴ تا ۳۶.

۲. نضارت: نازگی و آبداری.

ای فلان! وای فلان! (به اسم، آنها را می خوانند) چه شده است شما را که در مواقع ذلّت درنگ کرده اید، بشتابید و به سوی ما بیاید، این درهای بهشت است که به روی شما باز، چرانمی جنبید، اینک بنگرید و ابواب «جنان» را مفتوح و آماده ببینید!

آن سیه روزان بینوا نیز از این سخن تطمیع می شوند و سر بالا نموده و درهای بهشت را گشوده می بینند، با شوق تمام از جا پریده و اُفتان و خیزان در میان دریای آتش سوزان به سوی ابواب جنان می دوند، در حالتی که مأمورین عذاب با عمودهای آتشین و تازیانه های دردآور و سوزانگیز بر سر و پیکرشان می کوبند تا بدان نقطه ای که پنداشته اند درهای بهشت است می رسند؛ اما ناگهان با درهای بسته مواجه گشته و شرمنده و باکمال خجالت و انفعال از این درماندگی، بار دیگر زیر ضربات کوبنده و آتشین نگهبانان جهنّم به جایگاه اوّل خود باز می گردند. در این موقع است که بهشتیان خرّم دل و شادان، به این چنین رسوایی ذلّت بار آن نگون بختان و امانده و حیران می خندند و سزای خنده و استهزای دنیایی آنان را در روز جزا، به آنان می دهند.<sup>۱</sup> این است گفتار خدا در قرآن که می فرماید:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾<sup>۲</sup>

پس امروز کسانی که ایمان آورده اند به کفار می خندند.

#### ۴. مطرودیت از مقام قرب

ساقط گشتن از چشم و لطف حضرت معبود و دورگشتن از مقام قرب، حقّاً نزد ارباب «معرفت» و اهل «محبت»، طرد از «حضور» و «دورباش» از محبوب، اعظم عقوبات جانسوز و شدیدترین عذاب های روحی انسان است که بالعیان مشاهده می نماید، تخلف از فرامین خدا و ارتکاب گناهان، چه آلودگی ننگینی

۱. کفایة المؤمنین، ج ۴، ص ۴۲۰، با تلخیص و نقل به مضمون از نگارنده و بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۸، حدیث ۵۲.

۲. سورة مطففین، آیه ۳۴.

در روح وی پدید آورده و او را مستحق محرومیت از لذت «دیدار» و «لقاء» خدا کرده است و اهلیت اینکه حضرت معبود جل جلاله از روی عنایت و رحمت، نظری به او افکند و از راه کرم با وی سخنی گوید، در او باقی نگذاشته است، چنانکه می فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ \* ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ!﴾<sup>۱</sup>  
باز ایستند و چنین نکنند که محققاً در آن روز، آنان از پروردگارش در حجابند و سپس آنان به آتش سوزان داخل شونده و با آن ملازمند.

و نیز می فرماید:

﴿أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!﴾<sup>۲</sup>  
...آنان، نصیبی [از رحمت و مکرمت] در آخرت ندارند و خدا با ایشان سخن نمی گوید در روز قیامت، و نظر [لطف و کرم] به آنان نمی نماید.

آه از آن دم که محبوب جمیل از انسان روبرگرداند، نه گوشه چشمی به سوی او افکنده و نه با وی سخنی گوید، بلکه «واویلاتاه» و «یا حسرتاه» که ندا به گوشش رسد:

﴿الْيَوْمَ نُنَسِّأكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا!﴾<sup>۳</sup>  
امروز [که روز دیدار و لقاء است] ما، شما را فراموش می کنیم

۱. سوره مطففین، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷۷.

۳. سوره جاثیه، آیه ۳۴.

[مورد بی‌مهری خود قرارتان می‌دهیم] آنچنان که شما [در دنیا] برخوردار با چنین روزی را فراموش کردید [و اعتنایی به شأن آن ننمودید].

﴿إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>  
حقیقت آنکه ما، فراموشتان کردیم [لطف خود از شما بریدیم] و [اینک] بچشید عذاب دائم را به سبب آنچه که در دنیا مرتکب می‌شدید.

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾<sup>۲</sup>  
اینک بچشید [عذاب را] که جز عذاب، هرگز چیزی بر شما نخواهیم افزود.

این آیه، با نفی مُؤَبَّد (کلمهٔ لَنْ) برای همیشه و تا ابد، در رحمت را به روی دوزخیان (البته آنها که محکوم به خلود در آتشند) بسته و آنان را به عذاب مجدّد و نوبه نو، وعید فرموده است و لذا به گفتهٔ بعضی مفسّرین، نقل از رسول خدا ﷺ شده است که:

«هَذِهِ الْآيَةُ أَشَدُّ مَا فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَهْلِ النَّارِ»<sup>۳</sup>  
این آیه سخت‌ترین آیاتی است در قرآن که [وعدۀ عذاب] ابر  
اهل آتش داده است.

حضرت امام باقر علیه السلام در وصف مُخَلَّدین در آتش می‌فرماید که: بسته می‌شود بر روی ایشان ابواب جهنّم به قسمی که داخل نشود برایشان ابداً رُوح و راحتی

۱. سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۴.

۲. سورهٔ نبا، آیهٔ ۳۰.

۳. تفسیر کشاف و صافی (سورهٔ نبا).

و شنیده نمی شود از ایشان کلامی مگر «شَهَقَهُ بِغَالٍ» (شیهه آستران) و نَهَقَهُ ای مانند نَهَقَهُ حمار (عَرَعَر خِرَان) و صدایی مانند صدای کلاب (عَوَعُو سگان) و خارج نشود از ایشان هُموم و غُموم ابداً و نباشد از برای ایشان از ملائکه شفیع و نه از اهل جنت صدیقی «وَيَنْسَاهُمْ الرَّبُّ رَبُّهُمُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» (رب کریم فراموششان نماید) و «نَسِيًا مَّنْسِيًا» خواهند بود در نزد پروردگار، یعنی ابداً رحمتی از جانب خدای تعالی برای ایشان نباشد.<sup>۱</sup>

«وَنُودُوكَ مِنَ الْحُسْرَةِ الْعُظْمَى، وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَأَشَقِّ

الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْمَأْتَبِ، وَحِزْمَانِ الثَّوَابِ، وَحُلُولِ الْعِقَابِ؛<sup>۲</sup>

پناه به تو می آوریم [ای خدا] از عظیم ترین حسرت و بزرگترین مصیبت و بدترین بدبختی و از بدی عاقبت و نومیدی از ثواب و نزول عِقَاب، به جاه محمد و آلش [صلوات الله علیهم اجمعین] ما را به چنین عذاب الیمی مبتلا مگردان».

### توصیف حالات جهنمیان از لسان امام امیرالمؤمنین علیه السلام

«... وَأَمَّا أَهْلُ الْمُعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ وَعَلَّ الْأَيْدِي إِلَى

الْأَعْنَاقِ وَقَرَنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ وَالْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْقَطْرَانِ

وَمُقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ وَبَابٌ قَدْ أُطْبِقَ

عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارِهَا كَلْبٌ وَجَبُّ وَهَبُّ سَاطِعٌ وَقَصِيفٌ هَائِلٌ

لَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَلَا يُفَادَى أَسِيرُهَا وَلَا تُفْصَمُ كُبُوهَا لِأَمْدَةٍ

لِلدَّارِ فَتَفَنَى وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى؛<sup>۳</sup>

و اما [کيفرا] اهل معصیت [چنین است] که خدا، آنان را در

۱. کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۴۲۱.

۲. قسمتی از دعای هشتم صحیفه سجّادیه.

۳. شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۰۸، آخر قسمت چهارم.

بدترین جایی وارد سازد، در حالتی که دست‌ها را به گردن‌ها بسته و موهای پیشانی را به قدم‌ها پیوسته و پیراهن‌هایی از قَطْران [روغنی است بسیار بدبو] و [جامه‌های] بُرَش شده از آتش سوزان به آنان پوشانده است. در عذاب‌ی باشند که گرمی آن در نهایت درجه شدت است و [خانه‌ای که] در آن به روی اهلش بسته شده [و راه تخلّص از آن ندارند]. در آتشی هستند بس سوزان و پرغوغا که زبانه آن، بلند گشته و صدایی ترساننده و موحش دارد. مقیم در آن نمی‌تواند تغییر مکان دهد [و از آن بیرون رود] و اسیر آن ممکن نیست که با فِدِیَه رها شود [چه آنکه انسان جهنمی نه مالی دارد که فدای خود سازد و نه بر فرض داشتن مال، از وی می‌پذیرند] و غل‌ها و بندهای آن شکسته نمی‌شود؛ نه برای آن خانه، مدتی است که به آخر رسد و نه برای آن قوم [تبهکار] اجل و زمان معینی است که سرآید و بگذرد [درد و عذاب‌ی است بی پایان و عذاب خانه‌ای است جاودان].»

دردنیا هر چه هم که بر انسان فشارآید و زندگی سخت شود، درسیاه چال زندان وزیر شکنجه و آزار هم که باشد، مع هذا يك دلخوشی بسیار مهم آرام بخش جان دارد که «می‌گذرد» شب سمور «می‌گذرد» و لب تنور هم «می‌گذرد».<sup>۱</sup>

احیاناً لوحی نوشته و بردیوار خانه خود می‌آویزیم که: «این نیز بگذرد» و هر دم که از فشار ناملايمات جهان به ستوه آمدیم، بدان «لوح» می‌نگریم و از گذشت زمان دلخوش می‌شویم و آرام می‌گیریم.

اَمَّا، «وَأَعْوَاهُ، ثُمَّ وَأَعْوَاهُ» از آن سرا که مظهر خشم خدای شَدِيدُ الْأَخْذِ وَ الْعِقَابِ است. آنجاست که از درودیوار وزیر و بالای آن به چشم می‌خورد که: «لا

۱. «سمور» بر وزن «تنور»، جانوری است معروف که از پوست آن پوستین سازند (برهان قاطع). و اینجا کنایه از تنعم و خوشگذرانی است.

مُدَّةً لِلدَّارِ فَتَفَنِّي وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُقْضَى؛ این خانه، ویران شدن ندارد و این قوم، آزاد شدن ندارند».

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>  
اینان یاران آتشند و برای همیشه در آن ساکنند.

﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۲</sup>  
آنان از آتش، بیرون شدنی نیستند.

### عقوبات جهنم در مناجات امام سجّاد علیه السلام

از دعای شبانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام پس از فراغ از «تَهَجُّد» در حالی که هنوز سپیده صبح ندمیده و خروس سحری، بانگ برنداشته است، حجّت حق امام سید السّاجدین علیه السلام دست به دعا برداشته این چنین لب به تضرّع می‌گشاید.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلَظَتْ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَ تَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ، وَمِنْ نَارٍ تُورِثُهَا ظُلْمَةٌ، وَ هَيْئَتُهَا أَلِيمٌ، وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ، وَمِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضٌ، وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ. وَمِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا، وَ تَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا، وَمِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا، وَلَا تَرْحَمُ مَنْ اسْتَعْظَفَهَا، وَلَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلَمَ إِلَيْهَا تَلَقَى سُكَّانَهَا بِأَحْرِمٍ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَابِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهُهَا، وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ بَأْيَابِهَا، وَ سَرَابِهَا الَّذِي يَقْطَعُ أَمْعَاءَ وَ أَفِيدَةَ سُكَّانِهَا،

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. همان، آیه ۱۶۷.

وَيَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ، وَأَسْتَهْدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا، وَأَخْرَعَتْهَا. اللَّهُمَّ  
صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَجِرْنِي مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ؛<sup>۱</sup>

بارالها! من به تو پناه می‌آورم از آتشی که به وسیله آن بر هر که تو را عصبان کرده است سخت گرفته‌ای و هر که را که از رضای تو اِعراض نموده است وعدهٔ عذاب داده‌ای و از آتشی که نورش [بر اثر شدت درجهٔ حرارت] تاریکی است و آسانش دردناک و دورش نزدیک است [که از دور هم می‌سوزاند] و از آتشی که قسمتی از آن، قسمت دیگر را می‌خورد و پاره‌ای از آن بر پارهٔ دیگرش حمله می‌برد [شعله‌های سوزان، مانند دریایی مواج، جوشان و خروشان به روی هم می‌غلطند] و از آتشی که استخوان‌ها را می‌پوساند و ساکنان خود را از آب جوشان می‌خورد و از آتشی که بر زاری کنندگانش ابقاء نمی‌نماید و بر عذوبت طلبانش رحم نمی‌آورد و بر تخفیف [عذاب] از کسی که برایش خشوع کند و در برابرش تسلیم شود، توانا نمی‌باشد، ساکنین خود را با گرمترین عقاب دردناک خود و با گرفتاری سخت دیدار می‌کند و پناه می‌آورم به تو از کژدم‌های دهان گشوده و مارهای نیش‌زننده‌اش و از آشامیدنی‌اش که آمعاء و احشاء ساکنینش را پاره پاره می‌سازد و دل‌هایشان را بر می‌کند و از تو هدایت می‌طلبم به آنچه که از آن دور سازد و واپس دارد. بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به فضل رحمت از آن [آتش] پناه ده.»

## هراس بزرگان از عذاب سوزان قیامت

ما می بینیم واقع بینان جهان، آنها که با علم و حکمت خود دنیا را لرزانیده اند، از تصوّر و تذکر آتش سوزان قیامت، بر خود لرزانیده اند.

امام امیرالمؤمنین علی و فرزندان معصومش علیهم السلام که (به فرض محال و اَلعیاذبالله) اگر به رهبری و امامتشان هم قائل نباشیم بطور مسلم به عقل و درایت و حکمتشان معترف هستیم. نه تنها ما، بلکه تمام حکماء و اندیشمندان جهان که تماس با مقامات علمی آن معادن علم خدا پیدا کرده اند، در برابر عظمت فکر و رشد عقلی آنان خاضع گشته و سرفرود آورده اند.

آری، همان «علی» علیم و حکیم (ارواح العالمین له الفداء) و فرزندان کرام و عظامش علیهم السلام که هر یک در هر زمان، راهنمای جامعه انسان در مسیر سعادت و قافله سالار کاروان علوم و حکم بوده اند و هستند، در مقام توجّه به اوضاع «محشر» و یادآوری صحنه های هول انگیز «قیامت» دیدگانی اشکبار و قلبی لرزان و هراسان داشته اند و جدّاً مانند انسان مارگزیده، به خود پیچیده و دردل شب های تار، اشک ها ریخته اند!

حال، آیا سزاوار نیست که همین نداهای آسمانی مردان خدا که از عمق روح طیّب و طاهرشان برخاسته است، تکان در جان ما افکنده و این دل های خفته ما را بیدار کند تا به آینده بسیار خطیر خود بیندیشیم و از عواقب شوم غفلت و بی خبری بپرهیزیم! «اللَّهُمَّ وَفَقْنَا لِلْهُدَىٰ وَلَا تَكِلْنَا إِلَىٰ أَنْفُسِنَا ظَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا».

غزالی گوید: ایمان به روز قیامت در صمیم قلب اکثر مردم وارد نگشته و در سویدای جانشان ننشسته است. شاهد این حرف آنکه می بینیم مردم برای مصنوعیت از گرمای تابستان و سرمای زمستان، با جدّ تمام می کوشند و با تهیّه اسباب و وسایل گوناگون، خود را مجهّز به جهازات لازم می نمایند.

و اما نسبت به حرارت سوزان جهنّم و زمهریر آن، با تمام سختی ها و انواع مصاعبی



که دارد با دیده سهل انگاری می نگرند و صعوبت های آن راست و سبک می شمارند. آری، از معاد و قیامت اگر مورد سؤال واقع شوند، اقرار زبانی دارند، اما قلباً در حال غفلت از حقیقت «بعث» و بی توجه نسبت به واقعیت آن می باشند. اگر به کسی بگویید: این غذا که پیش روی خود، داری مسموم است. او هم به زبان تصدیق کرده و بگوید: راست گفתי مسموم است، ولی در عین حال دست برای خوردن آن دراز کند، بدیهی است که این آدم، به زبان، تصدیق «مُخبر» کرده و در «عمل» تکذیب او نموده است و روشن است که تکذیب عملی، رساتر از تکذیب لسانی می باشد.<sup>۱</sup>

یعنی ای مسلمانان! که به «زبان» شهادت به رسالت پیغمبر اکرم ﷺ می دهید و او را در تمام آنچه که «اخبار» نموده است صادق می شناسید، اما «عملاً» طوری رفتار می کنید که گویی نه معاد و حسابی در کار است و نه پاداش و عقابی برقرار. بنابراین شما لساناً مُصدّق پیغمبر اکرم ﷺ بوده و عملاً مُکذّب آن حضرت می باشید! پناه بر خدا که چنین ضعف عقیده و سستی ایمان گریبانگیر ما شده باشد.

### پاسخ به دو شبهه در خصوص کیفیت مجازات

اینجا مطلبی که توضیح آن لازم به نظر می رسد، این است که: در برخی از ذهن ها مخصوصاً نسل نوحاسته ای که آشنایی کامل با معارف دینی و منطق بلند قرآن ندارند، دو شبهه پدید می آید.

### الف: فایده مجازات در عالم آخرت

اولین شبهه این که: اصلاً مجازات در عالم آخرت چه فایده ای دارد که گنهکار را کیفر بدهند؟ چون دیده اند در دنیا مجازات مجرم، دارای چند فایده است و آن این که:

۱. المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۳۱۹.

اولاً خود مجرم متنّبّه می شود و آن جرم و گناه را تکرار نمی کند و ثانیاً دیگران نیز عبرت می گیرند، در نتیجه جلوی گسترش جرم و جنایت در جامعه گرفته می شود.

فایده سوّم این که تشفّی قلب و دل خنکی حاصل می شود برای کسی که مورد ستم قرار گرفته است؛ زیرا وقتی می بیند آن ستمگر را کیفر می دهند، طبعاً خوشحال می شود و آرامش خاطر می یابد.

اما هیچ يك از این فایده ها در آخرت وجود ندارد، زیرا در آخرت، دیگر اجتماعی به این کیفیت دنیوی وجود ندارد تا مجرم با مجازات تنّبّه پیدا کرده و آن جرم را تکرار نکند و دیگران هم عبرت بگیرند. پس آنجا نه فایده تنّبّه هست و نه فایده عبرت. تشفّی قلب هم آنجا معنا ندارد که بگوییم خدا (العیاذ بالله)، در دنیا نتوانسته جلوی مجرم و گنهکار را بگیرد؛ حال آنجا که مالک امر شده و قدرت یافته است انتقام از او می گیرد!

این سخن نیز سخن نامعقولی است؛ زیرا خداوند در همه جا قادر است و می تواند نفّس هر گنهکار را در همان حین ارتکاب گناه قطع کند.

گر جمله کائنات کافر گردند بردامن کبریاش نشیند گرد

هیچ ضرری از گناه بندگان به خدا نمی رسد که بخواهد در آخرت با مجازات آنها تشفّی قلب پیدا کند. بنابراین شبهه، مجازات گنهکاران در عالم آخرت، هیچ فایده ای ندارد، نه نتیجه فردی دارد و نه اجتماعی.

**ب: عدم تناسب بین جرم و جریمه**

و اما شبهه دوّم، مسأله عدم تناسب بین مجازات اخروی و گناه دنیوی است. در دنیا می دانیم که تناسب بین جرم و جریمه رعایت می شود. مثلاً مجرم قاتل را اعدام می کنند و دست سارق را می بُزند؛ ولی آدمی را که يك سیلی به

صورت بی‌گناهی زده است، اعدام نمی‌کنند و دستش را قطع نمی‌کنند. رعایت تناسب بین جرم و جریمه محفوظ است. اما در مجازات های آخرت این تناسب رعایت نشده است. مثلاً آدم دروغگو، صدها سال باید در آخرت شکنجه ببیند و عقوبت های طویل‌المدّت را تحمّل کند؛ در صورتی که فرضاً عمرگنااهش پنجاه شصت سال بوده است.

درجهٔ اعلای گناه انسان، «کفر و شرک» است که کیفرش در عالم آخرت، خلود در جهنّم است؛ به فرمودهٔ قرآن مجید:

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>

آنان اصحاب آتشند در آن جاودانه اقامت دارند.

حالا آدمی که فرضاً در دنیا ۵۰ و ۶۰ و ۱۰۰ سال عمر کرده و کافر و مشرک بوده است، در آخرت برای همیشه باید در جهنّم باشد.

حال، آیا کیفر نامحدود برای گناه محدود، تناسب دارد؟

در جواب عرض می‌شود: منشأ تمام این شبهات، يك انحراف فکری و يك اشتباه در درک و فهم است و آن اشتباه و انحراف فکری، مقیاس قراردادن نظامات این جهان برای درک نظامات آن جهان است؛ در صورتی که عالم آخرت، نظامات خاصی دارد که با مقیاس های دنیوی نمی‌شود آنها را به دست آورد. آنجا آسمانی دیگر دارد و زمینی دیگر که قرآن کریم می‌فرماید: روزی است که زمین و آسمان مبدّل به زمین و آسمان دیگری می‌شوند. تمام نظامات دنیوی در آن، به هم خورده و عالم دیگری به وجود می‌آید و قانون مخصوصی دارد. مجازات در آن عالم نیز جریانی غیر از جریان مجازات در این دنیا دارد. در این دنیا جنایت و مجازات دو چیزند، دو عملند و دو عامل جدا از هم دارند.

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۹.

مثلاً زید دزدی می کند، عمرو که مأمور اجرای قانون است، او را شلاق می زند. بدیهی است که سرقت يك کار و شلاق زدن، کار دیگری است. عامل سرقت، زید و عامل شلاق زدن، عمرو است.

اینجا می توان بحث فایده مجازات و تناسب آن را به میان آورد که می پرسیم: شلاق زدن سارق چه فایده ای دارد؟ می گویند: فایده اش تنبیه فرد و عبرت گرفتن دیگران و تشقی قلب شخص متضرر است. تناسب آن دو هم با یکدیگر معلوم است. اما در عالم آخرت، جنایت، عین مجازات است و دو چیز نیست، عامل مجازات نیز همان عامل جنایت است که عقوبت و کیفرگناه از درون خود انسان گنهگار می جوشد، نه این که دیگری او را کیفر دهد. همان کس که در دنیا گناهی مرتکب شده است، گناهش در وجود خودش تکامل پیدا می کند، تحوّل یافته و صورت عذاب به خودش می گیرد. در واقع «يك عمل» و «يك عامل» است.

### مثالی برای تفهیم مطلب

از باب تشبیه و تقریب به ذهن عرض می کنم: شما در دنیا مثلاً گندم می افشانید و پس از چندی، خوشه گندم می چینید. این خوشه گندم عین همان بذر گندم است که تکامل و تحوّل یافته و خوشه گندم شده است. همین هسته خرماست که تبدیل به درخت خرما و خوشه های خرما شده است. این دو چیز نیست، بلکه تخمی است که ما افشانده ایم و آن را به صورت خوشه گندم و درخت خرما به دست آورده ایم. این محصول کارما و نتیجه عمل ماست. حال آیا جا دارد که بگوییم: این خوشه گندم و درخت خرما شدن چه فایده ای دارد یا بگوییم، مبدل شدن يك حبه گندم به خوشه گندم و مبدل شدن يك هسته خرما به درخت تنومند خرما چه تناسبی دارد؟!

این يك جریان طبیعی و علی و معلولی است که باید دانه گندم مبدل به



خوشه گندم و هسته خرما مبدل به درخت خرما بشود. در مجازات آخری نسبت به اعمال دنیوی نیز، همین سیر تکاملی تحقق دارد که عمل انسان در دنیا بذراست و بهشت و جهنّم، صورت تبدل یافته همان عمل است که در مزرعه جان انسان، به مسیر تکامل، افتاده است؛ خدا می فرماید:

﴿هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ﴾<sup>۱</sup>

این [عذاب‌های جهنّم] همان است که خودتان برای خودتان ذخیره کرده و روی هم انباشته‌اید. اینک بچشید آنچه را که برای خود ذخیره کرده‌اید.

﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup>

خدا به آنها ظلمی نکرده است بلکه خودشان بر خودشان ستم کرده‌اند.

پس ملاحظه می فرمایید که بذر، همان میوه آینده و میوه، همان بذر گذشته است که تکامل یافته و آن شده است.

### ضرورت انطباق با قانون عالم هستی

مسأله مهم این است که انسان، قانون عالم را خوب بشناسد و خودش را با قانون عالم منطبق کند. مثلاً شما وارد کشوری می شوید که قانون و قاعده و برنامه خاصی دارد که باید اجرا کنید. نمی توانید آن طور که خودتان می خواهید، عمل کنید، بلکه باید خودتان را با قانون آن کشور، منطبق کنید. این عالم هستی هم قانون دارد. هر که وارد این عالم شد باید خودش را با قانون عالم منطبق کند و

۱. سوره توبه، آیه ۳۵.

۲. سوره نحل، آیه ۳۳.

صاحب این عالم هم قانون را بیان کرده و فرموده است: قانون این است؛ این جهان، دستگاه ضبط و پرورش دارد، اعمال شما را می‌گیرد و ضبط می‌کند و پرورش می‌دهد و پس از مرگ، به خودتان برمی‌گرداند. شما خودتان مگر در ابتدا نطفه‌ای نبودید؟ این نطفه در دامن این عالم افتاده و عالم آن را گرفته و ضبط کرده و پرورش داده و به این صورت که الآن هستید، درآورده است. همه ما همان قطره آب منی بودیم که در دامن این عالم افتاده و پرورش یافته‌ایم و این‌گونه که الآن هستیم، شده‌ایم. همین دستگاه ضبط و پرورش است که افکار و اخلاق و اعمال ما را می‌گیرد و می‌پروراند و در عالم پس از مرگ، به صورت مار و عقرب و افعی یا نعمت‌های بهشتی به خودمان، برمی‌گرداند و می‌گوید:

«إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ؛

اینها همان اعمال شماست که به خود شما برگردانده می‌شود».

قرآن کریم چه تعبیر جالبی دارد که می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا؛<sup>۱</sup>

«حَرْث» یعنی کشت، آیه شریفه می‌فرماید: شما در عالم می‌کارید و محصول می‌چینید. آیا کسی که کشت می‌کند و محصول برمی‌دارد، جا دارد که بگوید، چه تناسبی بین يك حَبَّةُ غَدَمٍ با هفتصد دانه آن وجود دارد؟ باید به او گفت: این قانون عالم است که يك دانه می‌گیرد و هفتصد دانه تحویل می‌دهد؛ همین قانون است که يك لفظ از زبان شما به نام «غیبت» می‌گیرد و پس از مرگ، آن را به يك افعی و ازدهای عجیب مبدل می‌سازد. این قانون را هم خداوند علیم قدیر حکیم مقرر فرموده و به دست پاك‌ترین بندگان، از طریق قرآن فرستاده و

فرموده است:

ای بندگانی که شما را من خلق کرده‌ام! بدانید این عالم قانون دارد و شما باید از این قانون تبعیت کنید. اگر نکردید و فردا گرفتار شدید، از کسی گله نکنید. کسی به شما ظلم نمی‌کند؛ آنچه هست، اعمال خودتان است و نتیجه اعمال خودتان:

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!﴾

امروز کسی مورد ستم واقع نمی‌شود؛ زیرا به شما جزا داده نمی‌شود؛ مگر همان اعمالی که انجام می‌داده‌اید.

گرچه خاری خسته‌ای خود کشته‌ای

ور حریر قَزَّ<sup>۲</sup> دری خود رشته‌ای

ز آنچه می‌بافی همه روزه پیوش

و آنچه می‌کاری همه روزه بنوش

\*\*\*

از تو رسته است آن کوی است، آریداست

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

ما هر روز و هر ساعت داریم بذرافشانی می‌کنیم. همین جا که نشسته‌ایم، با نگاهمان، با گفتارمان بذری می‌افشانیم و پس از مرگ، محصول همان را بر می‌داریم.

چون عمل کردی، شجر بنشانده‌ای

اندر آخر، حرف اول خواننده‌ای

۱. سوره یس، آیه ۵۴.

۲. ابریشم.

همین که عملی انجام دادی، درختی کاشتی. خدا می داند چه درخت‌هایی در زمین جانمان کاشته‌ایم و فردا به ثمر خواهد نشست. به همان کیفیتتی که هسته خرما بازمی شود و درخت خرما از آن بیرون می آید، ما هم فردا بازمی شویم و درخت طوبی یا درخت زقوم از ما بیرون می آید.

حرفی را که اول زده‌ای، در آخر، همان را خواهی خواند و به تو خواهند گفت:

﴿اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا<sup>۱</sup>﴾

بخوان نامه خود را که کافی است تو خودت حسابرس

خود باشی.

آن نامه را هم از درون جانمان بیرون می‌کشند و نشانمان می‌دهند.

﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّرَمَانِهِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ وَنُخِرُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا<sup>۲</sup>﴾

و نامه عمل هر انسانی را به گردن او آویخته‌ایم و روز

قیامت برای او بیرون می‌آوریم کتابی گشوده و به

گردن او آویخته.

هم اکنون نامه اعمال ما را به گردنمان آویخته اند و فردا آن را از درون ما بیرون

می‌کشند و می‌گویند: بخوان!

گرچه شاخ و برگ و بیدش اول است      آن همه از بهر میوه، مُرسل است

هر درختی اینگونه است. اول شاخ و برگی دارد؛ اما غایت و مقصود اصلی از

اینها، میوه است. الآن درختی می‌کاریم و فردا میوه‌اش را می‌چینیم.

میوه‌ها در فکر دل اول بود      در عمل ظاهر به آخر می‌شود

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴.

۲. همان، آیه ۱۳.

## نفرت گناهکاران از لذت‌های حرام

این منطق قرآن مجید است که با کمال صراحت می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا؛

کسانی که اموال یتیمان را با ظلم و ستم می‌خورند، همین الآن در شکم‌های خویش آتش می‌ریزند﴾.

﴿وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا؛<sup>۱</sup>

و در آینده نه چندان دور، خود را در میان آتش شعله‌ور می‌بینند﴾.

همانطور که الآن نمی‌فهمیم هسته خرما در درون خود چه دارد؟ و فردا باز می‌شود و آنچه در درونش هست آشکار می‌گردد؛ الآن نیز نمی‌فهمیم این لقمه‌های چرب و نرم حرام که می‌خوریم، آتش در درونش هست، فردا باز می‌شود و از درون جانمان شعله می‌کشد. همین آدمی که امروز بسیاری از مُشْتَهَاتِ لَذَّتِ بَخَشِ دُنْيَا را به خود می‌چسباند و از آنها دل نمی‌کند، فردا چنان از آنها متنفر می‌شود که آرزو می‌کند، ای کاش! میان من و آنها فاصله بسیار دوری بود. این گفتار خداوند در قرآن شریف است که می‌فرماید:

﴿وَمَا عَمِلْتَ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا؛<sup>۲</sup>

و کار زشتی را که انجام داده است آن روز دوست می‌دارد ای کاش میان او و آن عمل، فاصله دوری بود﴾.

۱. سوره نساء، آیه ۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾<sup>۱</sup>

ای کافران! امروز عذری [برای کفر خود] نیاورید که پذیرفته نخواهد شد.

﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

امروز عین اعمال خود شما، مجازات شماست و چیزی از خارج به شما داده نمی شود.

### تناسب بین کیفر و گناه

طبیعی است که بذر صالح در زمین صالح که واجد هرگونه شرایط حاصل خیزی است رشد کرده و محصول می دهد. حال اگر کسی بذر صالح در زمین شوره زار بیفشاند و آن بذر روی طبع ناصالح آن زمین، پوسیده و محصولی ندهد، آیا صحیح است که آن بذرافشان متخلف از قانون زراعت در موقع بهره برداری و خرمن، فریاد «واغوثا» برآورده و اعتراض نماید که ای خدا! بر من ظلم شد به بذر صالح من میوه و محصولی داده نشد.

خیر، ابتدا صحیح نیست و مسلم مردم عاقل، او را مورد ذم و نکوهش قرار داده و می گویند: ای خیره سرنادان! ظالم تو خود هستی که بذر در زمین شوره زار افکنده و کار خود را تباه نموده ای! این قانون حتمی عالم است که زمین شوره زار و خاک نامناسب، بهترین بذرها هم که در آن بیفشاند، می پوساند و محصولی نمی دهد؛ تو چرا تبعیت از قانون ننموده ای تا امروز از کشت و زرع خویش بهره های فراوان برگیری؟

آری، خالق و آفریدگار جهان، برای پرورش و رشد و نمو اعمال صالح و کارهای

نیک، قانون معین کرده و انسان‌ها را نیز از آن قانون باخبر ساخته است که آگاه باشید آن انسانی زمین‌جانش برای پرورش اعمال نیک آماده است که دارای مایهٔ ایمان به مبدأ و معاد عالم باشد.

﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛

قسم به عصر [به معانی گوناگونش] تمام افراد انسان درزیانند، جز آن کسانی که ایمان داشته و کارهای شایسته به جا آورند﴾.

یعنی مردم کافر بی‌ایمان که منقطع از خدا و رسول و بی‌اعتقاد به روز حساب و جزا می‌باشند زمین‌قلبشان برای اعمال خیر (از هر قبیل که باشد) بسان خاک شور و زمین ناپاک است که هر عمل نیکی را بی‌اثر کرده و درسرای دیگر که جلوه‌گاه آثار ایمانی است بهره‌ای نخواهند داشت.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ؛

مثل کسانی که به پروردگارشان کافر شده‌اند چنین است که اعمالشان مانند تودهٔ خاکستری است که در یک روز طوفانی دستخوش بادی تند و شدید گردد؛ که قهراً [بر چیزی از آنچه فراهم نموده‌اند دست نمی‌یابند؛ این همان گمراهی دور و عمیق است﴾.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَجْسَبُهُ الظَّمَانُ  
مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا؛<sup>۱</sup>

کسانی که کافرنند، اعمالشان مانند سرابی است در زمین  
صافی که شخص تشنه آن را آب پندارد تا وقتی که نزد آن  
آید، آن را چیزی نیابد﴾.

واما از این طرف:

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ  
سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا؛<sup>۲</sup>

کسانی که خواهان آخرت بوده و برای [نیل به خیرات]  
آن سعی و کوشش شایسته آن را به جا آورند در حالی  
که آنان مؤمن [به حساب و جزای آخرت] باشند، در این  
صورت است که کوشش آنان مورد قدردانی و سپاس  
واقع می شود﴾.

این مطلب بسی تعجب آور است که مردم باورشان می شود درخت  
خرما و بوته گل، روییدن میوه و گل دادنش قانون معین و شرایط مخصوصی  
دارد؛ اما گویی باورشان نمی شود که روییدن و میوه دادن درخت «طوبی» و  
باغستان های «جَنَّةُ الْمَأْوَى» نیز قانون معین و شرایط مخصوص دارد که باید از  
صاحب آن باغستان ها و پرورش دهنده درخت طوبی پرسید تا بیان کند که  
قانون و شرایط آن چیست؟

اگر بگوییم فلان مرد کشاورز، چون درخت گلابی را در جای نامناسبی

۱. سوره نور، آیه ۳۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۹.

کاشت، در نتیجه میوه نداد، هیچ تعجبی نمی‌کنند و اعتراضی نمی‌نمایند. اما اگر بگوییم مردم کافر، چون اعمال نیکشان منبعث از جان بی‌ایمانشان بوده و آنان، بذرعلم را در زمین قلب کفرآلود افشانده‌اند و پلیدی «کفر» آفتی است که ریشه «درخت اعمال» را می‌پوساند، لذا در عالم آخرت، چیزی از کارهای نیکشان دستگیرشان نمی‌گردد، تعجب می‌کنند و زبان به اعتراض می‌گشایند. راستی عجیب است مردم، چیدن يك گلابی از درخت گلابی را مشروط به شرایطی می‌دانند، اما رسیدن به بهشت جاودان و برخوردار گشتن از ثمرات «جنان» را مشروط به هیچ شرط و قیدی نمی‌دانند.

«سن»<sup>۱</sup> و «ملخ» را آفت درخت و زرع می‌شناسند و به انواع وسایل می‌کوشند که این آفات را از بین ببرند تا از مزارع خود محصول بردارند. اما هرگز نمی‌خواهند بفهمند و باور کنند که کفر و شرک و نفاق هم آفات اعمال سعادت‌انگیز ابدی است و باید در مقام از بین بردن آن آفات از زمین جان خود برآیند تا بتوانند از کشته‌های خود در آن جهان برخوردار گردند و گرنه جز شکنجه‌ها و عذاب‌های بی‌پایان و آتش‌های سوزان نصیبی نخواهند داشت که قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِيَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۲</sup>﴾

کسانی که خواهان زندگی دنیا و آرایش آن باشند، در همین دنیا [نتایج] اعمالشان را به آنها می‌پردازیم و آنان در آن، ناقص نمی‌گردند [از حقشان در دنیا کم داده نمی‌شود

۱. سن بروزن «من» گیاهی است که بر درخت‌ها پیچد و آن را به عربی «عشقه» خوانند (برهان قاطع).

۲. سوره هود، آیات ۱۵ و ۱۶.

البته تا آنجا که اسباب و شرایط دیگر نیز مساعد درآید].  
اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش چیزی  
برایشان نیست و آنچه در دنیا انجام داده‌اند [از کارهای  
نیك] از ارزش افتاده است و باطل [بی‌فایده] است آنچه در  
دنیا می‌کرده‌اند.

مولوی در این باب بیانی بس بدیع آورده است و می‌گوید:

بیشه‌ای آمد وجود آدمی  
بر حذر شوزین وجود آدمی  
سیرتی کاندرو وجودت غالب است  
هم بر آن تصویر حُشرت واجب است  
حُشُر پُر حرص خَس مُردار خوار  
صورت خوکی بود روز شمار  
حُکْم آن خورا است کان غالب تراست  
چونکه زربیش از مس آمد آن زراست  
در وجود ما هزاران گرگ و خوک  
صالح و ناصالح و خوب و خشوک  
ساعتی گرگی درآید در بشر  
ساعتی یوسف رُخی همچون قمر  
ای دریده پوستین یوسفان  
گرگ برخیزی از این خواب گران  
گشته گرگان يك به يك خواهی تو  
می‌درانند از غضب اعضای تو

## سبب خلود در آتش

اینجا با نقل يك حديث از امام صادق عليه السلام در مسأله خلود در آتش بحث اين فصل را خاتمه می دهيم:

«عَنْ أَبِي هَاشِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْخُلُودِ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَالَ: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ بَقُوا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا مَا بَقُوا فَالِنِّيَّاتِ تُخَلَّدُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا «قَوْلُهُ تَعَالَى قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» قَالَ عَلِيٌّ نِيَّتِهِ؛<sup>۱</sup>

ابوهاشم می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم از [سر] خلود در بهشت و آتش؟ فرمود: علت اینکه [جمعی از] اهل آتش، مُخَلَّد در آتش می باشند این است که نیت آنها در دنیا این بوده که اگر برای همیشه در دنیا بمانند، الی الابد معصیت خدا کنند [و همچنین] اهل بهشت از آن جهت دائماً و بطور جاودان در بهشت می مانند که قصد و نیتشان در دنیا این بوده که اگر بمانند، الی الابد تا هستند اطاعت فرمان خدا نمایند. بنابراین نیت هاست که این دسته و آن دسته را مُخَلَّد و جاودان می سازد. آنگاه امام عليه السلام این آیه و گفتار خدا را تلاوت فرمود: « قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ »<sup>۲</sup> بگو هر کسی بر اساس شاکله اش کار می کند. فرمود: یعنی بر اساس نیتش».

باید توجه داشت که با در نظر گرفتن اینکه «خلود» در عذاب بر حسب استفاده

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۷، حدیث ۵ و کفایة الموحّدين، ج ۴، ص ۴۳۰.

۲. سورة اسراء، آیه ۸۴.

از نصوص قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام مخصوص آن دسته از گنهکارانی است که «مُعانَد» با حق بوده‌اند و از اینرو پلیدی کفر و نفاق، آنچنان در اعماق روحشان ریشه دوانیده و ظلمت اعراض از خدا، آنگونه بر سراپای جانشان مُسَيِّطِر و غالب شده است که گناه‌انگیزی و عصیانگری همچون طبیعت ثانویه‌ای برای آنان گردیده و از ذات آلوده و طغیان خیزشان جز تصمیم گناه و عزم عصیان چیزی بر نمی‌خیزد، تمایل و گرایش جز به شرّ و فساد از طبعشان نمودار نمی‌گردد. با در نظر گرفتن این مطلب، مقصود حدیث از این‌که می‌فرماید: نیت هاست که هر دودسته را مَخَلَّد (جاودانه) می‌سازد، روشن می‌شود که مقصود این نیست که مطلق «نیت» و قصد گناه، ایجاب عذاب و یا خلود در عذاب می‌نماید! بلکه از قرائن آیات و روایات دیگر این باب، به دست می‌آید که مقصود از «نیت» در این حدیث، همان «طبیعت ثانویه» و خصیصه راسخه «گناه‌انگیزی» است که در روح آلوده به عناد انسان کافر و منافق، پدید آمده و او را «دائم العزم» بر عصیان نموده است و طبیعی است که چنین روح «فسادانگیز» دنیایی، جز ذات «آتش افروز» عقبایی، صورت دیگر نخواهد داشت!

### چهرهٔ اخروی اعمال بد انسان!

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ؛﴾

اینگونه خدا، اعمال آنان [کافران] را [در قیامت] به صورت

حسرت‌زا، نشانشان می‌دهد.

واضح است که اعمال زشت در دنیا به صورت حسرت‌زا و غم‌انگیز نمی‌باشند و گرنه گنهکاران تمایلی به گناه از خود نشان نمی‌دادند و از ارتکاب آن لذتی نمی‌بردند.

آری آن صورت، صورت عُقبایی اعمال است؛ یعنی همان گناهان لذت‌زای دنیایی است که در آن عالم به صورت‌های غم‌انگیز و وحشتناک مجسم می‌شوند و تبه‌کاران هم آنها را می‌بینند و هم از دیدنشان در آتش حسرت می‌سوزند که چرا عمر گرانمایه و امکانات فراوان از دست داده‌اند و نتیجتاً جهانی آتشین برای خود به وجود آورده‌اند.

﴿وَمَا عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا!﴾

[در روز قیامت هر کسی] آرزو می‌کند: ای کاش بین او و کار بدش مسافت دوری فاصله می‌شد.

این آیه هم نشان می‌دهد که انسان تبه‌کار از دیدن کار بدش در روز حشر، آنچنان نفرت و انزجار شدید در خودش می‌یابد که دوست می‌دارد و آرزو می‌کند: ای کاش بین او و آن عمل فاصله زمانی<sup>۲</sup> یا مکانی<sup>۳</sup> دوری به وجود می‌آمد! **يَاللَّعَجَبُ**، این عمل نفرت‌انگیز قیامت همان گناه لذت‌بخش دنیاست که همین آدم، برای رسیدن به آن، چه اشتیاق فراوان از خود نشان می‌داد و وسیله‌انگیزی‌ها تا حدّ بذل مال و جان می‌نمود، از آبرو و شرف و تشخصات گوناگون خود می‌گذشت! اینک چگونه است که تا این حدّ انزجار آور و وحشتناک شده است که نمی‌خواهد حتی یک لحظه هم آن را ببیند و آن چهره را منسوب به خودش بشناسد، بلکه فاصله مکانی یا زمانی بسیار دور و «أمد بعید» که هیچگاه احتمال نزدیک شدن هم ندهد،<sup>۴</sup> بین آن و خود آرزو می‌کند.

پس معلوم می‌شود صورت آخری عمل غیر از صورت دنیوی آن است. زیرا

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

۲. مفردات راغب.

۳. تفسیر کشاف.

۴. اگر انسان با یک حادثه‌ای فاصله زمانی بگیرد، مثلاً هزار سال از آن دور شود، طبیعی است که دیگر آن را نخواهد دید و به آن نزدیک نخواهد شد. برخلاف فاصله مکانی که باز احتمال نزدیک شدن می‌رود.

اگر همان صورت دنیوی بود، طبعاً نشاط انگیز و مسرت بخش می بود و آنجا هم انسان، مشتاق وصال آن می گردید نه آرزومند فراقش! ولی خیر، آن صورت غیر این صورت و آن چهره غیر این چهره است «بَيْنَهُمَا بُؤْسٌ بَعِيدٌ»!

مثلاً در اینجا سخنی خیلی روان در مجمع انس یاران به زبان شخص جاری می گردد و تَمَوُّجی در هوا به وجود آمده و «غیبتی» از شخصی تحقّق می پذیرد و یا فرد محترمی به باد «استهزاء» و تمسخر گرفته می شود و طبعاً نشاطی به مجلس داده و موجی از خنده و شادی، محفل انس دوستان را در بر می گیرد و سپس در لابه لای سایر امواج انواع سخن محومی شود و ظاهراً از بین می رود!

آری، این چهره دنیوی «غیبت» است؛ اما آنجا که «قیامت» است، همین سخن و همین تَمَوُّج ناچیز نشاط انگیز در فضای دنیا را می بیند که چهره دیگری به خود گرفته و عینیت خارجی پیدا کرده و در قیافه یك مردار عَفْن درآمده است و او با اکراه تمام آن را می جود و با اجبار از گلو پایین می دهد.<sup>۱</sup>

یا آن تمسخر نیشدار جانسوز، آنجا مبدّل به یك مار گزنده و افعی خطرناکی شده است که آتش به سراپای وجودش کشیده است.

این سخن های چومار و کژدمت      مار و کژدم گردد و گیرد دُمّت

آن غذای چرب و نرم و لذیذی که یك آدم جَبّار و ستمگر از مال یتیمان در دنیا می خورد، در آن جهان تحوّل صورت یافته و تبدیل به آتش سوزان شده و از شکمش شعله می کشد که خدا می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾<sup>۲</sup>

این آیه با صراحت تمام، اتّحاد کیفر و گناه را نشان می دهد و رابطه عینیت

۱. اشاره به آیه غیبت است (سوره حجرات، آیه ۱۲).

۲. سوره نساء، آیه ۱۰.



بین «جزاء» و «عمل»، یعنی یگانگی واقعیّت مشهوده در قیامت و عمل صادر شده در دنیا را اثبات می نماید که:

«مال یتیم» خوردن از طریق ستم، عین «آتش خوردن» است! منتهی صورت «ملکی» و چهره دنیوی آن «عمل» لقمه های چرب و نرم و لذیذ است؛ اما صورت «ملکوتی» و چهره اخروی آن، پاره های آتش سوزان و عذاب سعیر است. آری ظالم تا در دنیا است از سرانجام کار خود در حجاب است و سرگرم صورت لذت بخش این لقمه های چرب و شیرین است؛ اما همین که پرده کنار رفت و آن جهان با ارائه چهره های واقعی اعمال آدمیان نمودار گردید، آنجاست که ظالمان شکم خواره، در شکم آتش فرو می روند و لقمه های آتشین در شکم های خود می ریزند که خدا فرموده است:

﴿ثُمَّ أَنْكِرُ إِلَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ \* لَا كَلِمَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ \* فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ؛<sup>۱</sup>

سپس شما ای گمراهان مکذب! بطور حتم خورندگان از درخت زقوم بوده و شکم ها را از آن پر خواهید کرد﴾.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛<sup>۲</sup>

ای ایمان داران! از خدا پروا نمایید [مقررات او و نوامیس خلقت را به تسامح و سهل انگاری مگیرید] و هر کسی باید [دقیقاً] بنگرد که برای فردا [قیامت] چه چیز [اعمال نیک و بد] پیش فرستاده است و از خدا پروا کنید که خدا محققاً به آنچه می کنید آگاه است﴾.

۱. سوره واقعه، آیات ۵۱ تا ۵۳.

۲. سوره حشر، آیه ۱۸.

یعنی ای خردمندان دوران‌دیش! کاملاً چشم خود را باز کنید و اعمال خود را دقیقاً بررسی نمایید که فردای قیامت، جز همین اعمال امروزی خود چیزی نمی‌بینید و بر چیزی وارد نمی‌شوید. هم اکنون در آینه اعمال خود، چهره زشت و زیبای آینده خود را ببینید و در اصلاحش بکوشید. دانه‌های بسیار ریز و سر بسته اعمال و اقوال شماست که فردا مبدل به درخت‌های پراز انواع ثمرهای تلخ و شیرین خواهد گشت. درخت «طوبی» یا «شجره زقوم» از همین گفتار و کردار شما خواهد رویید!

در روایات آمده است، عذاب قیامت آن چنان شدید است که اگر یک فرد معذب در جهنم را از جهنم بیرون آورده، میان تنوری از تنورهای دنیا که گداخته از آتش است بیندازند، آن چنان احساس آسایش می‌کند که میان آن تنور آتشین، خوابش می‌برد!

﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾

این است آنچه خدای رحمان به ما وعده داده است و فرستادگان او راست گفته‌اند.

آن روز که حتمیت قیامت را بالعیان مشاهده می‌کنند، می‌گویند، این همان است که خداوند رحمان وعده داده بود و فرستادگان او راست می‌گفته‌اند.

﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾<sup>۱</sup>  
تنها یک صیحه و یک فریاد در عالم برمی‌خیزد و آنها [مردگان] بی‌درنگ [از قبرها بیرون می‌آیند] و همگی در نزد ما احضار می‌شوند.

۱. سوره یس، آیه ۵۲.

۲. همان، آیه ۵۳.

## سرعت رسیدگی به حساب اعمال

﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾<sup>۱</sup>

خدا سریعاً به حساب اعمال همه کس می‌رسد.

دیگر از این سریع‌تر نمی‌شود تصوّر کرد که در یک لحظه، تمام اعمال یک عمر انسان، مقابل چشمش حاضر شود. این سخن قرآن کریم است:

﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾<sup>۲</sup>

آنچه [را که در دنیا] انجام داده اند در پیش خود حاضر می‌یابند.

میلیاردها انسان از زمان حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام تا روز قیامت در محشر حاضرند و همه اعمال سراسر عمر خود را، در یک آن، در پیش خود حاضر می‌بینند. همان خدا که رزق و روزی میلیاردها روزی خوار، از حیوان و انسان را در یک لحظه می‌رساند، آری همان خداست که در موقف حساب محشر نیز، در یک لحظه به حساب اعمال تمام آدمیان می‌رسد بدون اینکه ساعت‌ها یا روزها در صف‌های طولانی به انتظار بایستند تا نوبت به آنها برسد.

﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ﴾<sup>۳</sup>

این قرآن است که پیام خدا را به همه مردم ابلاغ می‌کند تا به وسیله قرآن انداز و هشدار داده شوند.

و به فکر تأمین آینده خود در عالم پس از مرگ بیفتند و باورش‌شان بشود که هم اکنون با اخلاق و اعمال زشت و زیبایی خود، دارند جهنم یا بهشت آخرت خود را پی‌ریزی می‌کنند.

۱. سوره آل عمران آیه ۱۹۹.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۵۲.

﴿وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلْيَذَكِّرُوا وَلِأَلْبَابٍ!﴾

و بدانند که او معبودی یگانه است، و تا صاحبان خرد پند  
گیرند.

و از مطالعه آیات توحیدی، پی به وحدانیت خدا ببرند و جز خدا معبودی را نشناسند و این را بدانند که تنها خردمندان و مغزداران عالمند که می توانند بر اساس اندیشه و تفکر با مبدأ و منتهای جهان هستی آشنا گردند و از پیام های آسمانی قرآن پند بگیرند و در مسیر تأمین حیات ابدی و سعادت جاودانه خود کوشا باشند، و گرنه مردم لجوج و معاند جاهل، از پندهای این کتاب آسمانی بهره ای نخواهند برد.

### مدّت عذاب به میزان شدّت و ضعف عصیان

به گوشه ای از حالات اهل محشر در روز قیامت اشاره شد که گروهی سعید و خوشبخت می باشند و گروهی شقی و بدبخت. اشقیاء برای همیشه در جهنّم و سعّاء برای همیشه در بهشت خواهند بود. اینجا چند مطلب قابل ذکر است:

**مطلب اول:** اینکه از جمله مسائل مسلم در قرآن، مسأله خلود در بهشت و جهنّم است؛ با این تفاوت که انسان بهشتی، هیچگاه از بهشت بیرون نخواهد آمد اما جهنّمیان طوری نیستند که همگی مخلّد در آن باشند بلکه آنچه مسلم است گروه کفّار در جهنّم مخلّدند اما فسّاق از مؤمنان که آلوده به معاصی بوده اند و بی توبه هم مُرده اند، البته محکوم به عذاب می باشند تا از آلودگی گناهان تطهیر شوند و شایستگی اقامت در بهشت را پیدا کنند منتهی گنهکاران بر حسب اختلاف شدّت و ضعف حال عصیان و طغیانشان مدّت عذابشان متفاوت خواهد بود.

در بعض روایات آمده: برخی از آنان اگر چه از دوستان اهل بیت رسول ﷺ نیز باشند باید «سیصد هزار سال» معذب بشوند تا مشمول شفاعت گردند!!<sup>۱</sup> در سوره نبا می خوانیم:

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا \* لِلطَّاعِينَ مَأْبَأًا \* لِابْتِئَانٍ فِيهَا  
أَحْقَابًا﴾<sup>۲</sup>

از همین کلمه «لابتین» می شود فهمید که مدت عذابشان در جهنم محدود است و در آن مخلد نیستند. کلمه «احقاباً» نیز دال بر همین معناست منتهی دلالت بر یک مدت طولانی دارد.

از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کنند که ذیل همین آیه فرمود: «أحقاب»، هشت «حُقب» است و هر حُقبی هشتاد سال است و هر سال سیصد و شصت روز و هر روز هزار سال.<sup>۳</sup>

﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾<sup>۴</sup>  
...روز، نزد خدا پسان هزار سال به حساب شماست».

و در این مدت:

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا \* إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴾<sup>۵</sup>  
جز آبی داغ و جوشان و مایعی از چرک و خون، چیزی نمی نوشند  
و خنکی نمی یابند».

۱. بحار الأنوار، ج ۶، صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. سوره نبا، آیات ۲۱ تا ۲۳.

۳. تفسیر نورالقلین، ج ۵، ص ۴۹۵.

۴. سوره حج، آیه ۴۷.

۵. سوره نبا، آیات ۲۴ و ۲۵.

آنگاه می فرماید، خیال نکنید که این يك کیفر بی حساب و کتابی است بلکه: «جَزَاءٌ وِفَاقًا! مجازاتی [مناسب با گناهشان و] موافق [با طبع گناه انگیزشان] است». خالق انسان، آگاه از طبع و مزاج مخلوقش می باشد و تناسب بین اعمال و آثار زشت و زیبای اعمالش را می داند و در عین حال کمترین تعدی از مرز عدل و حساب نمی نماید. در همین سوره آیه ای هست که فرموده اند:

«هَذِهِ آيَةٌ أَشَدُّ مَا فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَهْلِ النَّارِ»<sup>۲</sup>

سخت ترین آیه در قرآن برای اهل آتش، این آیه است:

«فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا»<sup>۳</sup>

اینک بچشید که بر عذابتان جز عذاب نمی افزاییم!.

### تفاوت معنای خلود

مطلب دوم آنکه خلود در لغت، هم به معنای «طول مدّت» آمده و هم به معنای «ابدیت». در این آیه ظاهراً به معنای «طول مدّت» است:

«وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»<sup>۴</sup>

و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کرده و از حدود او تجاوز نماید، خدا او را داخل آتش می کند در حالی که خلود در آتش دارد و معدّب به عذاب خوارکننده ای می باشد!.

۱. سوره نبا، آیه ۲۶.

۲. تفسیر صافی، ذیل همین آیه.

۳. سوره نبا، آیه ۳۰.

۴. سوره نساء، آیه ۱۴.



از اینکه مضمون آیه شریفه، مطلق گناهکار تجاوزگرا از حدود خدا را محکوم به خلود در آتش نشان می دهد و حال آنکه کافرانند که استحقاق عذاب همیشگی دارند معلوم می شود که «خلود» در این آیه، به معنای «طول مدّت» است و لذا قرآن کریم آنجا که «خلود به معنای ابدیت» باشد با قیدی همراه می آورد تا فهماننده مراد باشد مثلاً درباره بهشتیان می فرماید:

﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا!﴾

و برای ایشان بهشت های آماده کرد که زیر آن نهرها جاری است و جاودانه در آن اقامت دارند.

قید «ابداً» نشان می دهد که مراد از «خلود» در اینجا «ابدیت» و جاودانه است و همچنین در مورد کفار از جهنّمیان می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا \* خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا!﴾<sup>۲</sup>  
همانا خداوند کافران را لعنت کرده و برای ایشان آتش گداخته ای فراهم نموده است که بطور جاودانه در آن زندگی می کنند.

کلمه «ابداً» نشانگر معنای ابدیت در خلود است.

در آیات دیگر راجع به بهشتیان آمده است:

﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾<sup>۳</sup>

هرگز خستگی و رنجی به آنان نمی رسد و هیچگاه آنها از بهشت اخراج نمی شوند.

۱. سوره براءت، آیه ۱۰۰.

۲. سوره احزاب، آیات ۶۴ و ۶۵.

۳. سوره حجر، آیه ۴۸.

و راجع به جهنمیان آمده است:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

آنها پیوسته می خواهند از آتش خارج شوند ولی توانایی بر آن ندارند و آنجا عذاب ثابت و پایدار خواهند داشت.

اصلاً خود کلمه ﴿اصحاب النار؛ یعنی یاران آتش﴾ دالّ بر ابدیت است. زیرا کسی که یار و همراه چیزی شد، طبیعی است که از او جدا نخواهد شد و گرنه یار و همراه آن نخواهد بود و لذا گروهی که موقتاً به جهنم می روند تا تطهیر شوند و بهشتی گردند در واقع آنها ﴿اصحاب النار﴾ نیستند و از آتش جدا خواهند شد. مطلب سوّم: گاهی ممکن است در بعضی اذهان این شبهه راه یابد که مسأله خلود در عذاب و کیفر جاودان حتی برای کافران، چگونه با عدل خدا قابل جمع است؟ که قبلاً توضیحات لازم ارائه شد.<sup>۲</sup>

آیا دوستان پیامبر و علی علیه السلام به جهنم می روند؟

کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید:

«هَلْ يَدْخُلُ جَهَنَّمَ أَحَدٌ مِنْ مُحِبِّكَ وَ مُحِبِّي عَلِيٍّ؟»

آیا کسی از دوستان شما و دوستان علی داخل جهنم می شود؟».

توجه می فرمایید که راجع به محبّان و دوستان پیامبر و علی علیه السلام (که ما خود را به همان عنوان می شناسیم) از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شده است. آیا از دوستان شما و علی علیه السلام کسی به جهنم خواهد رفت!؟

«قَالَ: مَنْ قَدَرَ نَفْسُهُ بِمُخَالَفَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، وَوَقَعَ الْمُحَرَّمَاتِ،

۱. سوره مائده، آیه ۳۷.

۲. ص ۳۶۷.

وَزَلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَخَالَفَ مَا رَسَمَ لَهُ مِنَ الشَّرْعِيَّاتِ  
جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدِرًا طَفِيسًا؛

هر کس بر اثر مخالفت با دستور محمد و علی خود را آلوده کند و مرتکب محرمات شود و درباره مردان و زنان مؤمن ستم روا دارد و بر خلاف راه و رسم شریعت عمل کند روز قیامت در حالی که آلوده و کثیف است وارد محشر می شود!.

«يَقُولُ لَهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ: يَا فُلَانُ أَنْتَ قَدِرٌ طَفِيسٌ، لَا تَصْلُحُ  
لِمُرَافَقَةِ مَوَالِيكَ الْأَخْيَارِ؛

حضرات محمد و علی عليه السلام به او می گویند: ای فلانی! تو پلید و کثیفی؛ شایستگی هم نشینی با مولاهاى پاک و خوبت را نداری.»

«لَا تَصِلْ إِلَى مَا هُنَاكَ إِلَّا بِأَنْ تُطَهَّرَ عَنْكَ مَا هِيَئُنَا؛

تا خودت را از آلودگی ها تطهیر نکنی نمی توانی به مرافقت پاکان نائل شوی.»

«فَيَدْخُلُ إِلَى الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ، فَيُعَذَّبُ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِ؛  
بنابراین چاره ای نیست و باید برای تطهیر از قذارت ها و پلیدی ها او را به فوقانی ترین طبقات جهنم [که نسبت به طبقات زیرین عذاب کمتری دارد] داخل کنند.»

اینکه در روایت فرموده است:

«فَيُعَذَّبُ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِ؛

برای بعضی از گناهانش در جهنم معذب می شود.»

احتمالاً برای این است که قسمتی از گناهان در دنیا با آب توبه شسته می شود و قسمتی با تحمل رنج ها (از فقر و بیماری و مصیبت) از بین می رود و قسمتی در سكرات مرگ و عذاب های برزخی زائل می گردد و بعض دیگر که رسوخ بیشتری در جان انسان (العیاذ بالله) داشته است در طبقهٔ اعلاى جهنم که جای اعیان و اشراف گنهکاران است! تصفیه می شود.

آری، محبّ علی علیه السلام بطور مسلم، مخلّد در جهنم نخواهد بود اما آلودگان به گناهان را نیز بطور مسلم به دارالسلام و جایگاه پاکان راه نخواهند داد. ابتدا شستشو و تطهیر در جهنم و سپس ورود به بهشت و پذیرایی در سایهٔ حبّ علی و آل اطهارش علیهم السلام ممکن و میسر است.

«حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَنَةٌ لَا تُضِرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ؛

حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای نمی‌تواند آن را

از اثر بیندازد».

اما آلودگی به گناه از هر که باشد احتیاج به تطهیر دارد چنانکه در روایت دیدیم؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد جهنم رفتن دوستداران علی علیه السلام سؤال شد و فرمود: اگر آنها آلوده به گناه وارد محشر شوند عاقبت در طبقهٔ اعلاى جهنم، معذب می شوند تا ابتدا مطهر گردند و سرانجام بهشتی شوند.



## فصل یازدهم

راه های اثبات معاد



## اثبات معاد از نگاه قرآن

### اثبات مسأله معاد از راه تفکر

از جمله راه‌هایی که قرآن در آیات متعدّد اقامه برهان می‌کند، «راه تفکر» در خلقت خود انسان از نطفه است و این مسأله بسیار مهمی است که انسان بیندیشد در این که خلقت من از چه بوده و چطور شده که به این حال درآمده‌ام؟ ولی یاللاسف که مجال تفکر در این امور برای ما باقی نمانده است. يك عمر سرگرم خانه و ماشین و پوشاک و غیر آن هستیم و اصلاً درباره خود نمی‌اندیشیم. با این که انسان دارای نیروی فکر است و از او تفکر خواسته‌اند و به راستی اگر فکر را به کار بکنند و بیندیشد مطلب برایش به قدری روشن می‌شود که به حدّ رؤیت و دیدن با چشم سر می‌رسد که خدا می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍۙ

آیا انسان ندیده که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم؟﴾.

با این که این جریان با چشم سرقابل رؤیت نیست و نیاز به اندیشیدن دارد ولی شاید تعبیر **﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ؛ أَيَا إِنْسَانٍ نَدِيدَهُ﴾** اشاره به این باشد که تفکر آنقدر راه را روشن می کند که از شدت روشنی به حد رؤیت و دیدن با چشم سر می رسد. نکته دیگر آن که، به اصطلاح اهل ادب، کلمه «نطفه» که به صورت نکره آمده اشاره به بی ارزشی آن دارد. نطفه یعنی آب اندک و بی ارزش، و عجیب این که تمام اعضای بدن ما و تمام اجزای داخلی و خارجی ما با تمام این تفاوت ها که با هم دارند، گوشت و پوست و استخوان های ریز و درشت و سلسله اعصاب و عروق و پیچیدگی های مغز و دستگاه های محیرالعقول بینایی و شنوایی و... همه اینها ساخته شده از یک قطره آب است و عجیب تر این که تازه تمام این يك قطره آب هم صرف این ساختمان نشده بلکه فقط يك از صد میلیونیم آن صرف شده است!! از متخصصین فن نقل شده که می گویند: در يك سانتی متر مکعب از نطفه مرد، صد میلیون بلکه به گفته بعضی دویست میلیون سلول نر «اسپرم» شناور است و به قدری هم ریز هستند که بعضی از دانشمندان جنین شناس گفته اند: آن مقدار نطفه ای که مایه پیدایش تمام بشر فعلی روی زمین است در يك انگشتانه هم جای می گیرد. آنگاه از میان این صد و یا دویست میلیون اسپرم، یکی با سلول ماده نطفه زن (اُوول) با هم ترکیب می شوند و «انسان» به وجود می آید.

**﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ \* يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ؛<sup>۱</sup>**

پس انسان باید ببیند که از چه خلق شده است؟ از آب جهنده ای آفریده شده است که از پشت مرد و سینه زن خارج می شود.

آنگاه این ذره نامرئی در تاریک خانه رحم ساخته می شود. در آن محیط

تاریکی که غیر از این ذره نامرئی و مقداری خون که اطراف آن را گرفته، هیچ چیز نیست! اما کدام دست نقاش ماهر این همه نقش های بدیع، آن هم با مقیاسی دقیق روی این قطره آب به وجود آورده است؟ آن چنان اندازه گیری دقیق شده که چشم چطور باشد و گوش چطور؟ زبان چه جور باشد و دست و پا... به تمام اینها يك به يك شکل مناسب و اندازه ای مناسب داده شده است تا آنجا که مژه ها کنار پلك ها و ناخن ها بر سر انگشتان قرار گرفته و خطوط بسیار باریک کف دست ها و سر انگشت ها با حسابی دقیق تنظیم شده است.

دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است در آب صورتگری

معروف است که نقش زدن بر آب، مُحال است و نمی توان روی آب نقاشی

کرد.

جزا و کیست کز خاک، آدم سرشت؟

و بر آب این چنین نقش زیبا نوشت

همو آفریند ز يك قطره آب

گهرهای روشن تر از آفتاب

### سه واقعیت مهم در اثبات معاد

قرآن کریم، در مقام اثبات حتمیت مسأله معاد و حیات پس از مرگ در جواب انکار کافران به سه واقعیت اشاره می کند که با پذیرش آنها مسأله معاد و حیات پس از مرگ برای هر انسان با وجدان دور از لجاج و عناد، مقطوع و مسلم می گردد. یکی از آن سه واقعیت، مسأله «حکمت» یعنی هدف دار بودن خلقت است. البته این حقیقت را هیچ گاه نباید از نظر دور داشته باشیم که ما بحث معاد را پس از ایمان و اعتقاد به وجود خالق حکیم علیم پی می گیریم که خودش فرموده است:

الف: حکمت خدا

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾<sup>۱</sup>

به حقیقت که خداوند دانا و حکیم بوده است.

و بدیهی است حکیم هرگز کار بی هدف انجام نمی دهد. چنان که می فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾<sup>۲</sup>

آیا انسان می پندارد که مُهمل و بیهوده به حال خود رها می شود؟

اگر بنا بر رها کردن بود که در مراحل قبلی خلقت، رهایش کرده بودیم.

﴿الْمَ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمَيِّئُ﴾<sup>۳</sup>

آیا او ابتدا نطفه و آب اندکی از منی که در رحم مادر ریخته می شود نبود؟

اگر قانون خلقت این بود که تکامل و حرکت به سوی کمال در کار نباشد، از همان اول، نطفه و علقه و مضغه و... را از بین می بردیم. می بینید که چنین نشده است و خلقت در مسیر تکامل پیش می رود. اکنون اگر بعضی از افراد در شرایط خاصی قرار می گیرند و از مسیر تکامل خارج می شوند مثلاً در مرحله علقه و مضغه و جنین بودن سقط می شوند این به قانون کلی خلقت مربوط نیست؛ بلکه تحت يك سلسله شرایط خاص استثنایی قرار می گیرند و از طریق دیگری باز به مسیر تکامل بر می گردند. توقف و رکود در عالم خلقت تحقق پذیر نمی باشد. تمام موجودات در حال حرکت به سوی کمالند و مقتضای قانون

۱. سوره احزاب، آیه ۱.

۲. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۳. همان، آیه ۳۷.



حکمت در خلقت، تکامل و حرکت به سوی کمال است.

ب: علم خدا

واقعیت دوم مسأله «علم خالق» است که احاطه بر همه چیز عالم دارد. او که می خواهد مخلوق خود را به هدف برساند طبیعی است که باید علمش به تمام ذرات عالم خلق محیط باشد؛ به تمام اعمال آدمیان احاطه داشته باشد. او می داند که ذرات بدن شما پس از مرگ و پوسیدن، به کجا می رود و به چه صورت در می آید.

﴿فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾<sup>۱</sup>

مردم کافر، سرپوش روی فکرشان نهاده اند و نمی خواهند بیندیشند! وقتی می شنوند که بعد از مرگ زنده خواهند شد می گویند: این، چیز شگفت آوری است!

﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾<sup>۲</sup>

آیا وقتی ما مُردیم و خاک شدیم، بازگشتی داریم؟ این چنین چیزی دور و بعید [از فکر و ذهن] است!

خداوند جواب می دهد:

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ﴾

به یقین ما می دانیم که زمین از آنها چه مقدار کم می کند!

اگر زمین اجزای بدن شما را خورده است، ما می دانیم آن اجزاء به کجا رفته و اگر باد وزیده و آن اجزاء دستخوش امواج هواگشته، می دانیم به کجا رفته، جزء

۱. سوره ق، آیه ۲.

۲. همان، آیه ۳.

بدن کدام کرم شده، جزء بدن کدام حیوان دژنده شده؛ همه اینها را می دانیم:

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ؛<sup>۱</sup>

آنچه را که زمین از بدن اینها می کاهد می دانیم و نزد ما کتابی هست که نگه دارنده همه چیز است [و همه چیز در آن مضبوط است].﴾

﴿مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛<sup>۲</sup>

به قدر ذره‌ای در زمین و آسمان از علم خدای تو پنهان نمی ماند و چیزی کوچک تر و بزرگ تر از ذره‌ای نیست مگر این که در کتاب آشکار کننده‌ای محفوظ است.﴾

پس واقعیت اول، مسأله «حکمت» است که عالم خلقت «هدفدار» است و واقعیت دوم، مسأله «علم» است که خالق عالم و آدم احاطه علمی بر تمام ذرات بدن آدمیان پس از مرگ و خاک شدنشان دارد و همچنین از تمام جزئیات اعمالشان آگاه است.

### ج: قدرت خدا

واقعیت سوم، مسأله «قدرت» است که حضرت خالق حکیم علیم می تواند ذرات پراکنده مرده در دل خاک را جمع آورده و از نو بسازد، نه مگر شما ابتدا نطفه و ذره نامرئی داخل آن نطفه بوده اید، او شما را از آن حالت به این شکلی که اکنون هستید در آورده است. همویک ذره از بدن شما را از میان خاکها بر می دارد و انسانی می سازد و عجیب این که:

۱. همان، آیه ۴.

۲. سوره یونس، آیه ۶۱.



﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِثْ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا \* أَوْلَا يَذْكُرُ  
الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا!﴾<sup>۱</sup>

این انسان [فراموشکار] می گوید: آیا من وقتی مُردم باز  
زنده از قبر برمی خیزم؟ آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را  
قبلاً خلق کردیم، در حالی که اصلاً چیزی نبود و هستی  
نداشت.

### یادآوری قدرت خدا در امر معاد

در قرآن، تنها در یک جا نامی از «عُزَيْر» به میان آمده که آن هم در آیه ۳۰ سوره  
توبه است. آنچه از قرائن آیات و تعدادی از روایات استفاده می شود، او پیامبر  
بوده؛ گرچه بعضی هم گفته اند: از علمای بنی اسرائیل بوده است.

وقتی که بُخْتُ النَّصْر حاکم جبّار و سلطان سَقَاك بابل به بنی اسرائیل حمله  
کرد و آنها را تار و مار نمود، مردانشان را کُشت و زنان و کودکانشان را اسیر کرد  
و همه جا را ویران و معبدهایشان را از بین برد و کتابخانه هایشان را طعمه آتش  
ساخت، حتی تورات، کتاب آسمانی شان را هم سوزاند و اسیران را به طرف بابل  
حرکت داد و قریب به صد سال در بابل نگاهشان داشت! نسخه های تورات از  
بین رفت و به کلی متروک و مفقود گشت تا پس از صد سال که کورش، شاه ایران،  
بابل را فتح کرد. عُزَيْر که از صلحاء و یا پیامبر زمان بود نزد کورش شفاعت کرد که  
یهود را به وطن خودشان برگرداند و اجازه بدهد که تورات را مجدداً بنویسند. او  
هم پذیرفت و یهود به وطنشان بازگشتند و جناب عزیز نیز تورات را پس از یکصد  
سال که مفقود گشته بود، برحسب آنچه که در خاطرش مانده بود، از نو نوشت و  
به دست قوم یهود داد.<sup>۲</sup>

۱. سوره مریم، آیات ۶۶ و ۶۷.

۲. تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۵۳.

عزیر همان کسی است که در سوره بقره، قصه ای از او نقل شده، اگرچه در آنجا اسمی از عزیر برده نشده ولی در روایات اشاره شده که این، همان عزیر است که سوار بر مرکب شد و به جایی می خواست برود. همراه خود آذوقه ای شامل انجیر و آب میوه داشت، سر راه به قریه ای رسید که ویران شده بود:

﴿أَوَكَلَّلَىٰ مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾<sup>۱</sup>

یا داستان آن کسی که بر قریه ای عبور کرد در حالی که دیوارهای آن بر روی سقف هایش فرو ریخته بود.

دید عجب! این قریه به ویرانه کاملی تبدیل شده است! به گونه ای که سقف ها فرو ریخته و دیوارها بر سر آن خوابیده و این، نهایت درجه ویرانی است، چون گاهی سقف فرو می ریزد ولی دیوارها سرپاست. اما اگر سقف فرو بریزد و دیوارها هم روی آن بخوابد دیگر اثری از آبادی نخواهد ماند، دید آن قریه به این صورت درآمده مثل این که سیل و زلزله ای آمده و همه را از بین برده است. وقتی اجساد مردگان و استخوان های پوسیده و متلاشی شده آنها را دید از روی تعجب با خودش گفت: ای عجب!

﴿أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟﴾<sup>۲</sup>

چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می کند؟!.

البته این سخن از روی انکار نیست چه آنکه او پیامبر است و پیامبرانکار معاد نمی کند، بلکه از باب تذکر قدرت خداست؛ یعنی چه قدرت عظیمی است که این استخوانهای پوسیده را دوباره برمی گرداند و انسان می سازد!! این مطلب را به ذهنش آورد و به زبان جاری کرد.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۲. همان.



خدا هم برای این که نمونه‌ای از مظاهر قدرت خود را به برخی از بندگان نشان دهد تا بر مرتبه یقینشان افزوده شود، صحنه‌ای را به آنها ارائه می‌فرماید (چون یقین مراتب دارد، وقتی بندگان صحنه‌ای را با چشم خود ببینند، طبیعی است که بر مرتبه یقینشان افزوده می‌شود). مثلاً حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام گفت:

﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾<sup>۱</sup>  
خدایا! نشانم بده که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی!

فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: چرا:

﴿وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾<sup>۲</sup>  
ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد [حالت اطمینان قلبی که  
مرتبه عالی‌تر یقین است، برایم پیدا شود].

در اینجا هم خداوند برای این که نمونه‌ای از معاد به جناب عزیر ارائه فرماید، خود او را میراند و قبض روحش کرد.

﴿فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾<sup>۳</sup>  
صد سال او را میراند و سپس زنده‌اش کرد.

این مسأله، خود دلیل بر امکان رجعت در همین عالم است؛ یعنی کسی بمیرد و دوباره در همین عالم زنده شود، این رجعت است و ما بر حسب روایات معتقدیم در زمانی، حضرات ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام رجعت می‌کنند؛ یعنی به همین دنیا برمی‌گردند و زمان‌های طولانی حکومت می‌کنند، بعضی از صلحاء هم به دنیا برمی‌گردند. وقتی حضرت عزیر زنده شد خدا از او سؤال کرد: چقدر درنگ کردی؟

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۲. همان.

۳. همان، آیه ۲۵۹.

خود این گفتگو دلیل بر پیامبر بودن اوست، چون خدا تنها با پیامبران صحبت می‌کند و سؤال و جواب دارد. فرمود: چقدر در اینجا توقف داشته‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز! فرمود: نه، یکصد سال درنگ کرده‌ای (صد سال است که تو مرده‌ای و تازه زنده شده‌ای)!

﴿فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهٗۙ﴾<sup>۱</sup>

حال، بنگر به غذا و نوشیدنی ات [که همراه داشتی پس از گذشت سال‌ها] هیچگونه تغییری نیافته است.

صد سال گذشته اما آب میوه و انجیر به همان کیفیت اول خود باقی است، و حال آنکه در میان میوه‌ها، انجیر زودتر فاسد می‌شود و آب میوه هم چنین است. آنگاه:

﴿وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَۙ﴾<sup>۲</sup>

به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی گشته است].<sup>۳</sup>

و حال آنکه آن حیوان، قابل بقاء است و ممکن است سالها بماند برخلاف میوه و آبمیوه که در اندک زمانی فاسد می‌شود و از بین می‌رود! اینجا می‌بینیم به عکس شده است، با گذشت صد سال، تغییری در میوه و آب میوه حاصل نشده ولی الاغ متلاشی شده است! حالا با چشم خود ببین که ما همین الاغی را که متلاشی شده و استخوانهایش پوسیده است چگونه زنده می‌کنیم!

﴿وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهاۙ﴾<sup>۳</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۲. همان.

۳. همان.



ببین؛ ما استخوان‌ها را چگونه برمی‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم؟

درمقابل چشم او خداوند این کار را کرد؛ یعنی استخوانهای پراکنده را جمع کرد و گوشت بر آن پوشانید و حیوان زنده شد. این قصه در سوره بقره آمده، اما اسم عزیر آنجا برده نشده است ولی در روایات آمده که هم‌بوده است؛ البته بعضی گفته‌اند: حضرت ارمیا و یا حضرت خضر بوده ولی اکثر علماء حضرت عزیر را نشان می‌دهند. حال، چون عزیر به این صورت مرده و بعد از صد سال زنده شده است، یهود گفته‌اند: او ابن الله و پسر خداست! نصاری هم حضرت مسیح علیه السلام را چون بدون پدر و فقط از مادر متولد شده است، پسر خدا می‌دانند.

### تنها قرآن، گویای حقایق عالم پس از مرگ

تا اینجا دیدیم که سیر عقلی در کلیات مسائل مربوط به معاد، با سیر قرآنی هماهنگ است. اما در تفصیل آن مسائل و تشریح جزئیات آن کلیات، دیگر عقل راه ندارد که آیا حیات برزخی چگونه است و صحنه‌های محشری از حساب و کتاب و میزان و صراط و معیار در کیفر و پاداش و بهشت و جهنم، به چه وضع و کیفیتی خواهد بود؟ نظر دادن در این مسائل، از عهده عقل بیرون است و تنها وحی و قرآن است که باید در این سنخ از حقایق نظر بدهد و عالم انسان را از آن مطالب آگاه سازد و لذا عقل هم که ما را تا در خانه وحی آورده است، دستور تسلیم محض بودن در مقابل «وحی» می‌دهد چرا که هیچ راهی برای نیل به سعادت مطلوبه‌اش جز فرمانبری از خالق علیم حکیم خود نمی‌یابد.

حال از جمله مسائل مربوط به کیفر و پاداش در روز جزا از دیدگاه وحی و قرآن، این است که ملاک سعادت و راهیابی به بهشت در سرای آخرت دو چیز است: اولاً: ایمان، ثانیاً: عمل صالح.

﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ!﴾

سوگند به عصر! [با معانی مختلفی که دارد] تمام افراد انسان، در خسرانند! جز گروهی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.

نه ایمانِ خالی از عمل صالح، کافی در نجات انسان، در عالم آخرت است و نه عملِ صالحِ خالی از ایمان. ایمانِ مولّد عمل صالح و عملِ صالحِ مولّد ایمان لازم است و لذا آیه ۱۸ سوره ابراهیم می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ؛﴾

وصف حال کسانی که به خدایشان کفر ورزیده‌اند این است که: اعمال نیکشان [در بی‌اثر و بی‌ارزش بودن در سرای آخرت] بسان خاکستری است که در یک روز طوفانی، تندبادی بر آن بوزد و ذرات آن را پراکنده سازد.

همان‌طور که آن ذرات خاکستر پخش شده در یک بیابان، هیچ ارزشی ندارد، اعمال خوب یک آدم کافر بی‌ایمان نیز در عالم پس از مرگ، هیچ اثر سعادت بخشی نخواهد داشت!

حتی تشبیه به خاک هم نشده است؛ چون اگر مستی خاک در میان یک



گلدان ریخته شود و آب به آن داده شود، حدّاقْلَ يَك علف سبز از آن می‌روید، اما يَك خروار و ده خروار خاکستر اگر با آب هم مخلوط شود، اصلاً ذرات آن به هم نمی‌چسبد تا چیزی از آن برآید! حال، آن خاکستر اگر در معرض تندباد در يَك روز طوفانی قرار گرفت و هر ذره‌اش به جایی رفت، آیا آن چه فایده‌ای خواهد داشت؟

از دیدگاه خداوند علیم حکیم که آفریننده انسان و تعیین کننده ملاک سعادت و شقاوت آدمی است اولین شرط سعادت انسان در عالم آخرت، ایمان است که به دنبال آن اعمال نیک از وی صادر شود و ثمربخش گردد. در واقع، جان انسان با ایمان، بسان زمینی حاصلخیز است که بذرهاگونه درخت و بوته در آن رشد می‌کند و به محصول می‌نشیند. اما جان انسان کافر همانند زمینی شور و زار است که بهترین بذرها در آن می‌پوسد و هیچ محصولی نمی‌دهد.

این سنت و قانون سازنده عالم است که «ایمان»، بذربهشت و جنت رضوان است و «کفر»، بذرجهنم سوزان! حال این قانون را شما روشن فکر مآبان بپسندید یا نپسندید، تأثیری در آن نخواهد داشت!

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا  
أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾

بگو: این قانون ثابت از جانب پروردگار شما است؛ حال هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و آن را بپذیرد و هر کس می‌خواهد کافر گردد و آن را نپذیرد. ما برای این ستمگران [متجاوز از مرز بندگی] آتشی فراهم کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنها را از هر سواحاطه کرده است.﴾

## «قیامت» از نظر قرآن بطور اجمال

از جمله حقایق مسلم قرآنی که باکمال صراحت و وضوح، از آیات کریمه اش به دست می آید بطوری که ابداً مجالی برای کوچکترین شك و ریب درباره آن نمی ماند، مسأله وجود عالم دیگری بعد از این دنیا به نام «عالم آخرت و قیامت» می باشد که انسان پس از مرگ و سپری گشتن عمر این جهانی اش، در آن عالم به حیات و زندگی مخصوصی خواهد رسید که بر حسب واجد بودن وی اعمال و ملکاتی را که در دنیا به دست آورده و در خزانه جانش ذخیره نموده است، سراسر زندگی اش سعادت و نعمت و بهجت دائم خواهد گردید و یا به ذرکاتی مملوّ از شقاء و بلا و بدبختی بی پایان مبتلا خواهد شد و به بیان دیگر آنچه که در این جهان، بذراخلاق و عمل در زمین نفس و روح خود پاشیده است، در آن جهان «میوه» تلخ و یا شیرین آن را خواهد چشید. درست مانند کشاورزی که در فصلی بذرمی افشاند و در فصل دیگری محصول «کشت» خود را برمی دارد.

«حتمیت این حقیقت از نظر قرآن تا حدی است که روز قیامت را مُقَسَّم به<sup>۱</sup> قرار داده و سوگند به آن یاد کرده است که: ﴿لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ﴾؛<sup>۲</sup> چه آنکه طبعاً در محاورات عرف عَقْلَاء، قسم به موضوع مقطوع و مسلمی می خورند تا مطلب مشکوک دیگری را ثابت نمایند.

یعنی «قیامت» آنچنان مقطوع است و مسلم که برای رفع شك و استبعاد از نفوس آدمیان، نسبت به «حشر» و «بعث» ابناء بشر، جا دارد که «مُقَسَّم به» واقع شده و سوگند به حقیقت آن یاد گردد و با لحنی قاطع و محکم گفته شود: قسم به قیامت که قیامت، واقع شدنی است.

۱. آنچه که بدان سوگند می خورند.

۲. سوره قیامت، آیه ۱.



## نمونه‌ای از آیات قرآن در حتمیت بعث قیامت

تصریح به قطعیت رستاخیز و قیامت در قرآن کریم با بیانات مکرر آمده است. از جمله به این آیات توجه شود:

﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلٌ أَى وَرَبِّ إِنَّهُ لَحَقٌّ ۙ﴾<sup>۱</sup>

از تو [ای پیغمبر!] می‌پرسند که آیا آن [قیامت] حق است؟ بگو: آری به پروردگارم قسم بطور مسلم آن حق است.

﴿لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ۗ﴾<sup>۲</sup>

هر آینه قطعاً شما را در روز قیامت، جمع خواهد کرد. در آن تردیدی نیست و کیست راست گفتارتر از خدا؟

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّ لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ ۗ﴾<sup>۳</sup>

کسانی که کفر ورزیده‌اند، پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: آری قسم به پروردگارم هر آینه قطعاً مبعوث خواهید گشت و سپس به آنچه که [در دنیا] انجام داده‌اید حتماً خبر داده خواهید شد.

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ ۗ﴾<sup>۴</sup>

این [رستاخیز قیامت] روز حق است.

۱. سوره یونس، آیه ۵۳.

۲. سوره نساء، آیه ۸۷.

۳. سوره تغابن، آیه ۷.

۴. سوره نبا، آیه ۳۹.

## اثبات قطعیت رستاخیز از چهار طریق

### ۱. قیامت از نظر اصل «حکمت خلقت»

اندکی تفکّر در نظام خلقت موجودات جهان، ما را به این اصل مسلمّ مُعترف می‌سازد که آفرینش هر موجودی به منظور نیل به هدف و غایتی است که آفریدگار حکیم، آن را با حسابی دقیق در نظر گرفته و آن موجود را برای رسیدن به آن غایت تجهیز نموده است.

آفتاب با طلوع و غروب منظمش گواهی می‌دهد که خودش مقصود و هدف نیست، بلکه آلت موقّتی است که به منظور نورافکنی و حرارت بخشی آفریده شده است و پس از انقضای مدّت کارش سرد و بی‌نور خواهد شد.

این کره خاکی که ما روی آن زندگی می‌کنیم و از دامن آن میوه‌های لطیف و شیرین می‌خوریم و آب‌های صاف و خوشگوار می‌نوشیم، پیداست که آسایشگاهی است موقّت و گذرا برای عائلهٔ آدمیان که سرانجام به ویرانی می‌گراید و محتویاتش شادابی و طراوت خود را از دست داده و همچون ذرات پراکنده در هوا از هم می‌پاشد و نابود می‌گردد و همچنین دست و پا و چشم و گوش و زبان و جمیع جهازات داخل و خارج وجود انسان و بالاخره مجموعهٔ مخلوقات جهان با کمال وضوح، همه شاهد گویایی هستند بر اینکه خود، دارای اصالت در خلقت نمی‌باشند و مقصود اصیل از آفرینش نیستند. بلکه همه جنبهٔ آلّیت و مقدمّیت<sup>۱</sup> دارند و طبعاً در مسیر هدف و مقصدی به جریان افتاده و رو به غایت و ذی‌المقده‌ای در حرکت می‌باشند و این همان اصل «حکمت» و قانون «اتقان صنع» است که کاشف از وجود مدبّری علیم و حکیم

۱. آلّیت مصدر آلی: یعنی کار انجام دادن.

مقدمّیت: مقدمه بودن.

می باشد که کارگاه عظیم خلقت را منزّه از هرگونه عبث کاری و بیهوده سازی نشان داده و خالق حکیم را اجلّ و اکرم (بالاتر و برتر) از این معرّفی می کند که اینچنین دستگاه مجهّز به جهازات شگفت انگیز آسمان ها و زمین را با تمام محتویات فوق العاده شگفت آور و خیره کننده اش، لغو و بی هدف آفریده باشد و آخر الامر این همه سازمان های عظیم را درهم بریزد و تبدیل به عدم سازد.

درست مانند کودکان بی عقل و تمیزی که برای سرگرمی و بازی، دور هم جمع می شوند و خاک و گل روی هم می چینند و به گمان خود خانه می سازند و پس از پایان مدّت بازی، همه را برهم می زنند و تمام ساخته های خود را ویران می کنند و می روند! تعالی الله و حاشا که خدای حکیم اینچنین کار کند، دائم و لایزال بسازد و ویران نماید، انسان بیافریند و سپس بمیراند و باز از سر بگیرد. پیوسته کارش همین ساختن و ویران نمودن، زنده کردن و میراندن باشد بی آنکه هدف و مقصد عاقلانه ای مناسب با این اساس عظیم و بی ریزی متین در نظر گرفته باشد. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» و حال آنکه ذات اقدسش خود در کتاب کریمش می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ \* مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

آسمان ها و زمین را و آنچه را که ما بین آنهاست. به بازی نیافریده ایم. بلکه اساس خلقت عالم حق است [ملازم با ثبات و بقاء است و هدف و غایت مستقر و باقی در کار است] و لکن اکثر آنان نمی دانند.

آری، این کاروان مُعْظَم خلقت که با این ظنّنه و ظمطراق<sup>۲</sup> و جوشان و خروشان

۱. سوره دخان، آیات ۳۸ و ۳۹.

۲. فزو شکوه.

به حرکت افتاده و بی هرگونه وقفه ای باتجهیزات عجیب حیرت زا، پیش می رود و برسر راه خود حوادثی عظیم به وجود می آورد و غلغله ها برپا می سازد، حتماً و قطعاً هدفی بسیار عالی و درخشان دارد و روبرو به مقصدی بی نهایت وسیع و دامنه دار می رود که آنجا باید بار خود را فرو نهد و زندگی و حیات اصلی خود را آغاز نماید. چنانکه خالق حکیم می فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup>

آیا گمان کرده اید که شما را لغو و عبث آفریده ایم و شما به سوی ما بازگشت داده نمی شوید؟<sup>۱</sup>

نه، به حقیقت قسم که چنین نیست. ما را در این عالم سراسر حکمت، لغو و عبث نیافریده اند و در این باغستان وجود، درخت هستی ما را بیهوده و بی هدف نکاشته اند.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ \* الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ \* فِي آيٍ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾<sup>۲</sup>

ای انسان! چه باعث شده که نسبت به پروردگار کریمت که تو را در خلقتی تام و معتدل آفریده و صورت و اندامی حکیمانه و موزون به تو عنایت کرده است، مغرور گشته ای؟<sup>۲</sup>

﴿كَلَّا بَلْ تُكْذِبُونَ بِالَّذِينَ﴾<sup>۳</sup>

نه چنین است [مغرور شدن به کرم در کار نیست] بلکه اساس کار و علت انحراف شما تکذیب روز جزا و انکار قیامت کبری است.<sup>۳</sup>

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. سوره انفطار، آیات ۶ تا ۸.

۳. همان، آیه ۹.



ولی مطمئن باش ای انسان! که روز «لقاء خدا»<sup>۱</sup> خواهد رسید.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۲</sup>

ای انسان، تو بطور مسلم با رنج و کوشش دائم به سوی پروردگارت در تکاپو هستی و سرانجام به دیدار او خواهی رسید [ثواب و عقاب او را خواهی دید].<sup>۳</sup>

پس مشاهده قانون «حکمت» در سراسر عالم که هر موجودی برای نیل به «غایت» مطلوبی به وجود آمده است، دلیلی است روشن بر اینکه مجموعه عالم، برای هدف و غایت مقصود، صورت هستی به خود گرفته که بعد از انقضاء مدّت عمر طبیعی<sup>۳</sup>، سراز جهانی بی نهایت وسیع و درخشان و بی پایان برمی آورد و هر انسانی به میزان سرمایه های روحی که از این عالم برده است، به حیات خود در آن جهان ادامه می دهد و در غیر این صورت، یعنی اگر مرگ، پایان زندگی انسان باشد، بی شک دستگاه خلقت، دستگاهی لغو و بیهوده و بی هدف خواهد بود و این، خلاف حکمت پروردگار حکیم است.<sup>۴</sup>

## ۲. قیامت از نظر اقتضاء فطرت

با اندکی تأمل در روابط حیاتی انسان و عالم هستی، به خوبی روشن می شود که چه وابستگی و ارتباط عمیقی بین تقاضاها و خواست های فطری انسان با انواع نعم و مواهب جاریه در متن جهان موجود است، بطوری که اگر یکی از آن نعم و مواهب خلقت، در رشته نظام طبیعت جا خالی نموده و از سلسله خارج

۱. یعنی دیدار خدا و مراد جزا و مکافات اعمال است.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. همه چیز عالم دارای «أجل» و مدّت محدود معینی است که به پایان خواهد رسید، چنانکه خدا می فرماید: «ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى...» (سوره احقاف، آیه ۳)، یعنی: نیافریدیم آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست مگر به حق و مدّتی معین...

۴. البته توجه داریم که بحث «معاد» و «قیامت» بعد از اعتقاد به «مبدأ حکیم» است.

شود، نظام زندگی انسان مختل گشته و خواستی و یا «خواست‌هایی» از تمّیّات غریزی اش ارضاء نشده می ماند و قهراً از نظر خلقت، لغو و بی ثمر می گردد. مثلاً می بینیم تقاضای آب و حال آب خواهی (تشنگی) در وجود بشر هست که به صورت خواهش تکوینی، از دستگاه آفرینش، آب می طلبد و از آن طرف می بینیم که نظام خلقت نیز بی درنگ، آب صاف و زلال مناسب با مزاج آدمی و به قدر حاجت او مهیّا نموده و در دسترس او می گذارد.

«جنین» تا در عالم «رحم» است، مزاجش متناسب با غذای شیر نیست و تقاضای شیر ندارد و لذا شیر هم بی جهت به او عرضه نمی شود و پستان مادر، خالی از شیر است، بلکه غذای مناسب با بُنیۀ او در عالم رحم، خون است و خون هم در داخل رحم برایش آماده است. اما همین که به عالم خارج رحم منتقل شد و انقلاب و تحوّل در مزاج کودک به عمل آمد، تقاضای شیر در او پیدا می شود و خواهان شیر می گردد. آنگاه می بینیم که نظام حکیمانه خلقت با توجهی دقیق به خواست این میهمان نورسیده محتاج به غذا، غذای شیر را در پستان مادر فراهم نموده و بی هرگونه تأخیر و تعلّل به او عرضه کرده و رفع نیاز از او می نماید و چون مدّتی گذشت و مزاج، از شیر بی نیاز گردید و نان و گوشت طلبی آغاز کرد و دندانهای بُرنده و کوبنده در دهان طفل رویید، در آن موقع است که دستگاه علیم و حکیم خلقت نیز با رعایت تناسب و توازن کامل، شیر را در پستان مادر می خشکاند و نان و گوشت و سبزی و انواع غذاهای دیگر برای ارضاء غریزه گرسنگی و غذا خواهی وی آماده می سازد و در حدّ و فور در اختیارش می گذارد و همچنین می بینیم تقاضای حادّ «غریزه جنسی» را در وجود آدمیان چه مرد و چه زن نهاده است و از آن طرف با رعایت تناسبی دقیق از جهات گوناگون جسمی و روحی أزواج و همسران از جنس مخالف را آفریده و در دسترس آنان (اگر موانع مصنوعی سرراهش نیاید) گذارده است.

اینها نمونه‌ای از هماهنگی کامل «عرضه» و «تقاضا» در دستگاه حکیمانه خلقت است که در برابر و ازای هر تقاضایی از درون انسان، عرضه‌ای کافی از بیرون وجود او از متن جهان به عمل آمده است.

و از همین رشته تفکر در نظام وجود، این نتیجه عالی به دست می‌آید که هر چه به صورت میل و علاقه فطری در وجود انسان موجود است، روی اصل مسلم «حکمت» باید آن چیز مطلوب و مورد میل و علاقه فطری انسان نیز بطور حتم و قطع در خارج از وجود او در متن عالم هستی موجود باشد که انسان، سیر طبیعی خود را به سمت آن توجیه کرده و برای رسیدن به آن مطلوب فطری خود تلاش نماید و در غیر این صورت، وجود آن میل و علاقه در فطرت انسان، لغو و بیهوده خواهد بود و تقاضایی بدون عرضه خواهد ماند و این، پرواضح است که سازگار با قانون «حکمت» نمی‌باشد و لذا مشاهده می‌کنیم چون میل به آب و غذا در وجود ما هست، در عالم هستی نیز آب و غذا بر اساس میل ما موجود است. احتیاج به نور و هوا در ما هست در عالم هم نور و هوا به قدر کافی آفریده شده است. میل به اتخاذ همسر در نهاد ما مکنون است و لذا همسران موافق و مناسب با تمایل فطری ما، در عالم خارج از وجود ما نیز موجود است و خلاصه آنکه موضوع تطابق و برابری عرضه و تقاضا بین انسان و جهان (تا آنجا که بشر، قدرت تطبیق خواست‌های فطری انسانی را با مواهب موجود در جهان دارد) در همه جا روشن و مشهود است و مقتضای حکمت دستگاه صنع و تدبیر پروردگار حکیم همین است.

### عشق به «خلود»، مکنون در فطرت انسان

حال، از جمله امیال روانی و تقاضاهای فطری که خدای حکیم در وجود انسان آفریده است، «میل به بقاء دائم» و «عشق به خلود» است. یعنی انسان بر حسب طبع اولی و خواهش فطری خود می‌خواهد و می‌کوشد که برای همیشه

زنده بماند و علی‌الدوام از لذات موجودات لذت‌بخش جهان برخوردار گردد و هرگز رو به زوال و فنا نرود و بر اساس همین تقاضای خلود و «ابدیت خواهی» فطری است که انسان از «مرگ» به معنای فنا و نیستی گریزان است و از تصوّر پیش آمدن آن در مسیر حیاتش شدیداً متنقّر و بیزار. در صورتی که اگر راستی، انسان برای «فنا» آفریده شده بود و کمالش در مرگ به معنای نیستی بود، حتماً ریشه و بذراین کمال در فطرت وی نهاده می‌شد و آتش عشق به مرگ از درونش شعله می‌کشید و همچون سایر امیال درونی که آدمی را با حرص و ولع فراوان به سوی آب و غذا و نور و هوا و همسر و فرزند می‌کشند، عشق به مرگ نیز او را با ولعی مُفرط به سوی نیستی و نابود شدن می‌کشید و با میل و علاقه‌ای شدید، خود را به آغوش عوامل مرگ و فنا می‌افکند و از تماس با آنها لذت می‌برد.

در حالتی که کاملاً مطلب به عکس است و انسان نه تنها عشق به مرگ و نابود شدن ندارد، بلکه شدیداً با عوامل مرگ و نابودی مبارزه می‌کند و با وحشت تمام از هیولای «نیستی» می‌گریزد و خود را به پناه موجبات حیات و بقاء می‌افکند و دست به دامن هر عامل احتمالی در راه ابقاء حیات و تمدید آن می‌زند. تا آنجا که حتی انسان‌های مُلحد بی‌دین که در مرحله فکر و زبان، منکر مبدأ و معاد می‌باشند و اعتقاد به روح و بقای روح ندارند، مع هذا عشق و علاقه مفرطی به بقای «نام نیک» و ذکر جمیل از خود نشان می‌دهند و حتی المقدور می‌کوشند از خود اثری باقی بگذارند که پس از مرگشان موجب ذکر و یاد و ثنایشان گردد. در صورتی که اگر راستی، انسان با مرگ نابود می‌شود و از بین می‌رود، پس نام نیک و ذکر و ثناء به چه کسی فایده می‌بخشد و برای چه کسی می‌ماند؟ زیرا بر فرض فنا و نابودی انسان پس از مرگ، دیگر کسی و «انسانی» نیست تا برای او و به نفع او چیزی بماند و لذا به فرموده بعض بزرگان<sup>۱</sup> این، جزیک پندار موهوم و خرافی، چیز دیگری نخواهد بود.



ولی نظر به همان واقعیتی که در گذشته بیان شد که: «هیچ عشق و میل ریشه دارانسان، بیهوده و لغو ایجاد نشده است» همین میل به بقای «نام نیک» و «ذکر جمیل» که همه انسان ها اعم از معتقدین و منکرین معاد دارند، دلیل روشنی است بر اینکه انسان، بطور ناخودآگاه، خود را برای همیشه باقی و هست می داند و وجود انسان، فطرتاً یک وجود باقی و جاویدان است و به عبارت دیگر، معلوم می شود بذر «خلود» و هسته «بقاء» در اعماق زمین وجود انسان نهاده شده است و انسان در عمق وجدانش آن را تصدیق دارد و آثار آن نیزگاه و بیگاه از خلال افکار و گفتارش نمایان می شود و احیاناً چنانکه اندیشمندان و محققین می گویند، یک قسمت قابل توجهی از مظاهر تمدن بشری بر اساس همین عقیده به بقای پس از مرگ، به وجود آمده است از قبیل «اهرام» مصر با آن بناهای شگفت انگیز و نگهداری آبدان مردگان به وسایل گوناگون و دیگر آثار باستانی مصر و آشور و بابل و غیره که همه، تجلیات مختلفی است از خصیصه «ابدیت خواهی» انسان در عالم فطرت و این خود دلیل واضحی است بر اینکه انسان بر حسب سازمان خلقت در مسیر «بقاء» افتاده است نه در مسیر «فناء». آمده است تا همیشه بماند، نیامده است که به نابودی گراید.

در بیان امام صادق علیه السلام اشاره به این حقیقت شده است:

«قَالَ رَجُلٌ لِّجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا خُلِقْنَا لِلْعَجَبِ  
قَالَ وَمَا ذَاكَ لِلَّهِ أَنْتَ قَالَ خُلِقْنَا لِلْفَنَاءِ فَقَالَ مَهْ يَا ابْنَ أَخٍ  
خُلِقْنَا لِلْبَقَاءِ وَكَيْفَ تَفْنَى جَنَّةٌ لَا تَبِيدُ وَنَارٌ لَا تَحْمُدُ وَلَكِنْ قُلْ  
إِنَّمَا نَتَحَرَّكَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ<sup>۱</sup>»

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آقا! ما برای امر شگفتی

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۶، نقل از علل الشرایع.

آفریده شده‌ایم. فرمود: آن چیست خدا خیرت دهد؟ گفت:  
برای فنا و نابود شدن خلق شده‌ایم. فرمود: ای پسر برادر!  
برای بقا و ماندن آفریده شده‌ایم و چگونه فانی می‌شود  
بهشتی که فنا نمی‌پذیرد و آتشی که خاموش نمی‌گردد؟  
ولیکن بگو: از خانه‌ای به خانه‌ای تحوّل می‌یابیم».

«حقیقت آنکه شوق به حیات جاودان، هر چند در عالم دیگر باشد، در  
درون همه انسان‌ها به صورت یک نوع احساس عمومی تحقق دارد، طوری که  
نمی‌توان سرسری بدان نگریست و بطور قطع آن حقیقتی که ما با این قوت و  
استحکام به سوی آن می‌تازیم و اشتیاق به آن را در اعماق وجود خود می‌یابیم  
باید دارای یک ریشه و اصل اساسی در عالم هستی باشد تا انعکاس آن در فطرت  
انسان بارز گردد»<sup>۱</sup>.

### احساس غربت انسان در این دنیا

این همه ناله‌های دردآلود و سوز و گدازهای جگرسوز و غم‌انگیز که در طول  
تاریخ بشر از حلقوم انسان‌های حسّاس لطیف الطبع از حکما و عرفا و شعرا،  
بلکه انبیاء و اولیای خدا ﷺ به صورت وعظ و انذار و مناجات و دعا و شعرو  
غزل برخاسته و در گوش‌ها طنین افکنده و قلب‌ها را به ارتعاش آورده است، همه  
بدین سبب است که به قول «غزالی» انسان، خود را در دنیا غریب و «نامتجانس»  
با این جهان فانی دیده و از همه چیز آن خسته و دلگیر می‌شود و همچون آدم  
غریب دور از وطنی که در دیار غربت، تنگاتنگ غروب و فرا رسیدن ظلمت  
شب، به یاد وطن مألوف و عزیزان مأنوس افتاده و طوفان غم در فضای قلبش  
برمی‌خیزد و امواج کوبنده غصّه و اندوه از همه جانب بر روحش هجوم می‌آورد،

۱. روح الدّین الاسلامی، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

ناچار به کنجی خزیده و به گوشه خلوتی پناه برده و آه از دل پردرد سر داده و از فراق وطن و عزیزان و دورماندگان از وی می نالد و می گیرد.

آری، دنیا برای عارفان واقع بین و حقیقت شناس، مانند شامگاه دیار غربت برای غریب دورافتاده از وطن است که پیوسته با آه و ناله و افغان قرینند تا آنگاه که به وطن مألوف رسیده و آرام بگیرند.

### ناتوانی «دنیا» از جوابگویی به «ابدیت خواهی» انسان

پس بی تردید، «حبّ بقاء» و «عشق به خلود» در فطرت انسان موجود است و انسان برای تحصیل بقاء، دائماً در تلاش و تکاپو است. این حقیقت در جای خود درست و مسلم است، ولی از طرفی هم می بینیم عالم «دنیا» با تمام محتویاتش قادر بر جوابگویی این خواهش فطرت انسان یعنی تقاضای «خلود» و «بقاء جاودان» نمی باشد.

دنیا، با محدودیت همه جانبه ای که دارد و بالعیان، در مسیر زوال و فناء است، هرگز ظرفیت این را نخواهد داشت که جلوه گاه ابدیت بوده و انسان را به آرزوی «خلود» و حیات جاودان نائل سازد. چه آنکه بدیهی است که يك حقیقت نامحدود، در يك ظرف محدود نمی گنجد و مطلوب محدود، پاسخگوی طالب نامحدود نمی باشد و هم در صورت کثرت طالبین، طبیعی است که غوغاء برمی خیزد و تصادم های خطرناک و زیانبار به وجود می آید. این همه اصطکاک تمثیلات زورمندان بشری در صحنه دنیا طلبی، بر اساس همین است که بر اثر يك اشتباه عمیق فکری، دنیا را مطلوب اصیل خود دانسته و آنگاه عشق به خلود و ابدیت خواهی را که در کمون «فطرت» دارند، در راه دنیا طلبی به کار انداخته اند؛ مانند جمعیت تشنه ای که از باب مثل، در دست هر کدام يك ظرف هزار لیتری هست و جملگی دنبال آب می گردند و آب هم مثلاً بیش از يك لیتر در دسترس

نیست، طبیعی است که در این شرایط، تشنگان بر سروروی یکدیگری می‌پزند و جنگ و ستیز و غوغا به وجود می‌آورند و جسم و روح خود را می‌آزارند.

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ \* يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ!﴾

وای بر هر عیب‌جوی هرزه‌زبان، همان کس که مالی جمع کرده و دائم به حساب و شماره‌اش سرگرم است. می‌پندارد که مالش او را پاینده و جاوید خواهد ساخت.

آری، انسان در اصل آرزوی «خلود» و «ابدیت طلبی» صائب است و حقیقت خواه. اما در پندار اینکه مال دنیا، موجب اخلاص است و ابدیت آفرین، سخت در اشتباه است و خطاکار و روی همین اشتباه و خطاست که يك عمر در این عالم بزعم خود دنبال سعادت و خوشبختی می‌دود و خون دل‌ها می‌خورد، ولی عاقبت تشنه جان داده و آرزوی سعادت جاوید را به گور می‌برد. تمام قدرتمندان جهان با دیدگان حسرت‌بار از این سرا رخت بر بسته و رفته‌اند و به آنچه که عمری در آرزوی آن بوده‌اند از سعادت دائم نرسیده‌اند.

این حقیقت در گفتاری بدیع از شاعری شیرین سخن، نیکو بیان شده است که می‌گوید:

به مصر رفتم و آثار باستان دیدم  
به چشم آنچه شنیدم ز داستان دیدم  
بسی چنین و چنان خوانده بودم از تاریخ  
چنین فتاد نصیبم که آن چنان دیدم  
به روزگار برد ارمغان مسافر دهر  
سفر گزیدم و بسیار ارمغان دیدم



گذشته دردل آینده آنچه پنهان داشت

به مصر از تو چه پنهان که در عیان دیدم

شدم به موزه مصر و ز عهد عاد و ثمود

هزار وصله ز فرعون باستان دیدم

تو کاخ دیدی و من خفتگان دردل خاک

تو نقش قدرت و من نعش ناتوان دیدم

تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت

تو صخره دیدی و من سُخره زمان دیدم

تو تاج دیدی و من مُلك رفته بر تاراج

تو عاج دیدی و من مشّت استخوان دیدم

تو عکس دیدی و من گردش جهان بر عکس

تو شکل ظاهر و من صورت نهان دیدم

تو سگه دیدی و من در رواج سگه سکوت

تو حلقه، من به نگین، نام بی نشان دیدم

تو چشم دیدی و من دیده حریصان باز

هنوز در طمع عیش جاودان دیدم

میان این همه آثار خوب و بد به مثل

دو چیز از بد و از خوب تو آمان دیدم

یکی نشانه قدرت یکی نشانه حسرت

که بازمانده ز دیوان خسروان دیدم

به راستی ما اگر گوش دل به فریاد مردگان و زیر خاک خفتگان بدهیم خواهیم شنید که همه می‌گویند: ما هنوز در طمع عیش جاودان هستیم و تشنه حیات بی‌پایان، ما همه، ناکام مرده‌ایم و به مقصد نرسیده‌ایم.

حال اندکی بیندیشیم آیا این تقاضای «خلود» و میل به «بقای دائم» که به صورت يك استعداد اصیل و خواهش فطری در درون ذات ما مکنون است و نشانه‌های آن را در تمام شئون زندگی و از خلال تمام اعمال حیاتی خود می‌یابیم، آیا این در واقع جزیک آرزوی پوچ و جزیک خواهش موهوم، مانند هوس‌های زودگذر کودکانه و نامعقول، چیز دیگری نیست؟ آیا این حال طلب و میل به بقاء، منشأ هیچ اثری نبوده و کاشف از هیچ واقعیت عینی خارجی نمی‌باشد؟ نه، حتماً و قطعاً چنین نیست، زیرا در این عالمی که کوچکترین ذره جسمانی و لطیف‌ترین احساس روانی، بر اساس حکمت و مصلحت آفریده شده و به منظور نیل به هدف و غایت مطلوبی در جریان افتاده است، چگونه ممکن است يك چنین تقاضای بارز و استعداد اصیل و ریشه‌دار انسانی لغو و عبث آفریده شده باشد و برای همیشه آن تقاضای فطری بشری، بی‌عرضه بماند؟ و الی‌الابد آن استعداد بارز آدمی در مرتبه استعداد باقی مانده و هرگز به سرحد «فعلیت» نرسد؟ حاشا و کلاً.

«سُبْحَانَكَ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾؛<sup>۱</sup>

پاک و منزهی تو ای پروردگار ما! این عالم عظیم خلقت را بیهوده نیافریدی این گمان کسانی است که کافر شدند پس وای به حال کسانی که کافر شدند از شدت آتش جهنم».

خدا منزّه از این است که «استعداد» میوه شدن، به هسته بدهد، ولی هرگز هسته را به سرحدّ میوه شدن نرساند! آدمی را تشنه آب بسازد، ولی ابدآب در عالم نیافریند! خیر، این کار لغواست و با اصل مسلم حکمت نمی سازد. بلکه وجود «عطش» در انسان دلیل وجود آب است و استعداد هرکمالی درکمون ذات هر موجودی شاهد روشن بر لزوم تحقق پذیری آن کمال بوده و دورنمایی از واقعیت عینی آن می باشد.

همچنین تقاضای «خلود» و خصیصه «ابدیت خواهی» در انسان نیز کاشف از وجود يك عالم ابدی و حیات جاودانه سرمدی است که آنجا همه چیز از لذت والّم، دارای خلود و همیشگی است و انسان با دارا بودن خاصیت «بقا جویی» و «دائم طلبی» در حال حرکت به سوی آن عالم می باشد و تا به آنجا نرسد، تقاضای «ابدیت» و طبع خلود طلبی اش ارضا نمی گردد و قهراً به غایت مقصوده از خلقت حکیمانه اش نائل نمی شود.

«ما به چشم خود می بینیم و با وجدان خود درک می کنیم که زندگانی این جهانی ما مانند کتابی ناقص است که چند فصل آن در این دنیا نوشته شده و نتیجه و فصول حسّاس آن، باقی مانده است و از این جهت، ضمیر ما حکم می کند که زندگی ما با مرگ و رخت بر بستن از این جهان به پایان نمی رسد و باید جهانی دیگر باشد که این کتاب در آن پایان پذیرد و فصل های آخرین کتاب در آنجا نوشته و پرداخته گردد»<sup>۱</sup>.

آری آن جهان، همان جهان بی نهایت وسیع «قیامت» و عالم جاودانی آخرت است که قرآن کریم با بیانات جدی و صریح خود درباره آن بحث کرده و انسان ها را برای برخورداری از انواع نعم و مواهب عالیّه آن، دعوت به آمادگی می فرماید و از اینکه خود را بر اثر آلودگی به گناهان، مستحقّ عذاب های دائم آن بسازند بر

۱. فرهنگ قصص قرآن، ص ۹۹.

حذر می دارد که:

﴿إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ \* يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى  
وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ<sup>۱</sup>﴾

حقیقت آنکه گنهکاران، در گم‌گشتگی و ضلالتی [از  
بهشت] و آتشی افروخته و شعله‌ور هستند. در روزی که  
به رو در آتش کشیده شوند [و گفته شود] بچشید [آتش]  
برخورد [سوزان] جهنم را».

و از آن طرف:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ  
مُقْتَدِرٍ<sup>۲</sup>﴾

محققاً پرهیزکاران، در باغ‌ها و [کنار] نهرهایی [در بهشت  
جاودان] هستند. در جایگاه راستی نزد خدای قادر و توانا».

### ۳. قیامت از نظر اصل «عدالت»

مقتضای حکمت حضرت حق ﷻ عادل بودن او است و عدالت او نیز مستلزم  
برقرار ساختن تناسب است میان «مقدمات» و «نتایج» و رساندن هر صاحب  
حقی به حقی. زیرا اگر بنا شود، هر نوع کاری مقدمه هر نوع نتیجه‌ای (اعم از  
مناسب و نامناسب) واقع بشود و هر حقی در دسترس هر کسی (اعم از مستحق  
و غیر مستحق) قرار گیرد، پیداست که چه عالم ناموزون و اساساً نامعقول و غیر  
قابل تحمل، بلکه غیر قابل امکان خواهد بود.

از باب مثل آیا ممکن است هم آتش سوزان، موجب رفع عطش گردد و هم

۱. سوره قمر، آیات ۴۷ و ۴۸.

۲. همان، آیات ۵۴ و ۵۵.



آب سرد و روان؟ برای تغذی انسان، هم نان و گوشت و برنج صلاحیت داشته باشد و هم سنگ و آهن و فولاد و چدن؟ برای پرواز در آسمان هم هواپیما وسیله باشد و هم زیردریایی؟ برای رسیدن به «کعبه» هم رفتن روبه عربستان راه باشد و هم رفتن روبه ترکستان؟ نه، چنین نیست! بلکه هر غایتی مناسب با خود مبدئی دارد و هر راهی سراز مقصد خاصی درمی آورد.

برقرار ساختن تناسب میان اجزاء خلقت و ارتباط دادن بین «مبادی» و «غایات» از شئون مُسَلَّم عدالت آفریدگار حکیم است که قانون عمومی عالم خلق و برپا دارنده این همه کُرَات و کِهکشانشانها با تمام محتویات عظیم و بی شمار آنها می باشد و کوچکترین تخلف از آن، موجب نابودی همه چیز می گردد. این حدیث از رسول خدا ﷺ منقول است:

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛<sup>۱</sup>»

آسمانها و زمین بر اساس عدل استوار است.»

حال، انسان نیز که مانند دیگر موجودات جهان، دارای کمال نوعی مخصوص به خود می باشد و از آغاز پیدایش در حال حرکت به سوی آن کمال است، بطور حتم، مشمول قانون عمومی عالم یعنی «عدالت» خواهد بود. بلکه او بیش از سایر موجودات تحت نظارت و مراقبت شدید این قانون باید واقع شود. چه آنکه او دارای امتیاز بزرگ «اراده» و «اختیار» است و بر اساس همین امتیاز است که تکامل روحی و اخلاقی در مسیر انسانی را در اختیار خودش قرار داده اند. یعنی این خود انسان است که می تواند در مسیر تکامل افتاده و خود را به نهایی ترین درجات سعادت و کمال قرب به خدا ارتقاء دهد و هم خود اوست که می تواند در مسیر ضد کمال افتاده و خویشتن را به پست ترین مرحله بدبختی

۱. تفسیر صافی، سوره رحمن، ذیل آیه «وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ».

و دوری از خدا و محرومیت بی منتها فرود آورد.

به همین جهت، دستگاه رحمت حضرت «رحمان» در مقام حفظ و حراست انسان از انحراف و خطا، علاوه بر قانون «عدالت تکوینی» که بر عموم کائنات حاکم است، قانون «عدالت تشریحی» را نیز که همان قوانین مربوط به «حقوق» است (اعم از حقوق خدا و خلق خدا بر انسان که آن هم با نظر تحلیلی، ریشه تکوینی دارد) مقرر فرموده و انسان را در عالم اراده و اختیار، موظف به تبعیت از آن نموده است تا بر اثر این تبعیت، در مسیر تکامل انسانی حرکت کرده و با به دست آوردن اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه، نائل به کمال و سعادت مطلوب خود گردد.

### مساوی بودن «مطیع» و «متخلف» خلاف عدل است

با کمال وضوح می بینیم که در این دنیا به تمام حساب ها رسیدگی نمی شود و مجازات کافی (از کیفر و پاداش) درباره متخلفین و مطیعین، اجرا نمی گردد. یعنی نه چنان است که تمام اطاعت کاران به پاداش بندگی و طاعتشان در این دنیا غرق در نعمت و لذت گشته و دور از هرگونه رنج و بلا و مصیبت به سر ببرند و نه آنطور که جمیع تبه کاران و گنه پیشگان، در این عالم به کیفر اعمال زشت و اخلاق پلیدشان، مبتلا به انواع بلیات و مصائب گردیده و محروم از همه گونه تمتعات و خوشگذرانی ها بمانند.

البته جای انکار نیست که بعض گنه کاران، به قسمتی از کیفر دنیوی بعض گناهانشان می رسند و آتش «مکافات عمل» دامن بسیاری از جنایتکاران بشری را در همین دنیا با سرعت و شدتی عبرت انگیز می گیرد و نابودشان می سازد؛ چنانکه قرآن کریم از قصص امت های گذشته و سرنوشت شوم «طاغیان» بشر که چوب خیره سری های خود را در همین دنیا خورده و نابود گشته اند، فراوان



آورده است.<sup>۱</sup> کما اینکه بسیاری از نیکوکاران و خدمتگزاران به جامعه بشری نیز به پاره‌ای از پاداش دنیوی بعض اعمال نیکشان می‌رسند و خیر و سعادت در زندگی این جهانی نصیبشان می‌شود.

البته، این واقعیتی است در جای خود درست و مورد تصدیق. اما سخن اینجاست که در این دنیا، نه چنین است که همه گنهکاران در ازای هرگونه جرم و گناهی که مرتکب شده‌اند، به جمیع اقسام مجازاتی که در خور آن جرم و شایسته آن گناه است مجازات شوند و نه آنچنان که تمام نیکوکاران، در قبال هرگونه کار خیر و طاعتی که انجام داده‌اند، به ثواب‌هایی که مناسب آن خیر و نکویی است نائل گردند، بطوری که در این جهان، نه نیکوکاران رنج و بلایی بینند و نه گنهکاران لذتی از زندگی بچشند! بلکه به عکس، غالباً دیده می‌شود که مردم بدکار و ستمگر، از کفار و فسّاق، در دنیا بیش از نیکوکاران به لذات زندگی رسیده و از خوشی‌های آن، برخوردار می‌شوند و می‌میرند. در حالی که بسیاری از مردم صالح با ایمان، عمری با ناکامی و محرومیت از تمتعات، زندگی می‌گذرانند و سرانجام با روحی رنج‌دیده از ناملايمات فراوان، چشم از دنیا می‌پوشند و می‌روند.

حال، اگر راستی زندگی بشر به همین جا خاتمه پیدا کند و انسان‌ها همه در خاک فروروند و نابود شوند و «مرگ» پایان زندگی بشر باشد و پس از آن نه حسابی در کار باشد و نه کیفر و پاداشی به میان آید؛ یعنی نه آن ستمگر دیوسیرتی که پا روی قوانین الهی (که ریشه از نظام طبیعت و فطرت گرفته است) نهاده و برای نیل به هواهای نفسانی خود، فضایل راکشته و رذایل را پرورانده است و گلوها فشرده و شکم‌ها دریده و دل‌ها سوزانده است، به کیفر و سزای مناسب با روح پلیدش

۱. به سرگذشت قوم نوح، عاد و ثمود، قوم لوط و قوم شعیب، فرعون و قارون و اصحاب فیل، در سوره‌های «شعراء» و «فجر» و «فیل» رجوع شود.

برسد و نه آن انسان پاکدل نیکوسیرت فرشته خوکه با داشتن همه گونه وسایل طغیان، دست از روش انسانی و بندگی خدا برداشته و نسبت به تمام حقوق خدا و بندگان خدا وفادار بوده و حقی از صاحب حقی تضییع ننموده است و در این راه دندان روی جگر نهاده و انواع شدائد و سختی ها را تحمل نموده و تمام عمر دنیایی خود را با صبر بر محرومیت های بی شمار از جهات جسمی و روحی گذرانده است؛ تنها برای اینکه اطاعت از قانون «عدل» الهی کرده و تخلف از فرامین حقّه آسمانی ننموده باشد.

آری، پس از مرگ، نه آن ستمگر ناپاکدل به کیفر برسد و نه این پرهیزکار روشندل به پاداش نائل شود. اگر مطلب اینطور باشد آیا راستی اینچنین دستگاهی جز این است که يك دستگاه ظالمانه خواهد بود، سراسری نظامی و بی حسابی و هرج و مرج بسیار زشت و ناپسند که از طرفی وضع قانون نموده و امر و نهی صادر می کند، تعیین حدود و حقوق می نماید و از طرف دیگر، همه را مطیع و متخلف به نقطه واحدی رسانیده و جملگی را به يك چشم دیده و محکوم به سرنوشت واحدی می سازد؟ یعنی هم مسأله «تناسب مقدمه با نتیجه» يك مطلب موهوم و بی اساس از آب درآمده و هم موضوع «اعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ» باطل و پوچ اعلام شده است!! در صورتی که هر دو مسأله از حقایق مسلمة عالم آفرینش و از لوازم حتمیة «حکمت» خلقت است و سنت جاریه پروردگار حکیم که فرموده:

﴿لَا تَبْدِيلَ لِحُكْمِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ!﴾

جابجا کردن برای آفرینش خدا نیست. این است دین و

روش پابرجا.

پس به حکم «عقل» و «وجدان» و بر حسب اقتضاء قانون «عدالت» عمومی

که در جهان باید در ماورای این عالم، عالم دیگری باشد که جمیع افراد بشر، پس از گذشتن از «پل مرگ» در آنجا مجتمع گردند و در موقف حساب و سنجش اعمال بایستند و هریک، به نتایج فعالیت های فکری و اخلاقی و عملی خود، با رعایت «تناسب» و «توازن» که ناموس طبیعی عالم خلقت است، نائل شوند و هر فرد مستحقّی به همان حقّی که استحقاق آن را بر اساس آزادی در «اراده» و «اختیار» خود، در زمینه روح و وجود خود تحصیل نموده است واصل گردد. اینک به آیات قرآن در زمینه استدلال به اصل عدالت توجه فرمایید:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكُنْ بِنَا حَاسِبِينَ!﴾  
ترازوهای عدل را در روز قیامت می نهیم. پس به کسی ستمی نخواهد شد و اگر [عملی] به سنگینی دانه خردلی باشد، آن را [به حساب] می آوریم و ما برای حساب [عادلانۀ عمل] کافی هستیم.

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟﴾<sup>۲</sup>  
آیا کسانی را که ایمان دارند و کارهای شایسته کرده اند، با آنها که در زمین فساد می انگیزند یکسان می گردانیم؟ یا پرهیزکاران و نابخاران را با هم مساوی قرار می دهیم؟! [حاشا!]

۱. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

۲. سوره ص، آیه ۲۸.

﴿أَمْرٌ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ  
﴿آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا  
يَحْكُمُونَ﴾ \* وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى  
كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛<sup>۱</sup>

آیا کسانی که مرتکب اعمال بد شده‌اند، گمان دارند  
آنها را در ردیف کسانی قرار دهیم که ایمان آورده و  
کارهای شایسته کرده‌اند که زنده بودن و مردنشان  
مساوی باشد؟ چه بد داوری می‌کنند! در صورتی که خدا  
آسمان‌ها و زمین را به حق [و بر اساس عدل] آفریده است تا  
هر کس به تناسب اعمالی که انجام داده است، جزا داده  
شود و آنان مورد ستم واقع نمی‌شوند.

در این آیه شریفه، اثبات قطعیت «معاد» از دوراه شده است، یکی از راه  
«حکمت» خلقت که داشتن هدف و غایت است و از آن تعبیر به «حق» شده  
است ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ و دیگر از راه «عدالت» که رسیدن هر  
مستحقّی به حقّش را مستلزم است و از آن تعبیر به «جزاء» شده است «وَلِتُجْزَى  
كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ».

و چون هیچ کدام از «غایت» و «جزاء» به صورت کامل و تمام الشّرایط در این  
دنیا تحقق نمی‌یابد، پس وجود نشأ دیگری لازم است که جوابگوی قانون  
«حکمت» و «عدالت» حضرت خالق عادل حکیم (تعالی شأنه العزیز) باشد و  
آن، نشأ «آخرت» است. بنا بر آنچه گفته شد، دیدیم که استدلال به عدالت  
در اثبات لزوم قیامت یک روش قرآنی بوده و از صریح کلام خدا استفاده می‌شود

که موضوع «جزاء عمل» را مورد توجه قرار داده و سخن از موازین قسط و ترازوهای عدل به میان آورده است و صریحاً می‌فرماید: در دستگاه من، ممکن نیست درباره کسی به ظلم و خلاف عدالت رفتار شده و کیفر و پاداشی به غیر میزان عدل و حساب عمل به او داده شود و یا آنکه من، فاجرو متقی را به يك چشم دیده و آن دورا از لحاظ جزاء با هم مساوی گردانم.

#### ۴. «قیامت» از نظر اصل تکامل

قانون تکامل (یعنی حرکت از مرتبه نقص به سوی کمال) از قوانین مسلم و تعطیل‌ناپذیر عالم طبع است. تمام کائنات، از کوچکترین ذره تا عظیم‌ترین کرات و کهکشان‌ها، جاندار و بی‌جان، در حال حرکت برای رسیدن به کمال نوعی خود می‌باشند.

دانه گندمی که در دل خاک می‌رود، بذرگلی که در زمین افشاند می‌شود، نطفه‌ای که در شکم یا تخم يك حیوان و یا در رحم يك انسان قرار می‌گیرد، تمام اینها طبق قانون «تکامل»، به مسیر معینی افتاده و تحت شرایطی خاص، رو به غایتی مخصوص که برای رسیدن به همان غایت، قدم به عرصه هستی نهاده‌اند، می‌روند. تا یکی تبدیل به سنبلی پراز دانه‌های فراوان گردد. دیگری به صورت يك بوته شاداب از گلبرگ‌های زیبا و معطر به روی تماشاگران طرف چمن خندد. سومی مثلاً طاووسی دلربا و یا بلبلی شیدا شده و چهارمی يك قامت افراشته و انسانی متفکر و باهوش و زیرک و دانا گردد.

حال اگر فرضاً در میان انواع، افرادی بر اثر برخورد با مانعی متوقف گشته و در ظاهر راه عدم پیمایند، مع الوصف از حیطة قانون «تکامل» بیرون نرفته و باز راه دیگری مجدداً در مسیر اصلی خود افتاده و روبه غایت نوعی خلقت خود می‌روند. این جریان در جزء جزء عالم به چشم می‌خورد و تا آنجا هم که

دانش پژوهان، با چراغ روشن علم به زوایای تاریک جهان سرکشیده اند، در همه جا به پیشتازی قانون تکامل پی برده و تأیید نموده اند که به هر حال آنچه مسلم است، این کاروان مُعظم هستی با جنب و جوش و تلاش دائم با تمام ارکان و اجزاء و محتویاتش سرگرم تحوّل و تکامل بوده و طبعاً با هرگونه توقّف و رکود در حال جنگ و نبرد می باشد و هر نوع عامل ضدّ تکامل را با قوّت و قدرتی تمام درهم شکسته و آن را در شکم امواج کوبنده خود هضم می کند و نابود می گرداند و همچنان به سیر تکاملی خویش ادامه داده و پیش می رود تا آنجا که خدا خواسته و این جهان سیّال پرغوغا را برای نیل به آن مقصد اعلا به وجود آورده و با تجهیزاتی عجیب به راه انداخته است، واصل شود.

آری در آن نقطه و در آن سرمنزل مقصود است که این کاروان عظیم، بار خود را افکنده و از آن همه غوغا و جنب و جوش های پرسرو صدا که در حال حرکت داشت خلاصی می یابد و با آرامشی خاصّ به تمتّع و بهره گیری و برخورداری از حیات اصلی خود می پردازد و چنان ثبات و استقراری در آن جهان به وجود می آید و استعدادها هر چه که هست آنگونه به فعلیت می رسد که فردوس نشینان، به فرموده قرآن:

﴿لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوْلاً﴾<sup>۱</sup>

طالب هیچگونه دگرگونی و تحوّل از آن زندگی نمی باشند.

### ناسازگاری با ناموس «تکامل»

اکنون ما از خردمندان و صاحب نظران می پرسیم: آیا اگر راستی این دستگاہ عظیم خلقت و این کاروان معظم هستی با این همه تجهیزات عجیب و سازمان های شگفت انگیزش، به همین جا ختم گردد و بعد از چندی (چنانکه

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۸.

دانشمندان می‌گویند) این گُرَات و منظومه‌های شمسی یکی بعد از دیگری سرد و خاموش شوند و تمام مظاهر حیات، تبدیل به موجوداتی مرده و بی‌روح گردند؟ و در این میان، انسان که به قول معروف «کُلُّ سَرَسَبْدٍ مَخْلُوقَاتٍ» (و لا اقل تا آنجا که ما شناخته و دانسته‌ایم) عالی‌ترین محصول جهان خلقت است، با آن همه تشکیلات عجیب و شاهکارهای بدیعی که در ساختمان جسم و روح او به کاررفته و کاملاً پیداست که جنبهٔ مقدماتی برای یک زندگی فوق‌العاده وسیع دیگری دارد، اگر تمام هدف و غایت خلقت او در همین زندگی بسیار کوتاه عالم دنیا، آن هم چنانکه می‌بینیم مملو از انواع ناملازمات و دشواری‌های طاق‌ت‌فرسا و نیش‌های جانگزا خلاصه‌گشته و دوران عمر و دفتر حیاتش با «مرگ» بسته شود و تمام آن دستگاه‌های حیرت‌انگیز مغزو اعصاب و قوای دژاکه و حساسه‌اش تبدیل به خاك و ذرات خاکش دستخوش امواج باد گردیده و آنچنان نابود شود که گویی هرگز نبوده است!

آیا حَقّاً در این صورت کاری برخلاف عقل و حکمت تحقق نیافته است؟ آیا انصافاً ممکن است این رکود و توقّف شوم، با ناموس مسلّم و عمومی «تکامل» که در طبیعت عالم آفرینش، ساری و جاری است، موافق و سازگار درآید؟ آیا هیچ امکان این هست که موجودی، عامل پیدایش آثاری ضدّ آثار خود باشد؟ یعنی توقّف از تکامل زاییده شود و «تحرّک» تولیدکنندهٔ «سکون» گردد؟

نه، حاشا و کلاً. چنین چیزی محال است و هرگز توقّف و سکون با طبع قانون تکامل که در جوهر خلقت در جریان است نمی‌سازد. بلکه همان‌طور که گفتیم این جهان با تمام محتویاتش که از جملهٔ آن، انسان است دائماً در حال تبدیل و تحوّل است و لایزال، از نقص، روبه‌کمال می‌رود و در هر مرحله، صورتی کامل‌تر از صورت پیشین به خود می‌گیرد تا سرانجام، مبدّل به جهانی شود در نهایت درجهٔ وسعت و نورانیت و آسایش در حیات و استغراق در کمال، آن‌گونه که نسبت این جهان سیال

و گذرا با آن جهان ثابت و مستقر، همچون نسبت بذراست با ثمر و نسبت نطفه است با انسان و چنانکه می دانیم مسلماً نظام قهری عالم و سیر جبری خلقت تا هسته و بذرا به سرحد میوه شدن نرساند از کار خود دست بردار نخواهد بود و لذا به وجود آوردن «بذر» در واقع اعلام قطعیت «میوه» را داده است. اساساً «بذر» و ثمر با هم متحدند. بذرها مرتبه ناقص میوه است و میوه هم مرتبه کامل بذراست. یعنی يك هسته خرما که در دل خاك می رود، در واقع همان درخت پراز شاخ و برگ نخل است با تمام خوشه های خرما و رنگ و بو و طعمش. و چون به حرکت درآمد و روبه تکامل رفت، تبدیل به درختی بزرگ و مفصل می شود؛ دارای شاخ و برگ فراوان و خوشه های شاداب و رطب.

همچنین نطفه و انسان با هم متحدند. نطفه، همان مرتبه ناقص انسان است و انسان نیز مرتبه کامل نطفه است و هکذا «دنیا» را که می بینیم با همه چیزش در حال حرکت و انتقال است از همین جا باید پی به حتمیت «آخرت» برده و آن را مقطوعاً مخلوق و موجود مسلم بدانیم. چه آنکه نظام قهری خلقت تا دنیا را به سرحد «آخرت» نرساند، از حرکت باز نخواهد ایستاد و از سیر تکاملی خود دست بر نخواهد داشت. دنیا چون «تخم» است و «آخرت» میوه است. دنیا همانند نطفه است و آخرت چون انسان است. دنیا و آخرت با هم متحدند از سنخ اتحاد میوه و تخم و نطفه و انسان. یعنی «دنیا»، آخرت سربسته و پیچیده است و «آخرت»، دنیای مشروح و مفصل است.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا \* وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ... يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا!﴾

در آن هنگام که زمین، به شدیدترین لرزشش لرزانده

شود و زمین، بارهائش را بیرون دهد ... در آن روز [زمین]  
خبرهائش را باز گوید».

﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ؛<sup>۱</sup>

و آنگاه که نامه ها گشوده شود﴾.

در حقیقت، «دنیا» مرحله پیچیدگی صحیفه های وجود است و دوران ضبط  
خبر. اما «آخرت» دور «نشر صحائف» است و مرحله «پخش خبر».

### ناموس «تکامل» در منطق قرآن

تا اینجا سخن از ناموس «تکامل» بود از طریق استدلال عقلی.  
حال، از دیدگاه قرآن کریم به مطلب می نگریم و در تحکیم اساس آن به آیاتی  
چند از کتاب خدا تمسک می جوئیم.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛<sup>۲</sup>

آیا گمان بردید که شما را [با این همه تجهیزات عجیب  
از داخل و خارج] بیهوده و عبث آفریدیم؟ [هدف و غایتی  
متناسب با این سازمان عظیم خلقت در کار نیست] و  
اینکه شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟﴾.

در این آیه شریفه می فرماید: بطور حتم بدانید که آفرینش انسان بیهوده و  
بی هدف نبوده است و او باید در مسیر «تکامل» تا حد رجوع و بازگشت به خدا  
(کمال بی پایان) در حرکت باشد و هرگز با حادثه مرگ از راه نمی ماند و مُردن،  
پایان زندگی وی نمی باشد.

۱. سوره تکویر، آیه ۱۰.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى \* أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ  
يُمْنَى \* ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَحَلَقَ فَسَوَّى \* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ  
الذَّكَرَ وَالْأُنثَى؛<sup>۱</sup>

آیا انسان گمان می برد که بیهوده و مهمل واگذاشته می شود؟ [بی تکلیف و بی جزا به حال خود رها می گردد؟] آیا او نطفه ای نبود از منی که [در رحم] ریخته می شود؟ سپس خون بسته ای گردید و [خدا] او را آفرید [شکل و صورتی مخصوص به او داد] و کامل و معتدلش گردانید [تناسب بین اعضا و جوارحش مقرر ساخت] و از وی دو جفت نرو ماده قرار داد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ  
مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُصْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ  
وَعَيْرٍ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ  
مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ  
يُؤْتَىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ  
عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ  
وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ \* ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ  
وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ  
لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ<sup>۲</sup>

ای مردم! اگر درباره رستاخیز [قیامت] در ریب و شکی هستید، پس [به کیفیت آفرینش خود توجه نمایید که]

۱. سوره قیامت، آیات ۳۶ تا ۳۹.

۲. سوره حج، آیات ۵ تا ۷.

حقیقت آنکه ما شما را از خاکی آفریدیم. آنگاه از نطفه‌ای، آنگاه از خونی بسته، سپس از پاره گوشتی صورت گرفته و نگرفته [کامل الخلقه و ناقص] تا بیان کنیم برای شما [قانون تکامل خلقت و امکان بعث قیامت را]. آنچه را که بخواهیم [از جنین‌ها] تا مدتی معین [تمام دوران حمل] در رحم‌ها مستقر می‌سازیم، آنگاه شما را به صورت طفل [از رحم] بیرون می‌آوریم، سپس [شما را می‌پروریم] تا به شدت و کمال قوت خود برسید. و بعضی از شما [در سنین اوایل یا اواسط عمر] می‌میرد و بعضی از شما به پست‌ترین دوران عمر [نهایت پیری] می‌رسد که بعد از [آن همه] دانایی، چیزی نماند و زمین را [فصل زمستان] خشک و بی‌گیاه می‌بینی، پس همین که آب را بر آن نازل کنیم می‌جُنبد و بر می‌آید<sup>۱</sup> و از هر نوع [گیاه] بهجت‌زا و نشاط‌انگیز می‌رویاند. این جریانات [تطورات انسان در رحم و تکامل نبات در مهد زمین] بدان جهت تحقق می‌یابد که خدا هم‌وق است و او زنده می‌کند مرده‌ها را و او بر هر چیز تواناست و بطور حتم، قیامت آمدنی است. شکی در آن نیست و محققاً خدا کسانی را که در قبرها هستند، زنده و مبعوثشان می‌گرداند».

۱. کلمه «رَبِّتٌ» به معنای «اِئْتَفَعَتْ» ترجمه شده است (تفسیر کشاف) و «اِئْتَفَاخٌ» یعنی: باد کردن و برآمدن که گویی زمین مانند زنان آبستن شکمش بر می‌آید.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ \* ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ \* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup>

به راستی که انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم. آنگاه او را نطفه‌ای در قرارگاهی منیع و مناسب [پرورش] قرار دادیم. سپس نطفه را خون بسته‌ای ساختیم. آنگاه خون بسته را گوشت پاره‌ای گردانیدیم و گوشت پاره را استخوان‌ها ساخته و استخوان‌ها را گوشت پوشانیدیم. پس از آن او را به صورت خلق دیگری پدید آوردیم. پس بلند مقام و دائم البرکات است خدا که بهترین آفریدگاران است. باز حقیقت آنکه شما بعد از این [مراحل و طی قسمتی از طریق تکامل] مردنی هستید [سرانجام می‌میرید] و سپس شما محققاً روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

در این آیات شریفه نیز سخن از تطورات تکامل «انسان» و «نبات» به میان آمده و حرکت انسان از مرحله خاک تا به عالی‌ترین مراحل دنیوی اش، «آشد» که سنّ کمال قوت اعضاء و نیروهای آدمی است، نشان داده شده است و همچنین تبدلات اجزاء خشک و افسرده و بی جان زمین در اندام بذرها و هسته‌های نباتی، تا سرحدّ اهتزاز و رویش انواع گیاهان و ریاحین، نمودار گردیده است. آنگاه این دو جریان که دو نمونه از مجاری قانون «تکامل» است، شاهد بر



امکان «قیامت» و زنده گشتن مرده ها در روز «جزاء» ارائه شده است که می فرماید: «لِئُبِّيَنَّ لَكُمْ»؛ یعنی تشریح مراحل سیر وجود از صورت خاک مرده تا صورت يك انسان زنده، برای این است که شما یقین به «تَحَوُّل» مجدّد اجزای خاکی آدمیان پس از مرگ پیدا کنید

نتیجه آنکه: در این نوع از آیات شریفه قرآن، نشأه «قیامت» در قیافه آخرین مرحله يك «سیر تکاملی منظم» ارائه گردیده و مخصوصاً در مواضع عدیده ای صریحاً موضوع زنده شدن انسان ها پس از مُردن و در دل خاک رفتن، تشبیه به «احیاء زمین و رویدن انواع نباتات بر اثر نزول باران» شده است و با این تشبیه بسیار رسا، مسأله بعث و حیات مجدّد انسان، يك جریان صد درصد طبیعی و حتمی الوقوع و مسلم به دنبال مراحل قبلی خلقت، نشان داده شده است. تأمل در آیات ذیل، این واقعیت را با کمال وضوح ارائه می دهد.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ  
سَحَابًا نَقَّالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ  
مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>

و اوست آن کسی که بادهای او را می فرستد در حالی که بشارت دهنده [باران] رحمت او هستند تا همین که حامل ابرهای سنگین بار [از آب فراوان] شدند، می رانیم آن [ابر] را به سوی سرزمینی مُرده، آنگاه آب را بر آن سرزمین نازل می سازیم. سپس به سبب آن آب، از انواع ثمرات [از زمین] بیرون می آوریم، همین طور هم مُردگان را [از قبرها] خارج می سازیم [این تشبیه را از آن نظر آوردیم] که شاید شما متذکر شوید».

﴿فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾<sup>۱</sup>

پس زمین را پس از مرگش به سبب آن [باران] زنده کردیم.  
همچنین است نُشور [برانگیختگی انسان در رستاخیز].

﴿فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ﴾<sup>۲</sup>

پس زنده کردیم به سبب آن [آب آسمان] سرزمین مرده‌ای  
را. اینچنین بیرون آورده می‌شوید [از قبرها برمی‌خیزید].

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا \* ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ  
إِخْرَاجًا﴾<sup>۳</sup>

و خدا شما را از زمین رویانیده است، رویانیدنی شگفت‌انگیز.  
سپس شما را به زمین برمی‌گرداند و [مجدداً] شما را [از  
زمین] بیرون می‌آورد، بیرون آوردنی بس عجیب.

در سورهٔ واقعه پس از اشاره به خلقت انسان از «منی» سخن از مرگ و حیات  
بعد از مرگ وی به میان آمده است و می‌فرماید:

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ \* عَلَىٰ أَنْ  
نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ \* وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ  
النِّسَاءَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup>

ما، در بین شما مرگ را مقدر نمودیم و ما، مغلوب [هیچ  
عاملی که جلوگیری از مرگ شود] نمی‌باشیم. برای این اساس



۱. سورهٔ فاطر، آیه ۹.

۲. سورهٔ زخرف، آیه ۱۱.

۳. سورهٔ نوح، آیات ۱۷ و ۱۸.

۴. سورهٔ واقعه، آیات ۶۰ تا ۶۲.

که [به سبب مرگ] افرادی مثل شما را در جای شما قرار داده و شما را در آنچه نمی‌دانید [از خلقت آخری که از خصوصیات آن بی‌خبر هستید] ایجاد بنماییم و محققاً نشأه اول را [که دنیا است] دانسته‌اید. پس چرا متذکر نمی‌شوید [و در آن نمی‌اندیشید تا از تحقق این نشأه معلوم، به امکان آن نشأه نامعلوم پی ببرید].»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

«عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَىٰ وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ؛<sup>۱</sup>»

شگفت دارم از کسی که نشأه دیگر را [که نقطه نهایی و هدف از سیر کمالی است] انکار می‌کند در حالی که او نشأه نخستین را [که مراحل اولیه تکامل است] می‌بیند.»

یعنی انسان عاقل هوشمند، از دیدن «سیر تکاملی» عالم متوجه حتمیت دنباله آن گردیده و انقطاع و توقف و بریده شدن در بین راه را منافی با طبع جهان و ضد ناموس «تکامل» در خلق می‌شناسد و قهراً به وجود عالم دیگری که منتهی الیه «سیر تکاملی» دستگاه آفرینش و غایت اصلی خلقت انسان است، معتقد می‌گردد.

### تأمل در آینده انسان

حال اگر می‌بینیم حضرت والای انسان فعلاً به تمام این موجودات بیجان نیازمند است. در زمستان به آتش و انواع وسایل گرمازا و در تابستان به آنحاء وسایل سرما آفرین احتیاج فراوان دارد. شمع و چراغ اگر نباشد در تاریکی به زحمت و وحشت دچار می‌شود. مسافت‌های دور را بی‌استمداد از مرکب‌های گوناگون از جماد و حیوان نمی‌تواند طی کند.

۱. نهج البلاغه، باب الحکم، حکمت ۱۲۱.

آری، تمام این نیازمندی‌های فعلی انسان به جهان خارج و پایین‌تر از خودش برای این است که هنوز سیر خود را به پایان نرسانیده و نیروها و شایستگی‌های نهفته در ذاتش بارز نشده است. فعلاً در حال سفر است و زندگی‌اش زندگی موقت است. از باب مَثَل:

يك جوان دانشجو در رشته مهندسی مثلاً مسافرت به يك كشور دور از وطن نموده و آنجا كه مركز علمی است، به ادامه تحصیل در رشته مخصوص به خودش می‌پردازد تا آن نیرو و استعداد نهفته در باطنش به «فعلیت» رسیده و او نتیجتاً مهندسی متخصص در قسمت ساختمان گردد و بتواند در پرتو آن تخصص فنی و ملکات عالیة علمی که به دست آورده است، نقشه‌هایی بسیار بدیع و زیبا طرح نموده و طبعاً بناهایی باشکوه و مجلل و محکم به وجود آورد. البته این جوان محصل تا زمانی که رشته تخصصی‌اش را تکمیل نکرده، طبیعی است که قدرت برای ایجاد ساختمان‌های عالی و محکم نخواهد داشت و حتی در مدت مسافرت تحصیلی خود نیز يك اطاق بسیار محقر در راز تجمل و زیور اجاره کرده و در آن با اثاث مختصری که مناسب با زندگی يك مسافر است، دوران آموزشی خود را خواهد گذرانید.

در حالی که واضح است این جوان روی آن استعداد عالی که در وجودش نهفته است، شأنش اجل از این است که در يك اطاق محقر خشت گلی زندگی کند و روی حصیر بخوابد و در پرتو نور شمع و چراغ پیه سوز بنشیند. اما در جواب هر کس که در این مورد به او اعتراضی کند می‌گوید: من که هنوز زندگی اصلی و همیشگی خود را شروع نکرده‌ام، من فعلاً مسافر و در حال تحصیل می‌باشم و این هم که می‌بینید، زندگی موقت هفت هشت ده ساله دوران تحصیل من است.

اصل زندگی من باید در وطن آغاز گردد. آنجا که رسیدم، مهندسی عالی‌قدر و درس خوانده‌ام. طراحی قابل و نقشه‌ریزی ورزیده‌ام. آنجا است که نقشه‌هایی

بدیع، طرح کرده و ساختمان‌هایی عظیم می‌سازم؛ مهمانسراهای باشکوه و سالن‌های مجلل به وجود می‌آورم و آنها را به انواع تجمّلات و نقش و نگارها و نورافکن‌ها می‌آرایم و خلاصه یک زندگی بسیار مُرّفه و دلپسند در آنجا تشکیل داده و آنچنان که با شئون علمی و اجتماعی من مناسب باشد به سر می‌برم. حال انسان نیز در این جهان، وضعش به همین منوال است که فعلاً می‌بینیم او به صدها و هزارها وسیله و ابزار، از جماد و نبات و حیوان برای تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر نیازمندی‌های زندگی‌اش محتاج است. با اینکه می‌دانیم انسان موجودی است که استعداد عجیب تصرّف و نفوذ در کائنات در وجودش به ودیعت نهاده شده است و جداً شأن او اجلّ از این است که در حیات خویش احتیاج به مادون خود داشته باشد و لذا می‌فهمیم این انسان، آن انسان به معنای واقعی کلمه‌اش نمی‌باشد. یعنی هنوز قیافه اصلی خود را به خود نگرفته و به آخرین نقطه خویش نرسیده است. او فعلاً دوران مسافرت تحصیلی خود را طی می‌کند تا عالی‌ترین مقامات راقیه انسانی را به دست آورده و از این جهان با روحی مجهّز به جهاز تصرّف در کائنات، به آن جهان که وطن اصلی و قرارگاه دائمی انسان‌هاست منتقل شود. آنجا دیگر میدان، میدان انسان است. بهشتیان به هر چه که مشیتشان تعلق بگیرد، در آنجا برای آنان فراهم است:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا!﴾

برای ایشان فراهم است آنچه در بهشت خواهان‌اند.

آری:

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحراست

صبرکنید تا این شب دِيجور «دنیا» به پایان برسد، صبح «قیامت» دمیده و روز بزرگ انسان فرا برسد. روز انسان، روزی است که:

﴿وَفِيهَا مَا تَسْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ!﴾

و در آن بهشت آنچه دلخواهشان باشد و چشم‌هایشان از آن غرق لذت شود برای آنان فراهم است.

هر چه خواهد دلش همان بیند و آنچه بیند دلش همان خواهد

### چرا بعضی منکر قیامتند؟

حال، اینجا سؤالی طرح می‌شود که: اگر انسان به حکم عقل و براساس تفکر در جوانب گوناگون از نظامات جهان، چاره‌ای جز اعتراف به حقیقت «رستاخیز» و «بعث» پس از مرگ ندارد، پس روی چه میزان دیده می‌شود که بسیاری از انسان‌ها و چه بسا برخی از دانشمندان و صاحب‌نظران در علوم، از در انکار درمی‌آیند و پشت پا به حکم «عقل» و منطق «وحی» زده و عالم حتمی الوقوع قیامت را در ردیف افسانه‌های کهن و به فرموده قرآن جزء «اساطیر الاولین»<sup>۲</sup> می‌شمارند؟!

در جواب این سؤال گفته می‌شود: اعراض و انکار بشر نسبت به مسائل مربوط به «قیامت» و بطور کلی نسبت به «معارف حقه آسمانی» و «وظایف دینی» علل و موجبات گوناگون و متعدّد دارد و ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. نداشتن فرصت و مجال کافی برای تفکر در این امور از نظر صرف اوقات حیات در تأمین و توسعه زندگی مادی.

۱. سوره زخرف، آیه ۷۱.

۲. به سوره‌های: انعام، آیه ۲۵ و انفال، آیه ۳۱ و نحل، آیه ۲۴ و مؤمنون، آیه ۸۳ و فرقان، آیه ۵ و نمل، آیه ۶۸ و احقاف، آیه ۱۷ و قلم، آیه ۱۵ و مطفّفين، آیه ۱۳ رجوع شود.

۲. فقدان شرایط تعلیم و تربیت دینی از دوران کودکی و به وجود آمدن جوّ خاصّ بی خبری تا آخر عُمر از حقایق معنوی.

۳. مشاهده تضادّ و تناقض بین «مسموعات» به نام «مذهب» در دوران کودکی در دامن والدین و مربیان جاهل و بین معلومات بعدی به دست آمده از مراکز علمی، بدون اینکه خود فرد، در مقام تحقیق و تعمّق لازم و صحیح برآمده و حق و باطل را از هم جدا کرده و رفع تناقض بنماید.

۴. بعضاً در مقام حق جویی و پی گیری از مطالب دینی به اشتباه خطرناکتری افتاده اند! به این معنی که افکار و عقاید آمیخته به اوهام و گفتار و رفتار توأم با هزاران خطا و انحراف جمعی از مردم جاهل متدین نما را، به غلط، مظهر اسلام و نماینده احکام و تعالیم عالیّه «قرآن» تشخیص داده و بدون هیچگونه مجوّز عقلی انسانی، پایه تحقیقات دینی خود را روی آن نهاده اند، آنگاه ناجوانمردانه و یا احمقانه به اسلام و قرآن تاخته اند. در صورتی که هر انسان محقّق با انصافی در مقام تحقیق درباره هر مکتبی، خود را موظّف به این می داند که به متون اصلی و اسناد و مدارک قطعی آن مکتب مراجعه کرده و آنگاه برکُرسی قضاوت در «اصالت» یا عدم «اصالت» آن مکتب بنشیند. نه اینکه افکار و اعمال توده مردم نادان را معیار درک مبانی و میزان شناسایی تعالیم یک مذهب بشناسد و آنگاه به داوری درباره آن مذهب بپردازد.<sup>۱</sup>

### علّت اصلی انکار «قیامت» از نظر قرآن

در میان علل و موجبات فراوان که برای انکار و اعراض بشر نسبت به مسائل مربوط به «قیامت» می توان شمرد، يك علّت که اگر آن را «علّة العلل» بنامیم اغراق

۱. برای پی بردن به موجبات دیگر انحراف بشر از مسیر ایمان به حقایق دینی، به کتاب «علل گرایش به مادیگری» تألیف آقای مطهری رجوع شود.

نگفته ایم بیش از سایر موجبات و علل، پرده روی عقل و بصیرت انسان می افکند و آدمی را از تفکر در بسیاری از موضوعات اصیل حیاتی باز می دارد و جداً نیروی تشخیص و تمیز آدمی را فلج می سازد و آن موضوع «اتباع هوی» و «اراده فُجور» است. یعنی انسان بر حسب اقتضای طبیعت اولیه اش که هم مَرزبا حیوان است و هنوز از نظر «تربیت»، تحوّل و انقلاب آدمی در وجودش به عمل نیامده است، تابع هوای نفس و مطیع تمایلات حیوانی خود می باشد و همی جزا شباع شهوات و سیر در مسیر «فجور» و ارضای هوس ندارد و از طرفی هم بدیهی است که اعتراف به «قیامت» و اقرار به «کیفر و پاداش» روز «جزاء» با آزادی در فجور و اتباع هوی نمی سازد و قهراً با هوسبازی های انسان هوسران، اصطکاک پیدا کرده و او را از انواع تجاوزکاری ها بر حذر می دارد و لذا طبیعی است که انسان «گنه پیشه» و مقهور هوس، چاره ای جز این نمی بیند که برای حفظ آزادی خود در مسیر عصیان و گناه، جداً پا بر سر منطق عقل نهاده و از در انکار «قیامت» درآید و با وقاحتی تمام و لحنی آمیخته با تمسخر و استهزاء بگوید: «**أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ: قِيَامَتُ يَعْنِي چَه وَرُوز قِيَامَتُ يَعْنِي كِي؟**» چه کسی دیده چنین روزی را؟ از کجا که چنان باشد؟ آری از چنین انسان مُنحطّ سبک مغزی، جز چنین گفتار سست و بی وزنی، توقع دیگری نباید داشت.

﴿**بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرْ أَمَامَهُ \* يُسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؛**  
بلکه انسان می خواهد که مقابل او باز باشد سؤال  
می کند روز قیامت کی خواهد بود؟﴾.

این آیه شریفه در واقع پاسخی است که قرآن حکیم به سؤال سابق که در آیه قبل گذشت می دهد که فرمود: «**أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ؛** آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نمی کنیم؟» و با این جواب، پرده از راز

تخلّف انسان از منطق عقل و فطرت سلیم در موضوع «قیامت» برمی دارد. یعنی نه چنین است که انسان بر اساس «تعقل» و اعمال نیروی فکر و اقامه «برهان و دلیل» انکار قیامت نموده و یا گمان به عدم امکان حیات پس از مرگ پیدا کرده باشد. خیر، چنین نیست. بلکه این میل شدید انسان به «فجور» و تمایل مفرط وی به کامجویی بی قید و بند از خواهش های نفسانی است که پرده بر چهره «عقل» افکنده و بینایی از چشم «بصیرت» و واقع بینش گرفته و او را بسان آدم مسّت لایعقل، به گفتن این چنین سخن واهی نامعقول ضدّ «فطرت» سالم انسانی واداشته است که بگوید: ﴿آيَانُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾.

### وقت وقوع قیامت؟

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ... يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا!﴾

ای پیامبر! از وقوع قیامت از تو سؤال می کنند... سؤال می کنند گویی که تو عالم به زمان وقوع قیامت هستی.

«حفی» یعنی عالم و آگاه. گویی تو را عالم به زمان وقوع قیامت می دانند. از تو سؤال می کنند که قیامت کی خواهد شد؟ بگو علم مربوط به وقت وقوع قیامت، منحصرأ در نزد خداست.

﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>

ای پیامبر! پاسخ ده که علم وقوع قیامت نزد خداست ولی اکثر مردم، آگاه از این حقیقت نمی باشند.

زمان ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشريف هم به همین کیفیت است. این را هم جز خدا کسی نمی داند. لذا فرموده اند:

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲. همان.

## «كَذَبَ الْوَقَاتُونَ»<sup>۱</sup>

دروغ گفته‌اند آنان که وقت ظهور را معین کرده‌اند.

از روایات استفاده می‌شود که ظهور آن حضرت «بدائی» است. یعنی ممکن است بدون مقدماتی، خدا اراده کند و ناگهان ظهور محقق شود. چنان که مرگ هم مشروط به مقدماتی نیست و ممکن است بدون انتظار قبلی واقع شود. وقوع قیامت نیز امکان این را دارد که بطور ناگهانی تحقق یابد و لذا کسی جز خدا آگاه از وقت آن نمی‌باشد. از این رو قرآن مجید هیچ‌گاه روی حقیقت قیامت و وقت وقوع آن بحث نمی‌کند و تنها روی حتمیت وقوع آن بحث می‌کند و می‌فرماید:

## «قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ»<sup>۲</sup>

بگو آری به خدا قسم بطور مسلم شما مبعوث خواهید شد.

حالا مشرکان:

«وَيَسْأَلُونَكَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ \* مَا يَنْظُرُونَ  
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً»<sup>۳</sup>

می‌گویند: این وعده کی محقق خواهد شد؟ اگر راست می‌گویید تعیین کنید. آنها جز یک صیحه و یک فریاد، انتظار چیزی را ندارند.

آنان تصوّر می‌کنند این کار در دست ما مشکل است؛ در صورتی که اولاً ناگهانی خواهد رسید و ثانیاً یک فریاد برای میراندن و نابود کردنشان کافی

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. سوره تغابن، آیه ۷.

۳. سوره یس، آیه ۴۸ و ۴۹.



است. «نظر» در اینجا به معنای انتظار است. یعنی اینها که می گویند ما منتظریم، آن کی و چگونه خواهد آمد؟ آیا اینها انتظار چه چیز را دارند؟ آن چیزی که در کمین آنهاست، تنها يك فریاد است. با يك فریاد، همه جان خود را از دست خواهند داد؛ همان طور که فرد فرد ما در يك لحظه ممکن است سخته کنیم و نفسمان بند آید، تمام عالم نیز به همین منوال است؛ يك فریاد در عالم برمی خیزد؛ تمام مردم که در حال سوداگری های دنیوی هستند، بی حس و بی حرکت می افتند.

﴿ تَأْخُذُهُمْ وَهَمٌّ يَخِصِّمُونَ <sup>۱</sup>﴾

مرگ، ایشان را در می یابد، در حالی که آنها با هم در حال  
مخاصمه هستند.

در همان حال که دارند با هم مخصوصه و گفتگو می کنند و متاع خود را برای خرید و فروش به یکدیگر عرضه می کنند، در همان حال ناگهان فریادی بلند می شود.

﴿ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ <sup>۲</sup>﴾

آنها دیگر مجال این را پیدا نمی کنند که به خانه خود  
برگردند و به اهل و عیال خود، وصیت و سفارشی بنمایند.

### از نشانه های وقوع قیامت

از جمله نشانه های وقوع قیامت «خسوف قمر» است که به دو معنی آمده  
است. <sup>۳</sup>

۱. نابود گشتن خود ماه، چنان که به همین معنی (نابودی خود شیء)

۱. سوره یس، آیه ۴۹.

۲. همان، آیه ۵.

۳. تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۲۰.

است در آیه:

### ﴿فَحَسْبُنَا بِهِ وَدَارِهِ الْأَرْضُ﴾<sup>۱</sup>

اورا [قارون] و خانه اش را در زمین فرو بردیم [نابود کردیم].<sup>۲</sup>

۲. تیره شدن و بی نور گردیدن ماه، چنانکه معنای معهود در اذهان ما از «خسوف ماه» در دنیا همین است و البته خسوف به معنای دوم که عارض بر ماه می شود در حال عادی و جریان طبیعی که فعلاً موجود است، بر اثر حائل شدن زمین بین ماه و خورشید تحقق می یابد که ماه در سایه زمین قرار گرفته و تاریک می شود و در این موقع می گوئیم: ماه، مُنْخَسِف شد.

اما خسوفی که از علائم و شرایط قیامت است و آیه شریفه در مقام ارائه آن می باشد، نه آن است که ماه در سایه زمین حادث می شود، بلکه آن، معلول اختلال نظام ستارگان و خاموش گشتن خورشید و به هم ریختگی منظومه شمسی خواهد بود.

از دیگر تحولات جهانی که مُقارن و یا قبل از قیام «قیامت» تحقق خواهد یافت، حادثه «اجتماع شمس و قمر» است که مفسرین، در تفسیر آن، وجوه گوناگون آورده اند.<sup>۲</sup>

وتنها وجهی که از میان وجوه مختلف تفسیری، به نظر روشن تر می رسد، این است که مقصود، اشاره به دگرگونی اوضاع ستارگان و پیدایش اختلال عظیم در نظام ابعاد و مدارات کواکب باشد تا آنجا که «خورشید» از مدار خود خارج گشته و با «ماه» پیوندد و طبیعی است که در این صورت سایر اجرام کیهانی و منظومه های شمسی نیز از این پراکندگی و فروافتادن و به هم ریختگی مصون

۱. سوره قصص، آیه ۸۱.

۲. طالبان تفصیل آن وجوه، به تفسیر کشاف و فخر رازی و گآزر رجوع نمایند.



نخواهند ماند. همچنان که می فرماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ \* وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ \* وَإِذَا الْبِحَارُ  
فُجِّرَتْ؛<sup>۱</sup>

وقتی آسمان بشکافد و ستارگان پراکنده شوند و دریاها به  
هم راه یابند و با هم بیوندند﴾.



## فصل دوازدہم

تأثیر باور بہ قیامت



## تأثیر تربیتی اعتقاد به قیامت

### تأکید فراوان قرآن به توحید و معاد

اصولاً اکثر بحث‌های قرآن در سوره‌های مکیّه، بر محور اصول عقاید از توحید و نُبُوّت و معاد دور می‌زند و بخصوص روی مسأله معاد تکیه بسیاری شده است. اگرچه مسأله توحید، اساسی‌ترین مسأله بعثت انبیاء ﷺ است ولی از نظر سازندگی و تربیت انسان و تهذیب روح و واداشتن انسان به برنامه‌های عملی دین، اعتقاد به معاد در مورد اکثریت مردم تأثیر بیشتری دارد. البتّه اقلیتی نیز هستند که خدا را از روی «حبّ» و «شکر» عبادت می‌کنند و هیچگاه ترس از جهنّم و امید به بهشت رفتن به گونه‌انگیزه در عبادات آنان دخالتی ندارد. تنها انگیزه آنها در عباداتشان همان «حبّ خدا» و «شکر» و عرض سپاس به آستان اقدس اوست؛ یعنی فرضاً اگر قیامت و بهشت و جهنّمی هم در کار نبود، آنها اهل عبادت و بندگی بودند چنان که از امام الموحّدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام

منقول است:

«إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَلَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ وَلَكِنْ  
وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛<sup>۱</sup>

خدایا! من تو را نه به خاطر ترس از جهنمت عبادت کرده ام و نه به  
طمع بهشت؛ بلکه تو را اهل عبادت یافته ام و عبادت کرده ام».

اما اکثریت مردم که ما هم جزء اکثریت هستیم اینگونه رشد عقلی و معرفت  
در مرتبه اعلا را نداریم که تنها توحید و ایمان به معبود واحد، ما را در مسیر بندگی  
به حرکت درآورد. چون اکثر ما مقهور شهوات نفسانی هستیم و تعلقات فراوان  
نسبت به امور مادی داریم. از آن سوتدین و تقید به دستورات دین از حلال و  
حرام موجب محرومیت ها در زندگی مادی می شود و انسان متدین، آزاد نیست  
که هرکاری خواست انجام بدهد و هرچه خواست بخورد یا بپوشد و به هر جا  
که خواست نگاه کند. دین در زندگی، محدودیت می آورد و قهراً محرومیت های  
مادی، در زندگی انسان متدین به وجود می آید. از آن طرف وقتی کفار و فساق را  
می بیند که به تمتعات<sup>۲</sup> و کامروایی ها در زندگی رسیده اند، احساس کمبود و  
نقص در زندگی خود می کند و از طرف دیگر معرفت خدا آن چنان در وجودش  
غالب نیست که این فقدان ها را در مقابل معرفت او فقدان نداند و بگوید اینها  
محرومیت نیست و به تبعیت از مولایش امام سیدالشهداء علیه السلام بگوید:

«إِلَهِي [مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؛<sup>۳</sup>

خدایا! آن کس که تو را یافته چه گم کرده است و آن کس که  
تو را گم کرده چه یافته است؟».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.

۲. لذات دنیایی.

۳. دعای عرفه.

آری! از يك سو عظمت و شكوه دنيا در جان ما ننشسته و از ديگر سو عظمت و شكوه معرفت خدا چنان كه بايد در جان ما ننشسته است و لذا فقدان دنيا را «فقدان» می دانيم اما فقدان خدا را فقدان نمی دانيم و از اين رو حاضر نمی شويم كه تنها برای رسيدن به قرب خدا پا روی هواهای نفسانی بگذاريم و محرومیت های زندگی را بدون جبران و تنها برای به دست آوردن رضای خدا و ايمان به خدا تحمّل كنيم بلکه تا اعتقاد به اين پيدا نکنيم كه اين محرومیت ها در عالم پس از مرگ به نحو احسن جبران خواهد شد تن به تحمّل محرومیت ها در دنيا و از دست دادن مال و جان در راه خدا نمی دهيم.

ما تاجر هستيم؛ تا چیزی عايدمان نشود، به سادگی چیزی به کسی نمی دهيم. ما انفاق مال و جان نمی كنيم تا بدانيم كه جای آن پر خواهد شد و لذا با اعتقاد به معاد، جای از دست داده ها را پر شده می دانيم كه خدا فرموده است:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ!﴾

آنچه كه انفاق می كنيد، او جای آن را پر می كند.

﴿وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا  
وَأَعْظَمَ أَجْرًا!﴾<sup>۲</sup>

آنچه را كه برای خودتان پيش می فرستيد نزد خدا بهتر از آن را با پاداشی بزرگ تر خواهد يافت.

۱. سوره سبأ، آیه ۳۹.

۲. سوره مزمل، آیه ۲۵.

## تأثیر پاداش اخروی در تحریک انسان

همانطور که قبلاً اشاره کردیم امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ [لَهُمْ] عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ  
فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ؛<sup>۱</sup>

اگر نبود آن عمری که خدا برای آنها (متقین) مقرر فرموده که  
باید در دنیا بمانند، يك چشم به هم زدن هم مرغ جانشان  
نمی توانست در قفس تنشان آرام بگیرد».

چرا؟ از بس که اشتیاق به ثواب و ترس از عقاب دارند، دلشان می خواهد  
زود از این قفس تن رها شوند و به آن نعمت های ابدی برسند. پس اعتقاد به  
قیامت و روز حساب و اعتقاد به پاداش و کیفر است که باعث می شود انسان  
مسلمان تمام شدائد را در دنیا تحمل کند و تن به محرومیت های مادی بدهد و  
از انفاق مال و جان در راه خدا دریغ نرزد. چون معتقد است، جای آنها در عالم  
پس از مرگ پر خواهد شد و چیزی از دست نخواهد رفت. لذا حضرت امام  
سیدالسادین علیه السلام در ضمن دعایی از دعاهای صحیفه سجادیّه می فرماید:

«وَصَوِّرْ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا آذَخْت لِي مِنْ ثَوَابِكَ؛<sup>۲</sup>

خدایا! نمونه ای از آن پاداش ها [که در عالم آخرت] برای من  
مقرر فرموده ای در صفحه قلبم منعکس کن».

تا جمال آنها در دلم جلوه گر شود و من به اشتیاق رسیدن به آنها، تن به  
تکالیف مقرر در دین بدهم. این نشان می دهد، اعتقاد به معاد و روز حساب و  
کیفر و پاداش، در واداشتن انسان به عمل و تحمل شدائد در دنیا لازم است و تنها

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۴.

۲. صحیفه سجادیّه، دعای ۱۴.

ایمان به خدا کافی نیست! این هم منطق قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا  
يَوْمَ الْحِسَابِ﴾<sup>۱</sup>

کسانی که از راه خدا [منحرف شده] به ضلالت می‌افتند،  
عذاب شدید در انتظار آنهاست و این برای آن است که روز  
حساب را فراموش کرده‌اند.

چنین کسانی ایمان به خدا دارند، ولی چون معاد و روز حساب و جزا را به طاق نسیان نهاده‌اند از این روگمراه شده و در عالم آخرت به عذاب شدید خدا مبتلا می‌شوند. پس تا ایمان به معاد و روز جزا در دل‌ها زنده نشود و رسوخ پیدا نکند، تنها ایمان به خدا کافی نیست که ما را حرکت دهد و از چنگال تعلقات مادی برهاند و تحمّل محرومیت‌های دنیوی را بر ما آسان گرداند. از این جهت است که قرآن روی مسأله معاد تکیه بسیار دارد و از طرق گوناگون اقامه برهان برای اثبات آن می‌نماید.

### تأثیر اعتقاد به «قیامت» در زندگی بشر

انسان معتقد به زندگی جاودانی پس از مرگ، از جهات گوناگون و شئون مختلف به صفات عالی‌ه‌ای متّصف می‌گردد و انقلاب و تحوّل فوق‌العاده عظیم فکری و اخلاقی و عملی در پرتو اعتقاد به «قیامت» در او به وجود می‌آید که ذیلاً نمونه‌هایی از آن نشان داده می‌شود.

#### ۱. توسعه در بینش

اعتقاد به حیات ابدی و زندگی بی‌پایان پس از مرگ، پیداست که فکر انسان

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

را از تنگنای زندگی بسیار محدود عالم طبع رهایی بخشیده و آماده انتقال به يك جهان فوق العاده وسیع و پهناور دیگری می سازد که برای همیشه باید در آنجا زنده بماند و هرگز مرگ و فنا به سراغش نیاید. طبیعی است که صاحب چنین فکری، دارای همّتی عالی خواهد بود و با شور و نشاطی بس عظیم به فعالیت های مُستمرّ و دامنه دار حیاتی خواهد پرداخت و شعاع اندیشه و همّت و فعالیتش از دایره محدودۀ دنیا بطور بی نهایت، دورتر رفته و تا آنجا که از قدرت اندازه گیری بشر، خارج است پیش خواهد رفت.

نه مانند مادۀ پرستان کوّته نَظَر که خود را موجودی کوچک و محدود می بینند فقط برای تأمین حیات چند روزه دنیا به فراهم ساختن يك سلسله موجبات برخورداری از لذّات بسیار حقیر و بی ارزش حیوانی، خود را سرگرم می سازند، شعاع فکر و منطقشان از چهارچوب محدودۀ دنیا و لذّت های زودگذر آلودۀ به هزاران ناملایمات و مَحَن تجاوز نمی کند، نه از عالم روح و لذائذ معنوی انسان خبری دارند و نه از جهان بی منتهای قُرب ربوبی و رضوان الهی سخنی شنیده اند. درست، خود را مانند حیوانی می شناسند که جز اشیاع شهوات و ارضای غرایز پست بهیمی در این دنیا همّی ندارند و پایان کار خود را نیز جز مردن و نابود شدن، چیز دیگری نمی دانند! به فرمودۀ قرآن کریم:

﴿تَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾<sup>۱</sup>

بهره می برند و می خورند، آنچنان که چهارپایان می خورند.

اما «آخرت بینانِ بلند نظر» که با الهام گرفتن از منطق وحی انبیاء ﷺ عالم بی نهایت وسیع و سراسر نور و سرور و بهجت آخرت را معتقد شده اند و پیوسته و لایزال «طائر گلشنِ قُدس» روحشان، به عشق آن گلستان جاودان در

تَب و تاب و پراز سوز و گداز است، به این چنین دون همّتی‌ها و کوته‌نظری‌ها  
لبخند تمسخر می‌زنند و کُنْج این مِحْنَت آباد را نِشِیْمَن لایق این «شاهباز  
سِدره‌نشین» نمی‌دانند و با دلی سرشار از شور و نوا می‌گویند:

خَرَم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

دلم از وحشت زندان سِکندر بگرفت

رُخْت بر بندم و تا مُلک سلیمان بروم

\*\*\*

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند

شاهبازان طریقت به شکار مگسی

کاروان رفت و تودر خواب و بیابان درپیش

و ه که بس بی خبر از غُلْغُل چندین جَرَسی

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زَن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

امیر المؤمنین علی علیه السلام در وصف این دسته از روشندان می‌فرماید:

«وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ [لَهُمْ] عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ

فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ؛<sup>۱</sup>

اگر نبود اجل و مدّتی که خدا [در دنیا] برای آنان مقرر فرموده

است، از شوق ثواب و ترس عذاب به قدریک چشم بر هم

زدن، جان در بدنشان قرار نمی‌گرفت.

آری این جهان بینی وسیع و توسعه در دایره فعالیت و نشاط دائم، معلول

اعتقاد به قیامت و عالم «خُلُود» پس از مرگ است که ماده پرستان کوتاه بین، فاقد آن می باشند.

## ۲. تعدیل اخلاق و تهذیب نفس

البته روشن است موجودی که از يك سو غریزه کامجویی و لذت طلبی در درون خود دارد و از سوی دیگر جز همین دنیا و لذات موجود و نقدینه دنیا چیز دیگری نمی شناسد و غیر آن، مطلوبی برای خود نمی داند، طبیعی است تا آنجا که از دستش برآید، در راه ارضای تمایلات نفس «لا تَقْنَع» و بطن «لا یَشْبَع»<sup>۱</sup> خویش می تازد و با هر مانع و رادعی که بر سر راهش بیاید بی هرگونه قید و بند و پروا، می جنگد و از هیچگونه ظلم و اجحاف و تعدی و جنایت عرضی و جانی نسبت به احدی فروگذار نمی کند. طبعاً نتیجه همین می شود که می بینیم، دنیا مانند يك میدان بازی شده است برای زورمندان شکمخواره و طمّاع بشر که بر اثر حُبّ شدید و عشق به دنیا و «تکاثر» در مال و جاه، اینچنین آتش افروخته اند و صحنه زندگی را تبدیل به يك میدان جنگ آتش بار سوزان نموده اند، از هر سو شعله های سوزاننده حرص و آز بشری است که با داغی و سوزندگی عجیب، سرتاسر جامعه انسانی را احاطه کرده و تمام شئون زندگی آدمیان را در کام خود کشیده است.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>

راستی که جهنم محیط بر کفار است.

آری این فساد اخلاق و افساد حیات از آنجا ناشی شده است که آدمی، دنیا را هدف نهایی خود شناخته و غیر این جهان، به جهان دیگر و لذات برترو

۱. یعنی نفسی که خواسته هایش تمامی و شکمش سیرمانی ندارد.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

بالا تری پی نبرده است. اما انسان مؤمن به «قیامت» و معتقد به حیات جاودانه «آخرت» که در پرتو نور وحی و قرآن بینشی فوق العاده وسیع و نافذ پیدا کرده و عالمی بی نهایت دامنه دار و روشن، دارای ثبات و اصالت جاودان از دریچه ایمان مُسْتَدَلِّ و بصیرت کامل، مشاهده می کند، در واقع خود را همراه کاروان عظیم هستی مانند يك مُهْرَةُ كَوْچَك واقع شده در ردیف اجزاء يك كارخانه و يك دستگاه بزرگ ماشینی می بیند که همه، وابسته به هم در حال حرکت به سوی يك مقصد اعلای مشترك می باشند و هر فردی نیز در این دستگاه عظیم خلقت، دارای وظیفه خاصی است که باید آن وظیفه را با وظایف مخصوص دیگران بسان همان پیچ و مهره های ریز و درشت کارخانه و ماشین، منطبق گرداند تا همه با هم به مقصد رسیده و آنجا که تجلی گاه بسیار روشن اخلاق و ملکات نَفْسَانی آدمی است هر کسی به فضیحت و رسوایی و یا مَكْرَمَت و سرافرازی فرآورده های روحی دنیایی خود دچار و یا مُثاب و بهره ور گردد.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌۦۙ﴾

هر کسی در گرو آنچه که انجام داده است می باشد.

البته طبیعی است که چنین انسان دوراندیشی، ابداً دامن روح عظیم القدر خود را به رذیله بسیار زشت و کریه «تکاثر» در مال و جاه دنیا نمی آلاید و هرگز ساحت اقدس قلب بلند پایه اش را که باید کانون حبّ خدا باشد و کشتزار «جنت» و «رضوان» آخرت با آن جلالت و رفعت گردد، چراگاه شیطان پلید و لجنزار عفونت زای خواهش های نفسانی و حیوانی نمی سازد. حرص و بخل و طمع و کبر و نخوت و خودبینی و سایر خوی های زشت شیطانی مطلقاً از وجود او رخت بر بسته و در عوض، انواع ملکات فاضله انسانی را از سخاء و وفاء و

قناعت، تواضع و وقار و متانت، صدق و صفا و امانت و بالاخره ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی در راه تحصیل رضای خدا و تأمین سعادت عقبی در روح و روانش ثابت و راسخ می‌گردد و جداً موجود مبارکی می‌شود که همچون آفتاب تابان، نور علم و حرارت ایمان، به اطراف و جوانب خود پخش کرده و جمعیت‌ها را به سعادت و خوشبختی می‌رساند.

### ۳. مراقبت شدید در عمل

از آن نظر که روز «قیامت» روز «حساب» و رسیدگی به اعمال انسان است و کوچکترین عمل از اعمال آدمیان از ظاهر و باطن (آشکار و نهان) تحت مراقبت شدید خدای علیم و خبیر است و به حکم قانون «عدل الهی» از مجازات «دزّه‌ای» فروگذار نخواهد شد؛ لذا انسان معتقد به چنین روزی، شدیداً مراقب افعال و اقوال (گفتار و کردار) خود می‌باشد و لحظه‌ای از «وارسی و تفتیش» اعمال خود تساهل نمی‌ورزد و در واقع، اعتقاد به قیامت در باطن جان انسان مانند یک پلیس مخفی و نگهبان شدیداً وظیفه شناس همراه انسان است که از باریکترین جنبش فکری و خفی‌ترین حرکت مردمک چشم آدمی غفلت نمی‌کند و جزئی‌ترین کارهای نهان در پیش او روشن و عیان است. پس نتیجه این شد که: اعتقاد به قیامت در تمام نواحی وجود انسان از فکر و اخلاق و عمل اثر می‌گذارد و او را موجودی عالی همّت و کریم النفس و صالح العمل می‌پروراند.

والسلام علی من اتبع الهدی

پایان

